

* (أبواب داوریهها و حکومتهای مربوط به آن، چه شخصی) * شایسته است به حکومت و داوری و چه کسی شایستگی ندارد

مؤلف این کتاب ابو جعفر محمد بن علی بن موسی بن بابویه قمی - رضی الله عنه - گوید:

۳۲۱۶- احمد بن عائد - که خود یکی از راویان ثقه است - از ابی خدیجه سالم بن مکرم جمال روایت کرده که امام صادق علیه السلام فرمود: مبادا یکی از شما شیعیان در مورد دادخواهی، کسی را برای دادرسی نزد حاکم جور برد، بلکه بنگرد چه کسی در میان شما با احکام و طرز حکومت ما آشنا می‌باشد او را برای رفع خصومت و داوری برگزینید، پس حکم را بنزد او برده، و داوری و قضاوتش را بپذیرید که من نیز او را بر شما قاضی و داور قرار می‌دهم.

«نکته: البته باید دانست که در زبان عرب قضاء و قضی مصدر قضی یقضی

آمده است، و قضاوت به عنوان مصدر و غیر آن نیامده، و این کلمه حاصل تصرفات فارسیانه است که چون بسیار مشهور و مستعمل است ما نیز آن را در این کتاب بکار برده‌ایم.»

۳۲۱۷- و معلی بن خنیس روایت کرده که روزی از امام صادق علیه السلام سؤال کردم معنی این آیه را **إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ** (یعنی: خداوند شما را امر می‌کند که امانت‌های مردم را بصاحبانش بازگردانید و اگر میان مردم داوری می‌کنید بعدل حکومت نمائید). (نساء: ۵۷) حضرت فرمود: بر امام است که آنچه نزد اوست به امام پس از خود رد نماید و امامان مأمورند به عدل حکومت کنند، مردم نیز موظفند که از آنها تبعیت و پیروی نمایند.

۳۲۱۸- عطاء بن سائب از امام سجّاد علیه السلام نقل کرده است که فرمود:

هر گاه در زمان حکومت پیشوایان جور واقع شدید بهمان احکام صادر از ایشان عمل نمائید و خود را سر زبانها نیاندازید و مشهور بمخالفت نمائید که موجب هلاکتان می‌شود و اگر بتوانید بین خودتان مطابق احکام ما اهل بیت رفتار کنید و فصل خصومت نمائید البته این، برای شما بهتر است.

۳۲۱۹- حسن بن محبوب از عبد الله بن سنان از امام صادق علیه السلام

ص: ۵

روایت کرده که فرمود: هر کس از شیعیان که همکیش خود را در اختلافی بنزد قاضی یا سلطان ستمگر برد، و آن قاضی به غیر حکم خداوند عزّ و جلّ حکمی صادر کند آن مراجعه‌کننده با قاضی در گناه چنین حکم کردنی شریک خواهد بود.

۳۲۲۰- حرّیز از ابو بصیر از امام صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمود:

هر گاه بین دو نفر بر سر حقیّ دعوی بود و یکی از آن دو دیگری را برای دادرسی و حل اختلاف نزد یکی از دانشمندان شیعه دعوت کرد تا حکم خدا را میان آن دو جاری کند و دوستش سر باز زد و جز به حکم حاکم جور تن نداد این شخص بمنزله همان کسانی می‌باشد که خداوند عزّ و جلّ در مورد ایشان فرمود: **أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ الْآيَةَ - نساء: ۵۹** یعنی: آیا نمی‌نگری بکسانی که می‌پندارند که به آنچه از جانب خداوند بسوی تو و پیشینیان تو، فرستاده شده ایمان آورده‌اند، و در عین حال می‌خواهند که داوری را نزد حکام جور برند و حال آنکه مأمور شده‌اند بدان طاغوت کافر باشند.

*** (باب اقسام قاضیان و حکمها) ***

۳۲۲۱- امام صادق علیه السّلام فرمود: قاضیان بر چهار دسته‌اند: سه دسته

ص: ۶

آنها در آتش و یک دسته از آنان در بهشت می‌باشند، پس امام سه دسته اول را به این ترتیب معرفی کردند: اول مردی که حکم به ستم و ناروا می‌کند و خود هم می‌داند که چه کرده است پس او اهل دوزخ است، دوم، مردی که حکم به ناروا می‌کند ولی نمی‌فهمد که حکمش نادرست است او نیز اهل آتش است. سوم مردی که حکم به حقّ و راستی می‌کند ولی خود نمی‌داند که چه کرده است یعنی طبق موازین اسلامی حکم نکرده بلکه همین طور به سلیقه خود حکم به صواب کرده است او نیز اهل آتش است، و اما چهارم آنکه حکم بحقّ می‌کند و خود نیز حقّ و باطل را می‌شناسد این مرد اهل بهشت خواهد بود. بعد امام علیه السّلام فرمود: داوری دو قسم است:

یکی حکم خداوند عزّ و جلّ و دیگری حکم اهل جاهلیت، پس هر کس در حکم خداوند عزّ و جلّ خطا کرد ناگزیر به حکم اهل جاهلیت عمل کرده است و هر آن کس که در دو درهم به غیر آنچه خدا فرموده حکم کند (هر چند بسیار اندک است) در اطاعت از خداوند کفر ورزیده و به خدا کافر شده است.

*** (خودداری از حکمیّت و داوری) ***

۳۲۲۲- سلیمان بن خالد از امام صادق علیه السّلام روایت می‌کند که فرمود: زنهار، از داوری بین مردم بپرهیزید زیرا قضاوت فقط کار پیشوای عالم بحکم و

عادل در میان مسلمین است مانند پیغمبری، یا وصی آن پیغمبر

۳۲۲۳- و امیر مؤمنان علیه السلام به شریح قاضی فرمود: ای شریح در جایی نشسته‌ای که در آنجا به جز پیغمبری یا وصی پیغمبری ننشینند یا مردی بنشیند شقی و بدبخت (که آخرت خود را برای دنیای دیگران از دست می‌دهد).

*** (ناپسندی همنشینی با قاضیان در مجالس قضا) ***

۳۲۲۴- محمد بن مسلم گوید امام باقر علیه السلام بر من گذشت در حالی که من در کنار قاضی مدینه نشسته بودم، فردای آن روز که خدمت آن حضرت رسیدم حضرت بمن فرمود: آن چه جایی بود که دیروز نشسته بودی؟ عرض کردم: فدایت شوم این قاضی خیلی مرا اکرام می‌کند و بمن احترام می‌گذارد لذا ناچار گاهی نزد او می‌نشینم. حضرت فرمود: چگونه مطمئنی که هر گاه لعنتی از خدا بر او نازل شود گریبانگیر تو نشود. و در خبر دیگری آمده است: که تو را با دیگران در مجلس، آن لعنت شامل نشود.

۳۲۲۵- در خبر دیگری آمده است که بدترین جایها، خانه فرمانروایانی است

که به حق حکم نمی‌کنند.

۳۲۲۶- امام صادق علیه السلام فرمود: گورستان کفار (که محلی در جهنم است) به خدا شکایت کرد از شدت گرمایش، خداوند بدان خطاب فرمود: ساکت باش، جایگاه قاضیان گرمایش شدیدتر از آنجاست.

*** (باب ناپسند بودن اجرت گرفتن یا ارتزاق از راه داوری) ***

۳۲۲۷- حسن بن محبوب از عبد الله بن سنان نقل کرده گوید: از امام صادق علیه السلام سؤال شد در مورد قاضی که در میان دو شهر و یا دو قریه است و مخارج خود را از اجرت قضاوت، که از دولت وقت دریافت می‌دارد تأمین می‌کند. امام فرمود: این سحت و حرام است. (شرح: قاضی حق دارد از بیت المال، ارتزاق کند ولی حق ندارد برای صدور حکم اجرت بگیرد).

*** (باب ناروایی در حکم) ***

۳۲۲۸- سکونی با سند خود از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که فرمود: دست خداوند بالای سر قاضی در حرکت است، پس هر گاه که قاضی به ناروا حکم کند خداوند دست رحمت از سر او بردارد و او را به خودش واگذار نماید.

* (باب خطا در داوری) *

۳۲۲۹- از ابو بصیر روایت شده که گفت: امام باقر علیه السلام فرمود: هر کس در دو درهم (با همه کمی و ناچیزیش) به خطا و ناروا حکم کند کفر ورزیده است (شرح: مراد از این کفر، کفر طاعت است).

۳۲۳۰- معاویه بن وهب از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود:

هر قاضی که بین دو تن داوری کند و راه خطا رود از جایی دورتر از آسمان به زمین سقوط کرده است (یعنی از درجه قرب خدا آنقدر دور شده که گوئی دورتر از آسمان بزمین فرود افتاده است).

* (دیه و جریمه خطای داوران) *

۳۲۳۱- أصبغ بن نباته گوید: امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: آنچه را که داوران در قصاص (ریختن خون) یا قطع (مثل بریدن دست سارق) اشتباه کنند جریمه‌اش با بیت المال است. (نه بر شخص قاضی) [روایت مذکور در موردی بکار می‌آید و قابل قبول است که تمام مقدمات حکم از نظر تحقیق و دلیل و إقرار و سایر شرائط برای قضاوت، همه و همه از جانب قاضی بدرستی انجام شده باشد، ولی با این همه حکم بر خلاف واقع بوده و احقاق حق نشده باشد، نه اینکه هر کس بدون اهلیت و صلاحیت قضاوتی بکند و آن را هم حکم خدا بخواند، که در این صورت روشن است که

اگر خلافی انجام دهد شخص قاضی مسئول است و جریمه‌اش را هم خود باید بپردازد].

* (در صورتی که طرفین دعوا دو تن را حاکم قرار دهند) *

۳۲۳۲- داود بن حصین از امام صادق علیه السلام پرسید: که اگر طرفین دعوی دو تن را حاکم قرار دهند و به حکم آنها راضی باشند، اما حکمین که هر دو آنها عادلند در تعیین حکم اختلاف کنند باید بقول کدامیک عمل کرد؟ امام فرمود: باید دید کدامیک در فقه استادتر و دلائلش کافی و کاملتر است و با احادیث ما آشنا تر و ترسش از خدا بیش از دیگران است، حکم او را جاری ساخته و حکم آن دیگر را بحساب آورده نشود.

۳۲۳۳- و باز داود بن حصین از عمر بن حنظله از امام صادق علیه السلام روایت کرده که سؤال کردم: در مورد دو تن که اختلافی داشتند و هر کدام شخصی را برای داوری تعیین کردند و هر دو راضی شدند که بحکم آن دو، تن در دهند، اما آن دو حاکم در بیان حکم و در حدیث مأثور از طریق ما اختلاف کردند حضرت فرمود: حکم آنست که عادلترین و فقیه‌ترین و راستگوترین آنها در حدیث و پارساترین

ص: ۱۱

آنها گفته است و بحکم آن دیگر که در این مرتبه نیست اعتنا نباید کرد، گوید عرض کردم که هر دوی آنها عادلند و مورد رضایت اصحاب ما هستند و از حیث فضائل و صفات بر هم برتری ندارند، فرمود: باید دید فتوا و حکم کدام یک مبتنی بر آن خبریست که مورد قبول جماعت اصحاب ما است، بدان عمل کنید، و آن فتوا و حکم که مبتنی بر خبر شاذ و نادر و کم طرفدار است، عمل ننمائید. (یعنی بروایت مشهور بین اصحاب عمل کرده غیر مشهور را ترک کنید). زیرا خبر مجمع علیه (یعنی مشهور فتوایی) بدون شک حکم ما است، و جز این نیست که کارها سه دسته هستند: امری است که صحتش روشن است پس باید پیروی شود، و امری است که ضلالت و گمراهییش آشکار است که باید ترک شود و امری است که مشکل است (و واضح و روشن نیست) که باید آن را بخدا وا گذاشت. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: حلال، واضح است و حرام واضح و اما شبهات ما بین این دو، پس هر کس شبهات را ترک کند از محرمات نجات یابد، و هر کس که به امور شبهه‌ناک دست آید خواهی نخواهی مرتکب محرمات خواهد شد و از راهی که خود نداند هلاک خواهد گشت.

ص: ۱۲

عرض کردم: پس اگر هر دو خبر از طریق شما مشهور بودند و هر دو را ثقات، از شما روایت کرده بودند؟ فرمود: هر کدام که حکمش با ظاهر کتاب خدا موافق بود و با سنت رسول خدا سازش داشت و مخالف عامه بود مورد عمل باید قرار گیرد، عرض کردم فدایت شوم یکی از دو خبر را موافق با عامه (سنیان) یافتیم و دیگری را مخالف با آنها بکدام خبر تمسک کنیم، فرمود: بآن که مخالف عامه است زیرا راه رشد در آنست.

عرض کردم فدایت شوم اگر هر دو خبر موافق با آنها بود آنگاه چه کنیم؟

حضرت فرمود: باید دید کدام خبر را بیشتر عمل می‌کنند و به آن حکامشان مایل‌ترند و قاضی‌هاشان مورد عمل قرار می‌دهند آن را ترک و دیگری را عمل کرد. عرض کردم اگر حکام و قاضی‌هاشان بهر دو خبر عمل می‌کنند چه کنیم، فرمود آن وقت است که باید دست بازداری تا با امام خود ملاقات کنی و حکم را بررسی زیرا توقف در هنگام برخورد با شبهه‌ها بهتر است از در افکندن خود در مهلکه‌ها.

*** (باب راه و رسم داوری) ***

۳۲۳۴- رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس بدآوری میان مردم

ص: ۱۳

مبتلا شد، در حال ناراحتی فکر و غضب حکمی صادر نکند.

۳۲۳۵- و امام صادق علیه السلام فرمود: چنانچه قاضی از کسی که در طرف راست یا چپش نشسته نظر خواهی کند پس لعنت خدا و فرشتگان و مردم همگی را برای خود خریده است، چرا از جای خویش بر نمی‌خیزد (یعنی از کرسی قضا) و آن دو تن را بجای خود نمی‌نشانند.

شرح: «این خبر دلالت صریح دارد که باید قاضی خود مجتهد باشد زیرا در صورت عدم اجتهاد است که از دیگران استعمال حکم می‌کند، و شککی نیست که برای فروع همه امور حکم معین کردن امری است غیر ممکن و به علاوه بر فرض تنصیص (تعیین جزء جزء احکام و فروعش) علم مقلد بهمه آنها محال است و مرتباً اتفاق می‌افتد که برای قاضی قضیه‌ای پیش می‌آید که نصی در باره آن نشنیده، پس واجب است بر او در تمام احوال اعمال نظر کند در تطبیق فروع بر اصول و تفحص در باره دلیل، و کسانی که جواز قضاء مقلد را چندان سخت نمی‌دانند هنوز مبتلا بقضاء نشده‌اند تا نیک بدانند که اشتباه می‌کنند و أدله‌ای که بدان تمسک می‌کنند همه در مقام حرف بکار می‌آید نه عمل».

۳۲۳۶- مردی در زمان خلافت امیر المؤمنین بر ایشان وارد شد و چند روزی میهمان آن حضرت بود، آنگاه دعوائی با کسی عنوان کرد و از حضرت استعمال حکم نمود در صورتی که قبلاً یعنی روز اول عنوان نکرده بود، حضرت امیر علیه السلام فرمود: آیا

ص: ۱۴

تو با کسی مخاصمه‌ای داری و بشکایت آمده‌ای؟ گفت: آری، حضرت فرمود: از نزد ما برو، زیرا رسول خدا (ص) نهی فرمود از اینکه یکی از طرفین دعوی بدون حضور دیگری میهمان قاضی باشد.

۳۲۳۷- امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس بین خود و دیگران انصاف ورزد محتاج به داوری دیگری نخواهد بود. (زیرا که او خود داور خویش است).

۳۲۳۸- و از امیر مؤمنان علیه السلام نقل شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده‌اند: هر گاه دو تن از تو تقاضای داوری کردند عجله در قضاوت مکن تا از آن دیگری هم مطالبش را بشنوی، پس هر گاه چنین کردی (بحرف هر دو متخاصم گوش کردی) آنگاه مطلب برای تو روشن می‌شود و می‌دانی که باید چه حکمی بکنی، امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: پس از این دستور کار داوری بر من بسیار آسان شد و امری بر من در این خصوص مشکل نمی‌نمود، و رسول خدا صلی الله علیه و آله برای او دعا کرد و عرض کرد: بار الها، امر قضاوت را بر وی آسان ساز و وی را بر فروعاتش آگاه کن.

۳۲۳۹- و امیر مؤمنان علیه السلام به شریح قاضی فرمود: ای شریح در مجلس قضا با کسی زیر گوشه سخن مگو، هر گاه از جهتی ناراحت شدی و به غضب آمدی از

ص: ۱۵

جای برخیز و در حال غضب و خشم داوری مکن.

۳۲۴۰- محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین دستور داد که از دو تن متخاصم ابتدا آنکه در جانب راست مجلس قضا نشسته شروع به سخن کند و ادعای خود را باز گوید.

۳۲۴۱- حسن بن محبوب از عبد الله بن سنان از امام صادق علیه السلام روایت کند که فرمود: چون با طرف مرافعه خود بر حاکم یا قاضی وارد می‌شدی تو در سمت راست خصمت قرار گیرد.

۳۲۴۲- رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس متصدی امر قضا و داوری میان دو تن می‌شود باید در اشاره و نظر کردن به هر دو طرف متخاصم یکسان باشد یعنی برای هیچ یک خصوصیتی در نشست و برخاست و تعارفات، فوق دیگری قائل نباشد.

۳۲۴۳- و امیر المؤمنین علیه السلام به شریح فرمود: ای شریح بنگر کسانی که با داشتن تمکن در پرداخت بدهی تعلل می‌ورزند و وقت‌گذرانی و مامله می‌نمایند و

ص: ۱۶

بزور متوسل شده و امروز و فردا کرده و بدهی خود را نمی‌پردازند بر ایشان سخت بگیر و بر آنها که تمکن دارند و نمی‌دهند یا کسانی که به حکام رشوه می‌دهند تا از پرداخت بدهی سر باز زنند، دار و درخت و اراضی آنها را در معرض فروش قرار ده زیرا من از رسول خدا (ص) شنیدم که می‌فرمود: در صورتی که مسلمانی پرداخت بدهی خود را بتعویق انداخت در صورتی که آمادگی برای پرداخت داشته باشد این ستم است در حق مسلمان طلبکار، و هر کس که تهیدست بود و صاحب مال یا خانه یا اثاثیه‌ای هم نبود، راهی بر او نیست و باید طلبکار، وی را مهلت دهد تا متمکن گردد. و فرمود: بدان که مردم را بر حق وادار نمی‌کند مگر آنکه از باطل بازشان دارد. سپس فرمود میان مسلمانان بمساوات عمل کن از جهت خوشروئی و خوشگوئی و همصحبتی تا نزدیکان امید بیجا در تجاوزکاری تو نبندند، و بیگانگان و دشمنان هم از عدل تو مأیوس نشوند،]

«و ردّ الیمین علی المدعی مع بیّنة»

ردّ قسم بر مدعی صاحب بیّنه کن این بر خلاف مذهب شیعه است و اصل در مذهب ما آنست که مدعی پس از اقامه بیّنه مجبور به قسم نیست و شاید این حکم در صورتی باشد که صحّت دلیل مورد تردید باشد، چنان که جمله بعد که می‌فرماید:

«فإنّ ذلك أجلی للعی و أثبت فی القضاء»

این برای روشن شدن مورد تاریک حکم بهتر و برای اثبات حکم قوی‌تر است، مؤید آنست یا اینکه در جمله سقطی واقع شده مثلاً

«و ردّ الیمین علی المدعی مع عدم البینه»

بوده یعنی با نبودن شاهد.] و بدان که مسلمانان هر کدام نسبت به دیگری عادلند مگر آنکه در مورد حدی تازیانه خورده و توبه هم ننموده باشد یا آن کس که به شهادت دادن دروغ معروف شده

ص: ۱۷

یا مورد گمان بد است و در موردش سوء ظن دارند یا متهم است، و زنه‌ار که از مجلس قضا خستگی نشان دهی و خود را ناراحت یابی، همان مجلسی که خداوند متعال برای آن پاداش قرار داده و بهترین ذخیره آخرت را برای کسی که بحق حکم راند مهیا ساخته است، و نیز دستور فرمود: برای کسی که شاهدانش غایبند مدتی معین کن تا حاضرشان کند و وقتی حاضر شدند تو خود حق را معین کرده و بستان و بصاحبش باز گردان و اگر حاضرشان نساخت پس بناچار حکم را بر ایشان مطابق موازین صادر نمای، بعد امام علیه السلام به شریح تذکر داد که مبدا حکمی در قصاص یا حدی از حدود مردم و یا حتی از حقوق الهی به اجرا گذاری جز اینکه قبلا با من در میان گذاری، و نیز زنه‌ار که با شکم گرسنه در مجلس قضا بنشین، مگر چیزی بخوری، بیاری خدای متعال.

*** (در موردی که باید بظاهر حکم کرد) ***

۳۲۴۴- یونس بن عبد الرحمن از پاره‌ای از اساتیدش بازگو کرده که از امام صادق علیه السلام سؤال کردم اگر حقانیت مطلبی با بینه و شهود ثابت شد، آیا قاضی

ص: ۱۸

حق دارد که بقول شهود ترتیب اثر دهد و حکم را صادر نماید؟ فرمود: پنج چیز است که باید بظاهر آن عمل کنند. ۱- الولايات (یعنی حق ولایت که خدایا امام برای هر کس و یا ولی طفل قرار داده). ۲- و المناکح (یعنی مسأله زناشویی که بین مسلمانان مشهور است). ۳- ذبايح (یعنی حلال بودن کشتار مسلمان) ۴- شهادات (شهادت دادن بعضی از مسلمانان بر بعضی دیگر). ۵- أنساب (یعنی نسبت فرزند به پدر و صاحب فراش مثلا در ارث)، پس هر گاه ظاهر کسی پاک و مورد اطمینان بود شهادتش در حق دیگری جایز است و لازم نیست از ضمیر و باطنش جستجو نمائید.

*** (چاره جوئی در فهم حکم) ***

۳۲۴۵- در روایت نضر بن سوید است که روایت را به معصوم می‌رساند که فرمود: مردی سوگند یاد کرده بود که فیلی را وزن کند یعنی وزن آن را معین سازد و نمی‌دانست چه کند، رسول خدا صلی الله علیه و آله باو فرمود: فیل را به کشتی ببر و بنگر تا چه مقدار کشتی در آب فرو می‌رود و محلش را علامت بگذار، بعد فیل را از کشتی بیرون آور و آنقدر آهن یا فلزات دیگر مانند روی در آن بریز تا کشتی به همان اندازه در آب فرو رود آنگاه آن فلزات را بیرون آور و آن را وزن کن (وزن فیل معلوم خواهد شد).

ص: ۱۹

۳۲۴۶- در روایت عمرو بن شمر از جعفر بن غالب اسدی که بیکی از روایت می‌رساند گوید: دو تن از مسلمانان در زمان عمر بن خطاب همین طور که در کنار یک دیگر نشستند بودند مردی از جلویشان رد شد که پای در بند زنجیر داشت. یکی از آن دو گفت: اگر وزن این زنجیر فلان مقدار نبود زوجه‌ام سه طلاقه باشد و دیگری نیز گفت: اگر آن مقدار که تو گفتی بود همسر من سه طلاقه باشد، پس هر دو نزد صاحب آن غلام فراری که در زنجیر بود رفتند و قصه خود را باز گفتند و گفتند: که ما هر دو چنین قسم خوردیم، این زنجیر را از پای غلام باز کن تا آن را وزن کرده تکلیفمان روشن شود، مولای غلام نیز گفت: زوجه‌ام مطلقه باشد اگر این بند از غلام بگیرم، کار دشوار شد و حکایت را نزد خلیفه عمر بردند و چاره خواستند، عمر گفت: اختیار غلام با مولایش باشد حکم را نزد علی بن ابی طالب ببرید تا او چه دستور دهد شاید راهی را او در این مسأله بداند، پس نزد علی علیه السلام آمدند و قضیه را بازگفتند، حضرت فرمود: اینکه بسیار آسانست لاوک (طشت) و ریسمانی بیاورید، چون آوردند، فرمود:

ریسمان را در یکی از حلقه‌های زنجیر کرده، ببندید بعد پای این مرد را با همان زنجیر در لاوک نهاده آب بر آن بریخت تا پر کرد بعد ریسمان را گرفته آهسته با زنجیر از آب

ص: ۲۰

بیرون کشید و بنگریست آب تا چه حد در ظرف پائین آمده است آن وقت وزنه آهنی خواست و در آب لاوک نهاد تا آب به جای اول خود بازگشت (زمانی که قید و زنجیر در آب بود) بعد فرمود وزنه‌هایی که در آب نهاده‌اید معین کنید که آن مقدار وزن زنجیر خواهد بود.

شیخ صدوق - ره - مؤلف این کتاب پس از نقل از این قضیه گوید: مراد آن حضرت آن بود که راه رهایی از حکم کسانی که طلاق را به چنین سوگندها جایز می‌دانند بمردم بیاموزد و الا طلاق به قسم اصلا باطل بوده است.

شرح: «در مذهب ما طلاق به قسم باطل است و همچنین سه طلاق در یک مجلس و منظور تعیین وزن زنجیر در چنین شرائطی است نه مسأله صحّت طلاق و عدم آن.»

۳۲۴۷- احمد بن عائد از ابو سلمه روایت کند: از امام صادق علیه السلام سؤال شد که دو مرد مملوک یعنی غلام زر خرید که هر یک از جانب ارباب خود در خرید و فروش اختیار تام داشتند و با مال اربابشان داد و ستد می‌کردند میانشان نزاعی رخ داد و کار به زد و خورد کشید پس هر یک بسوی ارباب آن دیگری شتافت و غلامش را خریداری کرد یعنی این، غلام آن یک را و آن، غلام این یک را از صاحبانشان خریدند، و بعد هر یک گریبان دیگری را گرفت و گفت تو غلام منی،

ص: ۲۱

من تو را از صاحب خریدم و دیگری نیز همین را گفت و او را زر خرید صاحب خویش دانست، اکنون تکلیف چیست؟ امام علیه السلام فرمود: از آنجائی که حرکت کرده و بسوی ارباب یک دیگر رفته‌اند اندازه‌گیری کنند هر کدام نزدیکتر بود معلوم

است که معامله او زودتر انجام شده و حکم علیه دیگریست، و چنانچه راه میان هر دو یک اندازه بود هر دو معامله باطل است و هر یک بنده ارباب اول خویش خواهد بود.

۳۲۴۸- در روایت ابراهیم بن محمد ثقفی است که گوید: دو مرد نزد بانویی ودیعه‌ای نهادند و گفتند به هیچ یک از ما تنها مده مگر آنکه هر دو با هم باشیم، پس رفتند و غایب شدند و پس از چندی یکی از آن دو آمد و گفت رفیقم از دنیا رفت خواهش می‌کنم ودیعه ما را بر گردان، زن نپذیرفت و رفت و آمد مرد نزد وی زیاد شد زن ناچار برای دفع شرّ ودیعه را باو داد. پس از آن دیگری پیدا شد و تقاضای ردّ ودیعه کرد، زن گفت: رفیقت آمد و اظهار کرد که تو از دنیا رفته‌ای و آن را گرفت، دادخواهی را نزد عمر بردند. عمر بزن گفت: من نظری جز اینکه تو ضامنی نمی‌دهم.

زن گفت: علی را بین ما حاکم قرار ده، عمر رو به علی علیه السلام کرده و گفت: تو

ص: ۲۲

میان این دو حکم کن. علی علیه السلام فرمود: امانت اکنون نزد او موجود است (و بنا بر روایت کافی «امانت اکنون نزد من است» یعنی بفرض) ولی شرط شما این بوده که هر دو با هم مراجعه کنید و ودیعه را بستانید اکنون تو تنها هستی برو همراه دوستت بازگرد تا امانت را پس بگیری و الآن او به تو تنها بدهی ندارد و ضامن چیزی نیست.

چون مرد مأیوس شد، بیرون رفت. امام علیه السلام فرمود: در نظر داشتند که مالی از این زن به یغما برند.

۳۲۴۹- عاصم بن حمید از محمد بن قیس از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: در زمان امیر مؤمنان مردی دو کنیز داشت که هر دو حامله بودند و در یک شب زائیدند یکی پسر آورد و دیگری دختر، صاحب دختر، کودک خویش را با پسر آن دیگر عوض کرد و در گهواره او خوابانید و پسر را بجای دختر خود ببرد. سپس آنکه دختر زائیده بود ادعا کرد که فرزند من پسر بوده و کودک از آن من است و مادر پسر هم ادعا می‌کرد پسر مال من است و قضاوت را نزد علی علیه السلام بردند، حضرت فرمود: مقدار شیر هر بار هر کدام را وزن کنند، هر کدام از حیث وزن سنگینتر بود پسر از آن اوست.

ص: ۲۳

۳۲۵۰- از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: مردی در زمان امیر المؤمنین بر سر شخصی کوبید و مرد مزبور ادعا کرد که بینائی‌اش را از دست داده است و بوئی را نیز نمی‌شنود و زبانش هم از کار افتاده است و قدرت سخن گفتن نیز ندارد، امیر المؤمنین فرمود: اگر راست بگوید باید سه بار دیه تمام بدو داده شود.

پرسیدند از کجا روشن کنیم که او راستگو است یا خلاف می‌گوید؟ حضرت فرمود:

اما اینکه ادعا می‌کند نمی‌بیند باین صورت مشخص می‌شود که باو بگوئید بخورشید بنگرد، اگر چشمانش سالم باشد نخواهد توانست به چشمه خورشید بنگرد مگر اینکه مرتّب چشمانش بر هم می‌خورد و چنانچه راست بگوید چشمانش بدون هیچ

گونه بر هم خوردن به چشمه خورشید باز خواهد ماند، و اما اینکه ادعا کرده که بوئی نمی‌شنود سوخته چخماق به بینی او نزدیک سازند چنانچه سالم باشد بوی سوختگی بدماغ او خواهد رسید و چشمانش اشک آلود خواهد گشت و سر خود را بناچار بسوئی خواهد کشید، و اینکه گوید زبانش بند آمده و نمی‌تواند سخن بگوید، سوزنی بر زبان او بزنید اگر خون سرخ بیرون جست زبانش سالم است و اگر خون سیاه بیرون آمد

ص: ۲۴

راست می‌گوید.

۳۲۵۱- سعد بن طریف از قول اصبع بن نباته روایت می‌کند که: دخترکی را به نزد عمر آوردند و شاهدان شهادت دادند که وی زنا داده است، و قصه از این قرار بود که این دخترک یتیم در خانه مردی که سرپرستی او را پذیرفته بود زندگی می‌کرد که زیاد به مسافرت می‌رفت، دختر یتیم بزرگ شد و چون زیباروی بود همسر مرد ترسید که چون شوهرش از سفر بازگردد او را بزنی بگیرد لذا تدبیری اندیشید و زنانی را از همسایگان بمنزل خویش دعوت کرد و دخترک را نگاه داشتند تا آن زن با انگشت خویش بکارت دخترک را برداشت، پس هنگامی که شوهرش از سفر بازگشت از حال دختر پرسید، زن گفت: قصه‌اش اینست که زنا کرده است و همسایگان را شاهد آورد، و این قضیه را به نزد عمر بن الخطاب بردند، حکم مسأله برایش روشن نشد لذا به علی بن ابی طالب ارجاع نمود، او را نزد علی علیه السلام بردند و قصه را بازگفتند، حضرت از همسر آن مرد پرسید: آیا دلیلی بر این مدعا داری؟ زن گفت: آری، همسایگان همه شاهدند، حضرت شمشیر از غلاف بیرون کشید و در مقابل نهاد، آنگاه امر کرد

ص: ۲۵

که هر یک از شاهدان را به اطاقی جداگانه ببرند، آن وقت عیال مرد را طلبید و از هر دری با وی سخن گفت و زن جز همان حرف اول را باز نگفت و هر چه غیر آن را رد کرد، پس حضرت فرمان داد او را به اطاق اولش بازگرداندند. بعد یکنه دیگر از شاهدان را طلبید و خود به زانو نشست و رو به شاهد نموده فرمود: آیا مرا می‌شناسی من علی بن ابی طالبم و این شمشیر من است؟ همسر آن مرد هر چه بود گفت، و به حق بازگشت و من او را امان دادم پس تو هم راست بگویی و اِلَّا شمشیرم را از خونت رنگین می‌سازم، زن رو به علی علیه السلام (یا به عمر) کرده گفت: یا امیر المؤمنین راست را می‌گویم و امان می‌طلبم. امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: راست بگویی، زن گفت: نه بخدا سوگند این دخترک یتیم کار زشت نکرده است اما زن آن مرد چون جمال و قامت این دختر را دید بر شوهر خود ترسید مبادا به فساد افتد پس دختر را شراب نوشانید و وی را مست ساخت و ما را صدا زد تا او را نگاه داریم و خود با انگشت بکارت او را برداشت. سخن که به اینجا رسید علی علیه السلام صدا به تکبیر بلند کرد و دو بار الله اکبر گفت و فرمود: من اولین کسی هستم که پس از دانیال میان شاهدان جدائی افکندم، سپس زن را حد قذف (نسبت ناروای ناموسی به کسی دادن) زد و او و دیگر زنان را که در این عمل زشت و جنایت شرکت کرده بودند به دادن چهار صد

ص: ۲۶

درهم مهر محکوم و ملزم ساخت، و زن و مرد را از هم جدا کرد، و دخترک را به همسری آن مرد درآورده و از مال مرد برای او مهر قرار داد.

پس عمر بن الخطاب توضیح حدیث دانیال پیغمبر را از حضرتش تقاضا نمود و حضرت فرمود: آری، دانیال کودک یتیمی بود که پدر و مادر نداشت و پیرزنی عجوز کفالت و سرپرستی وی را بعهده گرفت و او را پرورش داد، و از سوی دیگر پادشاهی از پادشاهان بنی اسرائیل دو قاضی داشت، و نیز دوستی بسیار صالح و نیکو روش داشت که دارای زوجه‌ای بسیار زیبا بود و گاهگاه نزد پادشاه می‌آمد و با او صحبت می‌داشت، تا اینکه پادشاه نیازمند به مردی شد که بتواند در بعضی از جاها امور را به او بسپارد، از این رو با آن دو تن قاضی این موضوع را در میان گذاشت و از آنها چنین کسی را خواست. آنها هر دو یک زبان همان مرد صالح را معرفی کردند، پادشاه پذیرفت و مرد صالح را بدان سوی فرستاد مرد در هنگام رفتن هر دو قاضی را بر مواظبت از همسرش سفارش کرد، هر دو پذیرفتند و چون مرد رهسپار مقصد شد هر روز بمنزل آن مرد گذر کرده احوال عیال وی را می‌پرسیدند و کم‌کم عشق آن زن در دل آن دو افتاد و با وی در میان نهادند زن ابا کرد و تندى نشان داد، بدو گفتند: اگر امتناع‌ورزی ما

ص: ۲۷

علیه تو شهادت بعمل منافی عفت نزد سلطان خواهیم داد تا حکم رجم و سنگسار تو را صادر نماید، زن گفت: هر چه می‌خواهید انجام دهید، قاضیان نزد پادشاه رفته شهادت به زناکاری آن زن دادند و او نیز نزد شاه دارای آبرو و حسن سیرت و رفتار پاک بود، شاه بسیار در فکر فرو رفت و اندوهِش افزون شد چون بیایکی زن بسیار ایمان داشت بناچار به دو قاضی گفت: کلام شما مورد قبول است لکن سه روز مهلت دهید تا ترتیب رجم و سنگسار او را بدهم، و در شهرش جارچی ندا کرد که مردم برای رجم فلان زن پارسا در فلان روز گرد آئید که قاضیان علیه او شهادت بزناى محصنه داده‌اند و حرف در بین مردم منتشر شد و هر کس چیزی می‌گفت، پادشاه با وزیرش در مورد پیدا کردن چاره‌ای برای روشن شدن درستی و نادرستی این موضوع مشورت کرد، وزیر گفت: نه، بخدا سوگند که چاره و حيله‌ای سراغ ندارم. این گذشت تا روز سوم شد و این آخرین روز مهلت بود که وزیر سوار شد و از کوچه‌ها می‌گذشت ناگهان چشمش بکودکانی افتاد که پابره‌نه مشغول بازی بودند و دانیال در میان آنها بود و با صدای بلند کودکان را خواند و گفت: بیائید تا من پادشاه شوم و به یکی دیگر گفت: تو آن زن پارسا باش و فلانی و فلانی آن دو قاضی شاهد، آنگاه خاکها را جمع کرد و بلندیی

ص: ۲۸

بساخت و از چوب نی شمشیری در دست گرفت و بکودکان گفت: دست این (آنکه قاضی شده) را بگیرید و در گوشه‌ای پنهانش سازید- و شخص وزیر اکنون ناظر قضیه است- و باز دستور داد آن قاضی دیگر را هم در جای دیگری پنهان نمودند.

آنگاه یکی از آن دو را خواست و گفت: تو باید راست بگوئی و اِلّا گردنت را با این شمشیر خواهم زد، گفت: راست خواهم گفت- وزیر اکنون مشغول شنیدن است- دانیال گفت: به چه شهادت می‌دهی بر این زن؟ گفت: شهادت می‌دهم که زنا داده است. گفت: در چه روز؟ جواب داد: در فلان روز و فلان ساعت، پرسید: در کجا؟ گفت: در فلانجا و فلان محل، پرسید: با چه

کسی؟ گفت: با فلانی پسر فلانی، دستور داد او را به جای خویش بازگردانید و دیگری را حاضر کنید او را به مکان اول برده و دیگری را آوردند پس سؤالات را یکی پس از دیگری از این دومی نمود و جوابها مخالف هم بود و همه شنیدند و دانیال فریاد زد «اللّٰهُ أَكْبَرُ، اللّٰهُ أَكْبَرُ» اینان شهادت بدروغ دادند، سپس دانیال در میان کودکان فریاد زد که: «قاضیان شهادت دروغ در باره آن زن داده‌اند فردا همه برای سیاست قاضیان دروغگو حاضر شوید»، وزیر که این ماجرا را دید خود را به سلطان رسانید و قصه را از ابتدا تا انتها برای سلطان بازگو

ص: ۲۹

کرد، پادشاه نیز قاضیان را حاضر ساخت و همان طور آنها را از هم جدا کرد و تک تک بازپرسی نمود و کذب آنها ظاهر شد و امر کرد تا هر دو را بکشند.

۳۲۵۲- امام باقر علیه السلام فرمود: در زمان حکومت امیر مؤمنان علیه السلام جسد کشته‌ای را در خرابه‌ای یافتند در جایی که مردی با کارد خونین بر بالین او بود وی را دستگیر کردند تا نزد علی علیه السلام بیاورند و مرد هم گفت: من کشته‌ام در این هنگام شخص دیگری از راه رسید و گفت: این مرد را رها کنید، قاتل این کشته منم، او را هم دستگیر کردند و هر دو را نزد امیر المؤمنین علیه السلام آوردند، و تمام قصه را بازگفتند، حضرت بمراد اولی گفت: چه چیز سبب شد که تو اقرار بکشتن او کردی؟

گفت: یا علی من مردی قصابم، در کنار خرابه گوسفندی ذبح کردم و به خرابه رفتم تا برای قضای حاجت بول کنم که مصادف با این قضیه شدم و با در دست داشتن کارد خونین و وضع ظاهرهم هیچ چاره‌ای نداشتم و فایده‌ای در انکار نمی‌دیدم. ناچار شدم بگویم کار من است (تا از آزار قبل از اثبات جنایت در امان باشم). حضرت رو به دیگری کرده گفت: تو چه می‌گوئی؟ جواب داد: من او را کشته‌ام، حضرت فرمود:

داوری را نزد پسر من حسن ببرید تا او چه حکم کند، نزد حضرت مجتبی علیه السلام

ص: ۳۰

رفته، واقعه را بازگفتند. فرمود: مرد اول که گناهی ندارد، اما قاتل، چون همان طور که یکی را کشته است دیگری را هم از مرگ نجات داده و خداوند هم می‌فرماید: **مَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا** هر کس کسی را از مرگ نجات دهد مانند آنست که همه مردم را نجات داده است، پس بر هیچ یک از این دو چیزی نیست و از بیت المال دیه مقتول به اولیاء وی پرداخت شود.

شرح: «البته چون طبق قواعد، حق قصاص برای ولی دم باقی است باید روایت را حمل بر این کرد که ولی دم راضی به دیه شده باشد».

۳۲۵۳- و امام باقر علیه السلام فرمود: «در زمان علی علیه السلام مردی از دنیا رفت و یک پسر و یک غلام زرخرید از خود باقی گذاشت. پس از مرگ وی هر یک ادعا کردند که او فرزند و دیگری غلام او می‌باشد، پس به دادخواهی به نزد علی علیه السلام شدند، حضرت فرمود: در دیوار مسجد دو سوراخ به اندازه بیرون کردن سر هر یک باز کنند، بعد دستور فرمود هر یک سر خود را از سوراخی بیرون کند، آنگاه به قنبر غلام خود فرمود: شمشیر خود را از غلاف بیرون کش (و آهسته و پنهانی به او گفت: امری که می‌کنم انجام مده) آنگاه فرمان داد: بزَن گردن غلام را، غلام پس از

ص: ۳۱

شنیدن این کلام فوری سر خود را کشید و بدرون برد و غلام بودنش ثابت گشت، پس حضرت امیر علیه السلام به پسر فرمود من از ریختن خون این مرد گذشتم و این غلام را بتو بخشیدم.

۳۲۵۴- سعد بن طریف (که عامی می‌باشد) از اصبع بن نباته نقل کرده که زنی را نزد عمر آوردند که با پیرمردی ازدواج کرده بود و پیرمرد هنگام همبستری، روی سینه زن جان سپرده، و آن زن پس از حمل پسری آورده بود و اولاد مرد متوفی مدعی بودند که این پسر اولاد پدر آنها نیست و شاهدانی بر این جریان معرفی کردند. عمر امر کرد که زن را سنگسار کنند، در راه به امیر المؤمنین علیه السلام برخوردند زن به علی علیه السلام رو کرده گفت: یا علی بمن ظلم شده و این دلیل منست، حضرت فرمود: آن چیست؟ زن نامه‌ای به حضرت داده آن را بخواند و فرمود: این زن شما را از روز تزویج و وقت واقعه و چگونگی همبستری زوجش و همه قضیه آگاه می‌کند، اکنون او را بازگردانید، چون فردای آن روز شد حضرت آن کودک و سایر همسالانش را گرد آورد و دستور داد نشسته بازی کنند و چون گرم بازی شدند صدا زد برخیزید و بایستید همگی برخاسته، ایستادند جز آن کودک که دستهای خود را بر زمین نهاد و بکمک دستها

ص: ۳۲

برخواست. پس حضرت اقوامش را خواست و او را جزء وارثان نمود و برادران او را که افترا به آن زن زده بودن حدّ مفتری زد، پس عمر پرسید: شما از کجا این مطلب را دانستید و این کار را کردید؟ فرمود: ضعف پدر را در برخاستن کودکش از زمین بکمک دستهایش، دیدم و شناختم.

شرح: «البتّه عمل امیر المؤمنین علیه السلام برای آن بود که راهی برای سقوط حکم پیدا کند و آن شبهه‌ای بود که از جهت ضعف آن فرزند بدست آورد تا قول او را با اعتبار خارجی تقویت کند و ایجاد شبهه نماید».

۳۲۵۵- و از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: علی علیه السلام وارد مسجد شد، با جوانی روبرو شد که در حال گریستن بود و عده‌ای او را ساکت می‌کردند، حضرت پرسید: چرا گریه می‌کنی؟ گفت: یا علی، شریح قاضی حکمی کرده که من نمی‌دانم با آن چه کنم؟ پدر من با جماعتی به سفر رفت و همگی آنها سالم از سفر بازگشتند و پدرم بازنگشت، من سراغ پدرم را از آنها گرفتم گفتند: در راه فوت کرد، از اموالش پرسیدم گفتند: چیزی باقی نگذاشت، من آنها را نزد شریح بردم شریح

هم ایشان را قسم داد، همگی قسم یاد کردند و من می‌دانم که پدرم هنگام رفتن مال بسیاری به‌مراه داشت. حضرت فرمود: همه را بازگردانید نزد شریح، در حالی که جوان هم با آنها بود، حضرت پرسید چگونه میان اینها حکم نمودی؟ جواب داد: یا علی، این جوان ادعا کرد که این جماعت با پدرش بسفر رفته و همه بازگشته‌اند جز پدر او، از آنها سؤال کردم گفتند: از دنیا رفت، از اموالش پرسیدم، گفتند: چیزی باقی نگذاشت، به جوان گفتم تو شاهدهی داری یا دلیلی با تو هست که پدرت مالی داشته است؟ گفت:

نه، من آنها را قسم دادم همگی قسم خوردند که مالی نداشته است، حضرت (ع) فرمود:

هیئات!! در چنین قضیه‌ای این طور حکم می‌کنند؟ شریح پرسید: پس چگونه باید حکم کرد؟ حضرت فرمود: من به زودی حکمی می‌کنم میان آنان که تاکنون جز داود پیغمبر (ع) چنان حکمی نکرده باشد، بعد فرمود: ای قنبر مأمورین مخصوص را خبر کن و هر یک از این افراد را به یکی از آنها بسپار. قنبر فرمان را اجرا و بر هر یکتن از آنان یک مأمور مسلح گماشت. سپس حضرت رو به آنان کرده فرمود: چه می‌گوئید؟ آیا فکر می‌کنید من نمی‌دانم با پدر این جوان چه کرده‌اید؟ اگر چنین باشد که من سخت کوتاه فکر خواهم بود، آنگاه فرمود: آنها را از یک دیگر جدا کنید و چشمانشان را ببندید همین کار را کردند و هر یک را در پشت و یا کنار یکی از ستونهای مسجد نگه داشتند

و سر و صورتشان را با لباسهایشان پوشاندند. آنگاه کاتب خویش عبید الله بن ابی رافع را طلبید و فرمود: دوات و کاغذی حاضر ساز، و خود در محلّ قضا و کرسی داوری قرار گرفت. مردم در اطرافش گرد آمده بودند. حضرت فرمود: هر گاه من تکبیر گفتم شما هم بگوئید، سپس بمردم فرمود: راه را باز کنید، و بعد یکتن از آنان را صدا زد و در مقابل خود نشانید رویش را باز نمود و به عبید الله بن ابی رافع گفت: آنچه او اقرار می‌کند بنویس. بعد سؤالات را شروع کرده پرسید: هنگامی که با پدر این جوان از منزل خارج شدید چه روزی بود؟ مرد گفت: در فلان روز و فلان ساعت، فرمود در چه ماهی بود؟، گفت: در فلان ماه، فرمود: تا کجا رسیده بودید که مرگ او فرا رسید؟

گفت: در فلان مکان، فرمود: در کدامین منزل؟ گفت: در خانه فلان بن فلان، فرمود: مرضش چه بود؟ جواب داد: فلان بیماری یا درد. فرمود: چند روز مرضش طول کشید؟ گفت: این مدت. چه کسی پرستاری او را میکرد و در چه روزی مرد؟

چه کسی او را غسل داد؟ چه کسی او را کفن کرد؟ چه کفنی بر او پوشاندند؟ چه کسی بر او نماز خواند؟ و چه کسی او را در قبر نهاد؟ بعد از شنیدن جواب این سؤالات

حضرت علی علیه السلام تکبیر گفت و همه حاضران تکبیر گفتند. از این ماجرا همسفران دیگر همه بشک افتادند و فکر کردند که آنچه اتفاق افتاده، رفیقشان همه را گفته و راز آشکار شده است و علیه خود و ایشان اقرار کرده پس حضرت فرمود: سر و روی او را ببوشانید و به بازداشتگاه اولش ببرید؛ آنگاه یکی دیگر از آنها را طلبید و در مقابل خود نشانید و روی او را باز کرد، و فرمود: تو فکر می‌کنی که من از ماجرا آگاه نیستم، گفت: یا امیر المؤمنین من یکی از این جماعت بودم و کشتنش را هم خوش نداشتم، و بدین کلام اقرار کرد. بعد حضرت یکی یکی را خواست و همه اقرار کردند که او را کشته‌اند، سپس حضرت همه مال را گرفت و اولین کسی که بازداشت شده بود و اقرار نکرده بود نیز اقرار کرد. خونهای مقتول و اموالش را از ایشان بستد و بصاحبانش داد.

شریح توضیح قضیه داود علیه السلام را از حضرت خواست و حضرت (ع) فرمود: داود پیغمبر بکودکانی در راه گذر کرد که به بازی مشغول بودند و بعضی اسم دیگری را «مات الدین» صدا می‌زد، حضرت داود (ع) آن طفل را که بدین نام خوانده می‌شد صدا زد و گفت: نام تو چیست؟ گفت: مات الدین. داود پرسید چه کسی بر

ص: ۳۶

تو این نام را نهاده است؟ گفت: مادرم، داود به مادرش مراجعه کرده گفت: اسم فرزندت چیست؟ جواب داد: مات الدین، فرمود: چه کسی این اسم را برای او انتخاب کرده گفت: پدرش، پرسید چرا؟ زن گفت: پدر این کودک در حالی که من او را حامله بودم با رفقای سفر رفت، جماعت برگشتند و پدر این کودک نیامد، و چون جویای حال او شدم گفتند: از دنیا رفت، گفتم: اموالش چه شد؟ گفتند: مالی باقی نگذاشت، پرسیدم آیا وصیتی کرد؟ گفتند: آری، گمان داشت که آبتن هستی، وصیت کرد چنانچه خدا فرزندی از عیالم بمن داد، به او بگوئید نامش را چه دختر باشد چه پسر «مات الدین» بگذارد و من نام این فرزند را بنا به وصیت پدرش مات الدین نهادم، داود علیه السلام از زن سؤال کرد: آیا رفقای او را که با او همسفر بودند می‌شناسی؟ زن گفت: آری، فرمود: مرده‌اند یا زنده گفت: همه زنده هستند، گفت:

مرا نزد آنها ببر، با یک دیگر به پیش آنها رفتند و داود (ع) همه آنها را از خانه‌هایشان بیرون کشید و چنین حکمی بین آنها جاری نمود، سپس مال و خونها را گرفته به همسر و فرزند مقتول داد، آنگاه داود علیه السلام به آن زن فرمود: از این پس فرزندت را عاش الدین بنام،

ص: ۳۷

ولی آن افراد که در زمان امیر المؤمنین علیه السلام بودند در تعیین مقدار مال پدر آن جوان با جوان اختلاف کردند، و گویند: امیر المؤمنین علیه السلام با قرعه بطرز مخصوصی بمسأله پایان داد.

۳۲۵۶- حضرت امیر علیه السلام در باره زنی که ادعا می‌کرد شوهرش با کنیز وی بدون اجازه او همبستری کرده است، از مرد پرسید: چه می‌گوئی؟ مرد گفت: من بدون اذن خود همسرم یعنی صاحب کنیز با او همخوابه نشدم، حضرت بزن گفت: اگر تو راستگو درآمدی شوهرت را رجم و سنگسار خواهیم کرد و اگر دروغگو بودی بتو حد مفتری خواهیم زد، در این هنگام اقامه

نماز گفته شد و حضرت به نماز ایستاد، زن در نماز فکر کرد که اگر ثابت شود بدون اذن او شوهرش با کنیز همبستر شده، رجم خواهد شد و چاره‌ای جز رجم نیست و اگر دروغش ثابت شود حدّ تازیانه‌اش حتمی است، لذا پس از نماز از مسجد خارج شد و دیگر به امیر المؤمنین علیه السّلام مراجعه نمود و حضرت هم از وی نپرسید.

۳۲۵۷- دو مرد نزد علی علیه السّلام آمده و شهادت دادند که این مرد زره‌ای

ص: ۳۸

دزدیده است، مرد لابه کنان قسم یاد می‌کرد که اینان دروغ می‌گویند و شهادتشان درست نیست و پیوسته می‌گفت: اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله بود من حدّ نمی‌خوردم، و دستم قطع نمی‌شد. حضرت فرمود: چرا؟ مرد گفت: برای اینکه به او وحی می‌رسید که من بی‌تقصیر و از این تهمت مبراً هستم و مرا کاری نمی‌کرد، حضرت چون قسم او را دید دو مرد شاهد را طلبید و گفت: از خدا بترسید و دست این مرد را بناروا قطع نکنید و آنها را نیز قسم داد، پس فرمود: اکنون یکی از شما دست او را نگهدارد و آن دیگری دست او را قطع کند. چون آنها در محلّ اجرای حکم بردند مردم ازدحام کردند و درهم ریختند و آن دو شاهد در میان مردم پنهان شده، فرار کردند.

آنگاه مردی که مورد اتهام بود بنزد امیر المؤمنین آمده عرض کرد: اگر اینان راست می‌گفتند معنی نداشت که در میان مردم و ازدحام مرا رها کرده و فرار کنند، حضرت فرمود: هر کس آن دو را بیابد و حاضر کند کاری با آنها بکنم که موجب عبرت دیگران شود.

*** (ممنوع شدن از مال و ورشکستگی) ***

۳۲۵۸- أصبغ بن نباته گوید: امیر المؤمنین علیه السّلام فرمان داد تا جوان

ص: ۳۹

مفسد و غیر درست کاری را از تصرف در مالش ممنوع کنند تا بعقل آید، و نیز حکم فرمود که در مورد دین بدهکاری که در دادن بدهی خود تعلل می‌کند او را زندان کنند تا نداشتن و افلاس یا احتیاجش روشن شود بعد رهایش کنند تا مالی بدست آورد، و نیز دستور فرمود مدیونی را که با طلبکارانش امروز و فردا می‌کند بازداشت نمایند و آنگاه اموالش را بین طلبکارانش تقسیم کنند و اگر راضی نشد بفروشند و طلب دائنین را پردازند.

۳۲۵۹- ابو ایوب گوید: از امام صادق علیه السّلام سؤال کردم: مردی که دین (بدهی) خود را به عهده دیگری حواله کرده و او پذیرفته است آیا حق دارد پس از قبول محال علیه و محتال (طلبکار) حواله را بازگرداند، فرمود: حق برگشت حواله را ندارد مگر در صورتی که محال علیه قبل از حواله تنگدست و ورشکسته بوده و دائن نمی‌دانسته است.

*** (باب شفاعت در احکام) ***

۳۲۶۰- سکونی باسناد خود روایت کند که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود:

کسی از شما نمی‌تواند بعد از ثبوت جرمی که موجب حدّ است نزد امام از مجرم شفاعت

ص: ۴۰

کند زیرا در صورت ثبوت جرم امام نمی‌تواند شفاعت را بپذیرد، اما آنچه هنوز نزد شهود (واسطه‌ها) است و برای امام ثابت نشده اشکال ندارد که شفاعت مجرم بنمائی البته در صورتی که او را پشیمان دیدی و اما آنچه حدّ شرعی معین ندارد مانعی ندارد تا به امام نرسیده شفاعت کنی در حالی که مجرم خود رجوع از جرم کرده باشد و نیز شفاعت در باره حقّ مسلمان یا غیر مسلمانی ممکن مگر با اجازه صاحب حقّ.

*** (مواردی که حکم مجرم زندان می‌شود)***

۳۲۶۱- صفوان بن مهران از عامر بن سمط از علی بن الحسین علیهما السلام روایت کند در باره مردی که با خواهر خود زنا کرده بود فرمود: حکم آنست که یک ضربت با شمشیر آخته بدو زنند تا هر کجا رسید، رسید، اگر احیاناً زنده ماند زندانش اندازند تا مرگش فرا رسد.

۳۲۶۲- سکونی مسندا نقل کرده است که امیر مؤمنان علی علیه السلام در باره حکم اربابی که بنده خود را بکشتن مردی فرمان داده و غلام اجرا کرده بود فرمود: مگر جز اینست که بنده در دست مولای خود چون افزار (شمشیر - شلاق) است یعنی اختیاری ندارد؟ و لذا باید مولی را که فرمان داده کشت و مباشر قتل که غلام

ص: ۴۱

بوده زندان ابد کرد.

شرح: «ظاهر این روایت با خبری که از زرارة بن اعین از امام باقر علیه السلام در تهذیب و کافی نقل شده معارض است زیرا در آن خبر چنین آمده: مردی که دیگری را امر به کشتن شخصی کرده بود، مباشرش را می‌کشتند و آمر را بزندان می‌افکنند تا بمیرد. و برای توجیه خبر سکونی مطالبی گفته‌اند که در نظر حقیر هیچ کدام مبتنی بر اصل صحیحی نیست، و آنچه بنظر می‌رسد سقطی است که در خبر زرارة واقع شده هم در کتاب کافی و هم در کتاب تهذیب و آن لفظ «حراً» بعد از «رجلاً» است و اصل در خبر زرارة این بود که

«فی رجل أمر رجلاً حراً بقتل رجل فقتله»

و در این صورت میان این دو خبر تعارضی دیده نمی‌شود زیرا در خبر سکونی

«أمر عبده أن يقتل رجلاً فقتله»

بوده است و در این خبر

«أمر رجلاً حرّاً يقتل رجلاً»

فرق عبد و آزاد واضح است، و دلیل بر آنچه گفتیم روایت صدوق علیه الرحمه است از زرارة (در باب القود و مبلغ الدية) که این طور روایت کرده

«فی رجل أمر رجلاً حرّاً أن يقتل رجلاً فقتله».

۳۲۶۳- سکونی گوید: سه تن را نزد امیر المؤمنین علیه السلام آوردند که یکی از آنها مردی را نگهداشته بود تا دیگری آن را بقتل رساند، و سومی نیز نظاره می‌کرده یا مواظب اطراف بوده (دیده‌بانی نموده) است، امیر المؤمنین علیه السلام دستور داد:

چشمان شخص دیده‌بان را درآوردند، و کسی که شخص را برای کشتن نگه داشته، تا روز مرگش در زندان افکنند (همچنان که او مقتول را تا دم مرگ نگهداشته بود) و آن را که مباشر قتل بوده بکشند.

۳۲۶۴- در روایت حماد بن عیسی از حریر است که امام صادق علیه السلام

ص: ۴۲

فرمود: جز سه کس را در زندان ابد نگه ندارند اول آنکه مردی را مأمور کرده تا دیگری را بکشد، دوم زنی که مرتد شده یعنی از اسلام برگشته است، و سوم دزدی که بعد از بریدن دست و پا در نوبت اول و دوم، برای بار سوم نیز دزدی کند این هر سه حکمشان حبس ابد است.

۳۲۶۵- عبد الله بن سنان از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود:

امام مسلمین باید در روز جمعه و روزهای عید فطر و عید قربان زندانیانی را که برای بدهی بزرگان افتاده‌اند با مأمورینی برای شرکت در نماز جمعه و عیدین بمصلاً فرستد و پس از انجام فریضه بزرگان باز گرداند.

۳۲۶۶- و در روایت احمد بن محمد بن خالد برقی است که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: بر امام واجب است که علمای زشتکار و فاسق و طیبیان بی‌اطلاع از طبّ و کسانی که مفلس شده‌اند اما هنوز از این و آن اخاذی می‌کنند و بر بدهی خود می‌افزایند (که کارشان نوعی کلاهبرداریست) حبس نماید.

و نیز فرمود: ظلم است اگر امام کسی را که حدّ شرعی زده است بزرگان افکنند.

ص: ۴۳

* (باب صلح) *

۳۲۶۷- رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله فرمود: در مرافعات مدعی باید دلیل داشته باشد و کسی که بر علیه او ادعا شده قسم بخورد، و هر گونه صلحی میان مسلمانان جایز است جز صلحی که حرامی را حلال، و حلالی را حرام گرداند.

شرح: «مقصود این است که آن صلح حرام مطلق را حلال ننماید و حلال مطلق را نیز حرام نگرداند، و گر نه چنانچه عقدی سبب حلال شدن پسر و دختری که قبلاً نامحرم بوده‌اند شود صحیح است ولی شراب که مطلقاً حرام است اگر چه نام دیگری رویش بگذارند حلال نخواهد شد یعنی: شرابی را بعنوان سر که با دیگری صلح کنند جایز نیست».

۳۲۶۸- علاء از محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام روایت کرده در مورد دو شخصی که هر یک نزد دیگری گندم داشتند و هیچ کدام مبلغ آن را نمی‌دانستند، بعد هر یک حق خود را بمبلغی که نزد رفیقش داشت با او صلح کرد و یک دیگر را ابراء کردند. حضرت فرمود: اگر هر دو واقعا راضی باشند و از طیب نفس صلح کنند اشکالی ندارد.

۳۲۶۹- علی بن حمزه گوید: به امام هفتم علیه السلام عرض کردم: مردی

ص: ۴۴

یهودی یا مسیحی چهار هزار درهم نزد من داشت و مرد، آیا من می‌توانم بدون اینکه از اصل مبلغ به ورثه‌اش اطلاع بدهم طلب مرد یهودی را با مقداری مال با آنها صلح کنم؟ امام علیه السلام فرمود: جایز نیست مگر اینکه تمام مبلغ بدهیت را به ایشان بگوئی و اگر بکمتر راضی شدند اشکالی ندارد.

۳۲۷۰- ابان بن عثمان از محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام روایت کند: مردی بدهی مدتی داری به دیگری دارد، طلبکار مراجعه کرده گوید فلان مقدار از طلب مرا نقدا بپرداز و بقیه را بتو می‌بخشم، یا اینکه مقداری از طلب مرا نقدا و بقیه را مدتی طولانی‌تر بپردازد، آیا در این دو صورت اشکالی هست؟ حضرت فرمود: من اشکالی نمی‌بینم بشرط آنکه به رأس المال (سرمایه) چیزی اضافه نکند زیرا خداوند می‌فرماید: **فَلَكُمْ رُؤُسُ أَمْوَالِكُمْ لَا تَظْلُمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ** (بقره- آیه ۲۷۹). یعنی:

برای شما اصل سرمایه اولیه شماست نه شما به کسی ظلم می‌کنید و نه ظلم خواهید شد.

۳۲۷۱- حلبی گوید: امام صادق علیه السلام در باره مردی که پیمانهای چند از گندمی برای آسیا کردن بمبلغ معینی با آسیابان قرار کرده است و پس از آرد

ص: ۴۵

کردن گندمها، وجه را با پیمانهای گندم به همان قیمتی که با هم توافق کرده بودند به آسیابان داده است. فرمود: عیبی ندارد اگر چه آرد را هم قیمت‌گذاری نکرده باشند.

۳۲۷۲- حسن بن محبوب از علاء از محمد بن مسلم روایت کرده که گفت:

شنیدم امام باقر علیه السلام فرمود: من روزی نزد یکی از قاضیان مدینه بودم دو مرد به او مراجعه کردند، یکی گفت: من از این شخص چهارپائی برای رفتن بفلان محلّ کرایه کرده بودم و چهارپایش نتوانست مرا بدان جا برساند و واماند، قاضی از صاحب چهار پا سؤال کرد: آیا او را به آنجا که می‌خواستی نرسانده‌ای؟ گفت: نه، میان راه مرکوب وامانده شد و نتوانست بمقصد برسد، قاضی گفت: حق گرفتن کرایه نداری چون آنجا که قرار گذاشتی او را نرسانده‌ای، حضرت می‌فرماید: من آنکه مال را کرایه کرده بودم طلبیدم و گفتم بر تو جایز نیست حقّ آن مقدار از راه را که تو را برده است بدو ندهی و به دیگری نیز گفتم تو هم حقّ نداری برای آن مقداری که نبرده‌ای طلب اجر کنی و هر دو با هم صلح کردند.

۳۲۷۳- محمد بن علی الحلّبی گوید: من نزد قاضی بودم امام باقر علیه السلام

ص: ۴۶

هم آنجا بود، دو مرد آمدند و یکی از ایشان اظهار کرد من از این مرد شتر اجاره کرده‌ام تا متاع مرا به یکی از معادن برساند و شرط کرده‌ام که در روز معین مرا وارد معدن کند زیرا در آنجا در آن روز بازاری است که می‌توانم متاعم را بفروشم، و چون می‌ترسم در روز معین نرسم و بازار از دست برود و زیان ببینم لذا شرط کرده‌ام که اگر تا روز معین مرا نرساند برای هر روزی که عقب افتد مقداری از اجرت را کم کنم، و این مرد چندین روز مرا دیر رسانیده است. قاضی گفت: این شرط باطل است و تمام اجرت را باید بپردازی، چون مرد برخاست امام باقر علیه السلام رو بمن کرده و گفت:

شرطش باطل نیست و جایز است مادامی که همه کرایه را از بین نبرد.

۳۲۷۴- عبد الله بن مغیره از چند تن از اصحاب ما از حضرت صادق علیه السلام نقل کرده است که: دو مرد دو درهم داشتند یکی می‌گفت هر دو از آن منست و دیگری می‌گفت از آن هر دوی ماست، حضرت فرمود: اما آنکه می‌گوید از آن هر دوی ما است خود اقرار کرده که یک درهم از آن او نیست پس درهم دیگر را بین خود تقسیم کنند.

ص: ۴۷

۳۲۷۵- عبد الله بن مسکان از سلیمان بن خالد روایت کرده که گفت: از امام صادق علیه السلام سؤال کردم از دو مرد که هر دو با هم در مالی شریک بودند مقداری از مال موجود بود و مقداری در دست این و آن، این دو شخص هر دو قسمت را (موجود و غایب) را به تساوی میان خود تقسیم کردند، و سهم غایب یکی از این شرکاء (آنچه در دست دیگران بود) ضایع شد و از بین رفت، اما دیگری همه را وصول کرد، آیا باید این شریک ضرر دیگری را از وصولی خود جبران کند و مال از بین رفته نصیب او هم هست؟ فرمود: آری، نباید مال یک نفر از شرکاء فقط از بین برود، آنچه از بین رفته مال او هم بوده است.

۳۲۷۶- ابو جمیله از سماک بن حرب از این طرفه روایت کرده که دو مرد بر یک شتر ادعا می‌کردند و هر دو بین و شاهد داشتند امیر المؤمنین علیه السلام (چون صاحب ید مشخص نبود) بین هر دو صلح داد که هر کدام مالک نصف آن باشد.

(مراد از صاحب ید آن کس است که ما در تصرف اوست).

۳۲۷۷- حسین بن أبی العلاء از اسحاق بن عمار از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که دو نفر مرد یکی سی درهم و دیگری بیست درهم نزد

ص: ۴۸

شخصی فرستادند که برای هر یک لباسی بخرد، آن مرد دو دست لباس خریداری کرد و فرستاد، آن دو تن نشناختند که کدامیک از لباسها از آن سی درهمی و کدام از آن بیست درهمی است، حضرت فرمود: هر دو لباس را بفروشند و سه پنجم مبلغ را به سی درهمی و دو پنجم را به بیست درهمی دهند، اسحاق بن عمار گوید: اگر آنکه بیست درهم فرستاده به صاحب سی درهم بگوید: هر کدام لباسها را که تو می خواهی اختیار کن و آن دیگر برای من بماند چطور است؟ فرمود: در این صورت انصاف داده است.

۳۲۷۸- سکونی از امام صادق از پدرش علیهما السلام نقل کرده که شخصی دو دینار نزد کسی ودیعه نهاد و شخصی دیگری یک دینار نزد همان کس به امانت گذاشت و از این دینارها یکی تلف شد. حضرت فرمود: یک دینار به شخص اول دهند و از دینار دیگر نیز با او به نصف شریک است.

۳۲۷۹- صباح مزنی بسند مرفوع نقل کرده که دو تن نزد امیر المؤمنین علیه السلام آمده یکی از ایشان گفت: یا امیر المؤمنین، با این مرد در صبحانه هم غذا شدم من سه گرده نان آوردم و او پنج گرده و با هم مشغول خوردن بودیم که مردی بر ما

ص: ۴۹

گذشت، او را به صحابه دعوت کردیم اجابت نموده با ما مشغول خوردن شد چون فارغ شدیم وی هشت درهم در سفره نهاد و رفت. من بر رفیقم گفتم با هم نصف می کنیم او نپذیرفت و گفت: مطابق سهمیه نانا که داشتیم تقسیم می کنیم، حضرت فرمود: بروید و با یک دیگر صلح کنید (یعنی مسأله قابل نیست). مرد گفت: این مرد حاضر نیست بیش از سه درهم بمن بدهد و می خواهد پنج درهم از آن را برای خود بردارد، شما میان ما حکم بفرمائید. حضرت فرمود: ای بنده خدا آیا می دانی سه گرده نان اگر هر یک سه قسمت شود نه قسمت خواهد شد؟ گفت: آری، حضرت فرمود: می دانی پنج گرده نان را هر یک سه قسمت کنیم پانزده قسمت می شود گفت: آری، فرمود پس (رویهم ۲۴ سهم می شود که هر یک هشت سهم خورده اید) و تو از نه قسمت خود هشت سهم خورده ای و یک سهم بمیهمان داده ای و رفیقت از پانزده سهم هشت سهم را خود خورده و هفت سهم به میهمان داده است، پس یک درهم سهم توست و هفت درهم سهم رفیقت. یکدرهم تو برادر و هفت درهم به رفیقت ده.

ص: ۵۰

* (باب عدالت) *

۳۲۸۰- عبد الله بن ابي يعفور گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم عدالت شخص، میان مسلمانان با چه میزان شناخته می‌شود تا قبول شهادتش بر له و یا علیه آنها جایز باشد؟ فرمود: ظاهر نبودن عیبی که منافی عدالت باشد، و پاکدامنی و خودداری در مقام خوردن و شهوت و دست نیازیدن به مال غیر و نگهداری زبان از ناشایست و نابایست، و اینها همه شناخته می‌شود بترک کبائری که خداوند وعده آتش بدان داده است، مثل شرابخواری و عمل منافی عفت و رباخواری، و آزار پدر و مادر، و فرار از جبهه جنگ بدون اذن امام، و سایر کارهای مانند اینها، و آنچه بر همه اینها دلیل است آنست که از زشتی‌ها چنان خود را محفوظ نگهدارد که بر مسلمانان حرام باشد پاره‌ای از لغزشها و اشتباهات را در غیبتش بازگویند و یا از باطنش تفتیش کنند و بر آنها واجب باشد که در همه جا از او دفاع کنند یعنی اگر کسی نسبت ناروایی به او داد از حقش دفاع کنند و عدالتش را بر دیگران گوشزد نمایند، و او را متعهد به حضور

ص: ۵۱

اول وقت در جماعت نمازهای پنجگانه ببینند و جز در مواقع عذر، او را از نماز غایب نبینند، و چون مداومت و حضور وی به نمازهای پنجگانه در جماعت دیده شد، وقتی از حال او از همگنان و هم محلی‌هایش پرسیده شود خواهند گفت: ما جز خیر و خوبی و صلاح از وی سراغ نداریم، همه وقت مواظب نماز و مراقب اوقات آن است و در مسجد حضور دارد، این چیزها موجب می‌شود که شهادت و عدالتش میان مسلمانان جایز و ثابت باشد، و این برای آنست که نماز خود ساتری است از زشتکاریها و عیبه و کفاره گناهان و بزهکاریهاست، آخر چگونه کسی می‌تواند شهادت دهد به نماز خواندن کسی که بمسجد و جماعت حاضر نمی‌شود و حضور و شرکت در جماعت مسلمانان را متعهد نیست، و اساساً نماز جماعت برای این آمده تا نماز خوان از تارک الصلاة معلوم باشد و آنکه مراقب اوقات نمازش هست از آنکه نمازش را ضایع و در غیر وقت می‌خواند معلوم و جدا بشود و چنانچه این نبود از کجا می‌شد کسی بصلاح و خوبی دیگری شهادت دهد زیرا آنکه نماز با مسلمانان نمی‌خواند چه خیر و خوبی در اوست، آری رسول خدا وقتی تصمیم گرفت که بر سر کسانی که به نماز جماعت حاضر نمی‌شدند خانه‌شان را آتش زند، با اینکه در میان آنها کسانی بودند که نماز می‌خواندند اما فردای و در خانه خود، از آنها قبول نمی‌کرد، چگونه پذیرفته شود عدالت یا شهادت

ص: ۵۲

کسی که خداوند و پیامبرش حکم بسوزانیدن خانه او بر سرش کرده‌اند، برآستی که رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرمود: پذیرفته نیست نماز کسی که در مسجد مسلمین بنماز حاضر نشود مگر از جهت مرض یا علتی دیگر.

*** (باب آنکه شهادتش ردّ و آنکه شهادتش پذیرفته شود) ***

۳۲۸۱- عبید الله حلبی گوید: از امام صادق علیه السلام سؤال کردم چه کسانی شهادتشان پذیرفته نیست؟ فرمود: آنکه گمان بد در باره او برده شود، و آنکه در دیش متهم باشد، دیگر آنکه در قبول شهادتش نفعی عائدش بشود، و شهادت آنکه میان او و مدعی علیه یعنی متهم دشمنی باشد، راوی گوید: سؤال کردم پس فاسق و خائن چه؟ حضرت فرمود: این دو همان کسانی هستند که گمان بد در باره‌شان برده می‌شود، و در دینشان متهمند.

۳۲۸۲- در حدیث دیگری (ظاهراً از سماعه است) امام صادق علیه السلام فرمود: شهادت و گواهی «مریب» آنکه مورد شک باشد مثل: غلام نسبت به اربابش، و نیز سائل بکف نسبت به بذل‌کننده‌اش یا دشمن نسبت به دشمنش یا دافع مغرم مانند شهادت کسی که اگر جرم ثابت شود او هم باید غرامت بدهد مثلاً شهود بگویند که جنایت روز پنجشنبه اتفاق افتاده است و عاقله (کسانی که باید خونبهای قتل خطا را بپردازند) شهادت دهند که در روز جمعه بوده است که این موجب شود دفع غرامت از عاقله بنماید و نیز شهادت اجیران و خدمتکاران و بندگان نسبت به

ص: ۵۳

صاحبانشان.

(اینها در مواردیست که جای سوء ظن باشد و اِلّا در عدم سوء ظن و بودن یقین برآستی آنها می‌توان ترتیب اثر داد) و شهادت شریک بر له شریکش، و شخص متهم و شاگرد یا نوکر نسبت به استاد یا اربابش، و شهادت میگسار و شطرنج باز و نرد باز و شهادت هر کس که با نوعی قمار سر و کار دارد. پس هیچ یک از اینها شهادتشان مورد قبول نیست چون مورد تردید هستند.

۳۲۸۳- علی بن اسباط از محمد بن الصلت روایت کرده است که گفت: از حضرت رضا علیه السلام سؤال کردم: چند تن رفیق و همراه بودند که دزد قافله آنها را زد، و دزدان دستگیر شدند، پس پاره‌ای از آنها بر له پاره‌ای دیگر، شهادت داد (یعنی اهل قافله)، امام علیه السلام فرمود: این شهادت پذیرفته نخواهد بود مگر اینکه از خود دزدها نیز اقرار گیرند، یا اینکه غیر اهل قافله شهادت بر مال یکی از اهل قافله دهد یعنی بگوید فلان مال از آن فلان کس است که مورد سرقت واقع شده است.

۳۲۸۴- حسن بن محبوب از علاء، از محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام روایت کرد که فرمود: شهادت بنده مسلمان در مورد شخص آزاد مسلمان پذیرفته است. مؤلف کتاب گوید: مراد از خبر آنست که بنده مسلمان شهادتش در باره

ص: ۵۴

غیر صاحبش نافذ است.

شرح: «در پاره‌ای از نسخه‌های کتاب لفظ «لا» اضافه است، یعنی شهادت بنده مسلمان زرخرد در باره شخصی آزاد مسلمان نافذ نیست ولی توضیح مؤلف رحمه الله دلیل است که لفظ «لا» اضافه شده و در اصل نبوده است.»

۳۲۸۵- حسن بن محبوب از هشام بن سالم از عمّار بن مروان روایت کرده که گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم- یا دیگری عرض کرد- در مورد شهادت پسری نسبت به پدرش یا برادری بنفع برادرش یا مردی نسبت به همسرش؟

فرمود: اشکال ندارد در صورتی که واقعا عادل باشند، البته شهادت پسر برای پدرش و پدر برای پسرش و برادر برای برادرش پذیرفته خواهد بود.

۳۲۸۶- در خبری دیگر آمده که شهادت پسر و فرزندش علیه پدر پذیرفته نیست.

شرح: «پاره‌ای در خبر اشکال کرده‌اند که ظاهرش منافات با آیه کریمه **كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدِينَ وَالْأَقْرَبِينَ** دارد.

ولی می‌توان گفت: «در آیه شریفه تنها شهادت دادن فرزند و لو بر زیان پدر واجب شده است و این مستلزم وجوب قبول این شهادت نمی‌باشد». خبر هم قبولش را واجب نمی‌داند.»

۳۲۸۷- حسن بن زید مانند این خبر را از امام صادق از پدرش حضرت باقر

ص: ۵۵

علیهما السلام روایت کرده که فرمود: قدامة بن مظعون را که شراب خورده بود نزد عمر آوردند و دو تن شهادت دادند که وی شراب نوشیده است، یکی از شهادت دهندگان عمرو تمیمی بود که خود اخته بود و دیگری معلی بن جارود. یکی شهادت داد که دیده است او شراب می‌خورد و دیگری شهادت داد که دیده است شراب را استفراغ کرده است، عمر نزد جماعتی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله فرستاد که در میانشان علی علیه السلام حضور داشت، و از حضرت پرسید نظر شما چیست؟ زیرا شما را رسول خدا صلی الله علیه و آله أعلم این امت معرفی کرده و در داوری به حق استادتر از همه خوانده است، این دو تن شهادتشان مانند هم نیست باید چه کرد؟ حضرت فرمود: شهادت‌ها مانند هم است و چیزی که نخورده چگونه قیء کرده است؟ بعد عمر پرسید: آدم اخته شده (کسی که بیضه‌هایش را کشیده‌اند و ناقص شده است) شهادتش پذیرفته است؟ فرمود: از بین رفتن بیضه‌هایش مانند از بین رفتن اعضای دیگر خواهد بود. (یعنی اگر مثلا دست نداشت آیا شهادتش مقبول نبود؟).

۳۲۸۸- اسماعیل بن مسلم از امام صادق علیه السلام از پدرش از اجدادش علیهم السلام روایت کرده که شهادت دشمن در حق دشمن و شهادت کسی که

ص: ۵۶

دارای صفتی خوارکننده است پذیرفته نیست (مثل ولد الزنا بودن یا مانند کسی که حدی بر او واجب شده ولی توبه نکرده است یا فسقی که مورد ملامت همگان است مرتکب شده است مثل اعتیاد به مواد مخدر و امثال اینها یا گدائی کردن و از راه سؤال گذران عمر نمودن).

۳۲۸۹- و نیز از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: هر کس نزد ما شهادتی دهد سپس از شهادتش بازگردد ما شهادت اول را پذیرفته دومی را نخواهیم پذیرفت.

۳۲۹۰- محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: به کسی که برای اذان و نماز، از مردم اجرت می‌طلبد اقتدا مکن و شهادتش را مپذیر.

۳۲۹۱- علاء بن سیابة از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود:

شهادت قمار باز چه نرد باشد چه شطرنج، چه شبیه شطرنج که قماربست بنام اربعه عشر، و امثال اینها که اصطلاحاتی خاص دارد، پذیرفته نیست (صاحب شاهین) بصیغه تننیه یعنی دو شاه گوید شاهش مرد نه بخدا نمرود و بخدا شاهش کشته شد، و حال آنکه شاه فقط خداست و بس و هیچ گاه نمیرد و کشته هم نشود.

۳۲۹۲- سماعة بن مهران، از ابو بصیر از حضرت صادق روایت کرده است

ص: ۵۷

که شهادت میهمان در باره میزباننش پذیرفته شود در صورتی که دارای عفت و صیانت نفس و آبرو باشد و مراد از صیانت خودداری از ناشایسته‌هاست، و اما شهادت کارگر برای صاحب کارش کراهت دارد ولی برای غیر صاحب کارش اشکالی ندارد، و نیز پس از انجام کارش با صاحب کار اگر وقتی به نفع او شهادت دهد پذیرفته است.

۳۲۹۳- فضاله بن ایوب از ابان نقل کرده که از امام صادق علیه السلام سؤال شد آیا اگر از دو تن شریک یکی به نفع دیگری شهادت دهد پذیرفته است؟

فرمود: در موردی که خود نصیبی از نفع شهادت نبرد اشکال ندارد (یعنی در چیزی که اگر شهادتش پذیرفته شد او هم نصیبی می‌برد شهادتش نافذ نیست).

۳۲۹۴- طلحة بن زید از امام صادق از پدرانش علیهم السلام از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که فرمود: شهادت کودکان مادامی که مشغول بازی هستند و متفرق نشده‌اند و بسوی خانواده خود نرفته‌اند پذیرفته است. (و پذیرش قبل از تفرق از باب اعتماد بقرینه است).

۳۲۹۵- اسماعیل بن مسلم از امام صادق علیه السلام از پدرانش علیهم السلام از امیر مؤمنان علیه السلام روایت کرده که فرمود: شاهد گرفتن کودکان در وقتی که هنوز صغیرند و بسن بلوغ نرسیده‌اند هنگامی پذیرفته است که چون بسن

ص: ۵۸

رشد رسیدند آن را فراموش نکرده باشند. (غرض این که اعتبار بوقت اداء شهادت است نه وقت تحمل آن).

و همچنین یهود و نصاری اگر متحمل شهادتی شوند پس از آن که اسلام آوردند، اداء شهادتشان جائز خواهد بود.

و اگر بنده اداء شهادت کند، و پس از آن آزاد شود، شهادتش جائز است به شرط آن که حاکم قبل از آزاد شدن بنده، آن شهادت را رد نکرده باشد.

و امیر المؤمنین فرمود: اگر بنده بخاطر شهادت، آزاد شود، شهادتش جائز نخواهد بود.

مؤلف کتاب- رحمه الله- گوید: آنجا که فرمود: در صورتی که حاکم قبل از آزادی عبد، رد نکرده باشد شهادت عبد را- معنایش اینست که حاکم برای فاسق بودن عبد یا عملی که موجب عدم قبول شهادت شخص است او را رد کند، نه اینکه چون عبد و بنده دیگری بوده، زیرا شهادت عبد در مذهب ما پذیرفته است و اول کسی که شهادت عبد را رد کرد خلیفه ثانی بود، و آنجا که فرمود: «اگر عبد برای شهادت آزاد شود شهادتش جائز نخواهد بود». موردی است که بنفع مولایش شهادت دهد،

ص: ۵۹

و اِلا در جایی که بنفع غیر مولایش شهادت دهد گواهیش پذیرفته است خواه عبد باشد خواه آزاد شده باشد هر گاه عادل بود.

۳۲۹۶- حسن بن محبوب از علاء از محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: شهادت مملوک که از اهل قبله باشد یعنی عبد مسلمان بر علیه اهل کتاب نافذ است.

۳۲۹۷- محمد بن ابی عمیر از علاء بن سیابه از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: پدرم امام باقر علیه السلام فرمود: شهادت سائق الحاج (یعنی کسی که حجاج عقب افتاده را با کمال تعجیل از راه و بیراهه به حج می‌رساند) پذیرفته نیست چون هم راحله و شتران را کوفته و هم غذاها را ضایع نموده و هم خود را به تعب انداخته و هم به نماز استخفاف نموده است، سؤال شد مکاری و جمال و ملّاح و بقول امروز حمله دارها چطور؟ فرمود: نه، در اینها اشکالی نیست اگر صالح باشند.

۳۲۹۸- عبد الله بن المغیره گوید: به امام هشتم علیه السلام عرض کردم:

مردی همسرش را طلاق داده و دو شاهد هم گرفته است، ولی هر دو از دشمنان امیر المؤمنین هستند، فرمود: هر کس بر فطرت خدائی متولد شده یعنی از پدر و مادر مسلمان و بصلاح در جامعه معروف است شهادتش پذیرفته است.

ص: ۶۰

شرح: «چون بر حسب پاره‌ای اخبار فقهای امامیه شهادت غیر شیعه امامی را نمی‌پذیرند در این روایت ناچار بتوجیه شده‌اند ولی توجیهاتشان چندان موجب اطمینان نیست، و بنظر حقیر بهترین توجیه آنست که روایت را منحصر به مورد خودش بدانیم و شهادت غیر امامی را در طلاق فقط بپذیریم، چون در مسأله طلاق، شهود برای جلوگیری از ادعا شوهر اول است که بگوید من زخم را طلاق نداده‌ام، و در صورتی که ثابت شود طلاق داده مرافعه خودبخود از بین می‌رود و آن ناصبی که از شدت حماقت، علی علیه السلام را مسلمان نمی‌داند، و حماقت خویش را تقوی و قدس و تقرّب بخدا و رسول می‌داند، و چون عمل امیر المؤمنین علیه السلام در ذهن او بخلاف دین است او را دشمن می‌دارد، و در دشمنی علی علیه السلام و یارانش همیشه قصد قربت می‌کند بلکه بهترین عمل خود را همین مخالف شدن با مانند علی علیه السلام می‌داند و از حمق و تعصّب بیجا به این روز افتاده است، این چنین شخص در مورد طلاق غالباً دروغ نمی‌گوید و می‌ترسد، چنانچه اگر زنی پس از مدتی که با شوهر اول متارکه کرده، شوهر جدیدی اختیار کند و مرد اول انکار طلاق نماید او فوراً بدون احتیاط، شهادت بطلاق نخواهد

داد و در اینجا کمال تقدّس خود را به خرج خواهد داد لذا می‌توان بشهادتش اعتماد کرد. و چنانچه این توجیه مفید نباشد باید خبر را طرح نمود و یا حمل بر تقیّه کرد که این حمل هم بسیار بی‌جا و بیمعنی است. سلطان العلماء گفته است: مراد از خبر،

«شهادة من ولد علی الفطرة»

و معروفیت بصلاح است، و ناصبی هیچ کدام را ندارد».

۳۲۹۹- عبید الله حلبی گوید: از امام صادق علیه السلام سؤال کردم آیا شهادت اهل ذمه (اهل کتاب که در پناه اسلام باشند) بر غیر اهل ملتشان نافذ است؟

فرمود: آری، هر گاه از اهل ملت خودشان کسی نباشد که شهادت دهد (نصرانی در باره یهودی یا مجوسی و ... و یهودی در باره نصرانی یا مجوسی و ... می‌تواند شهادت

ص: ۶۱

دهد) زیرا درست نیست و یا جایز نیست حقّ احدی ضایع گردد.

۳۳۰۰- حسن بن علی و شاء گوید: احمد بن عمر گفت: از امام (نامش را نبرده است) در باره کلام خداوند در سوره مائده- آیه ۱۰۵ که فرموده: ذُوا عَدْلِ مِنْكُمْ أَوْ آخِرَانِ مِنْ غَیْرِكُمْ پرسیدم، فرمود:

«اللذان منکم»

یعنی مسلمان باشند، و

و اللذان من غیرکم

یعنی از اهل کتاب باشند، و اگر از اهل کتاب یافت نشد از مجوس باشد زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله با آنها معامله‌ای که با اهل کتاب می‌کرد انجام می‌داد، و این در وقتی بود که یکی از مسلمانان در سرزمین غربت از دنیا می‌رفت و از مسلمین کسی نبود که شهادت دهد بوصیّت یا مقدار مال او، لذا دو تن از اهل کتاب را شاهد می‌گرفتند.

۳۳۰۱- حماد از حلبی روایت کند که از امام صادق علیه السلام شنیدم که در باره عبد مکاتب می‌فرمود: مردم تا مدتی شرط نمی‌کردند که اگر نتوانست وجه مکاتبه را بدهد بازگشت برقیّت کند، ولی امروزه شرط می‌کنند و این شرط لازم الوفا است زیرا مسلمانان متعهد به شروطی که کرده‌اند هستند، و عبد مکاتب (یعنی عبدی که خود را بمقداری مال که کم‌کم بپردازد از ارباب خود خریده است) به اندازه‌ای

ص: ۶۲

که وجه خود را پرداخت کرده حرّ و آزاد شده است و در مورد حدّی که به او تعلق گیرد باید بمقدار آزاد شده اش حدّ آزاد اجرا شود و به مقدار رق و بنده بودنش حدّ بندگی، راوی گوید: پرسیدم اگر نیمی از او آزاد شده باشد شهادتش در طلاق نافذ است؟ فرمود: اگر با او یک مرد و یک زن همراه باشند جایز است.

مصنّف کتاب گوید: این قسمت خبر از روی تقیّه صادر شده است و در واقع شهادت مکاتب با یک مرد دیگر اگر توأم شود نافذ است و این که زنی را داخل کرده برای اینست که مخالفین نگویند او شهادتی را پذیرفته که امامشان عمر منکر آن است، و اما شهادت زنان در طلاق بنا بر اصل ما جایز نیست.

۳۳۰۲- عبد الله بن مغیره از امام هشتم علیه السلام روایت کند که فرمود: هر کس مسلمان زائیده شده و معروف به خیر و خوبی است، شهادتش جایز است.

(این روایت قبلا با مختصر تفاوتی گذشت).

۳۳۰۳- علاء بن سیابه گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: کسی که کبوتر باز است شهادتش را بپذیریم؟ فرمود: اشکالی ندارد بشرط آنکه معروف به فسق نباشد. عرض کردم: اشخاصی که در ناحیه ما زندگی می کنند می گویند عمر گفته

ص: ۶۳

است: کبوتر و کبوتر باز هر دو شیطانند. فرمود: سبحان الله، آیا نمی دانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: فرشتگان در هنگام شرط بندی فرار می کنند و صاحبان شرط را لعن می نمایند. منظور اینست که در صورتی که مسابقه بصورت برد و باخت و شبیه قمار باشد جایز نیست همچنان که شخص پیغمبر خود با اسامه بن زید در اسب دوانی مسابقه داد. در مواقع مسابقات مانند: رمایه (تیراندازی) و پر دادن پرندگان و اسب دوانی و دو میدانی فرشتگان حضور دارند.

۳۳۰۴- داود بن حصین گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود:

شهادت دهید در مورد پدر و مادر و فرزند، ولی در باره برادر علیه برادر هنگامی که یکی از آن دو در بدهی ضیّر است، شهادت ندهید. پرسیدم: «ضیّر» چیست؟ فرمود:

هر گاه شخصی از دیگری طلبکار باشد اما بدهکار، معسر (ندار) باشد، در این صورت خداوند فرموده باید طلبکار صبر کند تا بدهکار توانائی پرداخت مال را پیدا کند و فرمود: *وَإِنْ كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ* (بقره- آیه ۲۸۰) و طلبکار از تو می خواهد که برای شهادت طلبش نزد قاضی روی و تو می دانی که مرد بدهکار بینوا و دست خالی است، پس بر تو جایز نیست که در چنین حالی علیه بدهکار بشهادت

ص: ۶۴

حاضر شوی.

۳۳۰۵- مسمع بن عبد الملک کردین از حضرت صادق علیه السلام نقل کرده که پرسیدم در باره چهار تن که شهادت داده‌اند مردی زنا کرده است و آن مرد را رجم کردند، سپس یکی از شاهد‌ها از شهادتش برگشت و گفت: من یقین نداشتم بلکه بگمانم چنین بود، فرمود: بر آن شاهد که برگشته دیه مقتول واجب شده است و اگر گفت: عمدا بدروغ شهادت داده‌ام، باید قصاص شود.

شرح: «این خبر سندش چندان اعتبار ندارد زیرا در طریق روایت به مسمع، قاسم بن محمد جوهری وجود دارد که واقفی و ضعیف است و باید احتیاط کرد».

۳۳۰۶- محمد بن قیس از امام باقر علیه السلام روایت کرده که امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: من هرگز بقول کاهن و منجم و قیافه‌شناس و دزد اعتنا نمی‌کنم و شهادت فاسق را هم جز در مورد علیه خودش یعنی: جایی که به ضررش باشد نمی‌پذیرم.

شرح: «شهادت فاسق در این روایت بمعنی اقرار اوست یعنی اگر فاسق به بدهی و یا گناهی اقرار کرد او را بدان مأخوذ می‌دارم».

۳۳۰۷- سلیمان منقری از حفص بن غیاث قاضی سنی از حضرت صادق

ص: ۶۵

علیه السلام روایت کرد که مردی به آن حضرت عرض کرد: اگر متاعی در دست کسی دیدم می‌توانم شهادت دهم از آن اوست؟ نظرتان در این مورد چیست؟ حضرت فرمود: آری، حفص گوید: من عرض کردم: شاید مال دیگری باشد و اکنون بدست اوست؟ حضرت فرمود: آیا می‌توانی آن را بخری و مال تو شود (یعنی اگر تو شک داری که متعلق به خود اوست یا نه چطور می‌توانی آن را بخری) و بعد هم بگوئی که این مال منست و قسم هم یاد کنی و جایز هم نباشد که نسبتش را به کسی که قبلاً مال او بوده بدهی؟! آنگاه فرمود: اگر چنین نبود که برای مسلمانان چیزی باقی نمی‌ماند و بازاری دیگر در کار نبود (این خبر دلیل قاعده ید است، یعنی: هر که هر چه در تصرف اوست اصل آنست که مالک آنست مگر خود بگوید یا به بیّنه ثابت شود که مال دیگری است و در تصرف اوست).

۳۳۰۸- اسماعیل بن مسلم سکونی از امام صادق از پدرش علیهما السلام نقل کرده که فرمود: مردی که قبلاً در جرمی دست و پای او را قطع کرده بودند، در حضور امیر المؤمنین شهادت داد، و حضرت شهادت او را پذیرفت چون قبلاً توبه کرده و توبه‌اش هم مشهور شده بود.

۳۳۰۹- صفوان بن یحیی از محمد بن فضیل از امام هفتم علیه السلام نقل کرده

ص: ۶۶

که گوید: پرسیدم آیا شهادت زنها در مورد نکاح یا طلاق یا رجم نافذ است و می‌توان بشهادتشان در این امور ترتیب اثر داد، فرمود: شهادت زنها تنها در موردی است که مردها نتوانند دخالت داشته باشند و ببینند (مثلاً دختری باکره است یا نه) و اما در نکاح اگر مردی با آنها شهادت دهد اشکال ندارد و جایز است، اما در طلاق و خونریزی (یعنی قتل) شهادتشان بیفایده است، ولی در مورد زنا اگر سه مرد و دو زن باشند به شهادتشان می‌توان حکم کرد، لکن شهادت دو مرد و چهار زن در خصوص رجم نافذ نیست.

شرح: «بعضی گفته‌اند در خصوص رجم لازم نیست ولی در حدّ می‌توان بشهادتشان (یعنی دو مرد و چهار زن) حکم نمود».

۳۳۱۰- عبید الله بن علی حلبی از امام صادق علیه السلام در مورد شهادت قابله نسبت بکودک که زنده بدنیا آمده است یا مرده، سؤال کرد. حضرت فرمود:

شهادتش نافذ است، و کلیه شهادت زنان در مورد زنده یا مرده بدنیا آمدن طفل و یا بکارت زنان نافذ است.

۳۳۱۱- و امیر المؤمنین علیه السلام در باره کودکی که کودکی دیگر را به چاه انداخته و او را کشته بود و زنی شهادت داد شهادتش را پذیرفت.

ص: ۶۷

شرح: «گویند: در این قضیه شاید قرائنی در کار بوده که حکم ثابت شده یا اینکه خبر فقط در مورد اثبات دیه است نه قصاص، پس در این صورت منافاتی با خبری که از محمد بن فضیل گذشت ندارد.»

۳۳۱۲- و زراره از یکی از صادقین علیهما السلام روایت کرده که فرمود:

چهار تن شهادت دادند که زنی زنا داده است و زن اظهار نمود من بکر هستم، زنان وی را بازدید کردند و بکرش یافتند، فرمود: شهادت زنان مورد قبول است (یعنی در بکارت).

۳۳۱۳- عبد الله بن حکم از امام صادق علیه السلام سؤال کرد: زنی شهادت داد که مردی پسر بچه‌ای را به چاه انداخته و طفل جان سپرده است، حکم چیست؟

فرمود: بر آن مرد ربع یعنی ۱/۴ دیه طفل به شهادت آن زن ثابت می‌شود.

۳۳۱۴- محمد بن ابی عمیر از حسین بن خالد از امام هفتم علیه السلام نقل کرده گوید: بحضرت نوشتم مردی از دنیا رفته است و کنیزی دارد که از او دارای فرزند شده و مولایش در زمان حیات خود برای او مالی قرار داده بوده است، اکنون که مولی در گذشته، آیا باز کنیز نسبت به آن مال حقّی دارد؟ حضرت جواب داد: آنچه

ص: ۶۸

مولایش برای او قرار داده معروف و احسان است و همه از آن اوست یا اینکه این عمل متعارفست و این به شهادت مرد و زن و خادمها در صورتی که متهم نباشند پذیرفته است.

۳۳۱۵- حماد از حلبی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله شهادت زنان را در دین بدون اینکه مردی با آنها باشد می پذیرفت.

شرح: «این روایت را اختصاص بمورد وصیت به دین و بدهی داده اند مثلا اگر مردی در مرض موت اقرار کند که فلان مقدار بفلانی بدهید یا فلان کس مقداری از من طلبکار است در این مورد اگر یک زن تنها شهادت بوصیت داد یک چهارم مال را به طرف می دهند و سه چهارم آن از راه دیگر باید ثابت شود».

۳۳۱۶- حسن بن محبوب از عمر بن یزید روایت کرده گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم مردی از دنیا رفته و زنی حامله داشته است که پس از مرگ شوهر پسری بدنیا آورده که پس از بدنیا آمدن، مرده است، ولی زنی که قابله او بوده شهادت داده است که طفل زنده بدنیا آمد و جیغی کشید و بعد مرد، فرمود: بر امام است که ۱/۴ میراث غلام یعنی طفل مرده را به آن زن یعنی مادر بدهد.

۳۳۱۷- در روایت دیگر گوید: اگر دو زن شهادت دهند نصف می برد و

ص: ۶۹

اگر سه زن ۳/۴ و اگر چهار تن بودند همه میراث مادر را می برد.

* (جایی که حکم به شهادت یک شاهد) و سوگند مدعی ثابت می شود

۳۳۱۸- رسول خدا صلی الله علیه و آله: حکم کرد به شهادت یک شاهد و سوگند صاحب حق و مدعی، و فرمود: جبرئیل بر من نازل شد به این دستور که حکم کنم به شهادت یک شاهد و سوگند یاد کردن صاحب حق و مدعی، و امیر المؤمنین هم در عراق همین طور حکم می فرمود.

۳۳۱۹- حسن بن محبوب از علاء از محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: اگر امر قضا و حکومت در دست ما می بود ما شهادت یک مرد را در صورتی که بخوبی شناخته شده بود با قسم طرف مقابل در حقوق مردم تنفیذ می کردیم، اما آنچه که مربوط به حقوق خدا است مانند رؤیت هلال، نه.

ص: ۷۰

* (جایی که به شهادت دو زن و قسم مدعی می توان حکم کرد) *

۳۳۲۰- منصور بن حازم گوید: امام هفتم علیه السلام فرمود: هر گاه دو زن برای صاحب حقی شهادت دادند و خود صاحب حق هم سوگند یاد کرد می‌توان حکم کرد.

۳۳۲۱- حماد از حلی از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله شهادت زنان را با سوگند طالب دین که به خدا سوگند یاد کند که حق از آن منست واقعا، می‌پذیرفت.

*** (حکم شهادت دادن کسی که آگاهی به موضوع دارد) ** (ولی شاهد گرفته نشده است) ***

۳۳۲۲- علاء از محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که پرسیدم مردی در هنگام محاسبه دو نفر حاضر بوده است آنگاه او را به شهادت خوانده‌اند چه کند؟ حضرت فرمود: اگر خواست شهادت دهد و اگر نخواست ندهد (چون او را شاهد نگرفته بودند و البته در صورت اداء شهادت باید که به حق شهادت

ص: ۷۱

دهد و آنچه را که شنیده باز گوید و چیزی را کتمان نکند).

۳۳۲۳- ابن فضال از احمد بن یزید، از محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که مردی شاهد حساب دو نفر بوده اکنون او را برای شهادت خوانده‌اند فرمود: می‌تواند شهادت بدهد.

۳۳۲۴- علی بن احمد اشیم گوید از امام هفتم یا هشتم علیهما السلام سؤال کردم مردی زنش از حیض پاک شد در حضور جماعتی گفت: فلانه (زنش) طالق، و مردم هم کلامش را شنیدند، اما او نگفته بود شاهد باشید آیا طلاق واقع شده است یا خیر؟ فرمود: آری، این خود شهادت است آیا زن را بدون خرجی و نفقه رها کند و زن هم نتواند پس از عده شوهر دیگر اختیار کند و معلق بماند. مؤلف گوید: معنی آن خبر که فرمود شاهدان در صورت عدم اِشهاد اختیار دارند شهادت بدهند یا ندهند اینست که گاهی شاهد دیگری برای اثبات حق مظلوم وجود دارد به نحوی که برای اثبات حق نیازی به شهادت آنها نیست در این صورت می‌توانند در مجلس قاضی حاضر نشوند اما زمانی که حق مظلومی به سبب شهادت ندادن آنها از بین برود حق کتمان شهادت را نخواهند داشت.

ص: ۷۲

۳۳۲۵- امام صادق علیه السلام فرموده: خود علم، شهادت است در جایی که صاحب حق مظلوم واقع می‌شود.

معنیش اینست که اگر شخصی ناظر باشد که فلانی متاعی به شخصی داد و یا پولی در اختیار او گذاشت یا چیزی به او فروخت اما آنها او را شاهد نگرفتند و حالا به شهادت او نیاز پیدا شده باشد این شخص در صورتی که بداند اگر شهادت ندهد حقّ طرف ضایع می‌شود واجب است شهادت دهد و اگر کتمان کند حرام است).

*** (خودداری از دادن شهادت و آنچه) ** (راجع به اقامه و کتمان آن آمده است) ***

۳۳۲۶- محمد بن فضیل از امام هفتم علیه السلام روایت کرده که فرمود:

سزاوار نیست کسی را که برای شهادت می‌طلبند کوتاهی کند و حاضر نشود و آن را به تعویق اندازد.

۳۳۲۷- هشام بن سالم از امام صادق علیه السلام روایت کرده که در این آیه شریفه: **وَلَا يَأْبَ الشُّهَدَاءُ إِذَا مَا دُعُوا** (بقره: ۲۸۲) مراد قبل از شهادت است یعنی اگر کسی را دعوت کنند که بیا شاهد باش ما می‌خواهیم فلان معامله را انجام دهیم آن شخص نباید خودداری کند و از آن سر باز زند. و در آیه **وَمَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثَمُ قَلْبُهُ** (بقره: ۲۸۳) فرمود: مراد بعد از شهادت است (یعنی پس از آنکه شاهد آن بود

ص: ۷۳

در موقع شهادت دادن نزد حاکم، حقّ ندارد نیت کتمان کند که در این صورت دل او گناهکار خواهد بود تا چه رسد به کتمان در عمل).

۳۳۲۸- عثمان بن عیسی از پاره‌ای اصحاب یعنی شیعیان از امام صادق علیه السلام روایت کرده که از حضرت پرسیدم پیش من از یکی از برادرانم شهادتی است و آن نوعی است که اگر نزد قاضی اینها شهادت دهم نپذیرد، چه کنم؟ حضرت فرمود: اگر حقّ است به هر وجهی که قاضی می‌پذیرد می‌توانی شهادت دهی.

شرح: «مراد اینست که مثلاً مردی وجهی به زنی داده و آن را عقد انقطاعی نموده و مدت هم معین است، این مرد نیز شاهد قضیه بوده، بعد زن نکول کرده ادعا وجه مزبور را می‌کند و قضاات عامه عقد انقطاعی را باطل می‌دانند و حرام، لذا اگر اظهار کند من شاهد متعه بودم پذیرفته نیست بلکه مضرّ هم هست لذا می‌تواند به عنوان نکاح شهادت دهد».

۳۳۲۹- جابر جعفی از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین فرمود: «هر کس شهادت را کتمان کند یا به دروغ شهادت دهد تا خون شخص مسلمانی را پایمال کند یا مال مسلمانی را تلف نماید روز رستاخیز به محشر آید با رویی سیاه که ظلمت سیاهی آن تا چشم کار می‌کند کشیده شده است. و در رویش خراش و زخمی باشد و همه مردم صحرای محشر او را به اسم و

ص: ۷۴

رسم بشناسند، و هر کس شهادت حقی دهد تا مال مسلمانی احیا شود و از نابودی برهد روز قیامت وارد شود در حالی که نوری از رویش تا جایی که چشم می‌بیند پرتو افکنده است و مردم محشر او را بنام و نسب بشناسند. «آنگاه امام باقر علیه السلام فرمود: آیا نمی‌بینی که خداوند عز و جل می‌فرماید: **وَ أَقِيمُوا الشَّهَادَةَ لِلَّهِ** برای خدا اقامه شهادت کنید. (طلاق: ۲).

۳۳۳۰- و نیز فرمود که **وَ مَنْ يَكْتُمُهَا فَإِنَّهُ آتَمٌ قَلْبُهُ** (بقره: ۲۸۳) معنایش اینست که هر کس کتمان شهادت کند قلبا کافر است.

* (باب شهادت دادن به دروغ و آنچه در این باره آمده است)*

۳۳۳۱- محمد بن ابی عمیر از جمیل بن درّاج، از امام صادق علیه السلام در مورد شهادت دروغ پرسید که اگر کسی بدروغ شهادتی دهد که مال یا حق کسی ضایع شود چه کند؟ حضرت فرمود: اگر مال به عینه موجود است باید بصاحبش بازگرداند و اگر مقداری از آن تلف شده آنچه را که از میان رفته است باید از عهده ضمانش برآید یعنی هر چه موجود است پس دهد و هر چه مفقود گشته، تاوان دهد.

۳۳۳۲- سماعه از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: شاهدان

ص: ۷۵

به دروغ باید تازیانه خورند اما تعداد و مقدار آن معین نیست و اختیارش با حاکم شرع و امام است، و نیز باید آنها را در مجامع عمومی بگردانند که مردم ایشان را به این عمل زشت بشناسند تا موجب شود دیگر شهادت بدروغ ندهند، گوید: پرسیدم اگر توبه کردند و خود را اصلاح نمودند آیا شهادتشان در موارد بعد از توبه و اصلاح مقبول است؟ فرمود: اگر توبه کردند خداوند هم بر ایشان ببخشد، و شهادتشان پس از آن پذیرفته است.

۳۳۳۳- و امیر المؤمنین علیه السلام هر گاه شاهد دروغگویی را دستگیر می‌کرد اگر غریب بود او را به محلّش می‌فرستاد و اگر بازاری بود به بازار، آن وقت دستور می‌فرمود که او را بگردانند و معرفی کنند به عملش، سپس چند روز بزندان می‌افکند و بعد رهاش می‌کرد.

۳۳۳۴- ابراهیم بن عبد الحمید از ابو بصیر از امام صادق علیه السلام روایت کرده که در باره زن شوهرداری که دو تن نزد او شهادت دادند که شوهرش از دنیا رفته است و او نیز بنا بر شهادت آنها (پس از عده وفات) شوهر کرد و بعد از مدتی شوهر اول پیدا شد، فرمود: مهرش را از شوهر دوم به سبب استفاده‌ای که از تمتع وی برده طلبکار است، دو تن شاهد نیز باید حدّ بخورند و مقدار مهر را به شوهر دوم مديونند که

ص: ۷۶

باید پردازند و زن هم عده (طلاق) نگه دارد و (بدون هیچ شرط) به شوهر اول بازگردد.

۳۳۳۵- حسن بن محبوب از علاء و ابی ایوب از محمد بن مسلم روایت کرده‌اند که حضرت باقر علیه السلام در باره زنی که شوهرش به سفر رفته بود و دو مرد نزد او شهادت داده بودند که همسرش او را طلاق غیابی داده است و زن نیز بر این تصور عده نگه داشته بعد شوهری اختیار کرد، پس از چندی شوهر غایب آمد و فکر می‌کرد که زن خویش را طلاق نگفته است، و یکی از دو شاهد هم خود را تکذیب می‌کرد و می‌گفت: من به دروغ شهادت داده‌ام، فرمود: شوهر دوم راهی بر او ندارد، و مهریه را باید آن که گفته است به دروغ شهادت دادم بپردازد و به شوهر دوم بدهد (در صورتی که پرداخته باشد و إلاً باید به زن داد) و میان او و شوهر ثانی جدائی انداخته شود (و زن عده نگهدارد) و مرد با او نزدیکی نکند تا عده‌اش منقضی شود.

۳۳۳۶- علی بن مطر از عبد الله بن سنان از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: گواهی دهندگان بدروغ باید تازیانه خورند ولی حد معینی ندارد و بستگی به اختیار امام و حاکم شرع دارد هر قدر صلاح بداند، و باید آنها را گرد شهر طواف داد و بمردم معرفی کرد که آنان را بشناسند و شهادتشان را دیگران نپذیرند. و در

ص: ۷۷

مورد توبه، حکم خداوند را که فرموده است: **لَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا** (نور: ۴) پرسیدم فرمود: توبه‌اش به این ظاهر می‌شود که خود را در حضور مردم همان جا که تازیانه می‌خورد تکذیب کند، و از کرده خود از خداوند طلب آمرزش نماید و استغفار کند، اگر چنین کاری را کرد در این وقت، توبه‌اش پذیرفته است.

۳۳۳۷- و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کلام آنکه در حضور حاکم بدروغ شهادت می‌دهد تمام نشده که جایگاهش در دوزخ معین می‌گردد، و همچنین است وضع آنکه کتمان شهادت می‌کند.

۳۳۳۸- صالح بن میثم از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: هیچ شخصی نیست که علیه مسلمانی برای بردن مال و ثروتش شهادت بدروغ بدهد جز آنکه خداوند گذرنامه دوزخ او را صادر کرده، خروجی می‌زند.

۳۳۳۹- جمیل بن درّاج از یکی از اصحابش از امام باقر یا امام صادق علیهما السلام روایت کرده در مورد گواهانی که بر علیه شخصی شهادت دهند و سپس

ص: ۷۸

از شهادتشان برگردند. اگر امام حکم را بر ضرر آن مرد صادر کرده باشد شاهدان ضامن آنچه شهادت داده‌اند می‌باشند و باید غرامت دهند، و اگر امام حکم صادر نکرده باشد شهادتشان خودبخود باطل و غرامتی نمی‌پردازند.

*** (باطل شدن حق مدعی اگر) * (تقاضای قسم کند از مدعی علیه) ***

۳۳۴۰- عبد الله بن ابی یغفور از امام صادق علیه السلام روایت کرده که اگر صاحب حق به سوگند منکر راضی گشت و منکر قسم یاد کرد که وی بر او حقی ندارد، این سوگند حق مدعی را باطل می‌کند و دیگر نمی‌تواند مطالبه حق نماید. گوید:

پرسیدم اگر دارای بینه عادل (شاهد عادل) بود چطور؟ فرمود: آری، اگر چه پس از آنکه او را قسم داد و مدعی علیه قسم یاد کرد که فلانی حقی بر من ندارد، جماعت بسیاری قسم خوردند و یا شهادت دهند که وی حق دارد، دیگر حق مطالبه ساقط شده و همان قسم دادن اول، حق ادعایش را باطل ساخته است.

شرح: «در صورتی که مدعی حاضر شود که مدعی علیه سوگند به براءت ذمه خود یاد کند و سوگند بخورد چند فایده بر این قسم مترتب می‌شود: ۱- خصومت و دعوی دیگر محل ندارد اما ذمه طرف اگر واقعا بدهکار باشد بری نخواهد شد بلکه واجب است فیما بینه و بین الله خود را بهر صورت از بدهی خلاص نماید. ۲- اما مدعی اگر بینه ندارد حقیش بگردن مدعی علیه تا قیامت باقی است اما نمی‌تواند مطالبه نماید و یا از اموالش تقاض کند و یا محاکمه را در جای دیگر از سر گیرد و اگر چنین

ص: ۷۹

کند ادعایش قابل رسیدگی در محاکم نیست، اما اگر پس از تحلیف و سوگند دادن طرف مقابل، اقامه بینه در مورد دعوایش کند، مسأله اختلافی است مشهور گویند در این صورت هم دعوایش قابل رسیدگی نیست چون یا باید از ابتدا به قسم دادن طرف حاضر نمی‌شد و اگر شد بدست خود حق خویش را ضایع کرده است چنان که از پاره‌ای روایات استفاده می‌شود، و البته بعضی از فقهاء هم مانند شیخ مفید گفته‌اند در صورت پیدا کردن بینه می‌تواند دعوی را از سر گیرد و حق او باقی است».

۳۳۴۱- رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس برای شما به لفظ جلاله قسم یاد کرد بر حقی، تصدیقش کنید، و هر کس از شما چیزی طلبید با سوگند بخدا، به او بخشش کنید، قسم دادن، دعوی مدعی را زائل می‌کند و دعوائی باقی نمی‌گذارد.

مؤلف کتاب- رحمه الله- گوید: هر گاه کسی حق کسی را به قسم دروغ ضایع کرده باشد بعد توبه کرده و مال را با منافعی که داشته است بازگرداند بر صاحب حق است که رأس المال را یعنی اصل مال را با نیمی از منافعش از وی بستاند و بقیه را به او ببخشد زیرا که این مرد توبه کرده است و این خبر را مسمع بن عبد الملک ابو سیار از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که ما در باب ودیعه آن خبر را به تمام لفظ خواهیم آورد- إن شاء الله.

ص: ۸۰

*** (حکم ردّ قسم و بطلان حق با نکول آن) ***

۳۳۴۲- ابان، از جمیل از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود:

هر گاه مدعی اقامه بینه کند دیگر بر او واجب نیست که قسم بخورد و اما اگر اقامه بینه نکند، و مدعی علیه بگوید: قسم بخور که من بر تو فلان حق را دارم و مدعی نکول کند و حاضر به قسم نشود دیگر حق مطالبه ندارد.

شرح: «جمیل» در سند حدیث علی الظاهر تصحیف «رجل» است.

* (جایی که باید بعد از اقامه بینه مدعی را قسم هم داد)*

۳۳۴۳- یاسین ضریر از عبد الرحمن بن اَبی عبد الله روایت کرده گوید: به امام موسی بن جعفر علیه السلام گفتم: برای من توضیح دهید که اگر مردی ادعای مالی علیه دیگری داشت ولی دلیل و شاهد نداشت چه کند؟ فرمود: یمین مدعی بر مدعی علیه لازم و ثابت است و باید قسم دهد، پس اگر مدعی علیه حاضر شد و قسم یاد کرد هیچ حقی آن شخص (مدعی) بر او ندارد و دیگر مدعی حق مطالبه اش ساقط می شود، و اگر قسم را رد کرد و گفت: خود مدعی قسم یاد کند و مدعی حاضر به قسم نشد باز حقی بر مدعی علیه ندارد، و اگر مدعی علیه از دنیا رفته باشد و اقامه بینه

ص: ۸۱

علیه او شده باشد پس بر مدعی است که قسم یاد کند «بِاللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» فلان کس از دنیا رفت و فلان مقدار به من بدهکار بود، اگر حاضر شد به چنین قسمی، حق او ثابت شده است و إِلَّا حقی بر میت نخواهد داشت، زیرا امکان دارد بر ما معلوم نشده باشد و متوفی بر علیه مدعی بینه ای داشته و ایفا کرده و سپس از دنیا رفته است و یا بدون بینه بوده و از دنیا رفته است، و از این جهت گوئیم که مدعی باید قسم یاد کند که حقی بر عهده او باقی است، و اگر مدعی حاضر به سوگند علیه میت نشد پس ادعایش فایده ای ندارد و حقی بر او ندارد، زیرا مدعی علیه زنده نیست و اگر زنده می بود یا وادار به سوگند می شد یا حق را می پذیرفت یا یمین را رد می کرد به مدعی، و او را قسم می داد و چون امکان هیچ یک از این سه نیست، از این رو حق مدعی ثابت نمی شود.

* (حکم دو مخاصم که هر دو اقامه بینه علیه دیگری می کنند)*

۳۳۴۴- ابو بصیر از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: جماعتی نزد امیر مؤمنان علیه السلام آمدند و اقامه دعوی کردند بر چهار پائی و گفتند: که این در طویله ما کره کشی شده است و نه فروخته ایم و نه بخشیده ایم، و جمع دیگر گفتند در

ص: ۸۲

طویله ما حامله شده است و نه آن را فروخته ایم و نه بخشیده ایم و هر دو اثبات بینه کردند و امام علیه السلام آنان که شاهدشان بیشتر بود قسم داد و حکم را بر له آنان صادر فرمود.

۳۳۴۵- ابو بصیر گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: مردی بر قومی وارد می شود و ادعا می کند که این خانه معین از آن منست و اقامه بینه نیز می نماید و متصرف هم شاهد می آورد که این خانه متعلق به پدر من بوده و بمن ارث رسیده است و نمی دانم که در اصل حقیقت امر چه بوده است؟ حضرت فرمود: آن کس را که شاهدش بیشتر است قسم دهند و چنانچه حاضر شد قسم دهد، خانه از آن اوست.

مؤلف این کتاب- خداوند او را رحمت کناد- گوید: اگر متصرف گوید خانه از آن منست و من مالک آنم و اقامه بینه نیز بکند و مدعی هم اقامه بینه نماید حکم آنست که حق از آن مدعی است، زیرا خداوند اقامه بینه را بر مدعی واجب کرده است نه بر

مدعی علیه، لیکن مدعی علیه اقامه بینه کرده که از پدرش به ارث برده است و حقیقت امر را نمی‌داند، از این جهت حکم شده آنکه شهادتش بیشترند قسم دهند، اگر حاضر به قسم شد و سوگند یاد کرد خانه را به او می‌دهند.

ص: ۸۳

و چنانچه مردی علیه دیگری ملکی یا حیوانی یا چیز دیگری را ادعا کند و دو شاهد آورد، و شخص متصرف نیز دو شاهد آورد که از آن خودش است و شهود هر دو طرف در عدالت یکسان باشند حکم آنست که مال را از متصرف بگیرند و به مدعی بدهند زیرا بینه بر عهده او بوده و او آورده است، و چنانچه در ید هیچ یک نبود و دو تن مدعی آن شدند پس هر کدام اقامه بینه کرد مال از آن اوست و او احق است و اگر هر دو اقامه بینه کردند پس آنکه شهادتش عادلترند حکم بنفع او باید کرد، و چنانچه شهود در عدالت مساوی بودند آنکه شهادتش بیشتر است و به خدا سوگند خورد که ما متعلق به اوست به او داده شود. پدرم - رضی الله عنه - در رساله‌اش این طور بمن نوشته است.

شرح: «بنظر می‌رسد حاصل گفتار صدوق که از پدرش بازگو کرده این باشد که چون

«البینه علی المدعی و الیمین علی من أنکر»

قاعده مسلمه است پس باید اگر کسی علیه دیگری مالی را که وی متصرف است ادعا کند و بینه آورد حق را به او بدهند مگر اینکه ذی البید اقامه بینه کند با ذکر سبب، و بدون ذکر سبب از او پذیرفته نیست.»

*** (حکم مشترک در همه دعاوی) ***

مؤلف گوید: پدرم - رضی الله عنه - در نامه‌اش به من نوشت: فرزند عزیزم

ص: ۸۴

بدان که حکم اساسی در همه دعاوها آنست که بینه و شاهد و دلیل باید با مدعی باشد و قسم و سوگند با مدعی علیه، و اگر از سوگند خودداری کرد باید بحکمی که بنفع مدعی است تن دهد و آن را بپذیرد، و چنانچه مدعی علیه سوگند یاد کردن را به مدعی حواله کند و او هم دو شاهد (عادل) نداشته باشد و سوگند یاد نکند او نیز حق خود را از بین برده است، و این در همه دعاوی صادق است مگر در حدود، که سوگند نیست، و نیز در خون و قصاص که به عکس مدعی باید سوگند یاد کند و مدعی علیه باید اقامه بینه و شاهد نماید، و این برای آنست که خون مسلمانی هدر نرود.

شرح: «این کلام که مؤلف از پدرش نقل کرده درست مضمون یا مدلول خبریست که کلینی - رحمه الله - در کافی در حدیث موثق آورده که

«إِنَّ اللَّهَ حَكَمَ فِي دِمَائِكُمْ بغير ما حَكَمَ به فِي اموالكم، حَكَمَ فِي اموالكم أَنَّ البَيِّنَةَ عَلَى المَدْعَى و اليمين عَلَى المَدْعَى عَلَيْهِ، و حَكَمَ فِي دِمَائِكُمْ أَنَّ البَيِّنَةَ عَلَى من ادَّعى عَلَيْهِ، و اليمين عَلَى من ادَّعى، لِكَيْلا يَبْطُلَ دم امرئ مسلم»

یعنی: خداوند شما را در قصاص امر کرده به غیر آنچه که در اموال امر کرده است، در اموال دلیل با مدعی است و سوگند با منکر و در خون قصاص قسم با مدعی است و دلیل با مدعی علیه تا اینکه خونی از مسلمانی هدر نرود».

*** (شهادت له و علیه زن) ***

۳۳۴۶- علی بن یقطین از امام هفتم علیه السلام روایت کرده که فرمود:

ص: ۸۵

باکی نیست به شهادت دادن بر اقرار زن در حالی که روی پوشیده ولی شناخته شده است، یا مردی که با او محرم است و او را می شناسد حضور داشته باشد و بداند که این همان زنی است که در باره اش شهادت داده می شود، ولی فقهاء عامه قبول ندارند زنی که روی پوشیده است در باره اقرارش شهادت دهند جز اینکه روی بگشاید و او را ببینند.

۳۳۴۷- محمد بن حسن صفار- رضی الله عنه- به امام عسکری علیه السلام نوشت که: مردی می خواهد در باره زنی که به او محرم نیست شهادت دهد در حالی که زن پوشیده و در پرده است، ولی کلامش را می شنود و دو تن شاهد عادل هم شهادت می دهند که او دختر فلان کس است که اقرار می کند و این کلام خود اوست آیا شهادت بر اقرارش جایز است یا نه و باید روی خود را بگشاید تا با چشم او را شناسائی کند؟ امام علیه السلام در جواب نوشت «نقابی افکند و با نقاب نزد شهود حاضر شود بیاری خداوند» و این توقیع «دستخط» که به خط مبارک امام می باشد اکنون نزد من موجود است.

شرح: «در صورتی که تنها نقاب همراه با معرف باشد کمتر می توان تقلب کرد و کسی را به جای کسی دیگر معرفی نمود ولی در صورت ستر و چادر و عبایه با عدم حضور معرف تقلب زیادتر است».

ص: ۸۶

*** (بطلان شهادت در مورد جور و ربا و خلاف شرع) ***

۳۳۴۸- اسماعیل بن مسلم، از حضرت صادق از پدرش علیهما السلام روایت کرده که فرمود: برآستی که شهادت در مورد ربا و وصیت به جور باطل است (مثلا کسی وصیت کند فلان مقدار از ارث به فلان وارث کمتر بدهید، یا کسی شهادت دهد فلان مبلغ بابت فرع پول، فلانی به دیگری بدهکار است) و اگر شاهدان گفتند ما نمی دانیم که ربا است یا ستم در ارث یا وصیت است رهایشان کنید و اگر می دانستند که آن ربا و حرام و یا ستم به وارث است باید تعزیر هم بشوند یعنی تازیانه بخورند.

۳۳۴۹- و در روایت عبد الله بن میمون قدّاح از امام صادق از پدرش علیهما السلام است که می‌فرماید: مردی از انصار نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد می‌خواهم شاهد باشی که نخلستانم را به فلان فرزندم بخشیدم، حضرت فرمود: آیا فرزندی غیر از او نداری؟ گفت: آری، حضرت فرمود: بهمه آنها همین طور نخلستانی بخشیدی؟ گفت: نه، فرمود: ما سلسله پیغمبران به چنین ظلمی شاهد نمی‌شویم.

شرح: «از ظاهر روایت چنین برمی‌آید که شخص سائل در مقام تقسیم اموال

ص: ۸۷

خود در میان ورثه‌اش بوده است و لذا مقصود از کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله اینست که چنین تقسیم کردن اموالی که موجب تبعیض میان فرزندان و ترجیح بی‌سبب برخی بر برخی دیگر می‌شود نارواست و ما طائفه پیامبران بر چنین ظلمی شاهد نمی‌شویم.»

۳۳۵۰- و در روایت محمد بن جعفر اسدی است که حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: شاهد طلاق که بر غیر وجه سنت است نباش. (مثلا طلاق که در حال ناپاکی زن است یا بصورتی مخالف موازین شرع مقدّس است).

*** (شهادت بر شهادت) ***

۳۳۵۱- امام صادق علیه السلام فرمود: هر گاه مردی بر شهادت مردی گواهی داد، گواهی او مورد قبول است و آن نصف شهادت خواهد بود و نیاز به گواه دیگری دارد تا یک شهادت محسوب شود، و اگر دو مرد عادل گواهی دادند که این مرد شهادت داد شهادت یک شاهد محسوب می‌شود و نیاز بشاهدی دیگر می‌باشد.

۳۳۵۲- غیاث بن ابراهیم از جعفر بن محمد از پدرش امام باقر علیهما السلام روایت کرده که فرمود: امیر المؤمنین علیه السلام گواهی یک تن را بر شهادت دادن کسی نمی‌پذیرفت مگر اینکه دو تن گواهی می‌دادند که این مرد شهادت داده است.

ص: ۸۸

۳۳۵۳- عبد الله بن سنان از عبد الرحمن بن ابی عبد الله روایت کند که امام صادق علیه السلام در باره مردی که شاهد بر شهادت مردی بوده و بدان شهادت داده است ولی آن مرد (کسی که بر شهادت او شهادت داده شده بود) آمده و گفته است:

من او را شاهد نگرفته‌ام. فرمود: شهادت آن کس که عادلتر است قبول می‌شود و اگر هر دو در عدالت یکسان بودند گواهی‌ش (گواهی فرع) که شاهد بر شهادت است نافذ نیست.

مترجم گوید: مؤلف در این خبر بین دو روایت جمع کرده خبر عبد الرحمن و خبر ابن سنان و ظاهراً «عبد الله بن سنان، عن عبد الرحمن» غلط است و صحیح آن «عبد الله بن سنان و عبد الرحمن» است.

۳۳۵۴- صفوان بن یحیی از امام هفتم علیه السلام سؤال کرد در باره مردی که اجیر خود را بر شهادت دیگری شاهد گرفت و سپس از او جدا شد و دیگر اجیر او نبود که آیا اکنون می‌تواند بر آن شهادت، گواهی دهد؟ فرمود: آری، گوید: عرض کردم مردی یهودی بر شهادتی گواه گرفته شد و بعد مسلمان شد آیا می‌تواند بر آن شهادت گواهی دهد؟ فرمود: آری.

شرح: «ظاهراً خبر را مؤلف چنین که ما معنی کردیم دانسته است که در این

ص: ۸۹

باب آورده است، ولی بنظر می‌رسد که معنی صحیح خبر آن باشد که مردی اجیر خود را در امری و واقعه‌ای شاهد گرفت پس از گذشتن مدت اجاره که شخص، دیگر اجیر وی نمی‌باشد آیا می‌تواند آن واقعه را شهادت دهد، حضرت فرمود: آری.»

۳۳۵۵- علاء از محمد بن مسلم روایت کرده که از امام باقر علیه السلام پرسیدم: در مورد شخصی ذمی (یعنی اهل کتاب که در پناه اسلام است) و بنده زرخرید که در باره شهادتی گواه گرفته می‌شوند سپس آن ذمی، مسلمان می‌شود و آن بنده آزاد می‌گردد، آیا اکنون شهادتشان همان طور که بود پابرجاست؟ فرمود: آری، مادامی که از این دو، نیکی و خیر دیده شود شهادتشان پذیرفته خواهد بود.

۳۳۵۶- غیاث بن ابراهیم از امام صادق از پدرش علیهما السلام روایت کرده که امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: گواهی بر شهادت در مورد حدّ شرعی و همچنین کفالت در مورد حدّ نافذ نیست.

۳۳۵۷- محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام سؤال کرد که آیا می‌شود کسی بر شهادت کسی گواهی دهد در حالی که شهادت دهنده خود در شهر حاضر است و می‌تواند در محکمه حضور پیدا کند؟ فرمود: جایز است اگر چه در پشت ستونی باشد و این در صورتیست که شاهد اصلی امکان حضور در مجلس را به سبب علّتی و یا مانعی نداشته باشد، در این صورت گواهی بر شهادت اشکالی ندارد.

ص: ۹۰

۳۳۵۸- عمرو بن جمیع از امام صادق از پدرش علیهما السلام روایت کرده که فرمود: کسی را که درست بتواند شهادت دهد گواه گیر، کسانی که در مجلس حاضر بودند پرسیدند چگونه گواه می‌تواند در شهادت تصرف کند و کم و زیاد نماید (جز اینکه بگوید من شهادت فلانی را گواهی می‌دهم کاری نمی‌تواند بکند) حضرت فرمود: مرادم اینست که کسی را انتخاب کنی که فراموشکار نباشد و درست بذهن خود شهادت را بسپارد. و جایز نیست گواهی بر شهادت به شهادت دیگری.

*** (احتیاط در اقامه شهادت) ***

۳۳۵۹- علی بن غراب از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود:

شهادت بر شهادتی مده مگر آنکه مانند کف دست خود بوضوح آن را بشناسی. و تا درست از همه جهت اطلاع کافی در موضوعی نداری و مانند کف دست خود آشنا نیستی شهادت مده.

۳۳۶۰- علی بن سوید گوید: به امام هفتم علیه السلام عرض کردم پاره‌ای از این قوم (مخالفین ما در مذهب) علیه یکی از برادران امامی من مرا به شهادت می‌طلبند آیا شهادت را ادا کنم؟ فرمود: آری، شهادت را اقامه نما حتی اگر می‌ترسی

ص: ۹۱

که به ضرر برادر دینیت باشد.

مؤلف کتاب گوید: من این خبر را همین طور در نسخه خود دیدم اما در نسخه دیگر این طور بود که: «اگر ترسیدی که به برادرت ضرری رسد پس شهادت مده. بعد گوید: معنای این دو لفظ نزدیک است، و آن اینست که هر گاه کافری بر مؤمنی حقی داشت و آن مؤمن مالدار و ثروتمند بود واجب است بدان شهادت دهی علیه او، حتی اگر به سبب نقصان مالش به او ضرر رسد، اما هر گاه مؤمن بدهکار، نادار و بی‌چیز بود و شاهد، فقر و نداری او را می‌دانست در این صورت جایز نیست علیه او اقامه شهادت کند و ضرری به او رساند تا زندانی شود یا از خانه و کاشانه‌اش بیرونش کنند و یا خادمش را که غلام زر خرید اوست از وی بستانند و همین طور جایز نیست بر مرد مسلمان که شهادت دهد بشهادتی که مؤمنی بخاطر کافری کشته شود، و هر کجا غیر از این موارد شد واجب است علیه مؤمن شهادت دهد، زیرا در صفات مؤمن ذکر شده است که سر کسی را نزد دوستان فاش نسازد و حتی به نفع دشمنان اگر باشد کتمان شهادت نکند.

۳۳۶۱- عمر بن یزید گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: مردی

ص: ۹۲

از من اداء شهادت طلبید و من خط و مهر و امضاء خود را دیدم و لیکن چیزی به خاطر من نیامد نه کم و نه زیاد، فرمود: اگر آنکه ترا به شهادت خوانده مورد وثوق و اطمینان است و با تو کسی دیگر که او هم ثقه باشد همراه است، اشکال ندارد، شهادت بده.

و روایت شده است که شهادت نمی‌توان داد مگر با علم و آگاهی، لذا هر کس بخواهد می‌تواند یادداشت کند و یا مهر نماید (یعنی صورت مجلس را برای روز شهادت امضاء کند).

*** (شهادت وصی به نفع وصیت‌کننده یا علیه او به دین) ***

۳۳۶۲- محمد بن حسن صفار به امام عسکری علیه السلام نامه‌ای بدین مضمون نوشت و سؤال کرد که آیا شهادت وصی در باره موصی خود بابت طلبی که از شخصی دارد در صورتی که با او شاهد عادل دیگری هم باشد نافذ است؟ امام علیه السلام

در جواب نوشت: اگر شاهد عادل دیگری موجود است مدعی باید قسم هم یاد کند، (ظاهرا خبر بر عدم تأثیر شهادت وصی با وجود شاهد و یمین وارث دلالت

ص: ۹۳

دارد، و اثبات حقّ به شهادت شاهد غیر وصی و سوگند وارث است). و نیز به آن حضرت نوشت: آیا بر وصی جایز است که علیه میتّ به نفع وارث صغیر یا کبیر یا به حقّی شهادت دهد یا بر زنده‌ای به نفع وارثش، در حالی که خود سهم وارث صغیر را تصرف می‌کند و سهم کبیر را خود وارث؟ جواب دادند: آری و سزاوار است که وصی به حقّ شهادت داده و شهادتش را کتمان نکند. و نیز نوشت: که آیا شهادت وصی علیه میتّ با معیت شاهد عادل دیگری مقبول است یا نه؟ فرمود: آری، پس از سوگند. (و این به جهت آنست که دعوی علیه میتّ است و اِلّا شهادت وصی علیه میتّ مانعی ندارد و فقط زمانی مورد اشکال است که شهادت بنفع میتّ باشد.

* (نهی از طلب حقّ از راه شهادت دروغ)*

۳۳۶۳- از حضرت امام صادق علیه السّلام سؤال شد در مورد مردی که بر عهده دیگری حقّی دارد و آن شخص منکر حقّش می‌باشد و قسم می‌خورد که وی از او چیزی طلبکار نیست، و صاحب حقّ هم دلیلی در دست ندارد آیا می‌تواند بخاطر اینکه می‌ترسد حقّش ضایع شود برای احیاء حقّش بشهادت دروغ متوسّل شود؟ امام علیه السّلام فرمود: نمی‌تواند چنین کاری را بکند زیرا این تدلیس (نیرنگ و فریب) است. و این خبر روایت از یونس بن عبد الرحمن از بعض مشایخش از امام صادق علیه السّلام است.

ص: ۹۴

* (روایات طرفه و غریب در باب شهادت)*

۳۳۶۴- امام صادق علیه السّلام فرمود: اگر چیزی یا مالی زیر خاک پنهان کردی حتما شهادی برای آن بگیری که این زمین چیزی به تو از امانتت پس نخواهد داد.

(کنایه از اینست که چه بسا محلّ آن را فراموش کنی و مال از بین برود).

۳۳۶۵- و امام صادق علیه السّلام فرمود: اوّل شهادت دروغی که در اسلام داده شد گواهی هفتاد تن بود که چون به چاه سرزمین حوآب رسیدند (جایی است نزدیک بصره) و سگان شروع به پارس کردند و آن زن همراهشان تصمیم گرفت بازگردد و گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم به همسرانش می‌فرمود: که یکی از شما مورد پارس سگهای حوآب واقع خواهید شد و این هنگامیست که رهسپار نبرد با علی بن ابی طالب وصی من خواهید بود. در این هنگام هفتاد مرد از همراهان او شهادت دادند که اینجا ماء حوآب نیست و این اولین شهادت زوری بود که در اسلام داده شد. (زور در اینجا بمعنی تزویر، و مراد از آن زن امّ المؤمنین عایشه است).

۳۳۶۶- به حضرت صادق علیه السلام عرض شد: شریک (بن عبد الله نخعی قاضی سنّی) شهادت ما را نمی‌پذیرد، حضرت فرمود: خود را به شهادت دادن نزد او

ص: ۹۵

(و امثال او) خوار و ذلیل نسازید.

مؤلف این کتاب- رحمه الله- گوید: حضرت مرادش این نیست که اقامه شهادت نکنید چون اقامه شهادت واجبست، بلکه منظور این است که تحمل شهادت نکنید. یعنی اگر کسی از شما خواست که شاهد باشید نپذیرید زیرا در وقت اداء شهادت نزد آن کس که از شما نمی‌پذیرد دچار سرشکستگی و ذلت خواهید شد، و از ابو کهمس نقل شده که گفت: نزد شریک قاضی رفتم برای شهادتی که گردنگیرم شده بود، بمن گفت: چگونه شهادت تو را بپذیرم با آن نسبتی که تو به آن منسوبی؟

ابو کهمس گوید: پرسیدم آن نسبت چیست؟ گفت: رافضی بودن تو، گوید گریستم و گفتم مرا به کسانی نسبت می‌دهی که می‌ترسم از آنها نباشم (و بدروغ منسوب به آنها باشم) ناچار شهادتم را پذیرفت، و همانند این قصه برای عبد الله بن ابی یعفر و فضیل سکره نیز اتفاق افتاده است.

* (باب شفعه) * (یعنی اولویت حق خرید شریک، سهم شریک دیگر را)

۳۳۶۷- طلحة بن زید از امام صادق از پدرش علیهما السلام نقل فرمود که

ص: ۹۶

رسول خدا صلی الله علیه و آله قبل از افراز ملک حکم به شفعه کرده است (یعنی پس از تفکیک حق شفعه ساقط می‌شود و این در صورتیست که ملک قابل انقسام و افراز باشد).

۳۳۶۸- عقبه بن خالد از امام صادق علیه السلام نقل کرد که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد اراضی و ساختمانها میان شرکاء حکم به شفعه کرد، و فرمود: نه زیان دیدن و نه زیان رسانیدن.

شرح: «فرق ضرر و ضرار آنست که ضرر فعل واحد است و ضرار ما بین دو نفر، یعنی یکی به دیگری به عنوان مجازات ضرری که زده، ضرر رساند حتی اگر نفعی هم از آن ضرر نبیند، و اضرار فعل متعدی است یعنی به دیگری ضرر رساندن».

۳۳۶۹- و نیز امام صادق علیه السلام فرمود: وقتی که ملک افراز شد و حدودش به تفکیک معین گردید دیگر حق شفعه معنی ندارد [و حق شفعه برای آن دو شریک ثابت است که هنوز ملکشان قسمت نشده باشد].

۳۳۷۰- سکونی از امام صادق از پدرش علیهما السلام نقل کرده که فرمود:

علی علیه السلام فرموده است که شفعه به عدد شرکاء است.

مترجم گوید: «مراد امام علیه السلام آنست که هر یک از شرکاء استحقاق این حق را جداگانه دارد، و ظاهر این خبر و خبر عقبه بن خالد این است که شفعه

ص: ۹۷

به عدد شرکاء است نه قدر سهام و نیز حق شفعه با تعدد شرکاء نیز باقی است. لکن میان فقهاء ما به جهت اختلاف اخبار در ثبوت حکم شفعه با تعدد شرکاء اختلاف است پاره‌ای به ظاهر همین نصوص ذکر شده با تعدد شرکاء حق شفعه را ثابت می‌دانند و پاره‌ای فقط بین دو شریک مادامی که ملک را تفکیک نکرده‌اند قائلند و گویند اگر شرکاء سه تن شدند حق شفعه ساقط می‌شود).

۳۳۷۱- طلحة بن زید از امام صادق از پدرش علیهما السلام نقل کرده که علی علیه السلام فرمود: شفعه به اندازه عدد شرکاء است (یعنی هر یک از شرکاء می‌تواند اخذ به شفعه نماید).

۳۳۷۲- و نیز امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: برای یهودی و نصرانی که با مسلمانی در ملکی شریکند ادا حق شفعه نخواهد بود و نیز برای مسلمان حق شفعه نیست مگر اینکه ملک افراز نگشته باشد.

۳۳۷۳- و در روایت طلحة از امام صادق از پدرش علیهما السلام است که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: حق شفعه به کسی به ارث نمی‌رسد. (فقهاء عظام این روایت را ضعیف دانند و گویند مطابق اصل و قاعده و عمومیت ادله ارث، حق شفعه هم به میراث می‌رسد).

۳۳۷۴- و در روایت سکونی از حضرت صادق از پدرانش از امیر المؤمنین

ص: ۹۸

علیه السلام آمده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: شفعه در کشتی مشترک و همچنین نهر (قنات) و جاده و آسیا و حمام نیست (چون اینها قابل تفکیک و افراز نیستند، حمام یا کشتی یا قنات و راه یا جاده و آسیا و کارخانه را چگونه می‌توان افراز نمود و شفعه در موردیست که قابل افراز باشد ولی هنوز قسمت نشده باشد).

۳۳۷۵- در حدیث سکونی علی علیه السلام فرمود: وصی یتیم (قیم صغیر) به منزله پدرش می‌باشد و می‌تواند از حق شفعه برای او استفاده کند در صورتی که شادمانی و رفاه حال صغیر را بخواهد و یا او رغبتی نشان دهد، و نیز فرمود: شریک غائب هم حق شفعه دارد (یعنی شخص غایب که شریکش سهم خود را بهنگام غیبت و عدم حضور او بدیگری فروخته است حق شفعه دارد و می‌تواند پس از حضور هر مقدار که طول کشیده باشد وجه را به شریک جدید داده ملک را تصرف کند).

۳۳۷۶- امام باقر علیه السلام فرمود: وقتی سهام تعیین شد و ملک افزاز گشت حق شفعه دیگر ساقط است.

۳۳۷۷- از امام صادق علیه السلام سؤال شد که شفعه برای کیست؟ و در چه چیزی است و آیا در حیوان هم شفعه هست و چگونه است؟ حضرت فرمود: شفعه مسلم است در هر چیزی یا زمین و یا متاع مادامی که میان دو شریک واقع شود نه بیشتر، و اگر یکی سهم خود را به شریکش بفروشد شریک دیگر حق شفعه دارد و او به خرید اولویت دارد تا دیگری، اما اگر از دو تن بیشتر شدند دیگر برای هیچ یک حق

ص: ۹۹

شفعه نیست. (این خبر از جهت تعارضش با اخبار قبل مورد اختلاف است عمدۀ در قسمت دوم است که می‌فرماید برای بیشتر از دو شریک شفعه نیست. و اما قسمت اول را می‌توان به این ترتیب توجیه کرد: که مراد از حیوان جنس است یعنی مثلاً چندین رأس گوسفند یا گاو یا چند رأس شتر که قابل قسمت هستند نه یک گوسفند یا یک گاو و یا یک شتر و یک اسب و امثالها). و مؤلف - رحمة الله - گوید: شفعه در حیوان برای بیش از دو شریک نیست اما در موارد دیگر اگر زیادتر از دو نفر هم باشند شفعه باز وجود دارد و دلیل بر این، خبر زیر است که:

۳۳۷۸- احمد بن محمد ابی نصر از عبد الله بن سنان از معصوم علیه السلام نقل کرده که: سؤال کردم از مملوک یعنی بنده‌ای که چند صاحب دارد و یکی از آنها تصمیم گرفته است سهم خود را بفروشد، فرمود: بفروشد اشکالی نیست، گوید: عرض کردم چنانچه دو تن صاحب آن مملوکند و یکی از آن دو تصمیم بگیرد که سهم خود را بفروشد و دیگری جلو آید و گوید: باید به من بفروشی، چطور؟ حضرت فرمود: او سزاوارتر است به خرید از دیگری، سپس فرمود: شفعه در حیوان نیست مگر اینکه شریک یک تن باشد نه بیشتر.

ص: ۱۰۰

۳۳۷۰- حسن بن محبوب از علی بن رئاب از امام صادق علیه السلام روایت کرده که پرسیدم: مردی خانه‌ای را معامله کرده با یک بنده و مقداری متاع و پارچه و لباس و گوهر، فرمود: کسی را حق شفعه در اینها نیست. (زیرا ثمن و قیمت در اینجا مثلی نیست تا شریک صاحب خانه، متمکن از دادن اینها به خریدار باشد تا بتواند از حق شفعه استفاده نماید).

مؤلف گوید: هر گاه ساختمانی دارای چند حجره (طاق) باشد و یک راهرو و هر حجره صاحبی دارد، و یکی از آنها که با دیگران در راهرو و سالن شریک است خواست حجره خود را به غیر بفروشد صاحب حجره دیگر می‌تواند طلب شفعه کند در صورتی که آن فروشنده یا خریدار نخواهد راهرو حجره خود را از موضعی دیگر، غیر محل مشترک قرار دهد. ولی اگر از جای دیگر برای خود راهرو گرفت برای هیچ یک از شرکاء حق شفعه نیست. (این فتوی مضمون روایت منصور بن حازم است که از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند و در کافی بسند معتبر آمده است).

و هر کس طلب شفعه کند و اظهار دارد که مال حاضر نیست و در شهر دیگر است باید به او مهلت رفتن و برگشتن و سه روز اضافه داد تا مال را حاضر کند، پس اگر حاضر ساخت که از حقّ خود استفاده کرده است و مال را به خریدار داده ملک

ص: ۱۰۱

را تصرف می‌کند، و اِلّا حقّ او ساقط می‌شود.

و هر گاه شریک به مشتری گفت: «بارک الله لک فیما اشتريت» (یعنی در آنچه خریداری کردی خدا بتو برکت دهد) و از او خواست که ملک را تفکیک کند حقّ شفعه او ساقط می‌شود. (زیرا این کلمات دلالت دارد بر رضای او به معامله و پس از رضایت او به فروش شریکش به دیگری، حقّ شفعه ساقط است).

و نیز مؤلف گوید: استاد ما محمد بن حسن بن ولید - رضی الله عنه - می‌گفت: در صورت معاوضه ملک با هر چیز که شفعه در آن جاری است یا بخشیدن سهم به دیگری شفعه نیست (یعنی اگر شریکی سهم خود را به غیر ببخشد یا با مالی تاخت زند و داد و ستد کند) در این موارد، برای شریک دیگر حقّ شفعه نیست، تنها حقّ شفعه در موردی است که شریکی سهم خود را به دیگری به قیمت معینی طلا یا نقره [دینار یا درهم] بفروشد و افزای هم نشده باشد و حدیث علی بن رئاب این مطلب را تایید می‌کند (حدیث علی بن رئاب شفعه را در صورتی که ثمن مال باشد نه قیمت، نفی می‌کند).

و هر گاه شخصی سهمی در خانه‌ای یا زمینی داشته باشد و به یکی سهم خود را ببخشد و او را ابراء کند در این صورت هم برای کسی حقّ شفعه نیست و لا حول و لا قوّة اِلّا بالله العلیّ العظیم.

ص: ۱۰۲

۳۳۸۰- و حسن بن محبوب از مالک بن عطیه از ابی بصیر از امام باقر علیه السلام نقل کرده گوید: سؤال کردم که مردی همسری گرفته و مهریه او را اطاقی از خانه‌ای که شریک هم دارد قرار داده است، فرمود: جایز است هم برای زوج و هم برای زوجه، و هیچ یک از شرکاء را حقّ شفعه نیست. (این خبر از اخباری است که حقّ شفعه را منحصر به بیع می‌کند).

* (باب وکالت) *

۳۳۸۱- جابر بن یزید و معاویه بن وهب هر دو از امام صادق علیه السلام روایت کرده‌اند که فرمود: هر کس کاری را به دیگری واگذار کند تا او انجام دهد این وکالت از جانب وی مادامی که خلع و عزل او را به او اعلام نکرده بر قوت خود باقی است، همچنان که در اول، اصل وکالت را به او اعلام کرده بود. (شاید مراد تشبیه اعلام عزل و خلع به اعلام وکالت باشد، یعنی همان طور که در اول به او اعلام وکالت کرده چه به واسطه مردی مطمئن یا خود بدون واسطه به او وکالت داده است بهمان طریق باید خلع وکالت را به او اعلام کند).

۳۳۸۲- عبد الله بن مسکان از ابی هلال رازی روایت کرده گوید: به امام

ص: ۱۰۳

صادق علیه السلام عرض کردم: شخصی به مردی وکالت داد که همسرش را پس از اینکه خون دید و پاک شد طلاق دهد و آن وکیل رفت، بعد موکل پشیمان شد و شاهد گرفت که وکیل را از وکالت عزل کرده و در مورد وکالت او پشیمان شده است چه کند؟ فرمود: باید هم به همسرش خبر دهد و هم به وکیل اطلاع عزل بدهد. (ظاهر روایت دلالت دارد که بدون اعلام به وکیل او منعزل نخواهد بود).

۳۳۸۳- علاء بن سیابه گوید: از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: زنی مردی را وکیل کرده که او را به زوجیت فلان مرد درآورد وکیل هم پذیرفت و زن بر این مطلب شاهد هم گرفت. آنگاه وکیل رفت و او را به زوجیت آن شخص درآورد، سپس زن، وکیل بودن او را انکار کرد و گفت من تو را عزل کردم و دو تن شاهد هم آورد که شهادت دادند او وکیل را عزل کرده است، حضرت فرمود: فقهای اطراف شما در این مورد چه می‌گویند؟ گفتم: می‌گویند باید دید که این زن قبل از تزویج او را عزل کرده یا بعد از تزویج؟ اگر قبل بوده وکالت باطل شده و لذا تزویج هم باطل است و اگر بعد بوده وکالت صحیح و تزویج ثابت است بر همان قرار که وکیل انجام داده و مورد وکالتش بوده و این در صورتی است که از مورد و شرط تجاوز نکرده باشد (که نیاز به امضاء موکل در جزئی از آن باقی باشد)، راوی گوید: سپس امام پرسید: وکیل را

ص: ۱۰۴

عزل می‌کنند و به او اطلاع نمی‌دهند که معزولی؟ من گفتم: آری این طور فکر می‌کنند که هر گاه زن، مردی را در حضور جماعت وکیل خود ساخت و شاهد گرفت و سپس گفت: «شاهدم باشید که او را عزل کرده، وکالتش را باطل نمودم»، بدون اینکه وکیل از عزل خود خبر داشته باشد، و هر چه را که وکیل در مورد نکاح تنها انجام داده، باطل می‌دانند و در غیر نکاح وکالت را باطل ندانند و گویند وکیل بدون اطلاع معزول نخواهد بود، زیرا مال عوض دارد (یعنی حتی اگر وکالت باطل باشد جبرانش ممکن است) ولی تملک بضع و زناشوئی مانند معاملات دیگر نیست زیرا (اگر عقد باطل باشد) کودکی که از آن دو تولید می‌شود ولد حرام خواهد بود، حضرت فرمود:

سبحان الله، چقدر این حکم از حق دور و به ستم نزدیک و تا چه حد فاسد است، زیرا مورد نکاح سزاوارتر و اولی است که در آن بیشتر دقت و احتیاط شود و این اختیار همبستری به کسی دادن است و از این راه است که فرزند پیدا می‌شود، زنی نزد علی علیه السلام آمد و از برادرش شکایت کرد و گفت: یا امیر المؤمنین من برادر خویش را وکالت داده‌ام که مرا به تزویج مردی درآورد و در توکیل شاهد هم گرفتم، سپس او را در همان ساعت عزل کردم اما او رفته و مرا به عقد نکاح آن مرد درآورده است و من شاهد دارم که او را قبل از اینکه مورد وکالت را انجام دهد عزل نموده‌ام و اقامه بینه کرد

ص: ۱۰۵

و شاهد آورد، برادرش گفت: ای امیر مؤمنان این زن به من وکالت داد ولی پس از عزل به من خبر نداد که تو را عزل کرده‌ام تا اینکه من او را تزویج آن مرد که او وکالت داده بود کردم، حضرت از زن پرسید: تو چه می‌گوئی؟ زن گفت: من به او اعلام کردم. حضرت فرمود: شاهد داری؟ گفت: اینها شاهد منند، حضرت از آنها پرسید:

شما چه می‌گوئید گفتند: ما شهادت می‌دهیم که این زن گفت: شاهد باشید که من برادرم را از وکالتی که به او داده بودم که مرا به فلانی تزویج کند عزل کردم، و من اکنون خود اختیاردار خود هستم پیش از آنکه او مرا به عقد فلانی درآورد، حضرت فرمود: شما را در حضور برادرش شاهد گرفت به آنچه گفت؟ گفتند: نه، در حضور وکیل نبود، حضرت فرمود: آیا شما شاهدید که او همان طور که اعلام وکالت کرده بود به برادرش اعلام عزل کرده است؟ گفتند: نه، فرمود: من وکالت را با برجا و نکاح را صحیح می‌دانم و اکنون شوهر کجاست؟ شوی آمد، و حضرت فرمود: دست همسر خویش را بگیر و برو خدا به همراحتان، زن گفت: یا امیر المؤمنین برادرم را سوگند ده که اقرار کند من او را اعلام به عزل نکرده‌ام و او از عزل قبل از عقد خبر نداشته است، حضرت به وکیل فرمود: حاضری که سوگند یاد کنی؟ عرض کرد آری و سوگند یاد

ص: ۱۰۶

کرد، و حضرت وکالت را درست و صحت نکاح را امضاء فرمود.

۳۳۸۴- داود بن حصین از عمر بن حنظله از امام صادق علیه السلام روایت کرده گوید: از حضرت پرسیدم: مردی به دیگری گفته فلان زن را برای من عقد کن و هر چه از مهریه و شروطی که در ضمن عقد می‌کنند انجام ده که به اختیار توست و مورد رضایت من است و همه بر عهده‌ام خواهد بود، و بر این مطالب شاهد نگرفت، وکیل به کار خود رفت و زن را به عقد ازدواج موکل خود درآورد و مبلغ مهریه و مخارج لازم را و آنچه از او خواستند و در ضمن عقد شرط نمودند پرداخت. وقتی بازگشت موکل موضوع را به کلی منکر شد (و گفت: من به کسی وکالت نداده‌ام) امام فرمود:

وکیل باید نصف مال را غرامت دهد زیرا او حق آن زن را ضایع کرده است (چون بر وکالت خویش در ابتدا شاهد نگرفته و راه انکار را بر موکل خود باز گذاشته است، و وقتی که در مورد وکالت از موکل شاهد و بینه و امضاء نگرفته بر زن جایز است که شوهر دیگر کند، و بر مرد اول - میان خود و خدا - رها کردن زن بدون زوج حلال نیست و باید او را طلاق دهد که آزاد باشد زیرا خداوند متعال می‌فرماید: **فَإِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ** یعنی یا باید قبول زوجیت نماید یا او را طلاق دهد. و اگر چنین نکرد نزد خود و خدا گناهکار خواهد بود و اما بحکم اسلام زن می‌تواند شوهر

ص: ۱۰۷

اختیار کند و خداوند در این صورت تزویج با دیگری را بر او حلال کرده است.

۳۳۸۵- محمد بن ابی عمیر از هشام بن سالم از امام صادق علیه السلام نقل کرده که: مردی شخصی را به کاری وکالت داد و دو تن شاهد گرفت و سپس وکیل برخاسته برای انجام آن کار خارج شد، پس از رفتن او موکل در حضور همه گفت:

شاهد باشید من او را از وکالت عزل کردم، امام علیه السّلام فرمود: چنانچه وکیل کاری را که به انجام آن وکالت داشته است پیش از عزلش تمام کرده باشد بر حسب آنچه کرده امر گذشته و کار تمام است خواه موکل راضی باشد خواه ناراضی. راوی گوید:

عرض کردم که وکیل قبل از اینکه از عزلش آگاه باشد یا خبرش به او رسیده باشد کار را انجام داده است، آیا عملش آن طور که انجام داده برقرار است؟ فرمود: آری، گفتم: اگر قبل از انجام عمل به او خبر رسد که معزول گشته ولی باز برود و کار را انجام دهد آیا هیچ اثری ندارد؟ فرمود: بلی هیچ اثری ندارد، زیرا وکیل اگر وکالت یافت و بعد برخاسته از مجلس بیرون رفت، وکالتش همچنان برجا و برقرار خواهد بود، و وکالت ثابت و پابرجاست تا اینکه فرد موثق و مورد اعتمادی خبر عزلش را به او برساند یا خود

ص: ۱۰۸

از شخص موکل عزل خویش را شفاها بشنود.

۳۳۸۶- حماد از حلیبی از امام صادق علیه السّلام روایت کرده است که:

مردی زنی از همسایگان و یا بستگانش را که به او اختیار داده بود وی را به همسری خود [یا هر کس دیگر] درآورد و مرد از سرکارش آگاه نبود به عقد خود درآورد و پس از تزویج و پرداخت مهریه زن (قبل از دخول) زن را معیوب یافت، آن حضرت فرمود:

تمام مبلغ مهریه را از او باز پس گیرند، و بر شوهر هیچ دینی نیست. و هم چنین در مورد زنی که به مردی اختیار داده، گفت مرا به فلانی تزویج کن. مرد گفته بود این کار را نمی‌کنم تا اینکه گواه گیری که امرت در تزویج بطور کلی بدست من است، زن پذیرفت و گواه گرفت، وکیل موقع اجراء صیغه به کسی که خواستگاری کرده بود گفت: آیا بر عهده تو فلان مبلغ مهریه باشد؟ مرد گفت: آری، وکیل رو به قوم کرده گفت: شاهد باشید که این مبلغ نامبرده بر عهده منست و او را به زوجیت خود درآوردم، زن گفت: من با تو ازدواج نکردم و این شرف و مردی نیست، امر من بدست خود من است و تو را تنها از روی شرم داشتن از سخن گفتن در این مقام، اختیار دادم. حضرت فرمود: آن زن را از او می‌گیرند و با تازیانه هم به سر مرد می‌زنند.

۳۳۸۷- ابن ابی عمیر از بیش از یک تن از اصحاب از امام صادق

ص: ۱۰۹

علیه السّلام در مورد مردی که مهریه دختر خود را از شوهر وی گرفته و از دنیا رفته بود سؤال کرد آیا آن دختر می‌تواند مطالبه مهریه خود را از شوهر بنماید یا گرفتن پدر مانند گرفتن خود اوست، آن حضرت فرمود: چنانچه در اخذ مهریه به پدر وکالت داده است حق مطالبه ندارد و اگر وکالت نداده حق مطالبه دارد، و شوهر پس از دادن مهریه در بار دوم مبلغی را که به پدر دختر داده بود از ورثه میت مطالبه می‌کند، مگر اینکه دختر نابالغ بوده و پدرش به ولایت او را به نکاح زوج درآورده است در

این صورت بر پدر جایز بوده که مهریه را از جانب دختر نابالغش از مرد بستانند، و هر گاه قبل از دخول، مرد طلاقش دهد پدر می‌تواند مقداری از مهر را ببخشد و مقداری را هم بگیرد و حق ندارد تمام مهریه را ببخشد و این است کلام پروردگار عز و جل که فرموده: **إِلَّا أَنْ يَعْفُونَ أَوْ يَعْفُوا الَّذِي بِيَدِهِ عَقْدَةُ النِّكَاحِ** (بقره: ۲۳۸) یعنی: جز آنکه آن زنان خود، یا آن کس که امر نکاح بدست اوست از حق مهریه صرف نظر کرده، درگذرند. یعنی پدر و یا دیگری از برادران و خویشان که زن به آنها وکالت داده باشد.

* (باب تعیین حکم با قرعه)*

۳۳۸۸- حماد بن عیسی بواسطه یک تن از حریر از امام باقر علیه السلام

ص: ۱۱۰

روایت کرده که فرمود: اولین کسی که در باره او قرعه زدند مریم بنت عمران بود که خدا می‌فرماید: **وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يَقُولُ أَفْلَاحُهُمْ أَيُّهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ** (آل عمران: ۴۴) یعنی: «و تو ای رسول ما حاضر نبودی آن هنگام که برای نگهداری و کفالت مریم قرعه می‌زدند». و سهام قرعه شش عدد بود، پس از آن برای یونس علیه السلام قرعه کشیدند آن زمان که با قوم خود به کشتی نشست و کشتی به گرداب افتاد و برای نجات لازم شد به دریا افکنند و آن حیوانی که به کشتی حمله قربانی دهند و قرعه کشیدند تا چه کس را به دریا افکنند و تا سه بار قرعه به نام یونس بیرون آمد، فرمود: آنگاه یونس علیه السلام به عرشه کشتی درآمد و ناگهان با نهنکی دهان گشوده روبرو گردید پس خود را به دهان او افکند. سپس این قرعه کشیدن برای عبد المطلب روی داد بدین نحو که او نه پسر داشت و نذر کرد که اگر خداوند پسر دهمی را به وی عنایت کند او را ذبح نماید، پس هنگامی که عبد الله تولد یافت امکان این نداشت که او را با اینکه رسول خدا در صلبش خواهد بود ذبح نماید لذا عبد الله را در برابر ده شتر بقرعه گذارد و قرعه بنام عبد الله درآمد و ده بر شتران افزود و قرعه کشید، پیوسته بنام عبد الله بیرون می‌شد تا عدد شتران به صد رسید در این هنگام قرعه بر شتران افتاد عبد المطلب که این دید گفت: با خدا انصاف نداده‌ام و قرعه را سه بار

ص: ۱۱۱

بنام عبد الله و صد شتر زد و هر سه بار قرعه بشتران افتاد، عبد المطلب گفت: اکنون دانستم که خدای من راضی شده است پس شتران را قربانی کرد.

شرح: «این خبر از نظر سند ضعیف است زیرا حماد بن عیسی در تمام کتب موجوده بلا واسطه از حریر نقل می‌کند، و حریر خود شیخ اجازه اوست، و در این حدیث مع الواسطه از وی نقل کرده است، دیگر اینکه حریر از اصحاب امام صادق و موسی بن جعفر علیهما السلام است و گویند از امام صادق بیش از دو حدیث نقل نکرده و امام باقر علیه السلام را درک نکرده است و در این حدیث بلا واسطه از امام باقر علیه السلام روایت کرده لذا سند عیب دارد و باصطلاح مضطرب است و ظاهراً باید حماد بن عیسی از حریر از شخصی که از امام نقل کرده باشد و تحریف شده و بنا بر این حدیث مرسل است، این از نظر سند.

و اما از نظر متن عبد الله را پسر آخر شمرده و حال آنکه حمزة بن عبد المطلب با رسول خدا هم سن است و او یا عباس بن عبد المطلب کوچکترین فرزند عبد المطلب است چنان که کتب انساب عرب ذکر کرده‌اند و البته پاره‌ای بیش از ده پسر گفته‌اند و تا سیزده تن نام برده‌اند. ولی این قول مورخین قرون بعد است نه از علمای انساب عرب. و از گفته‌هاشان پیداست که رجما بالغیب و پریشان سخن گفته‌اند نه از روی اطلاع زیرا غالباً نوشته‌اند که عبد الله کوچکترین فرزند بود با اینکه فائند که نذر این بود که چون خداوند به عبد المطلب ده پسر دهد یکی یا آخرین را قربانی کند و آخرین بهر صورت یا حمزه و یا عباس است، و این قبیل سخنها افسانه است نه مطلب قابل اعتماد.

باری آنچه در این باره یعنی در باره ذبح عبد الله و داستان او گفته شده اگر دقیق بررسی شود مشخص می‌شود که از قصه‌هایی است که داستان‌سرایان سنی منش پرداخته‌اند و جملگی از کسانی هستند که عبد المطلب را مشرک می‌دانند چون این کار

ص: ۱۱۲

یعنی نذر نمودن به قربان کردن فرزند بنا به صریح آیات قرآنی منحصر به مشرکین بوده است و از موحدین کسی را این چنین نذری نیست. و حضرت ابراهیم علیه السلام نیز نذر نکرد بلکه چنان که صریح آیات است از طرف خداوند به انجام این کار مأمور گشت و قرآن خود در مقام تشنیع و توییح مشرکین می‌فرماید: **كَذَلِكَ زَيْنَ لِكَثِيرٍ مِنَ الْمُشْرِكِينَ قَتَلَ أَوْلَادِهِمْ شُرَكَاءَهُمْ لِيُردُوهُمْ و لِيَلْبِسُوا عَلَيْهِمْ دِينَهُمْ** - الی قوله - **فَذَرَهُمْ و مَا يَفْتَرُونَ و** این چنین در نظر بسیاری از مشرکان عمل قربانی فرزند را رؤسای بتکده‌ها نیکو نشان دادند تا آنان را از دینشان به راه غلط ببرند - تا آنکه فرمود: آنها را در همان ضلالتشان واگذار و با آنچه از این خرافات می‌بافند رها کن.

جالب اینکه در ذیل این آیه مفسران غیر شیعه جملگی گفته‌اند که آیه در شأن عبد المطلب است و تنها او را مصداق واقعی و اولیّه آیه دانسته‌اند، و ساده لوحان نیز بدون تأمل پذیرفته‌اند در حالی که عبد المطلب از حنفا است یعنی از کسانی است که در زمان خود تنها موحد بوده، چنان که در حدیث صحیح کافی از زرارة بن اعین از امام صادق علیه السلام است که فرمود:

«بحشر عبد المطلب يوم القيامة امة وحده، عليه سيماء الأنبياء و هيبة الملوك»

عبد المطلب در روز قیامت خود تنها وارد محشر خواهد شد در حالی که دارای قیافه انبیاء و هیبت پادشاهان است. یعنی هنگامی که مردم فوج فوج و صف بندی شده به محشر احضار می‌شوند او خود به تنهایی با آن متانت و بزرگواری و هیبت وارد می‌شود چرا که در زمان خود به توحید و دین حق در میان قریش و طایفه و اهل دیار خویش منفرد بود و همکیش نداشت. یا احادیث دیگری در این باره که در باب تاریخ مولد النبى کتاب کافی ذکر شده است، و نیز عبد المطلب دارای سنت‌های بسیاری است که همه را اسلام امضاء کرده و مورخین ذکر کرده‌اند از قبیل تحریم شرب خمر و حرمت زنا و معین کردن صد تازیانه حد برای آن، و بریدن دست سارق، و تبعید زنان عشرتکده‌دار، و نهی و جلوگیری از زنده بگور کردن دختران، و حرمت نکاح زنانی که با انسان محرمند، و نهی از بام خانه وارد شدن، و جلوگیری از عریان طواف کردن کعبه، و لزوم وفاء به نذر، و حرمت ماههای چهارگانه داشتن، و

خصم را در صورت سر باز زدن از حقّ به مباحله خواندن، و تعیین دیه کامل به یک صد شتر و و ... که اینها دلالت بر فکر روشن و عظمت روح و بزرگی و کرامت نفس و اندیشمندی او می‌کند، و از این رو رسول خدا صلی الله علیه و آله بدو مباحات می‌کرد و با کمال سر بلندی در مقابل دشمن می‌فرمود:

أنا النبي لا كذب أنا ابن عبد المطلب

و مردی با این شخصیت ممتاز و عقل سرشار که با ابرهه چنان رفتاری کرد که او را به حیرت انداخت و جان خود و همه مردم شهر را از آسیب در امان داشت و در آن موقعیت حسّاس که دل همه سیاستمداران را به وحشت می‌انداخت با کمال قدرت نفس از کنار آن گذشت و تا نابودی دشمن چیزی از دست نداد؛ چگونه چنین نذری می‌کند و قتل کودک معصومی را موجب تقرب به خدا می‌داند و بسیار کودکانه است که فکر کنیم کار نادرست و مخالف فطرتی اگر برای رضای خدا انجام شود درست است و صواب، و اما اگر برای بت‌ها باشد آن وقت شرّ و فساد است، قرآن این عمل را از سنت‌های مشرکان می‌شمرد و عبد المطلب نه مشرک بود و نه تابع مشرکین، و نذر کشتن فرزند و قطع رحم کاملاً احمقانه است چه برای خدا و چه برای بت و او به حقیقت از امثال این گونه تهمت‌ها مبرا است.

و بنظر می‌رسد که وی نذر کرده بود که چنانچه خداوند به او ده فرزند نرینه عنایت فرماید برای هر کدام بمرور زمان ده شتر عقیقه و قربانی کند و این عمل را پس از فرزند آخری یا قبل از او انجام داد، و افرادی با غرض‌ورزی آن را داستانی بدین صورت درآورده، ترویج کردند و ساده لوحان بدون تأمل پذیرفتند و نقل کردند و رفته رفته در کتب حدیث داخل شد و مورد استفاده مفسرین اهل سنت که آباء پیغمبر را مشرک می‌دانند قرار گرفت چنانچه از زمخشری تا سید قطب همه در ذیل آیه شریفه:

وَكَذَلِكَ زَيْنَ لِكَثِيرٍ مِنَ الْمُشْرِكِينَ - تا آخر مصداق حقیقی و اولیه آن را عبد المطلب می‌شمرند.

و در یکی دو روایت که صدوق در خصال نقل کرده آمده است که رسول

خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«أنا ابن الذبیحین»

یعنی من فرزند دو ذبیح هستم، این روایات را که در ضمن سند آن عبد الله بن داهر احمری است و وی را ضعیف گفته‌اند و دیگر این بطنه است که استاد صدوق - علیه الرحمه - احادیش را رد کرده و گفته است وی در نقل مسانید مخلط است، و أبو قتاده و وکیع جراح که هر دو سنتی مشربند و توثیق هم نشده‌اند - نمی‌توان پذیرفت خصوصا اگر بر خلاف اصول مذهب باشد،

و در یک حدیث در همان کتاب آمده که مراد از ذبیحین اسماعیل و اسحاق است چه اسحاق پس از قضیه اسماعیل تمنا می‌کرد و غبطه می‌خورد و می‌گفت: کاش این امتحان برای من هم پیش می‌آمد تا من نیز مانند برادرم درجاتی نزد خداوند کسب می‌کردم، خداوند به همین تمنا ی وی ارج نهاد و به فرشتگان فرمان داد او را در آسمان ذبیح بخوانید، و رسول خدا صلی الله علیه و آله به اعتبار اینکه عم را «أب» خوانند فرمود: من فرزند دو ذبیح هستم، ذبیح آسمان و ذبیح زمین هر چند که هیچ کدام در واقع ذبیح نشده‌اند. و البته قصه ذبیح عبد الله را بزرگان شیعه هم مانند ابن شهر آشوب نقل کرده‌اند ولی باید دانست که ابن شهر آشوب تضمین صحت اخبار آن کتاب را نکرده جز اینکه در مقدمه فرموده است من در این کتاب اخباری را نقل می‌کنم که در کتب هر دو فرقه سنی و شیعه موجود است، و این بدان معنی نیست که آنچه در آن ذکر شده صحیح باشد، و با مراجعه مختصری به آن کتاب مطلب روشن می‌شود چون در آغاز گوید: عبد المطلب می‌پنداشت که قربانی کردن فرزند بهترین راه تقرب بخداوند است. و نحن نجل ساحة عبد المطلب عن ذلك، بالجمله اگر ما فرض کنیم هنگام قرعه‌کشی و قربانی حمزه یا عباس سه ساله بوده‌اند باید عبد الله را دارای زن و فرزند بدانیم چون نوشته‌اند عباس دو سال قبل از میلاد رسول خدا صلی الله علیه و آله به دنیا آمد و حمزه برادر رضاعی آن حضرت بود، و بسیار از حق دور رفته‌ایم اگر بینداریم عبد المطلب پسر همسر و فرزنددار خود را بتصوری واهی بقربانگاه کشیده باشد».

۳۳۸۹- محمد بن حکیم گوید: از موسی بن جعفر علیهما السلام از امری سؤال

ص: ۱۱۵

کردم فرمود: در هر امر و موضوع نامعلومی حکم قرعه جاری است، گوید: گفتیم: قرعه ممکن است خطا کند و ممکن است صواب، فرمود: آنچه را که خداوند خود دستور آن را داده خطا نخواهد کرد.

۳۳۹۰- امام صادق علیه السلام فرمود: هیچ قومی یافتن مجهول خود را با عمل به قرعه بخدا وانگذارند جز آنکه حق بصاحب واقعی آن برسد.

۳۳۹۱- و نیز فرمود: کدام حکمی عادلانه‌تر از قرعه است در صورتی که واقعا امر بخدا واگذار شود، آیا خداوند خود نفرمود **فَسَاهَمَ فَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ** پس یونس با آنها قرعه زد و بنام او بیرون آمد (صافات: ۱۴۱) یعنی قرعه بنام یونس آمد که واقعا او خود بنده فراری بود، نه دیگران و قرعه راست گفت.

۳۳۹۲- و حکم بن مسکین از معاویه بن عمار از امام باقر علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود: اگر دو یا سه تن با کنیزی در طهر واحد (یک پاکی) همبستر شوند و آن کنیز فرزندی آورد و هر یک ادعا کند که فرزند متعلق بمن است حاکم باید با قرعه تعیین صاحب نطفه را بنماید و بنام هر که قرعه درآمد فرزند از آن اوست و قیمت آن را باید به صاحب کنیز بپردازد (ظاهرا این همبستری باید از راه زنا نبوده باشد و إلا در زنا نسب ملحق نمی‌شود و ممکن است صاحب کنیز او را بر هر سه نوبت حلال کرده بوده یعنی در پاکیهای متعدد و اشتباهها عمل در یک طهر صورت

ص: ۱۱۶

گرفته است).

و نیز فرمود: اگر مردی کنیزی خرید و از آن دارای فرزند شد و شخصی ثابت کرد که این کنیز از آن من بوده است و فروشنده حق فروش نداشته، باید کنیز را به صاحبش بازگرداند و قیمت فرزند را به حساب روز ولادت به او بدهد و فرزند را برای خود نگهدارد.

۳۳۹۳- و زرعه از سماعه از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود:

دو تن بدعوا بر سر چهار پائی نزد امیر المؤمنین آمده بودند و هر یک ادعا می‌کردند که این حیوان در آخور من بدنیا آمده است، و هر کدام اقامه بینه کردند و بینه‌ها مساوی بود یعنی تعداد شاهد‌های هر یک مطابق دیگری بود، و آن حضرت میان آنها قرعه زد و دو عدد تیر را گرفته و بر هر یک علامتی نهاد و صاحب علامت را مشخص کرد و سپس این دعا را بخواند:

«اللَّهُمَّ رَبَّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَ رَبَّ الْأَرْضِينَ السَّبْعِ وَ رَبَّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ، عَالَمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ الرَّحْمَانِ الرَّحِيمِ، أَيُّهَا صَاحِبِ الدَّابَّةِ وَ هُوَ أَوْلَىٰ بِهَا فَاسْأَلْكَ أَنْ تَخْرُجَ سَهْمَهُ»

یعنی: بار الها، ای آنکه پروردگار هفت آسمان و هفت طبقه زمین و عرش عظیمی و دانای نهران و آشکار و رحمان و رحیمی هر کدام که برستی صاحب این حیوانست قرعه را بنام او خارج کن و قرعه به نشان یکی از آن دو

ص: ۱۱۷

نفر بیرون آمد و آن حضرت بنفع او حکم را صادر کرد.

۳۳۹۴- احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی از داود بن سرحان روایت کرده که امام صادق علیه السلام در این باره که دو مرد گواهی دهند بر شخصی در امری، و دو مرد دیگر آمده و شهادت دهند در همان امر بر کس دیگری غیر از آنکه شاهدان اول گواهی داده‌اند، فرمود: میان ایشان قرعه کشند بنام هر که درآمد سوگند یاد کند و حکم را بنفع او دادن سزاوارتر است.

مترجم گوید: «لفظ این خبر خالی از ابهام نیست و در کافی و تهذیب بجای

«شهدا علی رجل فی أمر»

«شهدا علی أمر واحد»

ضبط شده و در تهذیب بجای

«و هو أولى بالقضاء»

«و هو أولى بالحق»

ذکر شده و ترجمه با رعایت لفظ تهذیب و کافی است با توجه بفتاوی قدما که مضمون حدیث است.

۳۳۹۵- حماد بن عثمان از عبید الله بن علی حلی از امام صادق علیه السلام روایت کرده در باره مردی که نذر کند که اولین بنده‌ای که مالک شوم آزاد است بعد هفت بنده یک جا به میراث باو رسد (کدامشان آزادند) فرمود: میان ایشان قرعه زنند بنام هر که درآمد او آزاد است.

۳۳۹۶- حریر از محمد بن مسلم روایت کرده که گفت: از امام باقر علیه السلام پرسیدم که مردی دارای چندین بنده است و وصیت می‌کند که ثلث از آنها باید آزاد

ص: ۱۱۸

شوند، چگونه این کار باید انجام شود؟ فرمود: امیر المؤمنین علیه السلام با قرعه ثلث آنها را تعیین می‌فرمود.

۳۳۹۷- موسی بن قاسم بجلی، و علی بن الحکم از عبد الرحمن بن ابی عبد الله از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: امیر المؤمنین علیه السلام هر گاه دو طرف دعوی به او مراجعه می‌کردند و تعداد گواهان و عدالتشان مساوی بود یعنی هر دو طرف دعوا برابر بودند قرعه می‌زد که قسم به سوی کدامیک از طرفین متوجه است و می‌گفت:

«اللَّهُمَّ رَبَّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَ رَبَّ الْأَرْضِينَ السَّبْعِ مِنْ كَانَ الْحَقُّ لَهُ فَأَدِّهِ إِلَيْهِ»

بار الها، پروردگار هفت آسمان و هفت طبقه زمین هر کس ذی حق است حق را به او برسان. آنگاه حق را به آن کس می‌داد که قسم متوجه او گشته و قرعه بنام او درآمده است، البته پس از آن که وی را قسم میداد. (یعنی بعد از آنکه قرعه بنام او درآمد و سوگند یاد می‌کرد که حق از آن منست، حضرت حق را به او می‌داد).

۳۳۹۸- حسن بن محبوب از جمیل، از فضیل بن یسار از امام صادق علیه السلام روایت کرده گوید: از آن حضرت پرسیدم کودکی بدنیا آمده که نه آلت مردان را دارد و نه آلت زنان (در مسأله ارث چه باید کرد سهم پسر می‌برد یا سهم دختر) فرمود:

ص: ۱۱۹

امام قرعه می‌کشد و بر یک تیر

«عبد الله»

می‌نویسد و بر تیر دیگر

«امة الله»

(عبد یعنی غلام، امه یعنی کنیز) آنگاه حاکم یا هر کس که مسئول کشیدن قرعه است می گوید:

«اللهم أنت الله لا إله إلا أنت عالم الغيب والشهادة أنت تحكم بين عبادك فيما كانوا فيه يختلفون، بين لنا أمر هذا المولود حتى يورث ما فرضت له في كتابك»

یعنی: «خداوندا، تو معبودی و معبودی جز تو نیست، آگاه از نهان و پیدا تویی، میان بندگان در آنچه اختلاف دارند تو خود حکم کن و برای ما امر این نوزاد را روشن ساز تا آنچه از ارث در کتابت برای او معین کرده‌ای ببرد». سپس آن دو تیر را با تیرهای دیگر درهم کنند (برای اینکه شناخته نشود) و بگردانند پس هر کدام که خارج شد بر اساس آن، نوزاد ارث می‌برد.

۳۳۹۹- عاصم بن حمید از ابی بصیر از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را به سوی یمن فرستاد و چون بازگشت رسول خدا (ص) از او پرسید شگفت‌ترین چیزی که در این سفر دیدی چه بود؟ عرض کرد: یا رسول الله جمعی بر من درآمدند که کنیزی به شرکت خریده بودند و همه با او در یک طهر (یعنی زمان پاکی) همبستر شده بودند و آن کنیز پسری زائیده بود و اینان با یک دیگر بر سر آن فرزند اختلاف داشتند و همه مدعی پدری او بودند، و من میان ایشان سه قرعه زد و فرزند را نصیب کسی قرار دادم که قرعه بنام او بیرون آمد،

ص: ۱۲۰

و او را ضامن قیمت نصیب دیگران ساختم، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

مردمی نبوده‌اند که در این گونه موارد امر خود را با کشیدن قرعه بخدا سپرده باشند جز اینکه حق برای صاحب حق خارج شده باشد.

*** (باب كفالت «ضمانت تن»)***

۳۴۰۰- سعد بن طریف (قاضی) از اصبع بن نباته روایت کرده که گفت:

امیر المؤمنین علیه السلام به کسی که کفیل مجرم محکوم به زندان شده بود فرمود: رفیقت را حاضر ساز. (و در باره کسی که جرمش حد شرعی داشت) فرمود: در حدود کفالت نیست.

شرح: «روایت دلالت می‌کند بر اینکه می‌توان برای محکوم به زندان کفیل گرفت و زندان را به تأخیر انداخت ولی در مورد حدود شرعی کفالت پذیرفته نیست زیرا تعطیل در حد لازم می‌آید و آن جایز نیست».

۳۴۰۱- و امام صادق علیه السلام به فضل بن عبد الملک فرمود: چه چیز تو را از حج خانه خدا بازداشت؟ گفت: کفالت شخصی را کرده‌ام و از این جهت ممنوع الخروج، آن حضرت فرمود: تو را چه کار با کفالت این و آن کردن، آیا نمی‌دانی

این کار (چه بلائی به سر پیشینیان آورد) بسیاری از گذشتگان را به نابودی کشانیده است.

شرح: «در کافی ج ۵ صفحه ۱۰۳ به سند صحیح از حفص بن البختری نقل شده که گفت: از کاروان حج عقب افتادم و نتوانستم با آنها حرکت کنم امام صادق علیه السلام پرسید: چرا به حج نرفتی؟ عرض کردم کفیل مردی شده‌ام و او نقض پیمان کرد و در وقت حاضر نشد و من ناچار عقب افتادم. آن حضرت فرمود: تو را با کفالت کردن این و آن چه کار؟ آیا نمی‌دانی این کار چه مقدار مردم پیش از ما را تباه کرده است. از این خبر و خبر اول باب معلوم می‌شود کفالت کسی که انسان را به درد سر اندازد و گرفتار کند چندان ممدوح نیست بلکه مذموم نیز هست، ولی کفالت بدهکاری که بدقول نیست لکن تهی دست است به عکس چندان مذموم نیست بلکه ممدوح نیز هست.»

۳۴۰۲- و حسین بن خالد گوید: به ابی الحسن موسی بن جعفر علیهما السلام عرض کردم: فدایت شوم اینکه می‌گویند: ضامن باید غرامت بدهد چیست؟ آن حضرت فرمود: غرامت بر ضامن نیست بر آن کسی است که مال را خورده است.

شرح: «یعنی کفیل که ضامن تن شده نباید غرامتی بدهد بلکه آنکه ضامن به مال شده باید خسارت و غرامت بدهد، مثلاً گفته است مبلغ بدهی را می‌دهم، اگر تا سه ماه یا کمتر یا بیشتر او را حاضر نکردم در این صورت است که اگر طرف را تا رأس مدّت حاضر نکرد غرامت را باید بدهد.»

۳۴۰۳- داود بن حصین از فضل بن عبد الملک روایت کرده که گفت: از امام صادق علیه السلام پرسیدم مردی ضامن تن شخصی شده که تا مدّت معینی او را

تحویل دهد و اگر نداد فلان مبلغ درهم بر عهده او باشد، فرمود: اگر تا رأس مدّت او را آورد مبلغی از آنچه قرار داد کرده بر او نیست، (و چنانچه نیاورد او کفیل تن خواهد بود) و پیوسته ضامن تن می‌باشد و ضامن مال نیست مگر اینکه اول خود بمبلغی شروع کند (مثلاً بگوید این قدر می‌دهم اگر تا فلان روز او را نیاورم) پس اگر ابتدا به مبلغ کرد آنگاه وی را نیاورد و در مدّت معینی تحویل طلبکار نداد ضامن مال است.

شرح: «لفظ خبر احتمالاً افتاده دارد زیرا در کافی و تهذیب چنین است

«رجل کفّل لرجل بنفس رجل فقال إن جئت به و آلا عليك خمسمائة درهم، فقال عليه السلام: عليه نفسه و لا شيء عليه من الدرّاهم، فان قال: علیّ خمسمائة درهم ان لم أدفعه اليك، قال تلزمه الدرّاهم ان لم يدفعه اليه»

یعنی: مردی کسی را ضامن تن دیگری گرفت و گفت: اگر او را آوردی که هیچ ولی اگر نیاوردی باید پانصد درهم بپردازی، امام فرمود: فقط بر عهده کفیل ضمانت تن است و شخص را باید بیاورد و مالی بر عهده او نیست، پس اگر خود او ابتداء گفت:

که این مبلغ بر عهده من باشد در صورتی که او را تحویل ندهم، آنگاه است که باید در صورت نیاوردن به شخص مبلغ را بپردازد و به همین مضمون علامه رضوان الله تعالی علیه در قواعد فتوی داده است، و بنظر می‌رسد تقدّم و تأخّر لفظ مؤثر نباشد بلکه فرق در اینجاست که به روایت کافی و تہذیب کفیل اظهاری نکرده بلکه طلبکار می‌گوید: اگر او را نیاوردی فلان مبلغ باید بدهی و کفیل هم ساکت بوده است، بخلاف اینکه خود کفیل ضامن شخص بشود و بگوید اگر حاضرش نساختم فلان مبلغ بر عهده من که در این صورت ضامن مال نیز شده است. و باید لفظ خبر اول را با این معنی توجیه کرد.»

۳۴۰۴- و داود بن سرحان از امام صادق علیه السلام در مورد کفیل گرفتن یا

ص: ۱۲۳

گرو گرفتن در فروش نسبیہ، پرسید، آن حضرت فرمود: اشکالی ندارد.

۳۴۰۵- و امام صادق علیه السلام فرمود: کفالت موجب زیان دیدن، و جریمه دادن، و پشیمانی کشیدن است.

* (باب حواله) *

۳۴۰۶- غیاث بن ابراهیم از امام صادق از پدرانہش علیہم السلام از امیر المؤمنین علیہ السلام نقل کرده در مورد دو نفر که مالی بطور مشترک داشتند و از آن مقداری نزد خودشان بود و مقداری در دست دیگران، و این دو همه مال موجود را تقسیم و هر یک مقداری که از نصیب او نزد مردم بود به آن دیگری حواله داد، و یکی از آنها حواله خود را وصول کرد، و دیگری حواله‌اش پرداخت نشد، آن حضرت فرمود:

آنچه یکی از آنها وصول کرده میان هر دو تقسیم می‌شود و آنچه از بین رفته از هر دو تلف شده است.

۳۴۰۷- روایت است که چون عبد الله بن الحسن (عبد الله محض) عمرش به سرآمد در حال احتضار و جان دادن، طلبکارانش گرد او را گرفته مطالبه طلب خود را می‌کردند، عبد الله گفت چیزی ندارم که به شما بدهم و لکن یکی از این دو را به عنوان

ص: ۱۲۴

ضامن بپذیرید، برادرم یا پسران عمویم علی بن الحسین یا عبد الله بن جعفر، طلبکاران گفتند: عبد الله بن جعفر مردی است ثروتمند اما سهل انگار و بی‌توجه و امروز را به فردا می‌افکند، ولی علی بن الحسین مردیست تهیدست لکن صحیح القول و او برای ما بهتر است، پس فرستاد و آن حضرت علیه السلام را خبر دادند، و امام فرمود: تا برداشت غلّه مهلت دهید می‌پردازم، در حالی که غلّه‌ای نداشت، طلبکاران گفتند: راضی هستیم، پس زمانی که غلّه رسید خداوند مالی برای آن حضرت رسانید و آن حضرت دیون عبد الله را پرداخت. (این نوعی ضمانت است).

۳۴۰۸- أبو ایوب از امام صادق علیه السلام پرسید کسی که بدهکارش او را به شخص دیگری حواله کرده و وی پذیرفته و شخص هم قبول کرده است، اگر نپرداخت طلبکار می‌تواند دوباره به حواله دهنده رجوع کند، امام فرمود: دیگر نمی‌تواند مگر اینکه هنگام قبول حواله مفلس بوده و طلبکار نمی‌دانسته است.

شرح: «حواله میان سه نفر است طلبکار، بدهکار، و شخص سومی که حواله بر سر اوست و باید هر سه تن به آن رضایت دهند و وقتی حواله صحیح واقع شد ذمه حواله دهنده از دین بری می‌شود و دین بر ذمه قبول‌کننده مستقر و ثابت می‌گردد و اگر مالدار باشد حواله لازم می‌شود، و اگر تهیدست بود و طلبکار می‌دانست باز لازم است اما اگر فقیر بود و طلبکار نمی‌دانست، حق فسخ و بازگشت به حواله دهنده برای او هست».

۳۴۰۹- بزنی از داود بن سرحان نقل کرده گوید: از امام صادق

ص: ۱۲۵

علیه السلام پرسیدم مردی مبلغی دینار (پول طلای مسکوک) نزد دیگری دارد و آن شخص حواله بر عهده دیگری دارد که دینارهایش را از او وصول کند. اگر از وی بجای دینار، درهم (پول نقره مسکوک) معادل آن را بستاند آیا جایز است: امام علیه السلام فرمود: آری.

*** (حکم سیل وادی مهزور)***

(وادی مهزور در جنوب مدینه طیبه بوده است که آب بارانها از سوی مغرب بطرف شرق و سنگلاخ شرقی آن می‌رفته و همان جائیست که بنو قریظه مسکن داشتند).

۳۴۱۰- غیاث بن ابراهیم از امام صادق از پدرانش از امیر المؤمنین علیهم السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله در موضوع آب بارانها که از دره مهزور سرازیر می‌شد دستور داد ابتدا کسانی که بالاترند آب را برای کشاورزی و زرع خود تا بند کفش و برای نخلستان تا میج پا نگهدارند، سپس آب را رها کنند برای کسانی که در سمت پایین قرار گرفته‌اند.

۳۴۱۱- و در خبر دیگری آمده که فرمود: «برای زراعت تا بند کفش و برای نخلستان ساق پا» و این بر حسب استعداد وادی است از نظر شدت و ضعف و زیادی و کمی آب.

ص: ۱۲۶

مؤلف گوید: از کسی که مورد اعتماد بود از اهل مدینه شنیدم که می‌گفت این وادی بنام مهزور (به زاء اول و راء آخر) است ولی از استاد محمد بن حسن - رضی الله عنه - شنیدم که فرمود: وادی مهروز است به راء اولی و زای آخر، و می‌گفت که این کلمه فارسی است و از آب هرز گرفته شده و آب هرز آبی زاید است که از مقدار احتیاج بیشتر بوده هدر می‌رود.

* (آغل و سایبان حشم که میان دو خانه است از آن کیست)*

۳۴۱۲- منصور بن حازم گوید: از امام صادق علیه السلام سؤال کردم:

آغل، سایبان یا حصاری که برای استراحت گوسفند و گاو یا کویال علف میان دو خانه مسکونی است از آن کیست؟ فرمود: امیر المؤمنین علیه السلام حکم کرده که چنین آغل، یا سایبان و یا حصار از آن کس است که راه و اختیار و بند و بست آن بسوی اوست.

۳۴۱۳- جابر جعفی از امام باقر از پدرانش از جدش امیر مؤمنان علیه السلام روایت کرده که آن حضرت در مورد مالکیت سایبان و حصاری که با نی و حصیر میان دو خانه برای خوابگاه گوسفندان در شب و یا دسته کردن علوفه می سازند،

ص: ۱۲۷

فرمود: از آن کسی می باشد که بند و بست علفها و نیها به سوی خانه اوست.

مؤلف این کتاب- رحمه الله- گوید: خصّ، بند نی باشد که در سرزمینهای سبز و علفزارها میان دو خانه ساخته می شود، و «قمط» بسته بندی و دسته کردن نی را گویند و معنی آن اینست که آن محلّ از آن کسی است که گره طناب و بند نیها بسوی خانه او محکم شده است، و گاهی گفته می شود که قماط آن سنگی است که یکسر طناب و بند به آن بسته شده است و سر دیگرش به کلاف سایه بان.

* (حکم رها کردن گوسفند در مزرعه برای چرا در شب)*

۳۴۱۴- زراره گوید: امام باقر علیه السلام در باره فرمایش خداوند متعال که فرموده: **وَ دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ إِذْ يَحْكُمَانِ فِي الْحَرْثِ -** الآیة (انبیاء: ۷۸) (و یاد آور داود و پسرش سلیمان را که در مورد مزرعه ای که به شب گوسفندان در آن چریده بودند حکم کردند و بسلیمان حکم را آموختیم). فرمود: هنوز حکمی نکرده بودند بلکه با هم مشورت و گفتگو می کردند که خداوند می فرماید ما به سلیمان حکم را آموختیم.

یا مطابق پاره ای از نسخ: سلیمان خود حکم و راه چاره را دریافت.

۳۴۱۵- احمد بن عمر حلبی گوید: از موسی بن جعفر علیهما السلام پرسیدم در مورد این آیه **وَ دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ إِذْ يَحْكُمَانِ ...** تا آخر آیه « فرمود: نظر داود این بود

ص: ۱۲۸

که گوسفندان را به صاحب مزرعه دهند در مقابل زراعتش که تباہ شده است، و آنچه را که خدا می‌فرماید ما بسلیمان آموختیم این بود که گوسفندان از آن صاحبش باشد لکن منفعت آن از شیر و پشم به صاحب مزرعه داده شود تا زمانی که زمین از نو بروید و مزرعه بحال اول باز گردد.

* (حکم حریم‌ها) *

۳۴۱۶- سکونی از جعفر بن محمد از پدرش از پدرانش علیهم السلام روایت کرده که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد مردی که نخلستان خود را بمبلغی فروخت و لکن یک درخت از آن را استثنا کرد و برای خود باقی گذارد و فروخت، چنین حکم کرد: که حق آمد و شد به نزد درخت خویش را دارد و نیز حریم آن که تا حد کشیدگی شاخه‌های آنست برای او باقی است.

۳۴۱۷- وهب ابو البختری از امام صادق از پدرش علیهما السلام نقل کرده که آن حضرت فرمود: علی بن ابی طالب علیه السلام می‌فرمود: حریم چاه کهنه پنجاه ذراع است مگر آنکه منتهی به خوابگاه شتران یا راه عبور مردم شود که در آن صورت کمتر خواهد بود تا بیست و پنج ذراع.

ص: ۱۲۹

۳۴۱۸- رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: حریم درخت خرما به اندازه‌ای است که شاخه‌های آن از فضا اشغال کرده است.

۳۴۱۹- و روایت شده که حریم مسجد از هر سو چهل ذراع خواهد بود و حریم مؤمن در تابستان به اندازه باز بودن دو دست اوست، روایتی هم هست که به اندازه یک ذراع است. (یعنی نشستن مؤمن در مکانی در تابستان باید باندازه فاصله دو دست باز او از همدیگر و در زمستان از هر طرف به اندازه یک ذراع باشد).

۳۴۲۰- عقبه بن خالد از امام صادق علیه السلام روایت کند در باره مردی که از کوه قناتی کشیده و یک سال آب جاری بوده است و سپس مردی دیگر از همان کوه قناتی حفر کرده و آب قنات اول کم شده است حکمش چیست؟ آن حضرت فرمودند که یک شب آب یک قنات را قطع کنند و شب دیگر آب قنات دیگر را تا معلوم شود زیان از ناحیه کدامیک از دو قنات است و اگر دیدند دومی به اولی زیان رسانده آن را پر کنند یا سر آن را بپوشانند که رسول خدا (ص) چنین دستور فرموده است و چنانچه اولی به دومی زیان می‌رساند صاحب قنات دوم را بر اولی حقی نخواهد بود.

۳۴۲۱- و از حضرت صادق علیه السلام سؤال کردند که مردمی دارای چند

ص: ۱۳۰

قنات یا چاه آب در یک سرزمین نزدیک هم هستند و صاحب یک قنات می‌خواهد محلّ برداشت آب خود را عوض کرده عمق آن را پائین‌تر ببرد و اگر با پاره‌ای از قنات‌ها این کار صورت گیرد بعضی دیگر زیان می‌بینند و بعضی‌ها چون زمین سخت است زیان نمی‌بینند، آن حضرت فرمود: آنچه در زمین سخت باشد اشکال ندارد، و هر کدام که در زمین نرم و جلگه باشد که این موجب ضرر به دیگران باشد اشکال دارد.

۳۴۲۲- و نیز فرمود: اگر زمین سخت باشد میان دو چاه آب باید پانصد ذراع فاصله باشد و اگر زمین سست است هزار ذراع.

۳۴۲۳- و حسن صیقل از ابو عبیده حدّاء روایت کرده که گفت: امام باقر علیه السّلام فرمود: سمره بن جندب درخت خرمائی در خانه بنی فلان داشت، و هر وقت به سراغ نخله خود می‌رفت سر زده داخل می‌شد و نظرش به شیء و چیزی از همسر صاحب خانه می‌افتاد و مرد سخت از این موضوع ناراحت بود، حضرت فرمود: مرد صاحب خانه به رسول خدا شکایت برد و عرض کرد یا رسول الله سمره برای سر زدن به درخت خرمایش بدون اذن و اطلاع وارد خانه من می‌شود مقتضی است او را بخواهید و امر فرمائید که اجازه بگیرد تا همسر من خود را بیوشاند بعد وارد شود، حضرت

ص: ۱۳۱

صلی الله علیه و آله او را طلبید، حاضر شد و حضرت به او فرمود: ای سمره چیست که فلانی از تو شکایت دارد و می‌گوید بدون اذن و اطلاع سر زده داخل می‌شود و نظرش به بدن همسر من می‌افتد؟ ای سمره هر گاه خواستی داخل خانه او شوی اجازه بخواه (سمره حاضر نشد) سپس به او فرمود: دوست داری به جای این درخت خرما نهالی در بهشت بتو دهند؟ گفت: نه، فرمود: سه نهال؟ گفت: نه، حضرت فرمود: تو را نمی‌بینم مگر موجب زیان، بعد رو به آن مرد کرده فرمود: برو و درخت او را بکن و بر رویش بزن (درختش را ببر و شرش را کم کن).

مصنّف این کتاب - رحمه الله - گوید: این حدیث با حدیث قبل که در اوّل باب ذکر کردیم و در مورد حکم رسول خدا صلی الله علیه و آله راجع به مردی که نخلستانی فروخته و یک درخت را برای خود باقی گذاشته بود و حضرت حکم فرمود:

که می‌تواند و حق دارد که آمد و شد کند و به درخت خود رسیدگی کند، منافات ندارد، زیرا حکم در باره آن کس است که نخله را با راه بسوی آن برای خود باقی گذاشته است، و سمره تنها صاحب نخله بود نه دارای حق آمد و شد.

ص: ۱۳۲

(بنظر می‌رسد که حضرت صلی الله علیه و آله یقین پیدا کرد به اینکه سمره قصد نظر انداختن به عیال آن مرد را دارد و می‌خواهد آزار برساند از این جهت بود که امر به قطع نخله فرمود، و البتّه این فرمان را زمانی صادر کرد که چند پیشنهاد به او داد و سمره زیر بار نرفت).

* (ناگزیر بودن مرد به نفقه و مخارج خویشانش) *

۳۴۲۴- محمد بن علی حلبی از امام صادق علیه السلام روایت کرده گوید: به آن حضرت عرض کردم چه کسانی اند که انسان را از دادن نفقه و مخارجشان گزیری نیست؟ فرمود: پدر و مادر و فرزند و همسر، و وارث صغیر مانند برادر و پسر برادر و مانند اینها.

* (دعاوی که بدون بینه پذیرفته می شود) *

۳۴۲۵- مردی اعرابی (بیابانی) نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و ادعا کرد که هفتاد درهم قیمت ناقه‌ای (ماده شتر) که به ایشان فروخته طلبکار است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من همه قیمت را بتو پرداختم، مرد گفت: میان من و خود کسی را داور قرار ده تا حکم کند، مردی از قریش می گذشت پس رسول خدا (ص) او را گفت: تو میان ما حکم کن، آن مرد رو به اعرابی کرده گفت: بر

ص: ۱۳۳

رسول خدا چه ادعا می کنی؟ مرد گفت: هفتاد درهم قیمت ناقه‌ای که به او فروخته‌ام، مرد رو به رسول خدا (ص) کرده گفت: یا رسول الله شما چه می گوئید؟

حضرت فرمود: من تمام مبلغ را به وی پرداخته‌ام، از اعرابی پرسید، گفت: نپرداخته است، مرد به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: آیا شما شاهدهی دارید که قیمت را پرداخته‌اید؟ فرمود: نه، آن مرد به اعرابی گفت: آیا حاضری قسم یاد کنی که حق خود را نستانده‌ای؟ گفت: آری، در اینجا رسول خدا (ص) فرمود: سوگند که با این مرد، داوری به نزد دیگری برم تا به حکم خداوند عز و جل میان ما داوری نماید، پس بنزد علی بن ابی طالب آمد در حالی که اعرابی همراه وی بود، علی علیه السلام پرسید: ای فرستاده خدا شما را چه شده که به اینجا آمده‌اید؟ فرمود: ای ابا الحسن میان من و این اعرابی داور شو، علی علیه السلام از آن مرد پرسید: ادعای تو چیست؟ مرد گفت:

هفتاد درهم قیمت ماده شتری که باو فروخته‌ام، علی از رسول خدا (ص) سؤال کرد چه می فرمائید؟ آن حضرت پاسخ داد من تمام قیمت ناقه را به او یک جا پرداخته‌ام، علی علیه السلام گفت: ای مرد رسول خدا راست می گوید؟ گفت: نه، چیزی از قیمت بمن نپرداخته است، در این هنگام علی علیه السلام دست برد و شمشیر خود را بیرون کشید

ص: ۱۳۴

و گردن آن مرد را بیافکنند، رسول خدا (ص) پرسید: یا علی چرا چنین کردی؟ عرض کرد یا رسول الله ما تو را به امر و نهی و بهشت و دوزخ و ثواب و عقاب و وحی خداوند تصدیق کرده‌ایم چگونه در پرداخت هفتاد درهم قیمت شتر این مرد بیابانی تصدیق نکنیم، و من از این جهت او را کشتم که پرسیدم آیا رسول خدا آنچه گفت راست می گوید؟ او پاسخ داد نه، چیزی بمن نداده است، پس رسول خدا (ص) فرمود: حکم بدرستی کردی ای علی اما دیگر در این موارد تکرارش منما، سپس رو بمراد قرشی کرده که به همراه ایشان بود و فرمود: این حکم خداوند بود نه آنکه تو کردی.

شرح: «این خبر بدون سند ذکر شده و از معصوم روایت نشده است و خود نیز دارای مطالبی است که از روش و سیره معصومین دور می‌نماید، و انسان نمی‌تواند باور کند که رسول کریم و رحمة للعالمین برای هفتاد درهم کار را بدینجا کشیده باشد و نیز نمی‌توان باور کرد که علی علیه السلام با حضور پیغمبر صلی الله علیه و آله که ولی امر است دست به اجرای حکمی بزند بدون اینکه از جانب ولی امر مأمور باشد، و چون خبر از معصومین نقل نشده لذا اشکالی ندارد چون در هر حال حجیت ندارد و صرفاً در حدّ یک قصّه و حکایت است.»

۳۴۲۶- و در روایت محمد بن بحر شیبانی از أحمد بن حارث از ابی ایوب کوفی

ص: ۱۳۵

از اسحاق بن وهب علف از ابی عاصم نبال از عبد الملک بن جریح از ضحاک از ابن عباس آمده که رسول خدا صلی الله علیه و آله از منزل عائشه بیرون شد و با مردی اعرابی روبرو گشت که با او ماده شتری بود و گفت: ای محمد این ناقه را از من می‌خری؟ حضرت فرمود: آری، به چند می‌فروشی؟ گفت: به دویست درهم، حضرت فرمود: ارزش آن زیادتر است، همچنان می‌گفتند تا حضرت آن را به چهار صد درهم خریداری کرد، و چون رسول خدا صلی الله علیه و آله تمام مبلغ را یک جا پرداخت اعرابی وجه را دریافت کرده مهار ناقه را کشید و گفت: ناقه و قیمت هر دو از منست و اگر محمد ادعایی دارد اقامه بینه کند و شاهد بیاورد، راوی گوید: مردی از آنجا می‌گذشت رسول خدا به اعرابی گفت: آیا به داوری این پیر مرد راضی هستی؟ گفت:

آری، رسول خدا از پیر مرد پرسید: میان من و این اعرابی حکم می‌کنی؟ پیر مرد گفت:

یا رسول الله سخت را بگو، حضرت فرمود: این ناقه از آن منست و پولها از آن اعرابی، اعرابی گفت: ناقه و پول هر دو از منست، اگر محمد ادعائی دارد بینه بیاورد و ثابت

ص: ۱۳۶

کند، پیر مرد گفت، یا رسول الله حکم در این قضیه بسیار روشن است چون متصرف که اعرابی است از مدعی که شما باشید دلیل می‌خواهد، پیغمبر به پیر مرد گفت:

بنشین، مرد نشست. آنگاه مرد دیگری از دور نمایان شد و رسول خدا صلی الله علیه و آله به اعرابی گفت: آیا تو به این شخص که از دور می‌آید راضی هستی که داور باشد؟ اعرابی گفت: آری، چون آن مرد نزدیک شد رسول خدا (ص) او را گفت: میان من و این مرد عرب حکم کن، مرد گفت: شما سخن خود را بگوئید، رسول خدا (ص) فرمود: این ناقه از آن منست و پولها از اعرابی، اعرابی گفت: هرگز، ناقه و درهمها همه از آن منست و اگر محمد ادعایی دارد شاهد بیاورد، آن مرد نیز گفت: داوری در این قضیه آسان است و حکم واضح، چون متصرف از مدعی طلب بینه می‌کند بر اوست که اقامه حجّت کند، حضرت او را نیز فرمود بنشین تا کسی پیدا شود و حکم خدا را میان من و اعرابی بگوید، آن مرد نیز نشست و علی علیه السلام در این

هنگام رو به رسول خدا (ص) می آمد، رسول خدا (ص) از اعرابی پرسید به داوری این جوان راضی هستی؟ گفت: آری، چون علی (ع) رسید رسول خدا (ص) فرمود: یا ابا الحسن میان من و این مرد داوری بنما، گفت: شما بگوئید مطلب چیست؟ رسول خدا (ص) فرمود: این

ص: ۱۳۷

ناقه از من شده است و درهم‌ها از این مرد، اعرابی گفت: نه، بلکه هر دو از آن منست و اگر محمد ادعایی دارد بینه و شاهد بیاورد، علی علیه السلام رو به اعرابی کرده و گفت: ای مرد مهار ناقه را رها کن و برسولش بسپار، اعرابی گفت: چنین کاری نخواهم کرد تا زمانی که دلیل بیاورد و اقامه بینه کند، ابن عباس گفت: در این هنگام علی بخانه رفت و شمشیر بدست بیرون شد و به اعرابی گفت: ناقه را رها کن و به پیغمبر بسپار، اعرابی امتناع کرد و گفت: باید اقامه شهادت و بینه کند، پس علی ضربتی بر او کوفت که حجازیان گفتند: سرش پرید و کوفیان گفتند: عضوی از اعضایش برید، رسول خدا صلی الله علیه و آله از علی پرسید چه تو را بر آن داشت که با او چنین کردی؟ گفت: ای رسول خدا ما تو را در وحی الهی تصدیق کرده‌ایم چگونه در چهار صد درهم تصدیق نمائیم.

مصنّف کتاب - رحمه الله - گوید: میان این دو طریق منافات نیست و اختلاف از جهت آنست که دو بار واقع شده است و قضیه دوم قبل از اول بوده است.

ص: ۱۳۸

شرح: «این قصه نیز سند قابل قبولی ندارد و همه افراد سند که ذکر شده‌اند یا عامی المذهب هستند و یا غالی و یا مجهول الهویه یا مجهول الحال یا از مشرکین در نام هستند که هیچ کدام از آن اشخاص به این نام توثیق نشده‌اند، و بالاتر از همه از معصومی نقل نشده است تا پس از شناختن رجال اعتبار داشته باشد، لذا از حدّ یک حکایت اعتبارش تجاوز نمی‌کند و مؤلف چون قرارش اینست که اخبار این کتاب از آن اخبار باشد که به آن فتوی می‌دهد لذا برای دفع و یا رفع احتمال قوه اعتبار این خبر تمامی سند را ذکر کرده تا ناظر در کتاب مدرک و سند را خود ببیند و چنانچه بی اعتبار بود به مدلولش اعتنا نکند، و بنظر می‌رسد این گونه حکایات از ساخته‌های قصه‌سازان دوران بنی امیه بوده است، و نظر سازندگان این بوده که علی بن ابی طالب را مردی ماجراجو و خونریز و مرد قرشی قبل را (یا این دو را) افرادی منطقی و اهل علم و قانون جلوه دهند و کسانی که با خاندان عصمت و طهارت آشنا هستند و بمقام والای آنها و انسانیت و ربانیت آنان بخصوص امیر المؤمنین علیهم السلام یقین دارند، می‌دانند که این گونه اعمال با کردار آنان مغایرت دارد و معصوم هیچ گاه برای چهار صد درهم یا هفتاد درهم کار را بکشتن عرب بیابانی نمی‌رساند. و از اخلاق کریمه رسول خدا (ص) بسیار دور است که حکمی که خود به او رأی داده است چون بر وفق مرادش حکم ندهد باز گردد و دیگری را تعیین کند و باز از او هم رو گرداند و دیگری را تعیین نماید و کسانی که با ساده اندیشی این گونه اخبار را می‌پذیرند باید فکر کنند و انصاف دهند که اگر به عکس نقل می‌شد و علی علیه السلام مانند آن دو قرشی (دو شیخ) حکم می‌فرمود و آنان مانند علی علیه السلام حکم می‌کردند، آیا به صحت داوری آنها و عدم

صَحَّتْ داوی علی علیه السَّلام حکم می‌کردند یا فریاد طعن و شتمشان بلند می‌شد و بر بی‌رحمی و بی‌عدالتیشان دلیل روشن می‌گرفتند. بهر حال از نظر ما خبر هم به روایت اول و هم به روایت دوم بدون شبهه و بی‌تردید جعل است.»

۳۴۲۷- باز محمد بن بحر شیبانی از عبد الرحمن بن أحمد ذهلی از محمد بن یحیی

ص: ۱۳۹

نیشابوری از ابی الیمان حکم بن نافع حمصی از شعیب از زهری از عبد الله بن أحمد ذهلی از عمارة بن خزیمه بن ثابت نقل کرده که وی از عمویش که از اصحاب رسول خداست شنیده که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم اسبی از یک اعرابی خریداری کرده بود و رفت تا زود وجه آن را آورده تسلیم اعرابی کند، و مرد قدری معطل شد و مردم دیگر اطراف وی را گرفته، در مورد خرید اسب با او به مذاکره پرداختند و قیمت آن را افزودند و نمی‌دانستند که رسول خدا (ص) آن را خریده است و پاره‌ای به قیمت می‌افزودند. پس مرد عرب فریاد کرد اگر این اسب را خریده‌ای بیا و بستان و إلاً آن را خواهم فروخت رسول خدا صلی الله علیه و آله شنید و فرمود: مگر تو آن را با من معامله نکرده‌ای و من آن را از تو نخریده‌ام مردم گرد آمدند و به رسول خدا (ص) و مرد عرب چسبیدند در حالی که بین آن دو کشمکش بود و اعرابی می‌گفت: شاهد بیاور که بتو فروخته‌ام، و هر کس از مسلمانان می‌آمد و به اعرابی می‌گفت: رسول خدا سخنی جز حق نمی‌گوید و شهادت نمی‌دادند تا خزیمه آمد و ماجرای را شنید و گفت: من شهادت

ص: ۱۴۰

می‌دهم که تو آن را به رسول خدا (ص) فروخته‌ای پس رسول خدا (ص) به خزیمه رو کرده گفت: از کجا شهادت دادی؟ گفت: از آن جهت که تو را تصدیق کرده‌ام.

پس پیامبر شهادت خزیمه را بمنزله دو شهادت قرار داد و او را ذو شهادتین نامید.

شرح: «نظیر این خبر را کلینی در کافی کتاب شهادت آورده با سند موثق و نیز عز الدین بن الاثیر الجزری در اسد الغابه بدان اشاره کرده است و دیگران نیز در ترجمه خزیمه بن ثابت قضیه را نقل کرده‌اند.»

۳۴۲۸- و محمد بن قیس از حضرت باقر علیه السَّلام روایت کرده که فرمود:

علی علیه السَّلام در مسجد کوفه بود و عبد الله بن قفل تیمی گذشت و زره طلحه را به تن داشت امیر المؤمنین علیه السَّلام فرمودند این زره طلحه است که از بیت المال در غوغای بصره ربوده شده، عبد الله بن قفل گفت یا امیر المؤمنین مسأله را به همان قاضی که خود برای مسلمانان انتخاب کرده‌ای و راضی شده‌ای واگذار، حضرت با وی نزد شریح قاضی رفته، فرمود: این زره طلحه است که در جنگ بصره از بیت المال ربوده شده، شریح گفت: بر مدعی شاهد بیاور، آن حضرت حسن پسرش را شاهد آورد و وی گواهی داد که این زره طلحه است که در روز جنگ بصره یعنی جمل ربوده شده

است. شریح گفت: این یک شاهد است و من به شهادت یک گواه حکم نمی‌کنم، امام قنبر غلام خود را آورد او نیز شهادت داد که این زره از آن طلحه است که جزء بیت المال شده، و آن را ربوده‌اند، شریح گفت: این بنده است و من به شهادت بنده حکم نمی‌کنم، پس علی علیه السلام فرمود: زره را بازستانید این مرد در قضاوت سه بار از طریق منحرف شد، شریح فوری برخاست و گفت: هرگز به داوری ننشینم تا مرا خبر دهی که کجا به ظلم و خلاف حق سه بار حکم کردم، پس علی علیه السلام فرمود:

آنجا که من گفتم این زره طلحه است و در روز جمل از بیت المال دزدیده شده، و تو گفتی یا علی شاهد بیاور، در صورتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند در هر جا که مال ربوده شده از بیت المال یافت شد بدون بیّنه توقیف می‌شود و به بیت المال برمی‌گردد. دوم آنکه: من فرزندم حسن را شاهد آوردم و شهادت داد و تو گفتی این یک گواه است و من به شهادت یک تن حکم نمی‌کنم، و رسول خدا (ص) بیک شاهد و قسم حکم می‌داد و سوم آنکه من قنبر را آوردم و شهادت داد اما تو گفتی این بنده است و حال آنکه شهادت بنده اگر عادل باشد اشکال ندارد، اینست آن سه موردی

که اشاره کردم، سپس فرمود: ای شریح به راستی که امام مسلمین مورد اعتماد است در امور مسلمین، و آن بسیار پر اهمیت‌تر از این است، آنگاه امام باقر (ع) فرمود: اول کسی که شهادت بنده را رد کرد عمر بود.

۳۴۲۹- محمد بن عیسی بن عبید از برادرش جعفر بن عیسی روایت کرده که گفت: به امام هادی علیه السلام نوشتم فدایت شوم زنی فوت کرده و پدرش مدعی است که پاره‌ای از اجناس که جزء میراث اوست از آن وی می‌باشد و بطور عاریه نزد دخترش بوده است، آیا دعوایش بدون بیّنه پذیرفته می‌شود یا نه؟ آن حضرت در پاسخ مرقوم فرمود: که آری بلا بیّنه پذیرفته است، و نیز گوید: به امام دهم علیه السلام نوشتم فدایت شوم اگر شوهر متوفی یا پدر شوهرش و یا مادر شوهرش ادعایی مانند ادعای پدرش کنند که متاعی یا خادمی نزد او به عاریت دارند، آیا اینان نیز بمنزله پدرش هستند؟ آن حضرت در پاسخ نوشتند: نه.

۳۴۳۰- محمد بن ابی عمیر از رفاعه بن موسی از امام صادق علیه السلام

روایت کرده که اگر مردی زن خویش را طلاق داد و زن ادعا کرد که اثاث و متاع خانه از آن منست و مرد ادعا کرد که از آن من می‌باشد، می‌بایست آنچه مربوط به مردان است مال مرد باشد و آنچه مربوط به زنان است مال زن. (البته این حکم در جایست که از راه دیگر نتوان معین کرد که کدام متاع متعلق به کیست؟).

و نیز روایت شده است که زن به متاع خانه سزاوارتر است از مرد، زیر هر کس که ما بین مغرب و مشرق زندگی کند (از این کران تا آن کران) می‌داند که زن از خانه پدر خود متاع زندگی به همراه خویش به خانه شوهر می‌آورد.

نویسنده این کتاب- رحمه الله- گوید: مراد آنست که زن متاعی که مربوط به زنها است و آن اثاث که مردان مانند زنان بدان محتاجند هر دو را به خانه شوهر می‌آورد، اما آن کالا و متاعی که مختصاً به مردان است، آن متعلق به مرد است، و این حدیث با حدیث سابق- که فرمود آنچه مربوط به هر کدام است از آن اوست- اختلاف ندارد و توفیق از خداوند است.

*** (باب نادر) ***

۳۴۳۱- سکونی از امام صادق علیه السلام از پدرش از پدرانش علیهم السلام

ص: ۱۴۴

نقل کرده که فرمود: از امیر المؤمنین علیه السلام پرسیدند که مردی پرنده‌ای را با چشم دنبال کرد تا اینکه پرنده بر شاخ درختی نشست و دیگری آمد و آن را صید کرد. فرمود:

برای چشم همانست که دیده و برای دست همان راست که گرفته.

۳۴۳۲- علی بن عبد الله وراق- رحمه الله- از سعد بن عبد الله از احمد بن محمد ابن عیسی از محمد بن ابی عمیر از حماد از محمد بن مسلم روایت کرده که گفت: از امام صادق علیه السلام سؤال کردم که شخص لال و بی‌زبان در محاکم چگونه سوگند یاد کند اگر کسی بر او ادعای طلبی نماید در حالی که بینة و شاهی هم نداشته باشد؟

فرمود: چنین کسی را نزد امیر المؤمنین آوردند آن حضرت فرمود: خدا را شکر که مرا از دنیا نبرد تا اینکه آنچه را که این امت بدان محتاج است برایش روشن ساختم، آنگاه فرمود: قرآنی بیاورید، مصحف حاضر نمودند، پس به شخص لال فرمود: این چیست؟

لال سر به آسمان کرده و به اشاره فهماند که کتاب خدا است، سپس فرمود:

سرپرست این شخص را بیاورید، برادرش را حاضر کردند، حضرت او را در کنار برادر نشانید و از قنبر دوات و ظرفی مثل سینی یا بشقاب یا کاسه‌ای چینی مانند خواست و برادر شخص لال را گفت: میان خود و او به وی بفهمان که این علی است، مرد

ص: ۱۴۵

این عمل را انجام داد آنگاه امیر مؤمنان علیه السلام در آن ظرف نوشت که: «به خداوندی که جز او معبودی نیست و دانای پنهان و آشکار و بخشنده و مهربان است هم طالب است و هم غالب و هم ضار است و هم نافع، و هم هلاک‌کننده است و هم چیره، آنکه دانای نهان و پیداست، فلان کس پسر فلانی که مدعی طلب است، هیچ‌گونه حقی و طلبی به هیچ وجه و سبب از

من ندارد و دینی بر عهده من ندارد» سپس آن را شست و شخص لال را فرمان داد تا بیاشامد، لال سر باز زد و امتناع کرد، پس حضرت او را به آداء دین ملزم ساخت و بنفع مدعی حکم فرمود.

* (باب آزاد کردن بنده و احکام آن)*

۳۴۳۳- رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس بنده مؤمنی را از قید بندگی آزاد سازد بهر عضوی از اعضای آن بنده که آزاد شده خداوند عضوی از اعضای آزادکننده را از آتش دوزخ آزاد سازد، و چنانچه آن بنده زن بود بهر دو عضوی یک عضو آزادکننده را آزاد خواهد کرد زیرا زن نیم مرد محسوب می‌شود.

توضیح لازم: باید دانست که سبب بردگی و رقیّت در آئین مقدّس اسلام منحصر است به این که کفّار و مشرکان برای نابودی و تضعیف مسلمانان اقداماتی

ص: ۱۴۶

انجام دهند و لشکری تهیّه و آماده کنند و به نبرد با آنان برخیزند و به ایشان حمله کنند، و مسلمانان برای دفع یا رفع شرّ آنها از خود به دفاع پردازند و در این کشاکش و خونریزی از کفّار اسیر گیرند آنگاه امام مسلمین حقّ دارد اسیران را با گرفتن فدیّه یا بدون آن آزاد کند، و یا استرقاق کند (یعنی به بندگی گیرد) و راه را تنها همین می‌داند، آری در موردی که یک فرد کافر ذمی مسلمان را عمداً بکشد او را نیز اولیاء مقتول می‌توانند به بردگی گیرند، و چون راه تنها و تنها منحصر به این مورد جنگ و قتل عمدی است، و در مقابل از راههای بسیاری آزاد نمودن بنده را چه به واجب و چه به مستحبّ دستور داده و کسی که با احکام اسلام آشنائی داشته باشد بطور وضوح برای او روشن است که اسلام برای آزاد سازی بردگان موجود زمان منتهی درجه کوشش خود را بکار گرفته، و درهای رقیّت و برده‌گیری را از هر سو بسته است، و کسی را نمی‌رسد که - العیاذ باللّٰه - بگوید: اسلام با برده کردن افراد موافق است، بلکه اسلام خود اساس برده‌گیری را در جهان برانداخت و خلق خدا را از قید رقیّت به انواع چاره‌ها و دستورات آزاد فرمود».

۳۴۳۴- و حمّاد از حلبی از امام صادق علیه السّلام روایت کرده است که فرمود: مستحبّ است برای شخص که در شب عرفه با آزاد کردن بنده و دادن صدقه پیروردگار خود تقرّب جوید.

۳۴۳۵- از ابو بصیر و ابو العباس و عبید بن زراره از حضرت صادق علیه السّلام روایت شده که فرمود: هر گاه شخص مالک پدر و مادر یا خواهر یا عمّه یا

ص: ۱۴۷

خاله و یا دختر برادر یا دختر خواهر و هر که در این آیه **حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَبَنَاتُكُمْ** - تا آخر آیه از زنها که ذکر شده‌اند، گردید فوراً آزاد می‌شوند، و شخص مالک عمو و پسر برادر و پسر خواهر و دائی خود می‌شود و مالک مادر رضاعی (دایه‌ای که به او شیر داده است) و خواهر رضاعی و عمّه رضاعی و خاله رضاعی خویش نمی‌شود، و بمجرد مالک شدن او، آنها آزاد

می‌شوند، و فرمود: آنچه را که به سبب نسب بر انسان حرام است، بسبب رضاع و شیر نیز حرام است، و مالک مردها به غیر از پدر و فرزندش نیز می‌شود، و زنه‌ای محارمش یعنی آنها که نکاحش با آنان جایز نیست مالک نخواهد شد، پرسیدم در محارم رضاعی هم نیز حکم چنین است؟ فرمود: آری، این حکم در مورد رضاع ایضا وارد است.

شرح: «ظاهر روایت آزاد شدن همه آنان که در این آیه مبارکه ذکر شده‌اند می‌باشند: حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَ بَنَاتُكُمْ وَأَخَوَاتُكُمْ وَعَمَّاتُكُمْ وَ خَالَاتُكُمْ وَ بَنَاتُ الْأَخِ وَ بَنَاتُ الْأُخْتِ وَ أُمَّهَاتُكُمْ اللَّائِي أَرْضَعْنَكُمْ وَ أَخَوَاتُكُمْ مِنَ الرِّضَاعَةِ وَ أُمَّهَاتُ نِسَائِكُمْ وَ رَبَائِبُكُمْ اللَّائِي فِي حُجُورِكُمْ مِنْ نِسَائِكُمُ اللَّائِي دَخَلْتُمْ بِهِنَّ - إِلَى - وَ حَلَائِلُ أَبْنَائِكُمُ - الْآيَةَ يَعْنِي: حَرَامٌ اسْتِ بِرِ شِمَا تَزْوِيجِ مَادِرِهَاتِنَا وَ دَخْتِرِهَاتِنَا وَ خَوَاهِرِهَاتِنَا وَ عَمَّهَاتِنَا وَ خَالَهَاتِنَا وَ دَخْتِرَانِ بَرَادِرَتَانِ وَ دَخْتِرَانِ خَوَاهِرَتَانِ، وَ آن مادران که شما را شیر داده‌اند و خواهران رضاعیتان و مادر زنه‌ایتان و دختران زنه‌ایتان که با آنها نزدیکی کرده‌اید و همسران پسرانتان که از صلب شما هستند - تا آخر آیه - . و روایت همه اینها را اگر شخص مالک شد آزاد شده می‌داند حتی مادر زن و عروس (یعنی همسر فرزند) را و لکن فقهاء ظاهرا حکم را مخصوص بمحرمان نسبی و رضاعی می‌دانند و سببی را مشمول اعتناق نمی‌دانند».

ص: ۱۴۸

۳۴۳۶- و حماد از حلبی از امام صادق علیه السلام روایت کرده در مورد کنیزی که دو صاحب داشت و یکی سهم خود را آزاد کرد امام فرمود: اگر آزادکننده قدرت مالی داشت باید سهم دیگری را بعهده بگیرد و تمام او را آزاد کند و اگر تهی دست بود کنیز بمقدار بقیه رقیبتش خدمت کند و باقی مانده قیمت خود را بپردازد.

۳۴۳۷- و محمد بن قیس از امام باقر علیه السلام روایت کند که امیر مؤمنان علیه السلام در مورد بنده‌ای که دو صاحب داشت و یکی از آنها سهم خود را آزاد کرد، در حالی که بنده هنوز صغیر بود و دیگری سهم خود را آزاد نکرد، فرمود: قیمت روزی که بنده از او آزاد شده معین شود و بنده کار کند و بقیه قیمت خود را بصاحبش بپردازد و آزاد است.

۳۴۳۸- محمد بن فضیل از ابی الصباح کنانی روایت کرده که گفت از امام صادق علیه السلام پرسیدم دو نفر در کنیزی با هم شریکند یکی از آن دو نصیبش را آزاد کرد، کنیز به دیگری می‌گوید: نمی‌خواهم مرا به قیمت رسانی، رهایم کن من همچنان خدمت تو را خواهم کرد، صاحبش می‌خواهد با او همبستر شود امام فرمود:

ص: ۱۴۹

نمی‌تواند چون زن دارای دو فرج نیست باید او را آزاد کند و آن کنیز کم کم قیمت خود را به او بپردازد، و در روایت ابو بصیر قید شده که اگر صاحب نیمه اول محتاج بود این کار را باید کرد و الا باید او هم نیمه دوم را بخرد و آزاد نماید.

۳۴۳۹- و از حماد از حلبی از امام صادق علیه السلام روایت شده که از آن حضرت پرسیدند دو مرد در غلامی شریک بودند و یکی از آن دو نصیبش را آزاد کرد، فرمود: اگر به قصد ضرر رساندن به شریکش بوده باید مجبورش کرد که نیم دیگر را

خریده آزاد کند و اگر قصدش زیان رساندن به شریک نبوده است باید بنده را آزاد کنند تا وی کار کرده و نیم قیمتش را آرام آرام بپردازد.

۳۴۴۰- و حریر از محمد بن مسلم روایت کرده که گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم مردی غلامی به ارث برده که دیگران از ورثه نیز با او شریکند و وی سهم خود را بخشیده و آزاد کرده است، امام فرمود: اگر نصیبش را بقصد ضرر به همگانش بخشیده و خود ثروتمند است، ضامن سهم دیگران نیز شده، ولی اگر برای رضای خدا بخشیده غلام همان مقدار که بخشیده شده، آزاد است، و دیگران او را به قدر سهمشان به کار گیرند، اگر بخشنده مالک نیم آن بود غلام یک روز برای اینان

ص: ۱۵۰

کار کند و یک روز برای خود، و چنانچه به قصد ضرر به شرکاء بوده حق آزاد کردن نداشته است و شرکاء بر سهام خود باقی خواهند بود و عبد آزاد نیست.

۳۴۴۱- امام صادق علیه السلام فرمود: آزاد کردن بنده جز به قصد قربت صورت نگیرد که صحیح نیست.

۳۴۴۲- علاء از محمد بن مسلم از یکی از صادقین، امام باقر یا امام صادق علیهما السلام روایت کرده که پرسیدم: شخصی کنیزی داشت و پیمان بست که هر وقت نزد او برود و همبستری کند او آزاد باشد، آنگاه این کنیز را به دیگری فروخت، سپس از او خریداری کرد آیا اکنون هم باید به عهد خود باقی باشد؟ فرمود:

نه، اشکال ندارد که با او همبستر شود چون با فروشش در بار اول از ملکیتش خارج شده بود.

۳۴۴۳- سماعة گوید: از امام علیه السلام پرسیدم: مردی به سه تن از بندگان خود گفت شما آزادی و چهار غلام داشت، و کسی از مردم به او گفت:

غلامانت را آزاد ساختی؟ پاسخ داد: آری، آیا این اجمال گویی موجب آزادی هر چهار

ص: ۱۵۱

غلام می‌شود یا اینکه همان سه تن که تصریح کرده است آزادند؟ امام فرمودند: تنها همانها که صریحاً آزاد ساخته است آزادند.

۳۴۴۴- حلبی از امام صادق علیه السلام روایت کرده شخصی کنیز خود را به همسری و کابین مردی آزاد درآورد و با او شرط کرد که فرزندان او آزاد باشند، و آن مرد کنیز را طلاق داد یا از دنیا برفت و صاحب کنیز وی را به دیگری شوهر داد، حکم فرزندان شوهر دوم چیست؟ امام علیه السلام فرمود: فرزندان حکم خود کنیز را دارند (آزاد نیستند) و جز این نیست که شرط فقط با شوهر اول بوده، اما نسبت به دومی صاحب کنیز مختار است چنانچه خواهد آزاد کند و اگر بخواهد به رقیبت و بندگی باقی گذارد.

شرح: «این حکم را در صورتی که شرط را مفید بدانیم و نیز فرزند را تابع مادر، صحیح است ولی مشهور اولاد مرد آزاد را آزاد دانند مگر اینکه با کنیزی ازدواج کند که صاحب کنیز شرط رقیّت اولاد نماید».

۳۴۴۵- رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: طلاق قبل از نکاح موضوع ندارد همچنان که آزاد کردن پیش از مالک بودن.

۳۴۴۶- عبد الرحمن بن ابی عبد الله از امام صادق علیه السلام پرسید: مردی به غلام خود گفت تو را آزاد کردم به شرط اینکه کنیز خود را بزوجیت تو درآورم و چنانچه با زنی دیگر ازدواج کنی یا کنیزی بگیری و هوو بر سر او آوری یک صد دینار

ص: ۱۵۲

مدیون من باشی، و آن مرد پذیرفت و با این شرط مولا، وی را آزاد ساخت، و مرد زنی دیگر نیز گرفت یا کنیزی خریداری کرد آیا مبلغ مذکور را باید بپردازد؟ امام علیه السلام فرمود: آری، این شرط معتبر است.

۳۴۴۷- و حضرت صادق علیه السلام در باره شخصی که مملوک خود را آزاد ساخت بشرطی که دختر او را بزنی بگیرد و بر روی او همسری اختیار نکند و نیز کنیزی خریداری ننماید و اگر چنین کاری کند فلان مبلغ مدیون مولایش باشد، فرمود: این کار جایز است.

۳۴۴۸- یعقوب بن شعیب از آن حضرت پرسید مردی کنیزش را بشرط آنکه تا پنج سال خدمت او را بکند آزاد کرد، و آن کنیز عمل نکرده فرار کرد و مولای او وفات یافت ورثه آن مرد او را یافتند آیا حق دارند او را به استخدام گیرند؟ فرمود: نه.

۳۴۴۹- جمیل از زراره از یکی از دو امام صادق یا باقر علیهما السلام روایت کرده در باره مردی که بنده مالدار خود را آزاد کرده است، اکنون مال بنده از آن کیست؟ از عبد است یا از مولایش؟ امام علیه السلام فرمود اگر با علم و یقین به اینکه

ص: ۱۵۳

بنده دارای مالی هست، او را آزاد کرده، مال تابع صاحبش می‌باشد، و اگر علم به مال عبد نداشته پس مال متعلق بصاحب عبد است و نیز در باره مردی که برده مالدار خود را فروخت پرسید امام علیه السلام فرمود: اگر مالک می‌دانسته که بنده مالی را داراست پس مال متعلق به مشتری است، و اگر نمی‌دانسته پس مال از آن فروشنده خواهد بود.

۳۴۵۰- زراره از امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرمود: اگر شخص بنده‌ای دارا باشد و او را آزاد سازد در حالی که می‌داند آن بنده دارای مالی است ولی در هنگام آزاد کردن بنده نامی از مال نبرد و آن را استثنا نکند، مال ناگزیر از آن بنده آزاد شده خواهد بود.

۳۴۵۱- و عبد الرحمن بن ابی عبد الله از آن حضرت پرسید: مالکی بنده خود را که دارای مالی بود آزاد ساخت و از دنیا رفت، اکنون مال از آن کیست؟ آیا متعلق بکسی است که عبد را آزاد کرده یا متعلق است به خود بنده (عبد)؟ امام علیه السلام

فرمود: اگر مولی هنگام آزاد سازی بنده می‌دانسته که او دارای مال است مال متعلق به بنده آزاد شده است و اگر نمی‌دانسته پس مال متعلق به ورثه صاحب بنده است.

۳۴۵۲- زراره از امام صادق علیه السلام روایت کرده در مورد مردی که

ص: ۱۵۴

هنگام مرگ، بنده خود را با اینکه مدیون بود آزاد کرد. امام علیه السلام فرمود: اگر ارزش بنده دو برابر و بنا بر بعض نسخ سه برابر بدهی آن مرد بود بنده آزاد است و إلا آزاد نشده است.

۳۴۵۳- حلبی از امام صادق علیه السلام روایت کرده در باره مردی که بگوید: چون من از دنیا رفتم بنده‌ام آزاد است، و این در حالیکه که به مردم بدهکار است. فرمود: چنانچه دینش مطابق تمام قیمت بنده است عبد را بفروشند و بدهی متوفی را بپردازند و اگر دین کمتر بود آن مقدار که زائد است بنده آزاد شده و خود کوشش کند و تنه بدهی مولای خویش را بپردازد و خود را آزاد کند.

۳۴۵۴- محمد بن مروان از آن حضرت علیه السلام روایت کرده که فرمود:

پدرم علیه السلام شصت بنده داشت وصیت کرد که ثلث آن را آزاد کنم و من قرعه کشیده بیست تن از ایشان را آزاد کردم.

۳۴۵۵- محمد بن مسلم گوید از یکی از دو امام صادق یا باقر علیهما السلام سؤال کردم: در میراث مردی یک بنده است و وارث او چند نفرند، یکی از وارث

ص: ۱۵۵

شهادت داده که متوفی بنده را آزاد کرده است حکم آن چیست؟ حضرت فرمود: اگر شاهد معتبر است ضمانی ندارد و شهادتش نسبت به نصیب خویش نافذ و بنده به آن مقدار آزاد است و در سهم دیگران اقدام کند و قیمت بقیه خود را با کار و کوشش بپردازد و آزاد شود.

*** (باب تدبیر) ***

تدبیر آنست که مولا به غلام زرخریدش بگوید تا من زنده‌ام تو بنده منی و چون از دنیا رفتم آزادی.

۳۴۵۶- اسحق بن عمار گفت: از امام هفتم علیه السلام در مورد مردی پرسیدم که بنده خود را آزاد می‌سازد بشرط آنکه تا آخر عمر به او خدمت کند، سپس به قیمت او نیاز پیدا کرد؟ امام علیه السلام فرمود: او را بفروشد، اسحاق گوید: سؤال کردم چنانچه نیازی نداشت چه کند؟ فرمود: در صورتی که بنده راضی باشد مانعی ندارد.

۳۴۵۷- جمیل گوید: از امام صادق علیه السلام سؤال کردم آیا عبد مدبر را می توان فروخت؟ فرمود: اگر به قیمت آن بنده نیازمند شود و بنده راضی شود باکی نیست.

۳۴۵۸- محمد بن مسلم از امام پنجم یا امام ششم علیهما السلام روایت کرده

ص: ۱۵۶

در باره شخصی که غلام یا کنیز خود را تدبیر کرده سپس به قیمت او نیاز پیدا نموده است. می تواند او را بفروشد؟ امام علیه السلام فرمود: این کار جایز نیست مگر آنکه با خریدار شرط کند که هنگام مرگ او را آزاد سازد.

شرح: «مشهور این گونه روایت را حمل بر استحباب کرده اند و فروش مدبر را مطلقا جایز می دانند».

۳۴۵۹- از امام هفتم علیه السلام سؤال کردند: زنی کنیز خود را تدبیر کرد و آن کنیزک از شوی خویش دختری زیبا و سالم زائید آن زن ندانست که آیا دختر نیز مانند مادرش مدبر است یا نه، امام علیه السلام پرسید: زن پس از تدبیر حامله شده یاء هنگام تدبیر دارای حمل بوده است، سائل گفت: فدایت شوم نمی دانم، جواب هر دو صورت را بفرمائید، امام فرمود: اگر کنیز حامله بوده و هنگام تدبیر راجع به فرزند سخنی نگفته است در این صورت کنیز مدبر و فرزندش بنده است و چنانچه بعد از تدبیر حمل برداشته فرزند مانند مادر مدبر خواهد بود. (سائل در این خبر ظاهرا عثمان بن عیسی است).

۳۴۶۰- حسن بن علی و شاء از امام هفتم علیه السلام سؤال کرد مردی کنیز

ص: ۱۵۷

حامله خود را تدبیر کرده (حکم فرزند چیست)؟ امام علیه السلام فرمود: اگر هنگام تدبیر می دانسته که حامله است پس فرزند حکم مادر خود را خواهد داشت، و چنانچه نمی دانسته در این صورت مادر مدبر و فرزند برده است، و نیز گوید: سؤال کردم: مردی در حال فراخی معیشت، مملوک خویش را مدبر ساخت سپس بقیمت آن نیازمند گشت آیا جایز است او را بفروشد و رفع نیاز خود کند؟ امام فرمود: آری هر گاه محتاج آن باشد.

۳۴۶۱- محمد بن مسلم از یکی از صادقین علیهما السلام روایت کرده که گوید: امام علیه السلام فرمود: بنده مدبر جزء ثلث محسوب می شود، و شخص هر وقت که باشد چه در حال صحت و چه در حال مرض موت از وصیت به ثلث می تواند عدول کند و آن را باطل سازد.

۳۴۶۲- ابو مریم گوید: از امام صادق علیه السلام سؤال کردند که مردی کنیز خود را تدبیر نمود آیا می تواند هر گاه بخواهد با او همبستر شود و یا او را به نکاح غیر خویش درآورد و یا خدمت او را بفروشد (مثلا او را برای خدمتکاری به دیگری اجاره دهد)؟ امام علیه السلام فرمود: آری هر یک از این امور را می تواند انجام دهد.

۳۴۶۳- ابو بصیر گوید: از آن حضرت پرسیدم آیا مولا بنده مدبرش را (غلام

ص: ۱۵۸

یا کنیز) می‌تواند برای تعجیل در آزادی، مکاتب سازد؟ امام علیه السلام فرمود: برای مولا این حق در صورتی که بنده مایل باشد، وجود دارد، اما نمی‌تواند او را بفروشد مگر اینکه بنده حاضر شود تا مالک حیات دارد او برده باشد و بعد از مرگ مولایش آزاد شود، و برای مولا جایز است که در صورتی که بنده مدبر مالی داشته باشد آن را تصرف کند.

۳۴۶۴- عبد الله بن سنان از امام صادق علیه السلام پرسید: زنی کنیزی دارد و هنگام مرگ به وصیت، ثلث او را می‌بخشد، آیا بر ورثه لازم است که با او قراردادی امضاء کنند که قیمت دو ثلث باقیمانده را به اقساط به آنها بپردازد و خود را آزاد کند، چه راضی باشند و چه راضی نباشند؟ امام علیه السلام فرمود: نه، اما آن کنیز تلاش آزاد است و مربوط به خودش می‌باشد و ۳/ ۲ دیگر آزاد نیست و از آن ورثه است و وارث به اندازه سهمش وی را استخدام می‌کند، و کنیز نیز به مقدار سهمش آزادی خواهد داشت.

۳۴۶۵- عبد الرحمن بن ابی عبد الله گوید: از آن حضرت پرسیدم مردی در باره بنده‌اش گفته است: چون مرگ من در رسید او آزاد است و آن شخص کفاره قسم یاظهار به گردن دارد و باید رقبه‌ای آزاد کند آیا می‌تواند این را به آن حساب گذاشته،

ص: ۱۵۹

کفاره یمین قرار دهد؟ امام علیه السلام فرمود: نه جایز نیست که بنده‌ای را که به او وصیت کرده همو را کفاره قرار دهد.

۳۴۶۶- و هیب بن حفص از ابو بصیر نقل کرده که گفت از امام صادق علیه السلام پرسیدم شخص مدیونی، غلام خود را تدبیر کرد تا از پرداخت دین رها شود آیا این تدبیر صحیح است؟ امام علیه السلام فرمود: (اگر در مرض موت است) این تدبیر نیست (زیرا تدبیر مانند وصیت است و نباید از ثلث تجاوز کند و پس از پرداخت دیون نافذ است) و اگر در حال سلامت مزاج و صحت این کار را کرده تدبیرش نافذ است و طلبکاران را راهی بر او نیست (زیرا دین بر ذمه اوست نه در مال او).

۳۴۶۷- برید بن معاویه گوید: از امام باقر علیه السلام سؤال کردم مردی بنده خود را که دارای سرمایه و تجارت بود تدبیر کرد و آن بنده با اجازه مولایش از مال شخصی خود کنیزی خرید و از آن دارای چند اولاد شد و پیش از مرگ مولای - خویش از دنیا رفت تکلیف اموال و اولاد وی چیست؟ امام علیه السلام فرمود: همه ما ترک از متاع و زمین (منقول و غیر منقول) از آن مولی و مالک است و ام ولد هم متعلق به مولاست و اما اولاد همه مانند پدر خود مدبرند و چون مالک از دنیا برفت

ص: ۱۶۰

همگی آزادند.

۳۴۶۸- و امیر المؤمنین علیه السلام فرموده بنده‌ای که بتدبیر آزاد گشته است از ثلث مال محسوب می‌شود و دیه جنایات و خسارات او و بنده مکاتب و امّ ولد همه به عهده مالک و مولای ایشان است. (ام ولد کنیز است که از مولایش دارای اولاد شده باشد).

* (باب مکاتبه) *

مکاتب- بصیغه اسم مفعول- آن برده‌ایست که با مولای خود قرار امضاء کرده که بتدریج به اقساط سالیانه یا ماهیانه مبلغی معین بپردازد و رفته رفته آزاد گردد. و این عمل را اصطلاحاً مکاتبه گویند و آن بر دو قسم است: مطلق و مشروط.

و مشروط آنست که مولا با بنده شرط کند که اگر نتوانست اقساط را بپردازد همه آنچه پرداخته است از آن مولا باشد و بنده برقیّت باقی بماند.

۳۴۶۹- علاء بن الفضیل از امام صادق علیه السلام روایت کرده در معنی آیه کریمه که خدا فرماید: فَكَاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْرًا فرمود: اگر در آنها مالی می‌یابید (اگر قدرت بدست آوردن مال در ایشان سراغ دارید)، پرسیدم معنی وَآتُوهُمْ مِنْ مَالِ اللَّهِ الَّذِي آتَاكُمْ چیست؟ فرمود: یعنی از مبلغی که با او قرارداد کرده‌ای که در چند ماه یا چند سال بدهد و مایل هم نیستی که کمتر دهد چند قسط باو ببخشی آن مقدار که بیش از قدرت تو نباشد، پرسیدم: چه مقدار به او ببخشم؟

ص: ۱۶۱

فرمود: پدرم ابو جعفر علیه السلام بنده‌ای را به شش هزار درم مکاتبه فرمود و یک هزار درم را به او بخشید و از وی نستاند.

۳۴۷۰- جابر بن یزید گفت: از امام باقر علیه السلام پرسیدم با برده مکاتبی شرط شده چنانچه از پرداخت اقساط عاجز ماند برقیّت بازگردد، و قبل از اینکه چیزی پرداخت نماید عاجز گشت حکم چیست؟ امام علیه السلام فرمود به مجرد نپرداختن برقیّت بازنگردد تا سه قسط، و همین که مقداری پرداخت به همان مقدار آزاد گشته است، پس اگر او مقداری از اقساط را بپردازد نمی‌تواند و حق ندارند او را برقیّت بازگردانند.

شرح: «ممکن است بگوئیم امام ابتدا حکم مکاتب مشروط را بیان کرده، بعد حکم مکاتب غیر مشروط را».

۳۴۷۱- و از امام صادق علیه السلام سؤال کردند که اگر مکاتب از پرداخت وجه عاجز ماند در صورتی که چند قسط پرداخته است حکم چیست؟ فرمود:

آنچه نتوانسته است بپردازد (بعد از اینکه مقداری را پرداخته است) باید از بیت المال داده شود، زیرا خداوند عزیز فرموده است وَفِي الرِّقَابِ - (توبه: ۶۰). «یکی از اصناف هشتگانه مستحقین زکات اینها می‌باشند».

۳۴۷۲- علی بن جعفر از برادرش امام هفتم علیه السلام پرسید مردی که

بمبلغی با مملوک خویش عقد مکاتبه بسته آیا آن بنده حقّ دارد بمولا بگوید چیزی از مبلغ مذکور در عقد کم کن و همه را یک جا بستان، آیا این جایز است؟ امام علیه السّلام فرمود: اگر بصورت هبه به او ببخشد مانعی ندارد، و چنانچه بابت تعجیل و زود وصول کردن مبلغ معلوم باشد، درست نیست.

شرح: «حکم اخیر را مشهور حمل بر کراهت کرده‌اند».

۳۴۷۳- عمار بن موسی گوید: امام صادق علیه السّلام در باره مکاتبی که دو مالک داشته و یکی از آنها نصیب خویش را بخشیده است، فرمود: یک روز خدمت آنکه سهمش را نبخشوده انجام دهد و روز دیگر بخود بپردازد، گوید: پرسیدم اگر مکاتب وفات کرد و اندوخته‌ای داشت از آن کیست؟ فرمود: میان هر دو تن شریک نصف به نصف تقسیم می‌شود.

۳۴۷۴- عمر بن یزید گوید: از امام صادق علیه السّلام پرسیدم مردی غلامی داشت و در نظر گرفت وی را به نحوی آزاد نماید، و او با مولایش قراری امضاء نمود که آزادانه بکاری مشغول شود و سالی فلان مبلغ به مولایش بپردازد، مولایش هم پذیرفته بود، بنده بکار پرداخت و سودی بیشتر از آنچه باید بپردازد بدست آورد. امام

فرمود: هر گاه مبلغی را که باید بمولای خویش بدهد ادا کرد پس هر مقدار بدست آورده از آن خود اوست و مالک می‌شود، آنگاه فرمود مگر نه اینست که خداوند فرائضی بر بندگان خویش واجب فرموده که چون انجام دهند مسئولیت را از آنان برمی‌دارد، عمر بن یزید گوید: سؤال کردم آیا بنده می‌تواند از ما زاد درآمد تصدّقی دهد یا برده‌ای خریده آزاد نماید؟ فرمود: آری و ثوابش برای خود اوست، پرسیدم اگر از اضافه درآمد بنده‌ای خرید و آزاد ساخت و لاء آن برده با کیست؟ امام فرمود: خود برود و مولائی برای خویش برگزیند و چنانچه کسی و لاء او را پذیرفت ضامن جنایت و بدهی او خواهد بود و نیز وارث او می‌باشد، گفتم مگر رسول خدا صلی الله علیه و آله نفرموده:

«الولاء لمن أعتق»

ولایت (بنده) با آن کس است که او را آزاد ساخته، یا مولای عبد همو است که او را آزاد کرده است؟ امام فرمود: نمی‌شود که ولایت با بنده‌ای مثل خودش باشد، عرض کردم: اگر آن بنده آزادکننده‌اش ولایت را پذیرفت آیا مولا و وارث او خواهد شد؟ امام علیه السّلام فرمود: این نیز نمی‌شود زیرا عبد از آزاد ارث نمی‌برد.

شرح: «ولاء به معنی پیوستگی و وابستگی و نزدیکی است و به عبارت دیگر

عهده‌دار زیان دیگری و میراث خوار او گشتن است».

۳۴۷۵- ابو العباس الفضل گوید: از امام صادق علیه السلام سؤال کردم مردی غلامی دارد و زمانی معین کرده و گفته است: غلام من با این شرط آزاد است که در این چند سال معین خدمت مرا انجام دهد، امام علیه السلام فرمود: غلام آزاد شده و خدمت سالهای معین بر عهده اوست که باید بشرط وفا نماید، عرض کردم ابن ابی لیلی (یکتن از فقهای معروف اهل سنت) می‌پندارد که غلام آزاد شده و خدمتی بر عهده او نیست، امام فرمود: ناصواب گفته زیرا امیر مؤمنان علیه السلام غلامان خویش ابو نیز، و عیاض، و ریاح را آزاد کرد بشرط اینکه چند سال معلوم خدمت کنند و مخارج خوراک و پوشاکشان بطور متوسط بعهد آن حضرت باشد.

۳۴۷۶- محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام روایت کرده که آن حضرت در مورد مکاتبی که با او شرط شده اگر از ادای مبلغ مکاتبه عاجز ماند به رقیبت بازگردد، فرمود: مسلمانان متعهد قراردادی که بسته‌اند می‌باشند.

۳۴۷۷- از حضرت صادق علیه السلام راجع به مکاتب پرسیدند فرمود:

شروطی که با او بسته‌اید لازم الوفا است.

ص: ۱۶۵

۳۴۷۸- امیر المؤمنین علیه السلام در باره فرزند کنیز مکاتبی که در ایام مکاتبه مادرش بدنیا آمده و مادر بیشتر وجه مکاتبه را پرداخته و از دنیا رفته بود حکم فرمود که فرزند نیز مانند مادر است هر مقدار که مادر آزاد شده او نیز آزاد و هر مقدار که مادر به رقیبت مانده فرزند نیز باقی است.

۳۴۷۹- حلبی گوید امام صادق علیه السلام در باره غلامی مکاتب که مولایش با او شرط کرده بود تا زمانی که تمام اقساط را نپرداخته حق ندارد همسر اختیار کند فرمود: درست نیست ازدواج کند مگر با اجازه مولایش، زیرا شرطشان لازم الوفا است.

۳۴۸۰- جمیل بن درّاج گوید: امام صادق علیه السلام در باره بنده مکاتبی که چند قسط پرداخت کرده و در حالی که پسری را از کنیزش با مقداری مال بجای گذاشت از دنیا رفت، فرمود: پسر کار می‌کند و بقیه اقساط را می‌پردازد و آزاد می‌شود و مال را به ارث می‌برد.

شرح: «این حکم مکاتب مطلق است زیرا مشروط، بموت کتابتش باطل گردد».

۳۴۸۱- سماعه از آن حضرت علیه السلام پرسید بنده‌ای را که مولایش

ص: ۱۶۶

می‌داند نه کم و نه بیش، مالی ندارد می‌تواند او را مکاتب نماید؟ فرمود: آری، هر چند به گدائی اقساط را بپردازد، و نباید نداری بنده مولا را از مکاتب ساختن وی بازدارد زیرا خداوند عزیز روزی پاره‌ای از بندگان خویش را به واسطه بندگان دیگرش می‌رساند و نیز شخص خیر و نیکوکار، کمک خواهد شد.

۳۴۸۲- و امام صادق علیه السلام در باره مردی که بنده‌ای دارد و از او تقاضای مکاتبه کرده آیا مولا می‌تواند نپذیرد مگر با بهائی سنگین؟ فرمود: آری می‌تواند.

شرح: «این خبر دلیل است که وجه المکاتبه ممکن است از ارزش بنده بیشتر باشد.»

۳۴۸۳- حلبی گوید: امام صادق علیه السلام در باره مکاتبی که با او شرط کرده‌اند اگر از پرداخت اقساط عاجز شد برقیّت بازگردد و آنچه پرداخته از آن صاحبانش باشد، فرمود: اربابانش هر چه با او شرط کرده‌اند می‌توانند عمل کنند.

۳۴۸۴- معاویه بن وهب گوید امام صادق علیه السلام در باره مملوک مالدار که خود و مالش را با مولایش قرار مکاتبه بسته بود و کنیزی داشت که شرط

ص: ۱۶۷

کرده بودند ازدواج ننماید تا مدّت تمام شود، و وی کنیزش را آزاد کرده و بدون اجازه مولایش با او ازدواج کرد، فرمود: درست نبوده و حق نداشته در مالش تصرف کند جز به اندازه خوراکش و این نکاح فاسد است پرسیدند اگر مولایش از نکاح خبر داشته ولی ساکت مانده و چیزی نگفته باشد چه؟ فرمود: اگر هنگامی که فهمیده، اعتراض نکرده پس لا بد امضاء نموده است، پرسیدند اگر مکاتب آزاد شد آیا صیغه نکاح را لازم است تجدید کنند یا بر همان قرار سابق بماند. فرمود: بر همان نکاح اوّل باقی باشد.

شرح: «جز این جنید بقیّه فقهای امامیه گویند این نکاح فضولی است و نیاز به امضاء مولا دارد و این جنید سکوت را امضاء دانند.»

۳۴۸۵- ابو الصباح گوید: امام صادق علیه السلام در باره مکاتبی که نیمی از اقساط را پرداخته است و نیم دیگر بر عهده او می‌باشد و به اربابش پیشنهاد می‌کند که نیم باقی مانده را یک جا می‌پردازم، فرمود: نیم دیگر را می‌ستانند و او آزاد می‌شود، و در باره دیگری که پس از پرداخت نیم اقساط از دنیا رفته و فرزند پسر و مالی بیش از آن مقدار که بر عهده داشت بجای گذاشته است، فرمود: اربابش از مال موجود بقیّه را بردارد و آنچه باقی ماند به میراث به فرزندش می‌رسد.

شرح: «مضمون این خبر موافق خبر شماره ۳۴۸۰ مروی از جمیل است و در

ص: ۱۶۸

آنجا توضیح مختصری داده شد.»

۳۴۸۶- عبد الله بن سنان گوید: امام صادق علیه السلام در باره بنده مکاتبی که مقداری از اقساط را پرداخته و وفات یافته در حالی که فرزند پسری از کنیز خود داشت فرمود: چنانچه با وی شرط شده باشد که اگر از پرداخت عاجز شود به حال بردگی باقی بماند پسر و کنیز هر دو به رقیّت بازگردند، و چنانچه شرطی چنین با او نشده باشد پسرش باقی اقساط را می‌پردازد و بقیّه را ارث می‌برد.

۳۴۸۷- مهزم اسدی گوید: از امام ششم علیه السلام پرسیدم مکاتبی فوت کرده، فرزندان دارد، فرمود: اگر مکاتب مشروط بوده فرزندان هم مملوک و برده‌اند و اگر مشروط نبوده فرزندان کار کنند و بقیّه اقساط را بپردازند و همگی آزاد شوند، (البته پس از پرداخت کلیه اقساط).

۳۴۸۸- محمد بن قیس از امام باقر علیه السلام نقل کرده که فرمود: چنانچه بنده مکاتب با مولایش شرط کند که پس از پرداخت، ولایش با کسی نباشد یا مولایش شرط کند که ولایش با او باشد (با مولا)، و مکاتب هم بدان اقرار کرد پس

ص: ۱۶۹

بناچار ولایش با او خواهد بود، و نیز آن حضرت فرمود: امیر المؤمنین علیه السلام در مورد بنده مکاتبی که با او شرط شده اگر آزاد شود ولایش با مولایش باشد، و پس از آن، این عبد مکاتب کنیز شخص دیگری را به همسری خویش درآورد و از آن دو فرزندی بوجود آمد و آن فرزند (به سببی) آزاد شد، سپس مکاتب از دنیا رفت و میراث وی را فرزند آزاد شده تصرف کرد و اختلاف شد که این فرزند، میراث خوارش کیست؟

حکم فرمود بالحق فرزند به ارباب پدرش. (یعنی ولای فرزند آزاد شده را با صاحبان پدرش دانست).

۳۴۸۹- و نیز امیر المؤمنین علیه السلام در باره بنده مکاتبی که فوت کرده و بیشتر اقساط را پرداخته و دارای فرزند شده است حکم فرمود که همان مقدار که از پدر آزاد گشته از فرزند نیز آزاد گشته است، و بهر مقدار که از پدر به رقیّت باقی مانده بهمان اندازه از پسر باقی است.

۳۴۹۰- عمرو کرایسی گوید: امام صادق علیه السلام در باره بنده مکاتبی که مولایش با او شرط کرده بود در صورتی که فوت کند مالش از آن مولایش باشد فرمود: این قضیه را به داوری نزد امیر المؤمنین علیه السلام بردند حضرت شرط را باطل دانست و فرمود: شرط خداوند پیش از شرط تو بوده است.

شرح: «میراث شخص از آن وارث نزدیکتر است و یا از آن ضامن جریره، یا

ص: ۱۷۰

از آن امام عصر، و ممکن است حکم در باره کسی بوده که میراث خوار نسبی یا سببی داشته است».

۳۴۹۱- محمد بن مسلم گوید: امام ششم علیه السلام در معنای آیه شریفه **فَكَاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْرًا** فرمود: اینکه فرموده بردگان خویش را اگر خیری در آنها سراغ دارید مکاتب کنید، مراد از خیر ایمان به یکتائی خداوند متعال و رسالت پیامبر عزیز است و دیگر اینکه قدرت بر کاری داشته باشند که چیزی کسب کنند یا صنعتی آموخته باشند.

۳۴۹۲- قاسم بن سلیمان از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود:

امیر مؤمنان علیه السلام غلام مکاتبی را که از اداء اقساط عاجز می ماند به کار و کوشش وادار می کرد تا هر طور که میسور است وجه را بپردازد زیرا در زمان رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ آَن حضرت با مکاتب شرط نمی کردند که اگر عاجز از پرداخت شد به رقیّت بازگردد، و امام صادق علیه السلام فرمود: هر شرطی که کرده اند باید بدان پای بند باشند، و نیز فرمود: تا سه قسط به مکاتب عاجز مهلت دهند و بار چهارم اگر نتوانست بپردازد آن وقت است که برقیّت و بندگی باز خواهد گشت.

۳۴۹۳- قاسم بن سلیمان گوید: از آن حضرت (امام صادق) علیه السلام از

ص: ۱۷۱

کلام خداوند که فرموده: **وَ اتُوهُمْ مِنْ مَالِ اللَّهِ الَّذِي آتَاكُمْ سَوَّالَ كَرَمٍ**، فرمود: از پدرم شنیدم می فرمود: مراد آنست که مبلغ را بیش از آنچه در نظر گرفته نگوید و سپس از آن بکاهد، بلکه از همان مبلغ هم که در نظر گرفته چیزی بکاهد.

*** (ولاء آزاد شده) * (ولاء بمعنی پیوستگی و نزدیکی است و به عبارت دیگر عهده دار زیان دیگری شدن و میراث خوار گشتن).**

۳۴۹۴- سکونی گوید: حضرت صادق از پدرش علیهما السلام از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ روایت کرد که آن حضرت فرمود: ولاء: خویشی است مانند خویشی نسبی که قابل خرید و فروش و بخشیدن نیست.

شرح: «از لحن عبارت خبر بنظر می رسد که در زمان جاهلیت ولاء خرید و فروش می شده و رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ آن را نهی فرموده است».

۳۴۹۵- به امام صادق علیه السلام عرض کردند: به چه دلیل شما فرموده اید:

«غلام هر کس از خود اوست؟» فرمود: زیرا از گل او آفریده شده است و میانشان جدائی افتاده و بعدها به بردگی بدو بازگشته، پس با او مهر می ورزد و آزادش می نماید از این جهت وی از اوست.

ص: ۱۷۲

۳۴۹۶- ابو بصیر گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم مردی بنده‌ای را در کفّاره قسم یا کفّاره ظهار آزاد کرده است، و لاء آن آزاد شده با چه کسی است؟

فرمود: با آزادکننده.

شرح: «مشهور و لاء آزاد شده را مادامی با آزادکننده می‌دانند که تبرّعا آزاد کرده باشد نه در کفّارات، لذا این خبر را حمل بر آن می‌کنند که آزاد شده با اختیار خویش، را ضامن جریره و میراث خوار قرار داده باشد، و گویند در صورت کفّاره سائبه باشد.»

۳۴۹۷- عبید الله حلبی از امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرمود: بریره کنیز عائشه قبلا نزد شوهر خود بود و کنیز بود عائشه او را خرید و آزاد ساخت، رسول خدا صلی الله علیه و آله او را مخیر ساخت که اگر بخواهد نزد شویش بماند و اگر نخواست جدا شود، و صاحبانی که او را فروخته بودند شرط کرده بودند که اگر آزاد شود ولایش با ایشان باشد، رسول خدا صلی الله علیه و آله نپذیرفت و فرمود و لاء آزاد شده با آزادکننده است.

و برای بریره گوشتی به صدقه آوردند و او آن را به عنوان هدیه برای رسول خدا صلی الله علیه و آله فرستاد، عائشه آن را بسقف آویخت و گفت: رسول خدا صلی الله

ص: ۱۷۳

علیه و آله صدقه نمی‌خورد، پس رسول خدا (ص) وارد شد و گوشت را آویخته دید پرسید:

قصه این گوشت چیست و چرا آن را نپخته‌اید، عایشه گفت: این صدقه است و برای بریره آورده‌اند، شما که صدقه نمی‌خورید، حضرت فرمود: این برای بریره صدقه است اما برای ما هدیه، سپس فرمود آن را پختند، و امام علیه السلام فرمود: سه دستور در آن جاری گشت. (۱- اختیار زن شوهردار آزاد شده به فسخ نکاح. ۲- و لاء با کسی است که آزاد کرده. ۳- حلال بودن صدقه‌ای که صدقه‌گیرنده تصرف کرده بعد بر بنی هاشم اهدا نموده است.)

۳۴۹۸- عیص بن القاسم از حضرت صادق علیه السلام سؤال کرد که مردی برده‌ای خریده و این بنده از زوجه‌ای آزاد دارای چند فرزند است و او را مالکش آزاد ساخت (ولاء فرزندان با کیست؟) امام علیه السلام فرمود: و لاء فرزندان با آن کس است که آن مرد را آزاد کرده است.

شرح: «ظاهرا در این خبر مادر فرزندان نیز کنیزی آزاد شده بود، لذا پس از آزادی مرد و لاء موالی مادر به موالی پدر پیوسته است.»

۳۴۹۹- از بکر بن محمد روایت کرده‌اند که گفت: بر امام صادق علیه السلام وارد شدم و علی بن عبد العزیز به همراه من بود، امام علیه السلام پرسید این

شخص کیست؟ عرض کردم: مولای ماست، یعنی بنده آزاد کرده ماست، حضرت فرمود: آیا او را آزاد کرده‌اید یا پدرش را؟ گفتم: پدرش را، فرمود: این غلام، آزاد کرده تو نیست، بلکه او برادر و پسر عموی تو محسوب می‌شود زیرا مولای تو کسی است که نعمت آزاد کردن بر او جاری شده باشد اکنون که پدر وی را آزاد کرده‌ای او به منزله برادر و پسر عموی تو خواهد بود.

شرح: «در این خبر نفی مولی بودن شده نه نفی ولاء لذا منافاتی با روایتی که می‌گوید ولاء ولد با کسی است که پدر را آزاد کرده ندارد.» بکر گوید: مردی از آن حضرت پرسید- و من حضور داشتم- گفت:

غلامی دارم می‌گسار که در کارهای ناشایسته وارد می‌شود، می‌خواهم او را رها و آزاد کنم آیا آزاد شدن نزد شما محبوبتر است یا فروختن او و قیمتش را به صدقه دادن؟ امام علیه السلام فرمود: گاهی آزاد کردن بهتر است و گاهی صدقه دادن، آن زمان که مردم معیشتشان بفراخی است عتق بهتر است، و آن زمان که مردم تنگدستند صدقه افضل است، لکن وقتی چنین وضعی دارد به نظر من فروختن او بهتر است.

۳۵۰۰- سماعة از امام صادق علیه السلام سؤال کرد مردی یکی از خویشان

نسبی خود را مالک شده آیا صلاح است او را بفروشد یا اینکه به حال رقیّت باقی گذارد؟ فرمود: نه، درست نیست او را بفروشد یا به بندگی بگیرد، بلکه وی را آزاد کند و برادر دینی وی باشد و هر کدام از دنیا رفتند دیگری میراث او را می‌برد مگر آنکه برای او وارثی نزدیکتر از وی باشد.

شرح: «(لا یصلح) را در این خبر حمل بر کراهت کرده‌اند و توارث را بر استحباب اعتناق برای امکان امر توارث زیرا عبد از آزاد ارث نمی‌برد».

۳۵۰۱- حذیفه بن منصور گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: آزادکننده دارای ولاء است و فرزند وابسته هر که خواهد بشود.

۳۵۰۲- ابو الریبیع گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدند سائبه یعنی چه؟

فرمود: آنست که شخص غلام خود را آزاد کند و سپس بگوید هر کجا که خواهی برو نه میراث تو برای من باشد و نه من ضامن خسارات تو خواهم بود، و بر این گفتار خود دو تن شاهد نیز بگیرد.

۳۵۰۳- ابو بصیر از امام صادق علیه السلام روایت کرده که از آن حضرت پرسیدند برده‌ای که بدون ولاء آزاد شده ضامن جریره و وارث او چه کسی خواهد

بود؟ فرمود: هر کس را که خود اختیار کند، و هر کس ولاء او را پذیرفت همو وارثش خواهد بود، گوید: پرسیدم اگر کسی را به ولاء تعیین نمود و ساکت گذاشت تا مرد؟ فرمود: اموال وی را جزء بیت المال مسلمین قرار می‌دهند.

۳۵۰۴- عمّار بن أبی الأحوص عرقوفی گوید: از امام ششم علیه السّلام پرسیدم «سائبه» کیست؟ فرمود: به قرآن بنگر هر کجا که کفّاره، تحریر رقبه بود آن رقبه سائبه است (یعنی بندگان) که بعنوان کفّاره تعیین شده‌اند همه آنها ولاء ندارند جز آن کس را که خود معین کنند) و جز خداوند کسی ولاء او را ندارد و هر چه ولایت با خداست ولایت با رسول اوست و هر چه ولایت با رسول خداست ناچار ولایت با امام مسلمین خواهد بود و امام ضامن جنایات و خسارات او می‌باشد و میراثش نیز از آن امام مسلمین خواهد بود. (این خبر با خبر اسبق که می‌فرمود اموالش جزء بیت المال است تفاوتی ندارد زیرا در این خبر مراد از امام مسلمین مقام امامت است نه شخص امام و مقام امامت بهره‌اش از آن همه مسلمین است مانند بیت المال).

۳۵۰۵- سلیمان بن خالد گوید: از امام صادق علیه السّلام پرسیدم: برده‌ای می‌خواست خود را آزاد نماید حيله کرد و مبلغی به شخصی داد و گفت: تو بعنوان

مشتري مرا از مولایم خریداری و آزاد کن، آیا این واسطه می‌تواند از مال برده او را بخرد و به مولایش نگوید که این مبلغ را از مال خود بنده است می‌دهم؟ امام علیه السّلام فرمود: این صحیح نیست، و اگر بخواهد این معامله میان خود و خدایش حلال باشد باید مبلغی (هر چه بخواهد) بر وجهی که از بنده گرفته اضافه نماید بعد بنده را خریداری کرده، آن زیادی را ثمن برده قرار دهد و در این صورت ولاء عبد با او خواهد بود.

۳۵۰۶- برید عجلی گوید: از امام باقر علیه السّلام پرسیدم: مردی عتق رقبه بر گردن داشت و از دنیا رفت در حالی که هنوز رقبه‌ای آزاد نکرده بود، فرزندش از درآمد خویش برده‌ای خرید و برای پدر آزاد کرد، و آن بنده آزاد شده پس از چندی صاحب مالی گشت و درگذشت میراث او از آن کیست؟ امام علیه السّلام فرمود: اگر تحریر رقبه که بر عهده پدر بوده کفّاره یا نذر و واجب بوده است پس آزاد شده سائبه است و کسی ولاء او را ندارد، و فرمود: اگر آزاد شده قبلا کسی را به ولاء تعیین کرده است و او ضامن جریره بودن وی را پذیرفته است ولایت با همان شخص و میراثش از آن وی می‌شود در صورتی که از مسلمانان کسی را نزدیکتر از او نداشته باشد، و چنانچه

کسی را معین نکرده وفات یافت میراثش از آن امام مسلمین خواهد بود، این نیز در صورتی است که از مسلمانان کسی را نزدیکتر از او نداشته باشد، و چنانچه کسی را معین نکرده وفات یافت میراثش از آن امام مسلمین خواهد بود، این نیز در صورتی است که خویشی نزدیک نداشته باشد، و فرمود اگر رقبه‌ای که بر عهده پدرش بود مستحبی باشد و پدرش وصیت کرده

بود که بنده بخرد و آزاد کند در این صورت ولاء متعلق بهمه فرزندان متوفی است و آن کس که او را خریده و آزاد ساخته مانند یکتن از ورثه است، این نیز در صورتیست که خویشی نزدیکتر از موالیش نداشته باشد، و اگر پسر بدون وصیت پدر از مال خویش بنده را خریده و از جانب پدر آزاد کرده و برای تقرّب به پروردگار این عمل را بعد از فوت پدر خویش انجام داده است در صورتی که پدرش او را امر نکرده بوده در این صورت ولاء او با وی است و همه اموال آزاد شده متعلق به اوست در صورتی که خویش نسبی نزدیکتری از مسلمانان نداشته باشد.

* کنیزان مادر فرزندان *

(امّ ولد کنیزی را گویند که از مولایش صاحب فرزند گشته باشد و حکم وی پس از فوت مولی با کنیز بی‌اولاد فرق دارد).

۳۵۰۷- زراره گوید از امام صادق علیه السلام پرسیدم حکم کنیزانی که از

ص: ۱۷۹

صاحبانشان دارای فرزند شده‌اند چیست؟ فرمود: کنیز است هم می‌توان او را فروخت و هم به ارث به ورثه منتقل نمود و هم می‌توان بخشید. و حکمش در حدّ مانند کنیز است (صرف دارای فرزند شدن تأثیری ندارد).

۳۵۰۸- وهب بن عبد ربّه گوید: امام صادق علیه السلام در باره مردی که کنیز خود را که قبلاً از وی دارای فرزند بوده است به زوجیت برده‌اش درآورده، و سپس از دنیا رفته است، فرمود: آن زن بر شوهر خویش حقی و اختیاری ندارد، برای ورثه آن مرد همچنان در حالت کنیزی باقی است.

شرح: «ظاهراً مراد آنست که در صورتی که فرزند قبل از پدر از دنیا رفته باشد هر کجا که چنین رخ داد، کنیز بحال کنیزی باقی خواهد بود».

۳۵۰۹- و در روایت عبد الله بن سنان آمده که گفت: از امام ششم علیه السلام پرسیدم مردی وفات یافت و کنیزی که از او دارای فرزند بود به جای گذاشت آیا مردی می‌تواند با آن کنیز ازدواج کند؟ امام علیه السلام فرمود: شنیدم امیر مؤمنان علیه السلام وصیت فرمود که کنیزانی که از او دارای فرزندانند و با آنها همبستر بوده هر کدام فرزندان باقیست جزء سهم الارث فرزند کنیز هستند، و هر کدام که فرزندی ندارد آزاد است، بعد حضرت صادق علیه السلام فرمود: برای این منظور

ص: ۱۸۰

اولادداران را سهم الارث فرزندان قرار داد تا بدون صلاحدید اهلهش شوهری اختیار نکنند.

شرح: «حاصل آنکه امیر المؤمنین علیه السلام همه کنیزان خود را به وصیت آزاد کرد، اولاد داران که نصیب فرزندشان می‌شوند و قهرا منعقد خواهند بود، و بی‌فرزندان را وصیت کرد که پس از مرگش آزاد باشند، و جهت آنکه نفرموده است آنها که دارای فرزندند آزاد هستند این بود که خود سرانه شوهری اختیار نکنند».

۳۵۱۰- عبد العزیز بن محمد گفت: از امام صادق علیه السلام سؤال می‌کردم- یا شنیدم- فرمود: زوجه آزاده را نمی‌توان به شیر دادن فرزندش مجبور ساخت، ولی امّ ولد را می‌توان مجبور کرد.

۳۵۱۱- سلیمان بن خالد از یکی از امامان علیهم السلام که ظاهراً به قرینه روایت تهذیب، امام صادق علیه السلام است نقل کرده که فرمود: علی علیه السلام هر گاه مردی از دنیا می‌رفت و تنها زنش که کنیزش بود وارث باقی می‌ماند آن کنیزک را از مال وی می‌خرید و آزاد می‌ساخت و بقیه میراث مرد را بدو می‌داد.

شرح: «شیخ طوسی - رحمه الله - فرموده: این عمل را امیر المؤمنین علیه السلام تطوعی و تبرّعی انجام می‌داد چون خود او علیه السلام وارث آن مرد می‌شد.

«الإمام وارث من لا وارث له»

زیرا اگر حرّه و آزاده هم بود یک چهارم مال مرد را بیش نمی‌برد و باقی متعلق به امام بود، اکنون که کنیز است و برده از حرّ و آزاد ارث نمی‌برد

ص: ۱۸۱

و امیر المؤمنین علیه السلام نیز که چنین می‌کرده معلوم می‌شود که از مال خویش بدو می‌بخشیده و این کار از روی تبرّع بوده نه آنکه بر او چنین کاری واجب بوده است.»

۳۵۱۲- عمر بن یزید از امام هفتم علیه السلام روایت کرده گوید: از امام اجازه خواستم که از حضرتش سؤالی بکنم فرمود: بپرس، عرض کردم چرا امیر مؤمنان علیه السلام کنیزان صاحب فرزند را می‌فروخت؟ فرمود: برای آزادی رقبه خودشان، من توضیح خواستم، فرمود: مردی که کنیزی خریداری کند و از او فرزندی دارا شود و قیمت کنیز را نپرداخته و بدهکار باشد در صورتی که همه میراث و دارائی او همان کنیز باشد و چیز دیگری که بتوان دین را با آن ادا کرد باقی نگذاشته باشد، فرزند را از او می‌ستانند و او را می‌فروشند و دین مولایش را می‌پردازند، پرسید در غیر این صورت (یعنی بدون دین رقبه‌اش) بفروش می‌رسد؟ فرمود: نه.

۳۵۱۳- محمد بن قیس از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود:

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود هر کس که پس از خود کنیزی باقی گذارد، چه دارای فرزند باشد چه بدون فرزند و چه حامله اگر مولایش او را به وصیت آزاد کرده باشد که خود آزاد است، و اگر آزادش نساخته است کتاب خدا (که حکم به میراث فرموده)

ص: ۱۸۲

حکم او را معلوم نموده است و کتاب خداوند عزیز به عمل اولی و احق است، و هر گاه متوفی از آن کنیز دارای فرزند شده و آن فرزند را با مالی بجای گذاشته است، آن کنیز پس از فوت مولا جزء سهم الارث فرزند صغیر خواهد بود پس اولیاء فرزند دست نگهدارند تا صغیر، کبیر شود و خود اختیاردار کنیز گردد و آن اولیاء همان کسانی هستند که اگر فرزند از دنیا رفت از او ارث می‌برند مادامی که مادرش کنیز است، پس اگر متوفی قیمت کنیز را مدیون بود و پسر خواست مادرش را از قید بردگی آزاد سازد (و دین را از سهم الارث خود پرداخت کرد) که آن کنیز قهرا آزاد شده ولی اگر پسر (قبل از پرداخت دین) از دنیا برود کنیز به حال خود باقی است و اولیاء مختارند چنانچه بخواهند می‌توانند او را برده باقی گذارند یا دین را بپردازند و او را آزاد کنند.

و نیز امیر مؤمنان علیه السلام در باره مردی که جاریه‌ای به میراث گذارد و آن کنیز فرزندی صغیر از مولایش داشت که در سخن گفتن روان و بلیغ بود و گفت:

مادرم را آزاد کردم، و خویشان پدرش بمنازعه و مخالفت پرداختند و نزد آن حضرت شکایت کردند، حکم به آزادی کنیز فرمود.

شرح: «ظاهراً امّ ولد جزء سهم الارث فرزند قرار می‌گیرد و چون فرزند مالک والدین خود نمی‌شود آزاد می‌گردد و این برای مردم آن زمان به خوبی روشن نبود بنا بر این در حقیقت امیر المؤمنین علیه السلام آزادی امّ ولد را امضاء کرد، نه آزاد کردن فرزند، مادرش را».

۳۵۱۴- ولید بن هشام که از اصحاب امام کاظم علیه السلام است گوید:

ص: ۱۸۳

از مصر بمدینه می‌آمدم و کنیزی چند بهمراه داشتم گمرکچی از من پرسید حال بردگان چطور است؟ گفتم: همه آزادند. بمدینه که رسیدم نزد آن حضرت رفته و قصه خود را باز گفتم و پرسیدم آیا اینکه بگمرکچی گفتم اینان همه آزادند گناهی ندارد و یا آنان آزاد نشدند؟ فرمود: باکی بر تو نیست، عرض کردم در میان آنها کنیزی است که من با او همبستر شدم و اکنون حامله است، فرمود: آیا نه اینست که فرزندش موجب آزادیش خواهد شد؟ زیرا در صورتی که مولایش پیش از آنها از دنیا برود، از سهم الارث نصیب فرزندش می‌شود و قهرا آزاد خواهد گشت.

* (باب آزاد بودن) *

۳۵۱۵- عبد الله بن سنان گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: امیر المؤمنین علیه السلام چنین فرمود: براستی که مردمان همگی آزاد هستند جز آنکه خود به بندگی خویش اقرار نماید در حالی که بالغ و عاقل باشد چه غلام و چه کنیز، و یا آن کس که دو شاهد بر بردگی و رقیبتش شهادت دهند، چه کوچک باشد و چه بزرگ.

۳۵۱۶- محمد بن فضل هاشمی گوید: به امام صادق علیه السلام عرض

ص: ۱۸۴

کردم: مردی (که در اختیار دیگری است) اقرار می‌کند که من برده‌ام، آیا می‌توان او را برده گرفت؟ فرمود: چنانچه به بندگی خود اقرار کرد و کسی او را خرید و بعد در ید خریدار انکار کرد، یا او را بسبب اقرارش ببردگی گیرند، یا باید مبلغی را که به فروشنده‌اش پرداخت شده بپردازد. (زیرا به اقرار به بردگی موجب زیان و خسارت او شده است).

۳۵۱۷- سکونی از امام صادق از پدران‌ش علیهم السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده که آن حضرت فرمود: اگر بنده‌ای کور شد یا مبتلا به جذام گشت آزاد می‌شود.

۳۵۱۸- امام صادق علیه السلام فرمود: هر گاه بنده‌ای بینائی خود را از دست داد آزاد می‌شود.

شرح: «کلینی این خبر را از ابن ابی عمیر از حماد بن عثمان از آن حضرت علیه السلام نقل کرده است.»

۳۵۱۹- ابو بصیر از امام باقر علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود:

امیر مؤمنان علیه السلام مردی را که غلام خود را داغ کرده یا صدمه‌ای زده بود که دیگران را متأثر ساخته بود به آزادی آن غلام حکم داد و فرمود: هیچ گونه حقی بر وی نداری و او سائبه است یعنی ولاء او با تو نیست، خود برو و هر کس را که خواهد

ص: ۱۸۵

بعنوان مولای خویش اختیار کند و چنانچه آن کس ضامن جریره او شد همان کس از او ارث خواهد برد.

۳۵۲۰- امیر المؤمنین علیه السلام در باره زنی که پستان کنیز خود را بریده بود حکم فرمود که او آزاد است و صاحب‌اش اختیاری بر او ندارد.

۳۵۲۱- طلحة بن زید از امام صادق از پدرش علیهما السلام در باره مردی که نیمی از مملوک خود را آزاد کرده بود فرمود: همه آن بنده آزاد است و خداوند شریک ندارند (نمی‌توان با خدا شریک شد که نیمی از بنده از آن خداوند و نیمی متعلق به شخص باشد).

۳۵۲۲- سکونی از جعفر بن محمد از پدرش علیهما السلام در باره مردی که کنیز حامله خود را آزاد ساخت و حمل را استثناء کرد فرمود: آن کنیز آزاد است و حمل نیز آزاد، زیرا آنچه در شکم دارد جزء اوست.

شرح: «جمله «فاستثنی» را یکی از محققین احتمال داده است مصحف «فما استثنی» باشد».

۳۵۲۳- سیف بن عمیره گوید: از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: آیا جایز است مسلمانی، مملوک مشرکی را آزاد سازد؟ فرمود: نه.

ص: ۱۸۶

۳۵۲۴- ابوالبختری وهب بن وهب از امام صادق از پدرش علیهما السلام نقل کرده که فرمودند امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: در کفارات نمی توان بنده نابینا و یک چشم و زمینگیر را آزاد ساخت، اما بنده شل، چلاق و معلول را می توان آزاد نمود.

۳۵۲۵- علی بن جعفر از برادرش موسی بن جعفر علیهما السلام روایت کرده گوید: از ایشان پرسیدم مردی که آزاد کردن بنده‌ای بر عهده‌اش می باشد آیا اگر بخواهد بنده‌ای آزاد کند، پیر سالخورده‌ای اختیار نماید یا نوجوانی را؟ فرمود: آن را آزاد سازد که دل خویش را در آزادیش مطمئن می بیند، پیر سالخورده از جوان نارس شایسته تر است.

۳۵۲۶- از احمد بن هلال روایت شده که گفت: به امام هادی علیه السلام نوشتم بر ذمه من عتق رقیه است و غلامی داشتم که فرار کرده و نمی دانم که اکنون کجاست، آیا می توانم او را آزاد سازم و ذمه ام فارغ شود؟ فرمود: آری.

۳۵۲۷- و از ابو هاشم جعفری روایت شده که گفت: از حضرت رضا

ص: ۱۸۷

علیه السلام پرسیدم مردی غلامی داشت که فرار کرده است آیا می تواند آن را به عنوان کفاره ظهار آزاد سازد؟ فرمود: بآی نیست در صورتی که نداند مرده است و زنده بودن او برای وی مسلم باشد.

*** (افراد بی پدر و ناپاک زاده و کودکان بی هویت) ***

۳۵۲۸- سعید بن یسار از امام ششم علیه السلام نقل کرده که فرمود:

ولد الزنا را می توان در کفارات آزاد کرد.

۳۵۲۹- عنبسة بن مصعب گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم کنیزی داشتم که زنا داد آیا فرزند آن را می توانم بفروشم؟ فرمود: آری، عرض کردم با قیمت آن حج می توانم بروم؟ فرمود: آری.

۳۵۳۰- حلبی گوید: از امام صادق علیه السلام سؤال کردند بنده ولد الزنا را می‌توان خرید و فروش کرد یا به خدمتکاری گرفت؟ پاسخ داد: آری، مگر دختری باشد که هویتش معلوم نیست، که در این صورت نباید او را فروخت.

۳۵۳۱- حریر از امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرمود: کودک

ص: ۱۸۸

سر راهی آزاد است. و اختیار دارد که ولاء خویش را به کسانی که او را پرورانده‌اند دهد و می‌تواند به غیر ایشان دهد.

۳۵۳۲- منّی از امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرمود: اگر کسی که کودک سر راهی را بزرگ کرده، مخارجی را که برایش کرده است مطالبه کند در صورتی که وی مالدار شده باشد باید به ولی نعمت خود بپردازد و اگر مالی نداشته باشد آنچه را که او خرج کرده، صدقه است.

۳۵۳۳- زراره از یکی از دو امام صادقین علیهما السلام نقل کرده که:

کودک پیدا شده حرّ و آزاد است و خرید و فروش نمی‌شود، و اگر مملوکی داشتی که فرزندی نامشروع داشت آن را نگهدار یا بفروش هر طور میل توست، زیرا که او برده توست.

* (بنده فراری)*

۳۵۳۴- امام باقر علیه السلام فرمود: بنده فراری تا به نزد صاحبش باز نگردد نمازش به درگاه الهی پذیرفته نیست.

۳۵۳۵- امام صادق علیه السلام فرمود: برده اگر فرار کند ولی از شهرش

ص: ۱۸۹

خارج نشود (در خانه یکی از بستگانش بسر برد و خود را مخفی کند) مشمول حکم بنده فراری نیست.

۳۵۳۶- زید بن شحّام از امام صادق علیه السلام نقل کرده که از آن حضرت پرسیدند مردی می‌ترسد برده‌اش فرار کند یا اینکه، یک بار گریخته و او را یافته است می‌تواند در بندش کند یا در گردنش بندی آویزد تا او را بشناسند و آزادش نیندیشند؟ فرمود: او همانند شتر سرکش و گریزیاست هر گاه از فرارش هراس یا ترس داشتی دست یا پایش را بزنجیر کن و او را از غذای سیر و لباس دریغ مدار، عرض کردم: چه مقدار خوراک به او بدهم؟ فرمود: ما نان خورانمان را دو مدّ (یک کیلو و نیم) خرما می‌دهیم.

۳۵۳۷- محمد بن مسلم گوید: از امام باقر علیه السلام پرسیدم که کنیزی مدبّره (معنی مدبّر و تدبیر گذشت) از مولایش چند سال گریخته و بعد از آنکه مولایش وفات کرده بازآمده و اولادی چند و مالی بسیار آورده است و دو تن شهادت داده‌اند که او

را مولایش در زمان حیات قبل از آنکه بگریزد، تدبیر کرده بود، حکمش چیست؟ فرمود: او و هر چه با اوست از آن ورثه باشد، عرض کردم از ثلث صاحبش

ص: ۱۹۰

آزاد نمی‌شود؟ فرمود: نه، چه این شخص نسبت به خدا و مولایش نافرمان می‌باشد.

بنا بر این گریختن، قرارداد تدبیر را باطل ساخته است.

۳۵۳۸- سکونی از امام ششم از پدرش علیهما السلام نقل کرده که فرمود: نزد امیر المؤمنین شکایت آوردند که مردی بنده گریخته‌ای را که متعلق به دیگری است گرفته و آن بنده با او بوده سپس فرار کرده است، آیا ضامن بنده هست یا نه؟ فرمود:

قسم به خداوند یکتا یاد کند که او را برهنه نکرده و چیزی از آنچه همراه او بوده نستانده و او را نفروخته است، همچنین در نگهداری‌اش کوتاهی و سستی نکرده است. چنانچه قسم خورد از ضمانش فارغ می‌شود و دیگر ضامن او نیست.

شرح: «مراد آنست که بنده و حیوان حکمش با سایر چیزهای گم شده فرق دارد چیزهایی که از دیگران گم شده و شخصی آن را می‌یابد چنانچه تصرفی در آن کند حتی اگر برداشتن و دست زدن به آن باشد ضمانش می‌شود، ولی برده فراری این طور نیست.»

۳۵۳۹- غیاث بن ابراهیم دارمی از امام صادق از پدرش علیهما السلام نقل کرده که فرمود: امیر مؤمنان علیه السلام در باره حقی که برای یافتن بنده فراری است فرمود: این حق مادامی که بنده مسلمان را بصاحب مسلمانش بازگرداند صحیح است نه بغير مسلمان.

شرح: «منظور اینست که بنده نیز مانند سایر چیزها مال است و باید به

ص: ۱۹۱

صاحب مسلمانش بازگردد، و اگر خود صاحب برده مبلغی را برای شخص یابنده مزدگانی تعیین کرد، گرفتن آن مانعی ندارد، البته در صورتی که صاحب بنده مسلمان باشد.»

۳۵۴۰- و آن حضرت علیه السلام در باره مردی که غلام فراری شخصی را دستگیر کرده که به صاحبش بازگرداند، و غلام دوباره در راه فرار کرده است فرمود:

بر عهده یابنده ضمانی نیست.

۳۵۴۱- حسن بن صالح گوید: از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم مردی حیوان سواری را که از همسایه‌اش بسرقت رفته بود بیافت، و هنگامی که آن را برای صاحبش می‌برد حیوان تلف شد، آیا ضامن است؟ فرمود: نه، ضامن ندارد.

شرح: «در خبری که تحت رقم ۴۰۶۰ خواهد آمد از امیر مؤمنان علیه السلام روایت شده که فرمود: در صورتی که نظر یابنده حیوان این باشد که برای این کار از صاحب حیوان طلب اجرت کند ضامن خواهد بود».

۳۵۴۲- ابو عبید از امام صادق علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود: اگر غلامی از مولای خود فرار کند و سپس دزدی کند دست او قطع نمی‌شود زیرا او در حالی که هنوز به صاحبش بازنگشته بمنزله مرتدّ از اسلام است، و لکن او را به

ص: ۱۹۲

بازگشت به صاحبش و نیز قبول اسلام می‌خوانند، اگر نپذیرفت بمولایش بازگردد دست او را قطع می‌کنند و بعد او را می‌کشند، و همچنین است حکم مرتدّ اگر سرقت کند.

۳۵۴۳- محمد بن مسلم گوید: از امام باقر علیه السلام پرسیدم شخصی از مردی که دارای دو بنده بود بنده‌ای خریداری کرد و فروشنده گفت: هر دو را ببر و هر کدام را که خواستی اختیار کن ولی قیمت هر دو را بتمامی گرفت مشتری با هر دو غلام براه افتاد و یکی از آن دو گریخت، حکم چیست؟ فرمود: غلامی را که مانده است بفروشنده بازگرداند و نیم مال را باز پس گیرد و به طلب غلام فراری باشد پس اگر آن را یافت هر کدام را که خواست اختیار می‌کند و آن دیگر را باز پس می‌دهد و اگر نیافت در آن بنده که فرار نکرده با فروشنده شریک خواهد بود و نیمی از آن فروشنده و نیمی از آن او.

۳۵۴۴- عبد الله بن ابي يعفور گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: برای پیدا کردن و یا بازگشت بنده فراری این دستور را به کار بند: در ورقه‌ای بنویس:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ يَدِ فُلَانٍ مَغْلُولَةٍ أَلِي عُنُقِهِ إِذَا أَخْرَجَهَا لَمْ يَكِدْ يَرَاهَا وَ مِنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ»

یعنی: فلان کس دستش به گردنش زنجیر باد، آنچنان که اگر

ص: ۱۹۳

بیرون آورد نتواندش دید و آن کس که خداوند برای او روشنی قرار نداده روشنی نخواهد داشت. سپس آن را به دو شاخه بندد و از سوراخ سقف اتاق تاریکی بیاویزد در آن خانه‌ای که او زندگی می‌کرده است.

۳۵۴۵- معاوية بن عمار گوید: امام ششم علیه السلام بمن فرمود: این دعا را برای بنده فراری بخوان و آن را در ورقه‌ای بنویس:

«اللَّهُمَّ السَّمَاءَ لَكَ وَ الْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا لَكَ فَاجْعَلْ لَكَ بَيْنَهُمَا أَضِيقَ عَلَيَّ فُلَانٍ مِنْ جِلْدِ جَمَلٍ حَتَّى تَرُدَّهُ عَلَيَّ وَ تَظْفِرَنِي بِهِ»

پروردگارا آسمان و زمین از آن توست و میان آن دو نیز متعلق به توست آن را (میان زمین و آسمان را) بر او تنگتر از پوست شتر بگردان تا او را بمن بازگردانی و مرا بر وی پیروز گردان.

و در حواشی و اطراف آن ورقه آیه الکرسی نوشته شده باشد مانند دایره‌ای و آن را در جایی که وی شب خوابیده و زیر خاک دفن می‌کنی و بر روی آن چیزی سنگین می‌نهی.

* (باب ارتداد)*

(ارتداد بمعنی خارج شدن از دین حق است چه به آئین و دین دیگری رفتن و چه به دین و آئین دیگری معتقد نبودن).

۳۵۴۶- عمّار ساباطی گوید: از امام صادق علیه السلام چنین شنیدم: هر

ص: ۱۹۴

مسلمانی که پدر و مادرش مسلمان باشند اگر از اسلام بیزاری جوید و انکار نبوت محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله را بنماید و او را تکذیب کند، برآستی که خونش بر هر کس که این کلام را از وی بشنود مباح است و زوجه‌اش باید از او کناره گیرد و با او نزدیکی نکند و اموالش به ارث ما بین ورثه‌اش تقسیم می‌شود و عیالش عده وفات نگهداشته، بعد برای شوهر کردن آزاد می‌شود، و بر امام وقت است که او را به جرم ارتداد به قتل رساند و توبه‌اش ندهد.

۳۵۴۷- سکونی از جعفر بن محمد از پدران‌ش علیهم السلام روایت کرده که مرتد از اسلام زوجه‌اش باید از او کناره‌گزیند و ذبیحه‌اش را نخورند، و سه بار توبه‌اش دهند و تا سه روز مهلت دارد که باز گردد، پس اگر نپذیرفت و توبه نکرد چنانچه عقلش پابرجاست و ناراحتی روانی ندارد روز چهارم او را می‌کشند.

مصنّف کتاب گوید: این حکم مرتدّ ملّی است یعنی آنکه پدر و مادرش مسلمان نبوده‌اند.

و مترجم گوید: «خبر اطلاق دارد و مقید به ملّی و فطری نیست مگر آنکه به اخبار دیگر مقیدش ساخت و در هر حال این حکم مرد است نه حکم زن مرتدّ».

۳۵۴۸- حلبی در باره زنی که از اسلام خارج شده و مرتد گشته است از امام

ص: ۱۹۵

صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: او را نمی‌کشند و بازداشت کرده، به کار سخت وامی‌دارند و به اندازه‌ای که نمیرد به او آب و غذا می‌دهند، لباس خشن بر او پوشانده و هنگام نماز او را تازیانه می‌زنند (و این همه در صورتیست که از قبول توبه سر باز زند و اظهار ندامت نکند و در وقت نماز او را تازیانه زند شاید توبه کرده به نماز ایستد).

۳۵۴۹- و در روایت غیاث بن ابراهیم از امام صادق از پدرش علیهما السلام چنین آمده که: امیر مؤمنان علیه السلام فرمود هر گاه زنی مرتد گشت او را نباید کشت بلکه حکمش زندان ابد است.

۳۵۵۰- امام محمد باقر علیه السلام فرمود: هنگامی که امیر المؤمنین علیه السلام از مبارزه اهل بصره (جمل) فارغ گشت هفتاد تن از زطی‌ها (یعنی سودانی و یا هندی‌ها) نزد او آمده و سلام کردند و به زبان خود با او سخن گفتند تا اینکه آن حضرت فرمود: من آنچنان که شما پنداشته‌اید نیستم من بنده خدا و مخلوق او هستم، فرمود: آنها ابا کردند، - و خدا لعنتشان کند- گفتند: نه تو خودت او (یعنی خدا) هستی، آن حضرت فرمود: اگر از این عقیده و گفتارشان دست بردارید و توبه نکنید و

ص: ۱۹۶

بسوی خدا باز نگردید شما را خواهم کشت، فرمود: باز هم ابا کرده و نپذیرفتند که توبه کنند و به توحید بازگردند. پس امام علیه السلام دستور فرمود که چاههایی برای آنان حفر کنند و پاره‌ای را به پاره دیگر اتصال دادند (نقب زدند) سپس آنها را در آن حفره‌ها ریختند و در حفره‌ای که کسی نبود آتش افروختند و سر آن چاهها را پوشانیدند تا دود از آن نقبها عبور و همه را خفه کرد و بقتل رسانید و هلاک گشتند.

نویسنده این کتاب- رحمه الله علیه- گوید: غلات- که لعنت خدا بر آنها باد- می‌گویند: اگر علی پروردگار نبود پس با آتش آنها را عذاب نمی‌کرد، از این رو پیداست که او خود ربّ و پروردگار آنها بوده است. در جواب چنین گوئیم: اگر پروردگار آنها بود دیگر چه احتیاج داشت به حفر چاه و به آن طریق مجازات کردن؟

خود آتشی در جان و پیکر آنها می‌افروخت و همه را می‌سوخت، اما چون بنده بود و مخلوق ناگزیر از حفر چاه و انجام آن کارها بود تا آنکه حکم خدای خود را در آنها جاری سازد و ایشان را به سزای کفرشان هلاک سازد، و اگر بنا باشد که هر کس با آتش مجرم را عذاب کند و حدّ را با آن جاری سازد خدا باشد، پس باید هر کس هم که به غیر آتش عذاب کند پروردگار نباشد ولی می‌بینیم که خداوند جماعتی را به غرق

ص: ۱۹۷

کردن عذاب کرده است و جماعتی را با باد و عده‌ای را با طوفان و سیل و قومی را با ملخ و یا پشه و کنه و قورباغه و خون و طایفه‌ای را با سنگ گلین. و جز این نیست که امیر المؤمنین علیه السلام آنان را برای اینکه او را به پروردگاری معرفی کردند به آتش این چنین عذاب فرمود نه برای غیر آن و شاید در این حکمتی بلیغ باشد و آن این باشد که خداوند متعال آتش را بر اهل توحید حرام ساخته، و امیر المؤمنین علیه السلام نظرش این بوده که اگر من پروردگار شما بودم شما را به آتش عذاب نمی‌کردم با اینکه شما به پروردگاری من اذعان می‌نمائید لکن از جانب من مستوجب این عذاب گشتید برای ستمی که نمودید و ناروایی که گفتید بر خلاف آنچه را که موحدین و اهل توحید مستوجب آن از خداوند خویشند اما من به اذن او اختیاردار دوزخ اویم و چنانچه بخواهم در آن شتاب می‌کنم همچنان که در باره شما کردم و اگر بخواهم تأخیر می‌کنم و جایگاه شما آتش است و مولای شما آتش خواهد بود- یعنی آن به شما سزاوارتر است و بسیار بد سرانجامی خواهید داشت و من مولای

شما نیستیم و البته مطلب این چنین بود که امیر المؤمنین علیه السلام آنان را در این گفتار که او را رب دانستند مانند آن کس قرار داد که خدا را رها کرده بتی را بپرستند و آن بدین صورت است که:

۳۵۵۱- مردی نزد امیر المؤمنین علیه السلام آمده شهادت داد که دو تن از مردمان مسلمان

ص: ۱۹۸

اهل کوفه را دیده که در مقابل بتی عبادت می‌کردند، امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: ای وای نکند کار بر تو مشتبه شده باشد و کسی را فرستاد و آن شخص دید که آن دو بر بتی سجده می‌کنند و آنها را نزد آن حضرت آوردند؛ امام دستور داد از عبادت بت برگردند اما آنها انکار کردند لذا خندقهائی در زمین پرداختند و در آن آتش افروختند و آن دو را در آتش بسوختند، و این خبر را موسی بن بکر از فضیل از امام صادق علیه السلام روایت کرده است.

۳۵۵۲- یکی از گماشتگان امیر المؤمنین علیه السلام به آن حضرت نوشت:

من به جماعتی از مسلمین در اینجا برخورده‌ام که زندیق هستند (و نیز قومی از ترسایان) حضرت فرمود هر کس از مسلمانان که در خانواده مسلمانی دنیا آمده و مرتد شده است گردن او را بزن و لازم نیست او را توبه دهی، و هر کس در خانواده مسلمان دنیا نیامده و مرتد شده بود او را توبه ده و اگر توبه نکرد گردنش را بزن اما ترسایان در آن عقیده باطلی که هستند خود بمراتب سخت‌تر و نارواتر است از زندقه.

شرح: «زندقه کفر گفتن است و زندیق کسی است که به ظاهر مدعی اسلام است و در باطن منکر آن، و ممکن است مراد اعتقاد به ثنویت و دو خدائی یعنی خدای

ص: ۱۹۹

نور و ظلمت باشد یا اعتقاد نداشتن به آخرت و حساب و کتاب و روز رستاخیز».

۳۵۵۳- و در روایت موسی بن بکر از فضیل از امام صادق علیه السلام آمده که مردی از مسلمانان نصرانی شد او را نزد علی علیه السلام آوردند وی را توبه داد و او نپذیرفت پس امام موی پیشانی او را گرفته، بزمین زد و فرمود او را زیر پا گیرید و گرفتند و هلاک شد.

۳۵۵۴- ابان بن عثمان گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: کودکی که یکی از والدینش مسلمان و یکی نصرانی یا هر دو مسلمان بودند و چون به سنّ شباب رسید نصرانیت اختیار کرد او را رها نکنید و بحکم اسلام در جنایاتش با او رفتار کنید.

۳۵۵۵- ابان نیز گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: مردی که از دنیا در حال ارتداد رفتن اموالش از آن ورثه مسلمانان می‌باشد.

۳۵۵۶- امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: هر گاه پدر اسلام آورد فرزند خویش را به اسلام کشیده است و او نیز مسلمان محسوب می‌شود و هر کدام از اولاد او که به حد بلوغ رسیدند به اسلام دعوت شود اگر نپذیرفت کشته خواهد شد ولی اگر پسر اسلام

ص: ۲۰۰

آورد پدر و مادر را به سوی اسلام نکشیده و میان آن پسر و پدر و مادر توارث نیست یعنی کافر از مسلمان ارث نمی‌برد.

*** (نوادرتق) ***

۳۵۵۷- سعد بن سعد بواسطه حریز یا ابی جریر روایت کرده که گفت: از امام کاظم علیه السلام پرسیدم، مردی به غلام خود گفت: تو آزادی و اموات متعلق بمن، فرمود: ابتدا به مال کند بعد به عتق و این طور بگوید: مالت از آن من و تو آزادی، البته با رضایت آن مملوک.

۳۵۵۸- و حسن صیقل از آن حضرت علیه السلام در باره مردی که گوید:

اولین برده‌ای را که مالک شوم، آزاد است سپس در زمانی مالک شش برده گشت پرسید، حضرت فرمود: نیت این مرد بر یکی از اینها بوده هر کدام را که می‌خواهد آزاد کند.

۳۵۵۹- علی بن مهزیار گوید: به امام هادی علیه السلام نامه‌ای نوشتم و سؤال کردم: مملوکی مرگش فرا رسید و مولایش او را آزاد ساخت و او از دنیا رفت

ص: ۲۰۱

در حالی که آزاد بود آیا مولایش أجری در آزاد کردن او برده یا اینکه او را به مملوکی رها کند و اجر از دست دادن او را ببرد بهتر است؟ در پاسخ فرمود: عبد را در حال بردگی رها کند و مرگش اجری برایش (برای مولایش) خواهد داشت و این آزادی در چنین وقتی سودی برای او نخواهد داشت.

۳۵۶۰- فضل بن مبارک گوید: از امام هادی علیه السلام با نامه‌ای سؤال کردم، مردی بنده‌ای داشت و او مریض شد آیا بحالت بیماری او را آزاد سازد اجرش بیشتر است یا همان طوری به حال بردگیش باقی گذارد؟ در جواب فرمود: اگر در مرض آزادش سازد برای او بهتر است، زیرا به هر عضوی از وی خداوند عزیز عضوی از او را از آتش دوزخ آزاد سازد، و اگر در حال مرض موت باشد به حال بردگیش باقی گذارد بهتر است تا اینکه آزادش نماید.

۳۵۶۱- مبارک بصری از پدرش از امام صادق علیه السلام پرسید فدایت شوم بر عهده مردی عتق رقبه مؤمن است و او را نمی‌یابد چه کند؟ فرمود: بر شما باد به کودکان مملوک از آنها آزاد سازید، اگر رقبه مؤمنه شد که بسیار خوب و اگر غیر مؤمنه

شد بر شما تکلیفی نخواهد بود.

۳۵۶۲- معاویة بن میسره گوید: از امام صادق علیه السّلام پرسیدم، مردی به کمتر از قیمت، غلامش را می‌فروشد که خریدار وی را آزاد کند و غلام به او گفته است که اگر چنین کنی من فلان مقدار بر ذمه می‌گیرم تا بتو بدهم آیا می‌تواند از وی بستاند؟ فرمود: می‌تواند در صورتی که غلام راضی باشد و به او ببخشد و نیز او غلام را بریء الذمه گرداند و اگر غلام پرداخت مدیونش نداند و او را رها کند.

۳۵۶۳- سکونی از امام ششم از پدرش علیهما السّلام روایت کرده که علی ابن الحسین علیهما السّلام در مورد مکاتبه این که مولایش او را بعد از مکاتبه حامله کرده بود فرمود: باید مهر المثل او را به او باز دهد و مکاتبه در پرداخت بقیه مبلغ اقدام نماید، پس چنانچه عاجز ماند خود امّ ولد باشد و پس از موت مولی آزاد خواهد شد.

شرح: «حکم مکاتبه آنست که مولایش نمی‌تواند با او نزدیکی کند چون او کنیز اوست و نه آزاد است که بتواند با او کابین بندد از این رو اگر با اکراه با او همبستر شد و فرزندی آورد مهر المثل را مدیون است و حدّ زانی را باید بخورد و اگر بطوع و رغبت مکاتبه بود حقّ مهر ندارد و بر هر دو باید حدّ جاری شود».

۳۵۶۴- حسین بن هاشم مکاری که از فرقه واقفی مذهبان است بر امام هشتم

علیه السّلام وارد شد و گفت: آیا خداوند ترا به آنجا رسانیده که آنچه پدرت ادعا می‌کرد تو نیز بکنی، حضرت فرمود: ترا چه شده است! خداوند نورت را خاموش و فقر و تنگدستی را گریبانگیرت نماید، آخر نمی‌دانی که خداوند تبارک و تعالی به عمران وحی کرد که من پسری بتو عطا خواهم کرد و به او مریم را اعطا فرمود و از مریم عیسی را به او بخشید، پس عیسی از مریم و مریم از عیسی است و عیسی یکی باشند و من از پدرم و پدرم از من است و من و پدرم یکی محسوب می‌شویم، حسین بن هاشم گفت:

من از شما سؤالی می‌کنم، حضرت فرمود: گمان ندارم جوابش را از من بپذیری زیرا از طرفداران من نیستی با این وصف پیرس، گفت: مردی هنگام مرگ گفت: همه بندگان قدیمی من در راه خدا آزادند (کدامشان آزادند؟) حضرت فرمود: خداوند عزّ و جلّ می‌فرماید **حَتَّىٰ عَادَ كَالْعُرْجُونِ** - یس ۳۹ تا باز گردد همانند شاخه خرما بصورت لاغری و زردی پیشین، پس هر کدام از بندگان که شش ماه در بندگی او بوده آزاد است، آن مرد خارج شد، اما بفقیر و تنگدستی مبتلا شد چندان که شام شب نداشت تا مرگش فرا رسید خداوند او را از رحمتش دور دارد.

۳۵۶۵- ابو الورد گوید: از امام باقر علیه السّلام پرسیدم غلامی نصرانی از آن مرد مسلمان است آیا جزیه آن را باید بدهد؟ فرمود: آری زیرا وی مالک اوست و باید

فدای او را بدهد، و از بابت او باید بدهیش را بپردازد.

شرح: «مشهور میان فقهای امامیه آنست که مملوک کتابی، جزیه ندارد و خبر را حمل بر تقیه می‌کنند».

* (کتاب المعیشة) *

(مراد از معیشت در اینجا کسب و کار است اعم از تجارت و حرفه و صنعت و غیره از هر چه که انسان مالی بدست می‌آورد و امور معیشت خود را با آن می‌گذرانند).

* (باب شغلها، کسب‌ها، درآمدها و صنعتها) *

۳۵۶۶- جمیل بن صالح گوید: در مورد این آیه شریفه: رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً بِقَرَّةٍ - ۲۰۲» یعنی: پروردگارا ما را از نعمتهای دنیا و آخرت (هر دو) بهره‌مند گردان. امام صادق علیه السلام فرمودند: رضا و خشنودی خداوند در آخرت، و وسعت رزق و کسب و درآمد فراوان و نیک خلقی در دنیا است.

۳۵۶۷- ذریح محاربی گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: دنیا برای تحصیل آخرت نیکو یاوری است.

۳۵۶۸- و نیز فرمود: کسی که دنیای خویش را بکلی برای آخرت ترک

کند از ما نیست و همچنین کسی که آخرت خود را برای دنیا پیش.

۳۵۶۹- از عالم علیه السلام (مراد امام هفتم است و ظاهرا هنگامی که امام علیه السلام مغضوب دستگاه هارونی واقع شده بود و در زندان بسر می‌برد، جرأت نداشتند نام آن حضرت را صریح ببرند زیرا مورد مؤاخذه واقع می‌شدند لذا به تعبیر «عالم» یا «عبد صالح» به آن حضرت اشاره می‌کردند) روایت شده که فرمود: چنان برای زندگی دنیای خویش تلاش کن که گویا تا ابد زنده هستی، و برای آخرت خویش آنچنان کار کن که گوئی فردا از دنیا خواهی رفت.

شرح: «پاره‌ای حدیث را چنین معنی کرده‌اند: دنیا را چنان تحصیل کن که پنداری همیشه زنده‌ای و بدان نیازمند، و پاره‌ای بعکس گفته‌اند و می‌گویند: معنی حدیث ترک دنیا است یعنی در تحصیل دنیا وقت بسیار است همیشه تو در دنیا هستی و می‌توانی آن را بیندوزی لکن در تحصیل آخرت وقت اندک است و باید شبانه روز برای آن کوشش کنی. نتیجه آنکه کار دنیا را عقب انداز و کار آخرت را پیش، ولی معنی اول با قرآن بهتر مطابق است که می‌فرماید: هُوَ أَنشَأَكُم مِّنَ الْأَرْضِ وَ اسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا (یعنی: اوست که شما را در زمین آفرید و شما را برای عمارت و آباد ساختن آن برگماشت - هود: ۶۱) و اساساً فعالیت و کوشش در زندگی اگر فقط برای اندوختن مال باشد بدون شک خطاست، و اگر برای خدمت به خلق باشد بدون تردید موجب رضای حق

و خود تحصیل آخرت می‌باشد حتی اگر از این راه انسان سرمایه‌ای بدست آورد و دنیایش هم رفاه یابد و ثروتش زیاد گردد، زیرا قصد و نیت وی برای خدمت به جامعه و رشد و ترقی جامعه اوست، این چنین انسانی هر گاه بین مصلحت خود و جامعه‌اش تضادی ببیند ترجیح خواهد داد که نفع همگان را در نظر گرفته، از نفع خود چشم ببوشد و این خود عین طلب آخرت است، بر خلاف آن کس که حتی اگر ثروتی نیندوزد در همه حال مصلحت خویش را در نظر دارد که او نیز از رحمت خداوند یقیناً دور است.

ص: ۲۰۶

۳۵۷۰- رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بسیار خوب یاوری است بی‌نیازی برای تقوی.

۳۵۷۱- عمر بن اذینه گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند محنت غربت کشیدن را برای طلب روزی دوست می‌دارد.

۳۵۷۲- و نیز فرمود: سفر کن تا روزی بسوی تو سفر کند

۳۵۷۳- علی بن عبد العزیز گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: دوست دارم ببینم مردی را که مایل است برای پیدا کردن روزیش یا دارای شغلی است و برای یافتن روزی سحرخیز است، چه رسول خدا صلی الله علیه و آله در حقشان دعا کرده و از خداوند درخواست کرده است که امت او را که صبح زود بدنبال کسب روزی برمی‌خیزند برکت دهد.

شرح: «نسخه‌ها در «متحرّفاً» مختلف است، بعضی «محترف» و بعضی دیگر «متکبر» و بعضی مانند متن «متحرّف است.»

۳۵۷۴- و نیز آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: هر گاه یکی از شما حاجتی داشت صبح زود آن را دنبال کند زیرا من از خدای خویش خواسته‌ام که به کسانی

ص: ۲۰۷

که از امت من اول وقت به سر کار خویش روند برکت دهد.

۳۵۷۵- و آن حضرت علیه السلام فرمود: هر گاه یکی از شما به حاجتی اقدام کند بامدادان بسوی آن با شتاب رود.

۳۵۷۶- و حماد لحام- از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود:

در طلب زندگی و معیشت سستی و کسالت بخرج ندهید و براستی پدران ما با سرعت بسوی آن می‌رفتند و آن را می‌جستند.

۳۵۷۷- و رسول خدا صلی الله علیه و آله مردی را برای حاجتی روان ساخت و او در آفتاب می‌رفت، حضرت فرمود: در سایه حرکت کن، زیرا برکت در سایه است. شرح: «مراد از آفتاب، ظاهراً بالا آمدن روز است که آفتاب همه جا را فرا گرفته و مراد از ظلّ صبح زود است که سایه بسیار است و در این صورت خبر مؤید اخبار سابق است.»

۳۵۷۸- امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس برای حاجتی خارج شود و بدون وضو باشد اگر حاجتش روا نشد کسی را جز خود ملامت نکند.

شرح: «این خبر دلالت بر کراهت بدون وضو بدنبال حاجت رفتن دارد».

۳۵۷۹- امام باقر علیه السلام فرمود: من در باطن خود کینه‌ای احساس

ص: ۲۰۸

می‌کنم با کسی که کار و فعالیت برایش دشوار می‌نماید، به پشت در خانه می‌خوابد و می‌گوید خدایا روزی مرا برسان و در طلب رزق نمی‌رود به طور کلی کار را کنار گذاشته و از آنچه خداوند به بشر ارزانی داشته است بهره نمی‌گیرد در حالی که مورچگان از لانه خویش برای طلب روزی بیرون می‌آیند.

۳۵۸۰- امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: خداوند متعال هر صاحب حرفه دارای امانت را دوست می‌دارد.

۳۵۸۱- محمد بن عذافر از پدرش بازگو کرده که گفت: امام صادق علیه السلام هفتصد دینار بمن سپرد و فرمود: این را بکار بند و بدان که من از روی حرص به مال این کار را نکردم بلکه دوست دارم که خداوند متعال مرا ببیند که می‌خواهم از فضل او بهره‌مند گردم، عذافر گوید: آن مال صد دینار سود کرد در هنگام طواف به آن حضرت عرض کردم که مال را صد دینار خداوند بهره داد، فرمود:

جزء سرمایه‌ام قرار ده.

۳۵۸۲- ابراهیم بن عبد الحمید از موسی بن جعفر علیهما السلام روایت کرد

ص: ۲۰۹

که فرمود: مردی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده عرض کرد: یا رسول الله من فرزندم را خواندن و نوشتن و یا قرآن آموختم اکنون به کدام شغلش بگمارم. فرمود:

رحمت خدا بر پدرت، او را به کار بگمار اما مواظب باش که همکار این پنج کس نشود: سیّء، صائغ، قصاب، حنّاط، نحّاس. پرسیدم: سیّء کیست؟ فرمود: آنکه کار او کفن فروشی است، چون همواره انتظار مردن امت مرا دارد، و من یک طفل نوزاد امّتم را از آنچه آفتاب بر آن می‌تابد بیشتر دوست دارم. و اما صائغ (یعنی زرگر)، که کارش مغبون کردن امت من است، (زیرا هنگام خرید، مزد ساخت کم می‌کند و هنگام فروش می‌افزاید)، و اما قصاب، آنقدر حیوان می‌کشد که بکلی رحمت از دلش بیرون می‌رود، و اما حنّاط (یعنی گندم فروش)، ارزاق مردم را احتکار می‌کند و نزد من اگر بنده‌ای خداوند را ملاقات کند (مرگش فرا رسد) در حالی که دزد باشد بهتر است از اینکه بمیرد و چهل روز ارزاق عمومی را احتکار کرده باشد. و اما نحّاس (یعنی برده

فروش)، از این جهت است که جبرئیل علیه السلام نزد من آمد و گفت: ای محمد برستی که شیرترین و فسادکننده‌ترین مردم از امت تو، کسانی هستند که انسان خرید و فروش می‌کنند.

شرح: «مشهور میان فقهای امامیه - رحمهم الله - در کتب، آنست که این حرفه‌ها مکروهند».

ص: ۲۱۰

۳۵۸۳- سدیر صیرفی گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم که از حسن بصری خبری بگوش من رسیده که اگر راست باشد فإنا لله و إنا إليه راجعون.

یعنی کار ما تمام است، حضرت پرسید آن چیست؟ عرض کردم: بمن گفته‌اند که وی گفته است: «اگر مغزم از حرارت خورشید بجوش آید به سایه دیوار صراف پناه نبرد، و اگر کبدش از تشنگی قطعه قطعه شود از خانه صراف آب نطلبد.» و این در حالی است که صرافی، کار و شغل من است و بر اساس این کار و درآمد حاصل از آن گوشت و خون من روئیده و با همین درآمد به حج و عمره رفته‌ام، سدیر گوید: آن حضرت نشست، سپس فرمود: حسن بصری باطل گفته و یاوه سروده است، از روی حساب دقیق تحویل بگیر و از روی حساب دقیق تحویل بده، و چون هنگام نماز شد هر چه در دست داری به جای گذار و برای نماز برخیز، آیا ندانستی اصحاب کهف همه صراف بودند. مؤلف کتاب - شیخ صدوق رحمه الله - گوید: مراد، صراف کلام است نه صراف دینار و درهم.

شرح: «صرافی شغلی بوده که در آن با تقدین یعنی دینار و درهم مسکوک سر و کار داشته‌اند و شخص صراف پولهای مختلف را می‌شناخته و مقدار ارزش هر کدام را می‌دانسته و عیار آن را تمیز می‌داده است و تعویض آن را با پول هر محل برای مسافران یا تجار انجام می‌داده و حق الصرف می‌گرفته است، و مقدسین از این شغل ابا

ص: ۲۱۱

داشتند زیرا دقت کافی در وزن و شناخت عیار بخرج داده نمی‌شده است و توجیه یا بیان مؤلف اینست که: سدیر تو خود عقلت را بکار بند و ببین کلام حسن بصری تا چه حد درست و تا چه حد نادرست است مانند اصحاب کهف که صراف کلام بودند و حق و باطل را تمیز می‌دادند».

۳۵۸۴- رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: وای بر تجار امت من از قسمهای ناروایی که می‌خورند، و وای بر صنعتکاران امت من که امروز و فردا می‌کنند و مردم را سر می‌دوانند.

۳۵۸۵- جابر جعفی از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله حجامت کرد و حجام یکی از وابستگان بنو بیاضه بود و رسول خدا صلی الله علیه و آله به وی اجرت داد، اگر اجرت گرفتن برای حجامت حرام بود رسول خدا صلی الله علیه و آله به او نمی‌داد، و هنگامی که از عمل فارغ گشت، حضرت پرسید: خون چه شد؟ گفت: آشامیدم، فرمود: این کار که تو انجام دادی صحیح نبوده است، اما خداوند ترا بخشید و آن را حجاب آتش از تو قرار داد.

شرح: «چون حجام از حرمت خون خوردن ناآگاه بوده، و شاید حرمت استعمال خون که آیه شریفه **حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ الْمَيْتَةُ وَالدَّمُ** است نازل نشده بوده است لذا رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: حجاب از آتش شود، و پاره‌ای «من» را بیانیّه گرفته‌اند و این ناصواب است و معنی آن این می‌شود که خداوند حجاب تو را از

ص: ۲۱۲

آتش قرار دهد».

۳۵۸۶- علی بن جعفر از برادرش موسی بن جعفر علیهما السلام پرسید:

استفاده از پولی که در عروسها و جشنها نثار می‌کنند و نقل و نبات و بادام و امثال اینها که بسر عروس و داماد یا میهمانها می‌پاشند چگونه است؟ آیا حلال است؟ امام علیه السلام فرمود: هر مالی که بطور چپاول بدست آید مکروه است.

«در تهذیب و کافی چنین آمده است: خوردن آن مال که به چپاول بدست آید مکروه است. البته واضح و روشن است که چپاول اموالی که صاحبش بجهت نذر یا شادی خود اباحه کرده مکروه شمرده شده نه اموالی که صاحبش راضی نیست.»

۳۵۸۷- جابر جعفی گوید: امام باقر علیه السلام فرمود: هنگامی که خداوند این آیه را فرستاد **إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ مَأْثَمَةٌ - ۱۹۰** (بدون شک شراب و قمار و بت پرستی و گرو و شرط بندی همه پلید و از اعمال شیطان است، از آن دوری کنید)، از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ پرسیدند «میسر» چیست؟ فرمود: هر چیز که با آن قمار کنند حتی استخوان کعب (قاپ) و گردوبازی، پرسیدند: «انصاب» یعنی چه؟ فرمود: برای بت قربانی کردن، سؤال کردند: «ازلآم» چیست؟ فرمود: تیرهایی که با آن قمار می‌کنند.

شرح: «با تیرها این نوع بازی می‌کردند که هر گاه امر مبهمی داشتند سه عدد

ص: ۲۱۳

تیر را اختیار کرده بر یکی می‌نوشتند «أمرنی ربی» و بر دیگری می‌نوشتند «نهانی ربی» و بر سومی چیزی نمی‌نوشتند اگر امر خارج می‌شد عمل می‌کردند و هر گاه نهی بیرون می‌آمد آن کار را انجام نمی‌دادند و اگر سومی بیرون می‌آمد کار را از سر می‌گرفتند و این نوع قمار در زمان جاهلیت رایج بوده است.»

۳۵۸۸- سکونی از حضرت صادق از پدرش علیهما السلام نقل کرده که فرمود: ایشان نهی می‌فرمود در خوردن گردوئی که از راه گردوبازی، اطفال به خانه می‌آوردند و می‌فرمود: این حرام است.

۳۵۸۹- ابو بصیر گوید: امام صادق علیه السلام از پدرش (ع) روایت کرده که فرمود: اجرت زن نوحه‌گر که برای نوحه کردن بر مردگان اجیر می‌شود و همچنین اجرت زن آوازه‌خوانی که در عروسیها می‌خواند اشکالی ندارد البته در جایی که مردان در آن شرکت نداشته باشند.

۳۵۹۰- ابان بن عثمان گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: چهار چیز در چهار چیز جایز نیست: خیانت. و اختلاس (در بیت المال مسلمین). و دزدی. و ربا.

در حج، عمره، جهاد، و صدقه یعنی زکات واجب.

ص: ۲۱۴

۳۵۹۱- و نیز فرمود: اجرت گرفتن زن آرایشگر، در صورتی که هر چه دادند بپذیرد و قراری نگذارد و موی مصنوعی (از شخص دیگر) به سر زن دیگر نبندد اشکالی ندارد ولی وصل موی حیوان مانند موی بز و غیره اشکالی ندارد. و همچنین اجرت گرفتن زن نوحه‌گر در صورتی که راست بگوید اشکال ندارد.

۳۵۹۲- و در روایتی وارد شده که اگر نائحه دست بر دست دیگر زند اجرتش را حلال می‌کند. (یعنی اظهار تأثر و تأسف با دست بر روی دست دیگر زدن بنماید).

۳۵۹۳- علی بن ابی حمزه بطائنی گوید: موسی بن جعفر علیهما السلام را دیدم در مزرعه کار می‌کرد و از پاهایش عرق می‌ریخت، عرض کردم: فدایت شوم پس کارکنان کجايند که شما این چنین زحمت می‌کشید؟ فرمود: ای علی کسی که از من و پدرم بالاتر بود در زمینش با دست خود کار می‌کرد، پرسیدم او کیست؟ فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین علیه السلام و پدرانم علیهم السلام همگی با دست خویش کار می‌کردند و این کار همه انبیاء و فرستادگان و بندگان صالح خداوند است.

۳۵۹۴- فضل بن ابی قره سمندی از امام صادق علیه السلام سؤال کرده که

ص: ۲۱۵

امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: خداوند به داود پیغمبر علیه السلام وحی کرد که تو بنده خوبی هستی اگر از بیت المال مصرف خودت نکنی و کاری با دست خود انجام دهی، گوید: داود گریست، پس خداوند عزیز به آهن وحی کرد که برای وی نرم گردد و آهن نرم گشت، پس خداوند تعالی بود که آهن را برای او نرم ساخت و داود علیه السلام با دست خویش هر روز زرهی می‌ساخت و به هزار درهم می‌فروخت پس سیصد و شصت زره بساخت و آن را به سیصد و شصت هزار درهم فروخت و از مصرف کردن بیت المال بی‌نیاز گشت.

شرح: «گویند ذوب آهن هزار سال قبل از میلاد مسیح کشف شد و آن همان زمان داود پیغمبر (ع) است. قرآن نیز می‌فرماید: **وَ أَلْنَا لَهُ الْحَدِيدَ سَبَأً: ۱۰** و ما برای داود آهن را نرم ساختیم. و همچنین ذوب مس - و نیز گویند **وَ أَسَلْنَا لَهُ عَيْنَ الْقِطْرِ سَبَأً: ۱۲** مس است و آن آب شده و مانند چشمه روان گشت.»

۳۵۹۵- و باز فضیل بن ابی قره گوید: بر امام صادق علیه السلام وارد شدیم در حالی که در باغچه خود مشغول فعالیت بود، عرض کردیم فدایت شویم بگذارید ما برای شما انجام دهیم و یا غلامان انجام دهند، فرمود: نه، مرا به حال خود گذارید، چون دوست دارم خداوند مرا این چنین ببیند که با دست خویش کار کنم و روزی حلال را

ص: ۲۱۶

با زحمت بدست می‌آورم.

۳۵۹۶- و امیر المؤمنین علیه السلام در شدت گرما بدنبال حاجتی بیرون می‌شد که دیگران می‌توانستند انجام دهند، اما مقصودش از اینکه خود اقدام کند و به دیگری وانگذارد این بود که خداوند شاهدش باشد که برای روزی حلال خود را بزحمت انداخته کار می‌کند.

و معلّم اگر برای تعلیم شعر، نوشتن، و یاد دادن احکام و حقوق و امثال اینها اجرت بگیرد حتّی اگر شرط هم بکند حلال است، اما فقط در مورد تعلیم قرآن چنین نیست.

۳۵۹۷- فضل بن ابی قره گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: این مخالفان می‌گویند که اجرت گرفتن آموزگار حرام است، فرمود: دشمنان خدا دروغ می‌گویند آنها می‌خواهند فرزندانشان قرآن یاد نگیرند، اگر مردی به معلّم فرزندش به اندازه دیه فرزندش هم حقوق بدهد برای او حلال است.

شرح: «در روایتی در کافی آمده که حسنّ معلم از امام صادق علیه السلام پرسید از اجرت تعلیم، امام علیه السلام فرمود:

لا تأخذ علی التعلیم اجرا

- الخبر» «برای تعلیم اجرت نستان» این خبر را فقهاء عظام حمل بر کراهت کرده‌اند تا تعارض را

ص: ۲۱۷

برطرف سازند، و منافاتی ندارد که کاری با گرفتن اجرت بر انسان واجب شود.»

۳۵۹۸- و امام سجاد علیه السلام فرمود: از سعادت مرد است که محلّ کسب و کارش در شهر خودش باشد و همکاران و کارگزارانش صالح باشند و دارای فرزندان باشد تا از آنها کمک گیرد.

۳۵۹۹- از عبد الحمید بن عوَّاض طائی روایت شده که گفت: به امام صادق علیه السَّلام عرض کردم: من یک آسیا (کارخانه آرد سازی) ترتیب داده‌ام که در آنجا هستم و رفقایم همگی اطراف من می‌باشند. فرمود: این لطف خداست که شامل حال تو شده است.

۳۶۰۰- امام صادق علیه السَّلام به ولید بن صبیح فرمود: یا ولید، از کسانی که کم‌روزی هستند برای من چیزی خریداری مکن چه آمد و شد با آنان برکت ندارد.

شرح: «مراد از کم‌روزی مردمان نوکیسه و به اصطلاح کسی که دست به دهان می‌باشد».

۳۶۰۱- و نیز فرمود: آمد و شد و داد و ستد نکنید مگر با کسانی که اصیلند و تازه به دوران نرسیده‌اند.

ص: ۲۱۸

۳۶۰۲- و نیز فرمود: بپرهیزید از داد و ستد با کسانی که دارای امراض مسری‌اند اینها از هر چیز ضررشان بیشتر است.

۳۶۰۳- و آن حضرت علیه السَّلام به ابو ربیع شامی فرمود: با کردها آمیزش نکنید زیرا کردها طایفه‌ای از جن هستند که خداوند پرده از رویشان برداشت.

شرح: «بنظر می‌رسد جماعتی از ایشان برای فروش متاع و اجناسشان در آن زمان به شهرها می‌رفتند که اخلاق و رفتارشان نادرست بود و حيله می‌کردند و جنس فاسد را به جای جنس سالم و صحیح می‌دادند، از این رو معاشرت با آنان در خبر منع شده است، و در حقیقت، حکم به خاطر اخلاق زشتشان بوده نه از روی کردن آنان، و اساسا کرد و ترک و فارس و عرب و عجم بودن در اختیار انسان نیست و کرامت انسان مربوط به نژاد و نسب و از این قبیل امور نیست، چنان که خداوند فرموده: *إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ* (حجرات - ۱۳) یعنی: «ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم و آنگاه نژادهای مختلفتان نمودیم تا یک دیگر را بشناسید ولی بدانید که افتخار و کرامت، تنها به تقوی است.» و در آیه دیگر فرمود: *فَطَرَتِ اللَّهُ الْأْتَىٰ فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ* (روم - ۳۰) یعنی: «همه مردم بر یک فطرت آفریده شده‌اند. ما تری فی خلقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَاوُتٍ (ملک - ۳) این آیات مانع است از اینکه ما به اطلاق خبر تمسک کنیم. و با هر کس از نژاد کرد باشد معاشرت را ترک کنیم و آنها را جدا از خود بدانیم و به اسلام و شریعت و جمعه و جماعات دعوت نکنیم و اگر در عقاید و عمل صحیح بودند به نمازشان حاضر نشویم آیا در این صورت بسوی نژادپرستی که اسلام آن را برانداخته نرفته‌ایم؟ پس مسلما «اکراد» در لفظ حدیث جماعت مخصوص شناخته شده‌ای بوده‌اند که امام علیه السَّلام به آنها اشاره داشته است نه نژاد کرد، و

ص: ۲۱۹

اگر ما این خبر واحد را توجیه کنیم به مراتب به حق نزدیک‌تریم تا اینکه آیات شریفه قرآن را با این گونه اخبار آحاد و مرسل تخصیص دهیم، مرحوم علامه مجلسی در بیان خبر در مرآة العقول فرموده است: این خبر دلالت می‌کند بر مکروه بودن معامله

با کردها، و می‌توان گفت این را که فرموده از جن هستند یعنی اینکه از جهت سوء اخلاق و رفتار و حيله‌گری مانند جن هستند یا گوئی از جن هستند که پرده از ایشان برداشته شده.

است ولی به نظر حقیر این توجیهاات از آن روست که به اطلاق خبر تمسک شده و دقت کافی بعمل نیامده است آنچنان که در اخبار ممدوح و مذموم بلاد، دقت شده، آنها را مقید به قیودی کرده‌اند مثلا در خبری آمده که امام فرمود شانزده طایفه از امت جدّم ما را دوست ندارند سپس آنها را شمرد و از جمله آنها اهل سیستان و اهل ری را نام برد و گویند مراد اهل ری در آن زمان بوده که غالبا از مخالفین اهل بیت بوده‌اند و بنا بر این به جمعیت شناخته شده و معینی تخصیص داده شده‌اند. در این خبر مورد بحث هم، حکم همان است.»

۳۶۰۴- و امام صادق علیه السلام فرمود: از مجوسی یاری مخواه هر چند برای گرفتن دست و پای گوسفندت هنگامی که او را برای ذبح آماده می‌کنی، باشد.

۳۶۰۵- و نیز فرمود: بپرهیزید از آمیزش با سفلگان و مردمان پست که عاقبتش بخیر نخواهد بود.

مصنّف این کتاب- که رحمت خدا بر او باد- گوید: در معنی سفله اخبار

ص: ۲۲۰

مختلف است پاره‌ای گوید: سفله آن کس است که مواظب حرفهای خود نیست هر چه بخواهد می‌گوید و هر چه در باره او بگویند از آن باک ندارد، پاره‌ای گویند سفله آن کس است که طنبور می‌نوازد، بعضی از اخبار گوید: سفله آن کس باشد که نیکی و احسان او را مسرور نکرده، بدی و شرّ نیز او را ناراحت نمی‌کند.

بعضی اخبار هم گفته سفله شخصی است که ادعای امامت یا امانت داری می‌کند در حالی که اهلش نیست و اینها همه اوصاف سفله است بعضی از آنها یا همه اگر در کسی باشد اجتناب از معاشرت با وی لازم است.

۳۶۰۶- فضیل بن یسار گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: من کسب و تجارت را ترک کردم، فرمود: این کار را نکن، حجره خود را بگشا و بساط خود را در معرض فروش گذار و از خداوندت طلب روزی نما.

۳۶۰۷- سدیر صیرفی گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: در جستجوی روزی چه کاری بر بنده لازم است؟ فرمود: ای سدیر هر گاه مغازه خود را گشودی و متاع خود را در معرض فروش نهادی، آنچه را که بر تو واجب بوده انجام داده‌ای.

۳۶۰۸- و نیز فرمود: خداوند متعال روزی مؤمنان را در جانبی که گمان آن

ص: ۲۲۱

را ندارند قرار داده، و این از جهت آنست که چون بنده نمی‌داند از کجا روزی و خرجی او تأمین می‌شود دعا و نیایشش به درگاه خدا زیاد می‌گردد.

۳۶۰۹- امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: به آنچه امید نداری امیدوارتر باش از آنچه امیدش را داری، براستی که موسی بن عمران رفت تا برای گرم شدن خانواده‌اش آتش بدست آورد خداوند با وی سخن گفت و پیامبر بازگشت، و یا ملکه سبا برای ستیز با سلیمان بیرون شد و مسلمان گشت، و سحره فرعون برای فرعون عزت می‌طلبیدند همه مسلمان شدند و ذلت او را طلبیدند.

۳۶۱۰- شخصی به امام هفتم موسی بن جعفر علیهما السلام گفت: بمن وعده بده. (یعنی موقعی معین کن که عطایی به من بفرمایی) امام علیه السلام فرمود: چگونه مدت معین کنم در حالی که امیدوارم قبل از موعد برای من گشایشی شود و بتوانم خواسته تو را انجام دهم.

۳۶۱۱- جمیل بن درّاج گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند دری را از روزی به روی مؤمن نمی‌بندد مگر اینکه دری بهتر از آن می‌گشاید.

۳۶۱۲- سکونی از امام ششم از پدرش، از پدرانش علیهم السلام نقل کرده

ص: ۲۲۲

که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: هر کس را که خداوند نصیبی به او رسانید که او با پای خود قدم به سوی آن برداشته و دستی به جانب آن دراز ننموده، و سخنی راجع به آن بر زبان نیاورده و مکاری برای آن نبسته و به هیچ گونه متعرض آن نشده باشد، این از آن مواردی است که خداوند در کتاب خود چنین یاد کرده است که: **وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ** طلاق: ۲ هر کس رعایت حق خداوند و دستوراتش را نماید خداوند برای او گشایشی قرار می‌دهد و او را از جایی که گمان ندارد روزی می‌رساند.

۳۶۱۳- امام باقر علیه السلام فرمود: کمک و یاری از آسمان به اندازه نیاز به قوت و روزی، می‌رسد.

۳۶۱۴- و امام صادق علیه السلام فرمود: بی‌نیازی که تو را از ستم به دیگران بازدارد بهتر از فقر و تنگدستی است که تو را به گناه وادارد.

۳۶۱۵- خیری نیست در آن کس که مایل نباشد تا از راه حلال مالی بدست آورد تا آبروی خویش را حفظ کند و دین خود را ادا نماید و صلّه رحم کند.

۳۶۱۶- و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: از نشانه‌های انسانیت حفظ

مال از تلف شدن و صرف آن در راه صحیح است.

۳۶۱۷- و امام صادق علیه السلام فرمود: اصلاح مال از علائم ایمان است یا بخشی از ایمان می‌باشد.

۳۶۱۸- و امام صادق علیه السلام فرمود: انسان مسلمان، صالح نشود مگر به سه چیز: دانایی به احکام و دستورات دین و حدّ نگهداری در امر معیشت، و پایداری در مصیبت‌ها.

۳۶۱۹- و نیز فرمود که رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرمود: راستی که اگر انسان نیاز غذایی سالیانه خویش را تهیه و ذخیره کند روح و دلش آرامش یابد.

۳۶۲۰- معمر بن خلّاد از حضرت رضا علیه السلام پرسید: اندوختن گندم سالیانه چطور است؟ فرمود: من خود این کار را می‌کنم. یعنی قوت سالیانه مورد نیازم را یک جا تهیه می‌کنم.

۳۶۲۱- عبد الله بن ابی یعفر از امام صادق علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هیچ هزینه‌ای در نزد خداوند عزّ و جلّ بهتر از هزینه به اندازه نیاز نیست و خداوند اسراف و زیاده‌روی را دوست ندارد، جز در مخارج حجّ

و عمره، پس خدا رحمت کند مؤمنی را که از راه صحیح و پاک مخارج خویش را درآورد و به اندازه کفاف و بدون زیاده‌روی خرج کند یا زیادی آن را، در راه خداوند برای توشه آخرت خویش از پیش فرستد.

۳۶۲۲- و موسی بن جعفر علیهما السلام فرمود: من ضامنم که هر کس میانه‌روی در معیشت خود به خرج دهد تهیدست و نیازمند نگردد.

۳۶۲۳- امام سجّاد علیه السلام فرمود: گاهی شخصی با اینکه مالش را در راه حقّ انفاق می‌کند اسراف کار محسوب می‌شود. (چون از اندازه گذشته و رعایت حدّ را نکرده است).

۳۶۲۴- اصبع بن نباته از امیر مؤمنان علیه السلام نقل کرده که فرمود:

شخص اسراف کار سه نشانه دارد: آنچه در خور او نیست می‌خورد، و آنچه در خور او نیست یا بکارش نمی‌آید می‌خرد، و آنچه در شأن او نیست می‌پوشد.

۳۶۲۵- ابو هشام بصری گوید: امام رضا علیه السلام فرمود: از موارد فساد و اسراف مال شکستن پول مسکوک سالم است برای مصرف دیگر و دور انداختن هسته خرما می‌باشد.

ص: ۲۲۵

۳۶۲۶- اسحاق بن عمار گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم کمترین حد اسراف چیست؟ فرمود: لباس بهتر خود را هنگام کار بپوشی (یعنی لباسی که با آن آبروی خود را بر گزار می کنی هنگام فعالیت های روزانه بتن نمائی) و آب باقی مانده در ظرف را بیهوده بریزی، و هسته خرما را به این طرف و آن طرف پرتاب نمائی.

۳۶۲۷- ولید بن صبیح گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: سه طایفه دعا می کنند و دعایشان مستجاب نمی شود یا دعایشان بخودشان باز می گردد. اول مردی که دارای ثروتی فراوان مثلاً تا سی - چهل هزار درهم باشد و همه را در راه حق انفاق کند و برای درماندگی خود چیزی نهد و تهی دست گشته، گوید: پروردگارا روزیم ده، خداوند متعال می فرماید: مگر روزیت نداده بودم؟ دوم آنکه، تن بکار ندهد و در خانه اش بنشیند و از خدا روزی طلب کرده، بگوید: خداوند روزیم ده، خداوند متعال می فرماید: مگر راه روزی طلب کردن را بتو نیاموختم؟ و سوم مردی که زنی (نامناسب) دارد و دعا می کند که خدا این را از من دور کن و میان ما جدائی انداز که خداوند می فرماید: مگر اختیار طلاق را بتو نداده ام؟

۳۶۲۸- و نیز فرمود: از سعادت انسان است که خود متصدی امور عیال خود

ص: ۲۲۶

و سرپرست آنها باشد.

۳۶۲۹- و همچنین فرمود: برای شخص همین گناه برای دوزخی شدن بس که عیالات خود را ضایع نگهدارد و با وجود توانائی، مخارج آنها را نرساند و آنان را مانند بی کسان رها کند.

۳۶۳۰- و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: از رحمت خدا بدور است، از رحمت خدا بدور است آنکه نفقه خوران خویش را ضایع گذارد و به آنها و نیازشان نرسد.

۳۶۳۱- و نیز ایشان علیه السلام فرمود: کسی که برای اهل خانواده خویش کوشش می کند و از راه حلال معیشت آنان را ترتیب می دهد اجرش مطابق مجاهد فی سبیل الله است.

۳۶۳۲- اسماعیل بن جابر گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: خود را زیر بار حقوق نبرید (یعنی کارها و اموری که تکلیف شما را زیاد می کند و بر عهده شما آنچه نبوده می اندازد مانند ضمانت و کفالت و امانت داری و امثال اینها) و چنانچه گریبانگیرتان شد در آن پایداری کنید و از عهده آن نیکو برآئید.

۳۶۳۳- و حضرت رضا علیه السلام فرمود: چیزی که برای زندگیت لازم

ص: ۲۲۷

است و ضرر نداشتنش برای تو بیش از نفع دیگران است و غیر آن را نداری، آن را به رفقایت بذل مکن.

۳۶۳۴- عمر بن یزید گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: زنهار، زنهار از تنبلی و کم حوصلگی چون این دو کلید همه بدبختیهاست زیرا شخص تنبل هیچ حقی را ادا نمی‌کند، آن کس که کم حوصلگی به خرج می‌دهد در اخذ یا ادای هیچ حقی پایدار نیست.

۳۶۳۵- و حضرت کاظم علیه السلام فرمود: براستی که خداوند عزیز بدون شک بنده پرخواب و بیکاره را دشمن دارد.

۳۶۳۶- امام صادق علیه السلام به بشیر نبال فرمود: اگر از کاری منفعت بردی آن را رها مکن.

۳۶۳۷- اسحاق بن عمّار گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: مردی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و از کار شکایت کرد آن حضرت فرمود نظر کن (دقت کن) و برای خرید و فروش چیزهایی بخر و بفروش و هر کدام که برای تو نفعی

ص: ۲۲۸

داشت ادامه ده.

۳۶۳۸- و امام صادق علیه السلام فرمود: کارهای بزرگ و اساسی را خود بشخصه انجام ده و کارهای کوچک و بی‌اهمیت را به دیگری وکالت ده، پرسیدند (کارهای بزرگ) مانند چه چیز؟ فرمود: مانند خرید خانه و ملک و مانند این کارها.

۳۶۳۹- و از ارقط (شوهر خواهر امام صادق علیه السلام) روایت شده که گفت: آن حضرت بمن فرمود: خود را برای تهیه هر چیز ناقابل به دور کوچه و بازار نینداز و چیزهای بی‌اهمیت را خود مباشر خریدش مباش زیرا شایسته نیست مرد مسلمان با شخصیت و خانواده، بکارهای پست و خرید اشیاء کم ارزش خود اقدام کند، مگر سه چیز که آنها سزاوار است شخص متدین و اصیل خود اقدام نماید و آن عبارت است از خرید خانه، خرید شتر و خرید برده و غلام.

شرح: «باید دانست که شتر در آن روزگار، حکم ماشین سواری و کامیون را در زمان ما داشته است».

۳۶۴۰- هشام بن سالم گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: امیر مؤمنان علیه السلام خود هیزم تهیه می‌کرد و آب از چاه می‌کشید و جاروب می‌کرد و حضرت

ص: ۲۲۹

فاطمه علیها السلام آسیا می‌کرد و خمیر می‌نمود و نان می‌پخت.

۳۶۴۱- امام صادق علیه السلام فرمود: هر که خانه می‌خرد خوشبخت و کامیاب است و آنکه خانه‌اش را می‌فروشد تلف و نابود.

۳۶۴۲- زرارة گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: هیچ چیز بر انسان سختتر از پول نقدی که پس از خود باقی گذارد نیست، گوید: پرسیدم: پس چه کند؟

فرمود: باغ یا بوستان یا خانه بخرد.

۳۶۴۳- معاویه بن عمار گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله به مدینه وارد شد، به اشاره با پای خود خطی کشید و حدود مدینه را تعیین فرمود، بعد دعا کرد:

«اللهم من باع رقعة من أرض فلا تبارک فیہ»

پروردگارا هر کس قطعه‌ای از زمین بفروشد مبارکش مباد.

۳۶۴۴- امام باقر علیه السلام فرمود: در تورات آمده است که هر کس آب و زمین خویش را بفروشد و به جای آن زمین و آبی نخرد همه قیمت آن نابود خواهد شد.

۳۶۴۵- معاویه بن عمار گوید: از امام ششم علیه السلام در مورد کسب

ص: ۲۳۰

حجّام (حجامت‌کننده) پرسیدم، فرمود: اشکالی ندارد.

شرح: «مراد از کسب اجرت می‌باشد یعنی حجّام اگر اجرت بگیرد حلال است یا حرام؟ فرمود: حلال است.»

۳۶۴۶- و رسول خدا صلی الله علیه و آله نهی فرمود از اجرت گرفتن برای نرکشی حیوانات.

شرح: «اجاره دادن حیوان نر برای کره کشی در آن زمان رسم بوده و رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را ممنوع اعلام فرموده است.»

۳۶۴۷- ابو بصیر از امام صادق علیه السلام از قیمت سگ شکاری پرسید که آیا حلال است یا نه، فرمود: «اشکالی ندارد، اما سگ ولگرد را نمی‌توان فروخت و در مقابل واگذاری آن پول گرفت.

۳۶۴۸- و نیز فرمود: اجرت زن بدکاره، و قیمت سگ غیر شکاری، و قیمت مشروبات الکلی و قیمت مردار، همه نامشروع و حرام است، و اما رشوه دادن و گرفتن در حکم همان کفر به خدای بزرگ است.

شرح: «رشوه آنست که یکی از متخاصمین وجهی به قاضی یا شهودش بدهد که حکم یا شهادت را به نفع او انجام دهند.»

۳۶۴۹- و در روایتی چنین آمده است که: «مزد مرد و زن آوازه خوان حرام و

ص: ۲۳۱

نامشروع می‌باشد.»

۳۶۵۰- و رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ از اجرت قاری قرآنی که برای قراءتش مبلغ (اجرت) تعیین کند، نهی فرموده است.

۳۶۵۱- و حسین بن مختار فلانسی گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: ما کلاههایی را می‌سازیم که در شب از آن استفاده می‌کنند (شب کلاه) و در آن پنبه کهنه مصرف می‌کنیم، اما برای مشتری آشکار نمی‌کنیم که در آن چیست، فرمود: من برای تو بخصوص دوست دارم که برای مشتریان روشن کنی که در آن چه چیز به کار رفته است.

۳۶۵۲- و امام صادق علیه السلام فرمود: براستی که خورنده مال یتیم بزودی وبال آن را خواهد دید هم در دنیا و هم در آخرت، اما وبال دنیائی، خداوند عزیز می‌فرماید: **وَلْيَخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكَوْا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَةً ضَعِيفًا خَافُوا عَلَيْهِمْ فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ نَسَاءَ: ۱۰۰** (باید بترسند از اینکه پس از خود فرزندان ناتوان و صغیر باقی گذارند و بر حال آنها فکر کنند و بهراسند و از خدا پروا داشته باشند). و اما وبال اخروی پس خداوند عزیز می‌فرماید: **إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَ سَيَصْلُونَ سَعِيرًا نَسَاءَ: ۱۱** (کسانی که اموال یتیمان را می‌بلعند به ستم، جز

ص: ۲۳۲

این نیست که در شکم خود آتش پر می‌کنند و بزودی به همان آتش می‌سوزند).

۳۶۵۳- و محمد بن حسن صفار قمی - رضی الله عنه - به حضرت عسکری علیه السلام طی نامه‌ای نوشت: «مردی قافله‌ها را بدرقه می‌کند برای حفظ و حراست آنها در جاهای هولناک، اما از طرف دولت نیست بلکه خود مردم با او شرط کرده‌اند که مبلغ معینی بدو بدهند، آیا این مبلغ را می‌تواند از آنها بستاند یا نه؟» اما در پاسخ مرقوم فرمودند: «اگر خود را به کار مخصوصی اجیر داده باشد اشکالی ندارد.»

۳۶۵۴- و محمد بن عیسی بن عبید بن یقظین به امام هادی علیه السلام نامه‌ای نوشت که مردی فرزند خود را به خیاطی سپرده و شرط کرده است تا یک سال فرزندش نزد وی کار کند و فلان مبلغ اجرت بگیرد، سپس شخص دیگری پیدا شده، می‌گوید فرزند خود را به من بسیار به مقداری بیشتر از آنکه با خیاط قرار کرده‌ای. آیا اختیار دارد و می‌تواند اجاره اولی را بهم بزند یا نه؟ امام علیه السلام در پاسخ نامه به خط خویش مرقوم داشتند: بر او واجب است که شرط و قراری را که با اولی داشته تا هنگامی که فرزندش مریض یا ناتوان از کار نگشته است اجرا کند.

ص: ۲۳۳

۳۶۵۵- محمد بن سنان گوید: از حضرت اَبی الحسن علیه السَّلام (ظاهراً حضرت کاظم علیه السَّلام) پرسیدم: شخص می‌تواند اجیر شود، فرمود: اشکالی نیست اگر تا حدّ توانایی خود انجام وظیفه کند، موسی بن عمران خود اجیر گشته و شرط کرد هشت سال و اگر خواستم ده سال، پس خداوند متعال قضیه را این طور برای ما فرموده:

عَلَىٰ أَنْ تَأْجُرَنِي ثَمَانِي حِجَجٍ فَإِنْ أَتَمَمْتَ عَشْرًا فَمِنْ عِنْدِكَ قِصَصٌ: ۲۶ (اجیرم می‌شوی که در مقابل صدق عیالت هشت سال کار کنی و اگر خواستی ده سال).

۳۶۵۶- عمّار ساباطی گوید: به امام صادق علیه السَّلام عرض کردم:

انسان خود کسب و تجارت می‌کند و درآمدش اندک است، در حالی که کسانی هستند که اگر وی اجیر آنها شود و برای آنها فعالیت کند بیشتر از درآمد او در کسبش به وی می‌دهند، فرمود: خود را اجیر دیگری نسازد، و مستقلاً از خداوند متعال طلب روزی نماید و به کسب پردازد، زیرا وقتی خود را اجاره داد روزی را بر خویشتن محدود ساخته، به همان مقدار که با مستأجر قرار بسته است.

۳۶۵۷- عبد الله بن محمد جعفری گوید: امام محمد باقر علیه السَّلام فرمود: هر

ص: ۲۳۴

کس خود را اجیر سازد روزی را بر خود تنگ کرده است، چگونه بر خود تنگ نکرده باشد در حالی که آنچه به چنگ می‌آورد از آن دیگری است همان که او را اجاره کرده است.

شرح: «باید دانست که این منع در مورد کسانی است که خود را به مبلغ معینی اجاره می‌دهند و برای دیگران کار و فعالیت می‌کنند و عامل و نماینده دیگران هستند در حالی که می‌توانند همان کار را مستقلاً برای خویش انجام دهند، نه کارگران کارخانجات و شرکتهای صنعتی که تأسیس آن برای هر کس میسر نیست و شخص نمی‌تواند خود مستقلاً بدان پردازد، و اینان نیز اجرت و ارزش کار فردی‌شان هر چه باشد می‌ستانند، پس منع شامل اینها نیست بلکه شامل کسانی است که می‌توانند کاری را که برای دیگران انجام می‌دهند برای خود انجام دهند و هر مقدار که بهره‌آور است از آن خود آنها باشد، با این حال اجیر می‌شوند».

۳۶۵۸- هارون بن حمزه غنوی گوید: از امام ششم علیه السَّلام پرسیدم:

مردی کسی را اجیر کرده است و چون اجیر و مستأجر به یک دیگر اطمینان نداشتند وجه الاجاره را نزد شخص سومی نهاده و آن شخص پس از انجام کار وفات یافت و مالی که به مبلغ اجاره نزد او امانت مانده بود تا بدان وفا کند تلف شده و چیزی باقی نگذاشته است، امام علیه السَّلام فرمود: «اجیرکننده ضامن اجرت است مگر اینکه اجیر شده خود، آن شخص را معرفی کرده و به آن راضی شده باشد».

۳۶۵۹- عبید بن زرارة گوید: امام صادق علیه السلام بمن فرمود: ای عبید

ص: ۲۳۵

براستی که اسراف کاری، سرانجام فقر و تهیدستی به بار می‌آورد، و میانه‌روی در امر زندگی و معیشت توانگری و بی‌نیازی را موجب می‌شود.

۳۶۶۰- محمد بن مسلم از امام محمد باقر علیه السلام سؤال کرد: شخصی برای مردمان دارو می‌سازد و اجرت می‌گیرد، فرمود: اشکالی ندارد.

۳۶۶۱- هند سراج گوید: من به امام محمد باقر علیه السلام عرض کردم- خداوند به شما خیر دهد- من مردی هستم که کارم فروش اسلحه است، که با خود به شام می‌برم و به اهل آن دیار می‌فروشم، و از آن وقت که خداوند مرا به حق آگاه ساخت (شیعه شدم) از این کار ناراحت و دل‌نگرانم، گفتم: دیگر برای دشمنان خدا اسلحه نبرم. امام علیه السلام فرمود: نه، ببر و به آنها بفروش، زیرا خداوند به وجود آنان دشمنان ما و آنها را دفع می‌کند (مراد از دشمنان ما و آنها، رومیان می‌باشند) فرمود:

آری، اگر میان ما و آنها درگیری پدید آید آن وقت هر کس به هر طریق به آنها اسلحه برساند که علیه ما به کار برند جزء مشرکان خواهد بود.

۳۶۶۲- ابو ولاد گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم در باره

ص: ۲۳۶

شخصی که متصدی کارهای دولت شده و راه درآمدی جز آن ندارد (مراد، دولت جائر است) و من بر او وارد می‌شوم، وی از من پذیرائی کرده، به من احسان می‌نماید و چه بسا اتفاق می‌افتد که پول یا لباسی بمن می‌بخشد و من از این امر دلم گرفته و ناراحتم، چه حکمی می‌فرمائید؟ حضرت فرمود: آنچه به تو می‌دهد از او بستان و بخور بر تو گواراست و برای او وزر و وبال.

۳۶۶۳- داود بن مثنی (ابو المغرا) گوید: مردی از امام صادق علیه السلام در حضور من سؤال کرد و گفت:- خداوند به شما خیر دهد- من گاهی بر یکی از کارمندان دولت می‌گذرم و بر او وارد می‌شوم یا به حاکمی می‌رسم و او هدیه یا جایزه‌ای به من می‌دهد آیا جایز است از وی بستانم؟ فرمود: آری، پرسیدم: با آن می‌توانم حجّ خانه خدا را بجای آورم؟ فرمود: آری، با آن مال حجّ بجای آر.

۳۶۶۴- علی بن یقطين گوید: موسی بن جعفر علیهما السلام به من فرمود:

خداوند متعال را در دستگاه سلطان دوستانی است که به سبب آنها، از حقّ مؤمنان و دوستداران خود دفاع می‌نماید.

۳۶۶۵- و در خبر دیگر آمده: که آنان آزادشدگان خداوند از آتش دوزخ می‌باشند.

۳۶۶۶- و امام صادق علیه السلام فرمود: کفّاره کار دولتی برآوردن حاجات برادران ایمانی است.

۳۶۶۷- و از عبید بن زراره روایت شده است که گفت: امام صادق علیه السلام مردی را نزد حاکم مدینه زیاد بن عبید الله بن عبد الله بن عبد المذان فرستاد و فرمود: این مرد را به کاری بگمار.

*** (پدر می‌تواند از مال فرزندش برگیرد)***

«این عنوان در پاره‌ای از نسخه‌ها هست ولی بنظر می‌رسد از دیگران باشد نه از مؤلف».

۳۶۶۸- محمد بن مسلم گوید: از آن حضرت پرسیدم مردی که فرزندش دارای ثروتی است، نیازمند به مال پسر شده است، چه کند؟ فرمود: پدر می‌تواند از مال فرزند به اندازه خوراک خویش استفاده کند و اما مادر از مال او برنگیرد مگر به طریق قرض، که آداء آن را بر عهده گیرد.

۳۶۶۹- حسین بن ابی العلاء گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم:

آیا از مال فرزند بر پدر چیزی حلال است؟ فرمود: در صورتی که چاره‌ای نداشته باشد به

اندازه خوراکش بدون زیاده‌روی اشکالی ندارد، گوید: از او پرسیدم پس اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده:

«أنت و مالک لایبک»

(تو و هر چه داری از آن پدرت می‌باشد) چه می‌شود؟ فرمود: موضوع این بود که فرزند پدرش را به شکایت نزد رسول صلی الله علیه و آله آورد و گفت: یا رسول الله، این پدر من است و در میراث مادرم به من ستم کرده، پدر گفت: من آن را هزینه زندگی خود و او کردم، اینجا بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: تو و اموالت از آن پدرت می‌باشد و پدر مالی نداشت تا رسول خدا صلی الله علیه و آله بستاند و به فرزند دهد، آیا می‌گوئی آن حضرت پدر را برای پسر به زندان افکند؟

۳۶۷۰- عبد الله بن سنان گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: زن حق ندارد بدون اجازه همسرش بنده آزاد کند، یا برده‌اش را تدبیر کند، یا چیزی به کسی ببخشد و یا نذر کند در مال مخصوص خودش، مگر زکات واجب یا نیکی به پدر و مادرش یا بخششی به خویشانش.

شرح: «جز نذر در بقیه امور مذکوره اذن شوهر مستحب است».

۳۶۷۱- به امام صادق علیه السلام گفتند: مردم می گویند رسول خدا

ص: ۲۳۹

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: «گرفتن صدقه برای کسی که چهار ستون بدنش سالم است و بی نیاز حلال نیست». حضرت فرمود: «پیامبر غنی و بی نیاز را فرموده است، اما برای آنکه بدنش سالم است نرفته».

۳۶۷۲- ابوالبختری وهب بن وهب گوید: جعفر بن محمد (علیهما السلام) فرمود: شنواندن و فهماندن به شخصی که شنوا نیست، بدون اینکه او را ناراحت کند، صدقه گوارائی است (زیرا نه مالی از دست رفته و نه بدنی رنج دیده است).

۳۶۷۳- رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ به مردی فرمود: آیا امروز روزه‌ای؟

گفت: نه، فرمود: مریضی را عیادت کرده‌ای؟ گفت: نه، فرمود: جنازه مؤمنی را تشییع کرده‌ای؟ گفت: نه، فرمود: بینوائی را سیر کرده‌ای؟ گفت: نه، فرمود: پس به خانه بازگرد و نزد عیال و فرزندان خود برو و آنها را ببوس و این کار را از سوی تو نسبت به آنها در حکم صدقه است.

شرح: «غرض آنست که نباید روز انسان خالی از یکی از این اعمال نیک باشد حتی اگر خوشحال کردن خانواده بقصد رضای خدا باشد».

۳۶۷۴- مردی نزد امیر مؤمنان علیه السلام آمد و اظهار داشت: یا امیر المؤمنین بخدا سوگند من شما را دوست می دارم، حضرت فرمود: لکن من تو را دشمن می دارم، مرد پرسید: برای چه؟ فرمود: برای اینکه تو بابت اذان طلب اجرت می کنی و برای

ص: ۲۴۰

آموختن قرآن مزد می ستانی.

۳۶۷۵- و علی علیه السلام فرمود: هر کس بابت آموزش قرآن اجرت بخواهد نصیبش در روز رستاخیز همان مبلغی است که دریافت کرده است.

شرح: «بیشتر فقهای امامیه اخذ اجرت را برای آموختن احکام دین و آنچه بر مکلفین واجب است مثل اذکار نماز یا صیغه نکاح جایز نمی دانند».

۳۶۷۶- قتیبه أعشى (که یکی از قراء قرآن اهل کوفه و از شیعه مذهبان است) گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم من قرآن تلاوت می کنم و به من هدیه می دهند آیا بپذیرم؟ فرمود: نه، عرض کردم: شرط نمی کنم. فرمود: آیا قرآن هم نخوانی به تو هدیه می دهند؟ گفتم: نه، فرمود: پس قبول نکن (هدیه را نپذیر).

شرح: «شیخ طوسی علیه الرّحمة این خبر را حمل بر کراهت کرده، گوید: معلّم این امور نباید اجرت بگیرد لکن اگر به او بخششی کردند و هدیه‌ای فرستادند قبول کند».

۳۶۷۷- یکی از شیعیان کوفه گفت: عیسی شقفی که مردی ساحر بود و مردم به او مراجعه می‌کردند و او برای کارش از آنها اجرت می‌گرفت، گوید: به حجّ

ص: ۲۴۱

خانه خدا رفتیم و در منی حضرت صادق علیه السّلام را ملاقات کرده به او عرض کردم: فدایت شوم من مردی هستم که کارم سحر است و برای این عمل اجرت می‌گیرم، و حجّ بجای آورده‌ام و خداوند بر من دیدار شما را روزی فرمود و اکنون توبه کرده، به خدا بازمی‌گردم آیا فکر می‌کنید راه چاره‌ای برای من باشد؟ فرمود: به کارت ادامه بده اما سحر را بگشا و مبند. «یعنی در باطل کردن سحر دیگران کار کن نه در سحر نمودن دیگران.» شرح: «این خبر را حمل بر آن کرده‌اند که باطل کردن سحر به سحر نباشد بلکه به آیات قرآن و ذکر و دعا باشد».

۳۶۷۸- امام صادق علیه السّلام فرمود: هر کس گذرش بر باغستانها بیفتد مانعی ندارد که هنگام عبور از میوه درختها استفاده کند ولی حقّ ندارد به‌مراه خود چیزی از آن ببرد.

شرح: «در اصطلاح فقها این را حقّ المارّه گویند و چون اصل آنست که بدون اذن مالک هیچ کس حقّ ندارد در مال دیگران تصرف کند و این خبر خلاف اصل است کسانی که به این خبر عمل کرده‌اند آن را منحصر می‌کنند به مورد نصّ و چنین گویند که نباید به قصد چیدن میوه برود و نباید از آنچه بر زمین ریخته بردارد و نباید چیزی همراه خود ببرد و حقّ فاسد ساختن میوه‌ها را هم ندارد.

*** (باب احکام دین و قرض) ***

۳۶۷۹- عبد الرّحمن بن حجّاج گوید: امام صادق علیه السّلام فرمود: از فشار

ص: ۲۴۲

طلبکاران و بدهی و فشار شهوت جنسی و بی‌رغبتی مردان بگرفتن زنان بی‌شوهر، و بی‌اعتنائی زنان بدون مانع به مردان بی‌همسر، و بالاخره کساد بازار این دو گروه به خداوند پناه برید.

۳۶۸۰- سکونی از جعفر بن محمّد و او از پدرانش علیهم السّلام روایت کرده که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: زنهار و بر حذر باشید از زیر بار وام رفتن که باعث سرشکستگی مدیون است. (و مطابق بعضی از نسخ برای شخص دین‌دار عیب است).

۳۶۸۱- امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: حذر کنید از دین، زیرا آن موجب اندوه شب و خواری روز، برای مدیون است.

۳۶۸۲- و نیز آن حضرت فرمود: بیرهیزید و دوری گزینید از زیر بار قرض رفتن که خوارکننده انسان در روز است، و موجب اندوه و رنج بردن او در شب، و یک بار گرفتاری پرداختش در این دنیا، و یک بار گرفتاری دیر پرداختن، و یا نپرداختن آن، در آخرت را باعث می‌شود.

۳۶۸۳- معاویه بن وهب گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: به ما گفته‌اند که در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله یکی از یاران وی که اهل مدینه بود از دنیا رفت در حالی که دو دینار بدهکار بود، رسول خدا صلی الله علیه و آله حاضر

ص: ۲۴۳

نشد تا بر جنازه وی نماز بخواند و به اصحابش فرمود: بر برادران نماز کنید تا اینکه یکی از خویشانش آن دین را به عهده گرفت. آیا این صحت دارد؟ امام صادق علیه السلام فرمود: آری صحیح است، و البته این کار را رسول خدا صلی الله علیه و آله بدان جهت کرد که مردم متوجه شوند که هر کس دینی بگردن دارد ادا نماید و دیگر اینکه قرضی را بی‌اهمیت تلقی نکنند. و الا بدون شک رسول خدا صلی الله علیه و آله خود از دنیا رفت و مدیون بود، امیر المؤمنین علیه السلام شهید شد در حالی که بدهی داشت، و حضرت مجتبی علیه السلام فوت نمود و وام بر عهده‌اش بود، و حضرت سید الشهداء علیه السلام قرض بگردن داشت و شهید شد.

شرح: «روشن است که آن شخص مدیون، قدرت اداء دین را داشته ولی اهمیت لازم را نداده تا فوت کرده است، به این جهت رسول خدا صلی الله علیه و آله حاضر نشد تا بر جنازه‌اش نماز بخواند نه اینکه هر کس از دنیا رفت و وامی بر عهده داشت مشمول این حکم می‌شود».

۳۶۸۴- موسی بن بکر از حضرت کاظم علیه السلام نقل کرده که فرمود:

هر کس از راه حلال روزی طلب کرد و تهیدست گشت، به ضمانت و عهده خداوند عزیز و پیامبرش صلی الله علیه و آله از دیگران وام بگیرد.

ص: ۲۴۴

۳۶۸۵- احمد بن حسن میثمی از ابی موسی عمر بن یزید صیقل نقل کرده که: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: فدایت شوم شخص می‌تواند قرض کند و به حج برود؟ فرمود: آری، عرض کردم: می‌تواند قرض کند و ازدواج نماید؟ فرمود:

آری، چه او هر روز و هر شب منتظر رسیدن روزیش از جانب خدا می‌باشد.

۳۶۸۶- ابو ثمامه گوید: به امام جواد علیه السّلام عرض کردم: من در نظر دارم ملازم مکّه و مدینه باشم ولی دین و بدهی به گردن دارم، شما در این باره نظرتان چیست؟ فرمود به آنجا که باید دینت را ادا کنی بازگرد، و بنگر که خداوند عزیز را ملاقات کنی و دینی بر عهده تو نباشد (هنگام مرگ مدیون نباشی) زیرا مؤمن خیانت نمی‌کند.

۳۶۸۷- و امام صادق علیه السّلام فرمود: هر کس دینی دارد و به فکر آداء آنست از جانب خداوند عزیز دو محافظ دارد که او را در پرداخت دین و وامش یاری می‌دهند، اما اگر بفکر پرداخت آن نباشد و سستی نماید، آن دو فرشته محافظ همان مقدار در یاری او سستی بخرج دهند (یعنی مطابق نیتش با او رفتار و یاری می‌شود).

۳۶۸۸- بشّار أسلمی گوید: امام باقر علیه السّلام فرمود: اولین قطره خون

ص: ۲۴۵

شهید که روی زمین می‌چکد کفّاره گناهان اوست مگر بدهی که به مردم دارد، و آن را جز آداء به صاحبش کفّاره‌ای نیست.

۳۶۸۹- ابو خدیجه سالم بن مکرم گوید: امام صادق علیه السّلام فرمود: هر گاه شخصی نزد کسی رفته و از او تقاضای وام کند و در فکرش این باشد که آن را نپردازد، او خود دزد حرفه‌ای است.

۳۶۹۰- سماعة بن مهران گوید: به امام صادق علیه السّلام عرض کردم:

مردی از ما، سرمایه‌ای دارد که با آن معاش خود و عیالات خود را می‌گذراند و بر عهده‌اش دینی است، آیا موجودیش را هزینه خوراک و مخارج خانواده‌اش کند و به انتظار گشایشی باشد تا دین خویش را آداء کند؟ یا دین را آداء نماید و باز سرمایه‌ای برای مخارج عیالات خویش از این و آن در این روزگار سخت و کساد بازاری و وام بگیرد، یا از صدقه و زکات امرار معاش کند؟ فرمود: از موجودی خویش دینش را آداء کند و با نداشتن سرمایه چیزی از کسی وام نستاند زیرا خداوند عزیز فرموده: **لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ** مالهایتان را به باطل میان خود مخورید.

شرح: «علامه مجلسی- رحمه الله- فرموده: امام از عدم پرداخت دین و استقراض بدون موجودی هر دو نهی فرمود و به استفاده از مورد زکوات امر فرمود».

ص: ۲۴۶

۳۶۹۱- أبو حمزه ثمالی گوید: امام باقر علیه السّلام فرمود: هر کس حقّ مسلمانی نزد اوست و می‌تواند که آن حقّ را به وی آداء کند (ردّ کند) و آن را نزد خود نگهدار از بیم آنکه اگر حقّ را به صاحبش برساند مبادا فقیر و تنگدست شود خداوند عزیز از او که می‌خواهد با نپرداختن مال دیگران و نگه داشتن حقّ آنها، خود را بی‌نیاز سازد تواناتر است که او را با وجود این تهی دست بگرداند.

۳۶۹۲- إسماعیل بن ابی فدیك از امام صادق از پدرش علیهما السّلام نقل کرده که فرمود: خداوند با مدیون است تا دینش اداء شود مادامی که قصد ندادن (که بر او حرام است) نکرده باشد.

۳۶۹۳- و از برید بن معاویه عجلی نقل کرده‌اند که گفت: به امام صادق علیه السّلام عرض کردم: بر ذمه من وامی متعلق به چند یتیم است و من می‌ترسم که اگر مزرعه خود را بفروشم و آن را ادا کنم، دست خالی باقی بمانم، فرمود: مزرعات را مفروش مقداری از آن را ادا کن و مقداری را بگذار (یعنی لازم نیست که یک جا ادا کنی می‌توانی در چند قسط ادا کنی).

ص: ۲۴۷

۳۶۹۴- و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هیچ بدهکاری نیست که طلبکار از نزدش راضی بازگردد مگر اینکه جنبنده‌های زمین و ماهیان دریا برای او دعا می‌کنند و هیچ بدهکاری نیست که طلبکار از نزد او ناراضی برگردد و توانائی پرداختن آن را داشته باشد مگر آنکه خداوند عزیز به عدد هر روز و شبی که مال او را نگهداشته و نپرداخته است گناه و ستم برای او بنویسد.

۳۶۹۵- خضر بن عمرو نخعی گوید: امام صادق علیه السّلام در باره مردی که از دیگری طلبکار بود و بدهکار انکار می‌کرد فرمود: اگر نزد قاضی او را قسم دهد و او قسم یاد کند که بدهکار نیست، بعد از سوگند دیگر حق گرفتن چیزی را از او ندارد، و اگر او را به سوگند واداشت حقی ساقط می‌شود و نمی‌تواند چیزی از او بستاند و چنانچه او را بی‌قسم رها کند و سوگندش ندهد حق او برجایش باقی است.

شرح: «جمله وسط (و اگر او را به سوگند واداشت - الی - از او بستاند) تکراری است و در تهذیب و کافی نیست و معنی محصلی جز جمله سابق ندارد».

۳۶۹۶- سلیمان بن خالد گوید: از امام صادق علیه السّلام پرسیدم: مردی مالی از من نزد اوست ولی انکار می‌کند، سوگندش دادم، قسم یاد کرد، تا اینکه مالی

ص: ۲۴۸

از وی به دست من افتاده است، آیا می‌توانم آن را به جای مال خود تصرف کنم و مانند او قسم یاد نمایم؟ فرمود: اگر او به تو خیانت کرده است تو به او خیانت مکن و در آنچه عیبش می‌کردی خود نیز وارد مشو.

شرح: «این خبر دلالت دارد که پس از سوگند حق تقاض ساقط می‌شود و مشهور میان فقها هم همین است».

۳۶۹۷- معاویه بن عمار گوید: به امام صادق علیه السّلام عرض کردم: من حق مالی بر عهده شخصی دارم و او حق مرا انکار می‌کند، سپس مالی نزد من به ودیعه می‌نهد آیا من حق دارم از آن ودیعه مال خود را تقاض کنم؟ فرمود: نه، این خیانت است.

شرح: «شاید این پس از قسم دادن باشد، یا اینکه مکروه؛ و مشهور بین علماء ما جواز است و اخباری هم در کتاب تهذیب و استبصار راجع به جواز هست. و جمع میان اخبار مختلف را چنین کرده‌اند که در امانت شرعیّه حقّ تقاص هست و در امانت تملیکیّه نیست، و فرقی آنست که امانت شرعیّه مالی است از دیگری که بدون اختیار و اجازه او در تصرف انسان آمده باشد، و در امانت تملیکیّه صاحب مال به اختیار خود، انسان را بر مال خود مسلط ساخته است مثلاً به اختیار خودش مالش را نزد شخصی امانت نهاده است. و در قسم اول حقّ تقاص هست و در قسم دوم نیست و تنها یک مورد است که شیخ طوسی - علیه الرحمه - در تهذیب از شهاب بن عبد ربّه از امام علیه السّلام نقل می‌کند که تقاص را در امانت تملیکیّه نیز جائز می‌داند. و بدین سبب اخبار مخالف را حمل بر کراهت کرده‌اند».

۳۶۹۸- زید شحّام گوید: امام صادق علیه السّلام بمن فرمود: اگر کسی تو

ص: ۲۴۹

را امین دانست و امانتی به تو سپرد به وی باز ده، و اگر کسی با تو خیانت ورزید، تو به او خیانت مکن.

۳۶۹۹- سیف بن عمیره از ابو بکر حضرمی روایت کرده که گفت: به امام صادق علیه السّلام عرض کردم: مردی مالی بر عهده دیگری دارد و آن شخص دین را انکار کرده و مال را از او برده است، پس از چندی مالی از منکر نزد طلبکار آمده همانند آنچه از وی برده است، آیا می‌تواند آن را به جای مال خویش تصاحب نماید؟

فرمود: آری، و بگوید: «خداوندا، من این مال را بجای مال خودم که او از من گرفته بود صاحب می‌شوم».

شرح: «مورد این خبر امانت شرعیّه است».

۳۷۰۰- و در خبر دیگری یونس بن عبد الرحمن از ابو بکر حضرمی همانند این خبر را روایت کرده، با این تفاوت که گفته است: بگوید: «خداوندا، آنچه برگرفتم از روی خیانت و ستم برنگرفتم، بلکه آن را به جای حقّی که داشتم برداشتم».

۳۷۰۱- و در خبر دیگری آمده که اگر تقاص‌کننده را سوگند داد، پس از اینکه این کلمات را گفت جایز است که به انکار، قسم یاد کند. (یعنی قسم بخورد)

ص: ۲۵۰

که من مالی به فلان شخص بدهکار نیستم).

مصنّف این کتاب - رحمه الله - گوید: این اخبار در معنی هماهنگ است و اختلافی ندارد، و آن چنین است که هر گاه او را سوگند داد و طرف مدعی علیه سوگند یاد کرد دیگر حقّ ندارد، از او چیزی بستاند. چرا که:

۳۷۰۲- رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: «هر کس به خدا سوگند یاد کرد از او بپذیرید، و هر کس برای او سوگند یاد کردند پس راضی شود و اگر راضی نشود، با خداوند کاری نخواهد داشت».

و اگر منکر خود بدون اینکه مدعی او را قسم دهد سوگند خورد، و بعد مدعی طلبکاری کرد یا مال را از او گرفت یا به طور امانت شرعی مالی از وی نزد مدعی آید اینها هیچ کدام در نهی داخل نیست و می‌تواند انجام دهد، و همچنین اگر منکر امانتی نزد مدعی بنهد مدعی حق ندارد از آن چیزی بردارد زیرا آن امانت تملیکی است و او خود وی را امین دانسته و نزد او نهاده است پس جایز نیست که بدو خیانت کند آن طوری که طرف مقابلش بدو خیانت کرد، و هر گاه بر مالش او را سوگند نهد و خود منکر هم به اختیار خود مال را به امانت نزد او نهد و به طور غیر اختیاری از جانب آن

ص: ۲۵۱

شخص مالی نزد وی امانت گذارده شود یا به تصرف او درآید پس جایز است حق خود را از آن تقاص نماید بعد از آنکه آن کلام را که امام در روایت حضرمی فرمود او بر زبان آورد و بگوید، و این وجه جمع میان این اخبار است و لا حول و لا قوة إِلَّا بِاللَّهِ.

۳۷۰۳- داود بن زربی گوید: به امام هفتم علیه السلام عرض کردم: من با جماعتی معامله دارم و چه بسا اتفاق می‌افتد که شخصی را نزد من می‌فرستند و از من کنیز یا چارپائی می‌گیرند و می‌برند و باز پس نمی‌دهند، سپس به عکس مالی از آنها نزد من می‌آید آیا از آن برگیرم به اندازه‌ای که آنها از من برده‌اند؟ فرمود: از آنها به همان اندازه که از تو برگرفته‌اند برگیر و اضافه نباشد.

۳۷۰۴- هذیل بن حیان برادر جعفر بن حنان صیرفی که از اهل کوفه می‌باشد گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: من به جعفر برادرم مالی سپردم و او گاهی وجهی به من می‌دهد که من هزینه زندگی می‌کنم، از آن به زیارت خانه خدا می‌روم و صدقه می‌دهم و از پاره‌ای مردم که نزد ما زندگی می‌کنند، پرسیده‌ام آنها گفته‌اند: این عمل فاسد است و حلال نیست، و من می‌خواهم نظر شما را بکار بندم، حضرت فرمود: آیا پیش از اینکه پول را بدو بدهی او چیزی بتو می‌داد؟

ص: ۲۵۲

عرض کردم: آری، فرمود: اشکالی ندارد از او بستان و بخور و بیاشام و به حج برو و صدقه بده و چون به عراق رسیدی بگو جعفر بن محمد این فتوی را برای من داد.

شرح: «این خبر دلالت می‌کند بر اینکه اگر در قرض شرط منفعت نباشد و منفعتی حاصل کند حلال است».

۳۷۰۵- سماعه از امام صادق علیه السلام سؤال کرد: مردی از کسی طلبکار است و بر او وارد می‌شود آیا از طعام او می‌تواند بخورد؟ فرمود: آری تا سه روز از طعامش استفاده کند و بعد از گذشتن سه روز دیگر چیزی نخورد.

۳۷۰۶- و امام صادق علیه السلام در معنی آیه شریفه لا خیر فی کثیر من نجواهم إلا من امر بصدقه أو معروف أو اصلاح بین الناس نساء: ۱۱۴» (خیر در نجوای شما نیست مگر اینکه در امر به دادن صدقه یا احسان یا اصلاح میان مردم باشد) فرمود: مراد از معروف در آیه، قرض الحسن است.

۳۷۰۷- صباح بن سیابه گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم که عبد الله بن ابي يعفور مرا دستور داده است که از شما سؤال کنم و گفته است: «ما گاهی از اوقات از همسایه‌ها نان قرض می‌کنیم و کوچکتر یا بزرگتر پس می‌دهیم حکم

ص: ۲۵۳

آن چیست؟» در پاسخ فرمود: ما خود گردو بقرض می‌ستانیم شصت عدد و هفتاد عدد و در آن کوچک هست و بزرگ نیز هست، عیبی ندارد.

۳۷۰۸- و امام باقر علیه السلام فرمود: هر کس قرض الحسن بدهد و مدت را تا وقتی که قرض گیرنده امکان پرداخت پیدا کند قرار دهد، مال او حکم زکات را از حیث ثواب دارد و خود مورد درود فرشتگان است تا زمانی که آن را باز پس گیرد.

۳۷۰۹- سکونی از امام صادق از پدرش علیهما السلام روایت کرده که آن حضرت فرموده است: هر گاه در ذمه شخص دینی مدت دار باشد و از دنیا برود مدت ساقط می‌شود و باید بدون انتظار سرآمدن مدت، دین را ادا کنند.

۳۷۱۰- (در روایت ابي بصير آمده که) امام صادق علیه السلام فرمود: چون شخص مدیون از دنیا رود، طلبکاری و بدهی مدت دارش هر دو سر می‌رسد یعنی بمجرد فوت مدت و وعده هر دو دین و طلب حال می‌شود.

شرح: «فقهای عظام راجع به دیونش اتفاق دارند ولی در مطالباتش که مدت دارد اختلاف کرده‌اند پاره‌ای به این نوع روایت عمل کرده‌اند یعنی مدت دین و طلب هر دو را گویند سر می‌رسد، و پاره‌ای فقط دین مدت‌دار را گویند سر می‌رسد نه مطالبات را.»

۳۷۱۱- حسن بن صالح بن حی گوید حضرت صادق علیه السلام در مورد

ص: ۲۵۴

مردی که مدیون بوده و از دنیا رفته است و شخصی ضامن دین او می‌شود، فرمود: اگر طلبکاران راضی شدند ذمه میت بری خواهد شد.

۳۷۱۲- حسن بن خنیس گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم:

که عبد الرحمن بن سیابه از مردی طلبی داشت و آن مرد جان سپرد و ما با عبد الرحمن گفتگو کردیم که از طلبش صرف نظر کند و متوفی را ببخشد، وی امتناع ورزید، امام فرمود: ای وای مگر نمی‌داند اگر بر او ببخشد به هر دره‌می ده درهم عوض خواهد گرفت و اگر بر او نبخشد در مقابل هر درهم بیش از یک درهم حق او نیست.

۳۷۱۳- سکونی از امام صادق از پدرش از پدرانش علیهم السلام نقل کرده که مردی نزد امیر مؤمنان علیه السلام آمد و عرض کرد من مالی بدست آورده‌ام که در راه طلبش چشم روی هم نهاده و از هر طریق چه حلال و چه حرام اقدام کرده‌ام و اکنون می‌خواهم توبه کنم حلال و حرامش را هم نمی‌شناسم زیرا نزد من بهم آمیخته است چه کنم؟ امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: خمس آن را خارج کن، زیرا خداوند عزیز به خمس از مال انسان راضی شده و باقی مال بر تو حلال خواهد بود.

ص: ۲۵۵

شرح: «اخراج خمس در صورتی که مقدار حرام معین نباشد یا کمتر باشد صحیح است و اِلَّا باید آنقدر بپردازد تا یقین کند که آن مقدار حرام را پرداخته است.»

۳۷۱۴- وهب بن وهب از امام ششم از پدرش علیهما السلام روایت کرده که فرمود: علی علیه السلام در مورد مردی که فوت کرده بود و بازماندگانی داشت و یکی از آنها اقرار کرده بود که پدرش یعنی متوفی فلان مقدار به کسی مدیون است، امیر مؤمنان علیه السلام وی را به اندازه سهمش از دین در میراث ملزم ساخت و از او کم گذاشت و همه دین را از سهم میراث او کم نفرمود، و اگر دو تن از ورثه که عادل باشند اقرار کنند که میت مدیون است، شهادت محسوب می‌شود و دین را از همه میراث کم می‌کنند، و اگر عادل نبودند فقط از نصیب خود ایشان به مقداری که سهمشان است کم می‌شود، و همچنین اگر بعضی از میراث‌خواران اقرار به بودن برادری یا بودن خواهری کند سهم آن برادر یا خواهر به نسبت از سهم او کم می‌شود، و امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: هر کس اقرار کند که فلان شخص برادر من است در مال او شریک می‌شود اما نسب بدان ثابت نمی‌شود، و اگر دو تن اقرار کنند باز آن شخص مدعی له شریک در مال می‌شود مگر اینکه آن دو تن شاهد عادل باشند آن وقت نسبش ثابت و در سهام با همه ورثه شریک خواهد بود و مانند دیگر ورثه با او رفتار خواهد شد.

ص: ۲۵۶

۳۷۱۵- از ابراهیم بن هاشم روایت است که گفت: محمد بن ابی عمیر - رضی الله عنه - مردی بزّاز بود و ثروتش به سببی از دست رفت و نیازمند گردید و از مردی ده هزار درهم طلب داشت. مرد بدهکار که از وضع او اطلاع یافت خانه مسکونی خود را به ده هزار درهم فروخت و مال را به در خانه ابو عمیر آورد، محمد بن ابی عمیر بیرون آمد و مال را دید و پرسید: این چیست؟ گفت: این مالی است که از من می‌خواستی. محمد گفت: این را از کجا آورده‌ای؟ آیا به ارث به تو رسیده؟ گفت:

نه، پرسید: کسی به تو بخشیده؟ گفت: نه، پرسید: مزرعه‌ای داشتی و فروختی؟

گفت: نه، پرسید: پس از کجاست؟ گفت: خانه‌ای داشتم که در آن زندگی می‌کردم آن را فروختم که دینم را ادا کنم، محمد بن ابی عمیر سر برآورد و گفت: ذریح محاربی از امام صادق علیه السلام مرا حدیث کرد که: «کسی را برای دین از محلی که به دنیا آمده بیرون نمی‌کنند» این پول را برگیر من بدان نیاز ندارم، و بخدا سوگند که اکنون در این حال من نیاز به یک درهم دارم ولی از این پول یک درهم هم وارد منزل نخواهد شد.

ص: ۲۵۷

و استاد ما محمد بن حسن بن ولید - رضی الله عنه - روایت کرده که اگر خانه‌اش وسیع بود چنان که در قسمتی از آن می‌توانست زندگی کند بر او واجب است که در همان قسمت منزل زندگی کند و باقی را بفروشد و دین خود را ادا کند. و همچنین اگر می‌توانست در خانه‌ای کوچکتر از آن زندگی کند آن را بفروشد و خانه کوچکتری را خریداری کند و با باقیمانده آن دین خود را ادا نماید.

۳۷۱۶- و یونس بن عبد الرحمن به حضرت رضا علیه السلام طی نامه‌ای نوشت: من بر عهده شخصی ده درهم دارم یعنی ده درهم از شخصی طلبکارم و دولت درمهایی که وی به من بدهکار است اکنون غیر قانونی اعلام کرده و خود درمهایی بهتر از آنها سکه زده و رایج ساخته و در آن درمهای اولیه نسبت به این سکه‌های جدید نقص‌هایی هست، تکلیف آن مرد چیست؟ آیا بر عهده او همان درم‌های سابق از کار افتاده است که دولت ساقط اعلام کرده یا این دراهمی که جدیداً دولت رواج داده می‌باشد؟ آن حضرت در جواب مرقوم فرمود: تو همان درم‌های از کار افتاده را طلب خواهی داشت.

مصنّف کتاب - رحمه الله - گوید: استاد ما محمد بن حسن حدیثی نقل

ص: ۲۵۸

می‌کرد که درمهای جدید که دولت رواج داده را طلبکار است.

و این دو خبر، هم آنکه از یونس بن عبد الرحمن نقل کردیم و هم اینکه از محمد بن حسن نقل شد با هم موافقت و فرقی نمی‌کند، اگر پولی به وزن معلوم و مشخص طلبکار است باید همان که طلبکار است بستاند، و اگر نه، پول رایج و معروف که در دست مردم می‌گردد طلبکار می‌باشد و باید هر زمان پول رایج همان زمان را بستاند.

شرح: «این حکم در صورتیست که پول نقدی و سکه باشد یعنی پول مسکوک طلا یا نقره، اما اگر اسکناس بود چون قیمت اسکناس اعتباریست و از روی همان پولهای مسکوک بدان اعتبار داده‌اند در حدود اعتبارش به حساب می‌آید. به این معنی که قدرت خرید آن اسکناسها نسبت به طلا و یا نقره مسکوک چقدر است؟ که اگر آن اسکناس ساقط اعلام شد از اسکناسهای جدید به اندازه اعتبار اسکناس قدیم که بدهکار یا طلبکار بوده حساب می‌کنند و بدهی را می‌پردازند و یا طلب را می‌ستانند، یعنی هنگامی که یک سکه طلا معادل یک اسکناس ده تومانی بوده و کسی به دیگری ده تومانی یعنی یک اسکناس ده تومانی بدهکار بوده است هر وقت آن اسکناسها از اعتبار افتاد و شخص خواست بدهی خود را بپردازد باید آن مقدار بدهد که بتوان

با آن یک سکه تهیه کرد و اگر بیشتر دهد ربا محسوب می‌شود و چنانچه کمتر بپردازد بدهکار خواهد بود پس در تقدین وزن و در اسکناس اعتبار و میزان آن شرط است».

*** (تجارت و آداب آن و اهمیت و احکامش) ***

۳۷۱۷- امام صادق علیه السلام فرمود: تجارت (داد و ستد) عقل را می‌افزاید.

شرح: «مراد از عقل در اینجا، عقل معاش است».

ص: ۲۵۹

۳۷۱۸- و نیز آن حضرت علیه السلام فرمود: ترک تجارت و داد و ستد با مردم عقل را می‌برد. (و بنا به روایتی که در کافی است «عقل را کم می‌کند»).

۳۷۱۹- معلی بن خنیس گوید: امام صادق علیه السلام مرا دید که سر وقت به بازار نرفته‌ام و دیر به کار و کسب می‌پردازم، به من فرمود: از فردا صبح زود به کاری که عزت در آنست برو.

۳۷۲۰- روح بن عبد الرحیم از امام صادق علیه السلام در مورد آیه شریفه که خداوند می‌فرماید: **رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ نُورًا: ۳۶**. مردانی که کار و تجارت آنها را از یاد خدا غافل نمی‌سازد) فرمود: «اینها تاجر بودند و هنگام نماز تجارت را رها کرده آهنگ نماز می‌کردند و بسوی آن گام برمی‌داشتند و البته اینان ثوابشان از کسانی که بکار مشغول نیستند و به نماز حاضر می‌شوند بیشتر است».

۳۷۲۱- علی بن عبد العزیز گوید: امام صادق علیه السلام از من سؤال فرمود:

عمر بن مسلم چه می‌کند؟ عرض کردم فدایت شوم به عبادت رو کرده و دست از کسب و کار کشیده است، فرمود: ای وای! آیا نمی‌داند کسی که کار را رها کند

ص: ۲۶۰

هیچ دعائی از او به اجابت نمی‌رسد، بعد فرمود: جماعتی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله هنگامی که آیه شریفه **وَ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا - النخ** نازل شد مغازه‌های خود را بستند و در مسجد به عبادت رو آوردند و با خود می‌گفتند که خداوند ما را کفایت کرد، و این موضوع به گوش رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید نزد آنها فرستاد و پرسید چه چیز شما را بدین کار که کرده‌اید واداشت؟ گفتند: یا رسول الله خداوند خود روزی ما را تکفل فرموده لذا ما به عبادت و پرستش او رو کرده‌ایم، فرمود: براستی که هر کس چنین کند دعایش را خداوند اجابت نفرماید، بر شما باد که طلب روزی کنید و به کار و

حرفه‌ای بپردازید، سپس فرمود: من دشمن دارم آن کس را که کار را ترک کند و دهان به روی آسمان بگشاید و بگوید: خداوندا، مرا روزی ده، و کوشش را رها کند.

۳۷۲۲- امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: به کسب بپردازید خداوند به شما برکت عنایت فرماید، براستی که من از رسول خدا (ص) شنیدم که می‌فرمود: روزی ده بخش است، نه بخش آن در تجارت است و یک بخش در غیر آن.

۳۷۲۳- و نیز امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: به تجارت اقدام کنید زیرا بی‌نیازی از مردم در آن خواهد بود.

ص: ۲۶۱

۳۷۲۴- امام صادق علیه السلام فرمود: تجارت را ترک نکنید که خوار و بی‌مقدار خواهید گشت، و به تجارت بپردازید تا خداوند شما را برکت عنایت فرماید. و این خبر را شریف بن سابق تغلیسی از فضل بن ابی قره سمندی روایت کرده است.

۳۷۲۵- و امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: هر کس بدون اینکه احکام شرعی تجارت را بداند به تجارت مشغول شود در ربا فرو رود و باز فرو رود (یعنی پیاپی گرفتار شود) پس به داد و ستد در بازار ننشیند مگر کسی که خرید و فروش را بداند (یعنی احکام آن را).

۳۷۲۶- و امیر المؤمنین علیه السلام در آیام خلافت در کوفه هر روز اول صبح به بازار می‌رفت و گذر به گذر سرکشی می‌کرد و تازیانه‌ای همراه داشت که دارای دو سر بود و به آن سبیه می‌گفتند، و بر سر هر رهگذری می‌ایستاد و فریاد می‌زد ای جماعت تجار قبل از هر چیز از خداوند طلب خیر کنید، و برکت را در سهل المعامله بودن جوئید، و با روی خوش و زبان نرم و حسن خلق با مشتریان و مراجعه‌کنندگان روبرو شوید، و خود را با بردباری بیارائید و از ستم دوری کنید، و با مظلومین انصاف داشته باشید (یعنی خود را به جای آنان تصور کنید) و به ربا نزدیک نشوید، کیل و وزن را

ص: ۲۶۲

ایفا کنید (یعنی تمام و کامل بدهید) و حق کسی را کم نداده، در زمین فساد راه نیاندازید، فرمود: پس همین طور در همه بازارها می‌گشت و می‌گفت: تا هنگامی که به دار الخلافه بازگردد و به کار مردم رسیدگی نماید.

۳۷۲۷- رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس خرید و فروش می‌کند باید پنج امر را در نظر بگیرد و مواظب باشد تا به وبال آن مبتلا نگردد و إلاً نه بخرد و نه بفروشد، ربا، سوگند، پنهان نمودن عیب متاع، مدح متاع هنگام فروش، و پست کردن آن هنگام خرید.

۳۷۲۸- و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای جماعت تجار سرهای خود را بالا کنید، راه برای شما آشکار شد، روز رستاخیز مبعوث خواهید شد در حالی که از گناهکاران باشید مگر آنکه در گفتار راستی به خرج دهید.

۳۷۲۹- و رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله فرمود: تاجر فاجر و گناهکار است و گناهکار در آتش است، مگر آن تاجری که به حقّ بستاند و به حقّ باز پردازد. (در خرید و فروش رعایت امر خداوند را بنماید و خدا را در نظر داشته باشد).

۳۷۳۰- و نیز فرمود: ای مردم تاجر، اموال خویش را با صدقه دادن به

ص: ۲۶۳

مستمندان محفوظ داشته و بیمه کنید، تا گناهان شما بخشوده شود و آن گناهان که به سبب قسمها و سوگندهائی که می‌خورید خداوند ببخشد و تجارتتان بر شما پاک و گوارا باشد.

۳۷۳۱- اصبع بن نباته گوید: امیر مؤمنان علیه السّلام بر فراز منبر می‌فرمود:

ای گروه تجّار: اوّل یاد گرفتن احکام معاملات، بعد تجارت- دو بار این جمله را تکرار کرد- بعد فرمود: به خدا سوگند که ریا در این امتّ از صدای پای مورچه که روی سنگ سخت راه برود پنهانتر است، اموال خود را با پرداخت صدقه و زکات بیمه و حفظ کنید بعد فرمود: تاجر فاجر است و فاجر در آتش، مگر آن کس که به حقّ بستاند و به حقّ باز دهد.

۳۷۳۲- حسین بن منذر گوید: به امام صادق علیه السّلام عرض کردم:

زوجهام مالی به من سپرده است که با آن هر کار که می‌خواهم انجام دهم و من از آن مال کنیزی خریداری کرده‌ام آیا می‌توانم با او همبستر شوم؟ فرمود: نه، زیرا او مال را به تو بخشیده که به روشنی چشم او بکار بندی و تو قصد داری که چشم او را بسوزانی و تاریک کنی؟

شرح: «فقهای عظام در صورتی که زن مالی به شوهر بخشد مکروه می‌دانند که از آن مال مرد کنیزی برای خود خریداری کند، زیرا از قرینه معلوم است که وجه

ص: ۲۶۴

را برای غیر این کار بشوهر بخشیده است و عدم جواز أظهر است.»

۳۷۳۳- میسر بن عبد العزیز که از اصحاب امام باقر و امام صادق علیهما السّلام است گوید: به امام صادق علیه السّلام عرض کردم مردی به من مراجعه کرده و می‌گوید: برای من فلان متاع را تهیه کن و من خود آن متاع را بهتر از آنچه در بازار هست موجود دارم، می‌توانم همان را بفروشم؟ فرمود: اگر می‌دانی که وی ترا متهم نمی‌کند که به او گران فروختی مانعی ندارد که متاع خود را بدو بدهی، و اما اگر هراس آن داری که ترا متهم نماید از بازار برایش تهیه کن.

۳۷۳۴- اسماعیل سکونی از امام ششم از پدرش علیهما السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود: خداوند متعال بر بعضی از پیامبرانش پیام فرستاد که با شخص کریم کرامت نما، و با شخص جوانمرد با جوانمردی رفتار کن، و با شخص بخیل همانند خودش، و از شخص تندخو رو گردان.

۳۷۳۵- و امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ شَنِيدِمِ مِي فرمود: جوانمردی و بخشندگی قسمتی از ربح است. و این را به کسی که متاعی می فروخت سفارش فرمود.

شرح: «مراد آنست که در معاملات انسان باید در قیمت سهل گیر بوده و با

ص: ۲۶۵

فتوت و مردانگی داد و ستد نماید که این خود سود است.»

۳۷۳۶- و علی علیه السلام بر دخترکی گذر کرد که از قصاب گوشت می خرید و از او می خواست که بر آن بیفزاید، امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: برایش بیفزا زیرا این برکتش بیشتر خواهد بود.

۳۷۳۷- و رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: خداوند متعال بنده ای را دوست دارد که در معاملاتش سهل گیر باشد. در فروش آسان گیرد، در خرید آسان گیرد، و در پرداخت و دریافتش نیز آسان بگیرد.

۳۷۳۸- و امام صادق علیه السلام فرمود: هر مسلمانی که معامله ای کرده باشد و طرف معامله از آن منصرف شده متاع را پس دهد، او بپذیرد و معامله را فسخ نماید خداوند از گناهان و خطاهای او در روز رستاخیز در خواهد گذشت.

۳۷۳۹- و امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ به مردی گذشت که متاعی برای فروش آورده بود به او فرمود: بر تو باد به اولین بازار (یعنی مواظب باش اولین مشتری را رد نکنی).

۳۷۴۰- و نیز آن حضرت علیه السلام فرمود: صاحب متاع سزاوارتر است به تعیین قیمت کالایش.

ص: ۲۶۶

۳۷۴۱- و رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ما بین سپیده صبح تا طلوع آفتاب خرید و فروش را نهی فرموده است.

شرح: «این نهی مورد خاص دارد و مطلق نیست و مراد مغازه داران و فروشندگان کالاهایی است که زمان در آن دخیل نیست مانند بزآزان و لباس فروشان، اما سبزی فروشان که باید بعد از اذان صبح به میدانهای میوه و سبزی مراجعه کرده، مواد مصرفی خود را تهیه و خریداری کنند و قبل از طلوع به شهر آورده در اختیار مصرف کننده قرار دهند، یا نانوایان که اینها از مورد نهی مستثنی می باشند، زیرا در شهرهای بزرگ امکان ندارد با تعطیل خرید و فروش در زمان معین بین الطلوعین ادامه زندگی داد. چنان که مشاهده می کنیم و مسلماً رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمانی نمی دهد که امتش در حرج افتد، و از قرینه پیداست

که مراد فروشندگان کالاها می است که زمان دخالتی در آن ندارد نه مثل ارزاق عمومی که توزیع و پخش آن ناگزیر باید در بین الطلوعین باشد».

۳۷۴۲- و امام باقر علیه السلام فرمود: با مشتری ممانعت کنید (یعنی قیمتی بگوئید که اگر او تخفیف خواست بدو تخفیف بدهید)، زیرا این دل را آسوده تر می سازد و لو به قیمت زیاد خریداری کند، زیرا آن کس که در خرید و فروش مغبون شود نه کارش پسندیده است نه خود اجر ببرد.

۳۷۴۳- و آن حضرت فرمود: در خرید چهار چیز در قیمت گفتگو نکنید:

خرید گوسفند برای قربانی عید، و در خرید کفن، و در خرید برده، و در کرایه سواری

ص: ۲۶۷

برای رفتن به مکه.

شرح: «در این خبر معلومست که به اصطلاح عوام چانه زدن در این چند چیز منع شده است، ولی خبری هم رسیده که دلالت دارد بر اینکه مراد از منع در این خبر کراهت است نه نهی تحریمی و آن خبر سواده است که گوید: ما جماعتی در سفر حج در منی بودیم و در آن سال گوسفند کم بود، به حضرت صادق علیه السلام برخورد کردیم که در کنار گوسفندانی ایستاده بود و با صاحبانش سخت در باره قیمت گفتگو می کرد، و وقتی فارغ شد پرسید: شاید شما بسیار تعجب کردید از اینکه در کم کردن قیمت می کوشیدم، گفتیم: آری، فرمود: مغبون نه کارش مورد پسند است نه اجری برده است».

۳۷۴۴- و امام علی بن الحسین علیهما السلام به کارگزار خویش فرمود:

هر گاه برای حج ما یحتاجی برای من تهیه می کنی آن را بخر ولی با فروشنده راجع به قیمت گفتگو مکن (و به اصطلاح عامیانه چانه مزن) و این خبر را زیاد بن مروان قندی از عبد الله بن سنان از امام صادق علیه السلام نقل کرده است.

*** (وفا و کم فروشی) ***

۳۷۴۵- میسر از حفص روایت کرد که گفت: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: مردی قصدش اینست که در کیل و وزن حق را ایفا نماید ولی وقتی کیل می کند درست انجام نمی دهد، فرمود: اطرافیانش چه می گویند، گفت:

عرض کردم: می گویند حق را تمام نداد، فرمود: او از کسانی است که نباید بدین کار

ص: ۲۶۸

گمارده شود.

۳۷۴۶- اسحاق بن عمار گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس ترازو در اختیار گیرد و نیتش این باشد که حق خوش را تمام بستاند، بر نمی‌گیرد مگر بیش از حَقّش، و هر کس در فکرش این باشد که مساوی دهد، نمی‌دهد مگر ناقص.

شرح: «مراد آنست که باید در هنگام گرفتن حقّ به کمتر از آنچه باید بستاند بسنده کند و در وقت ایفاء به بیشتر از آنچه باید بدهد عمل نماید تا به حقّ و واقع رفتار کرده باشد.

۳۷۴۷- حماد بن بشیر گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: در سنجش میزان کسی حقّ را وفا نمی‌کند مگر اینکه شاهین کفه ترازو بسمت خریدار مایل باشد.

۳۷۴۸- و در خبر دیگری آمده که پرداخت تمام و کامل نمی‌شود مگر اینکه ترازو بنفع خریدار زیادی نشان دهد.

۳۷۴۹- و از اسحاق بن عمار روایت است که گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: من کیسه پول را از دست طرف گرفته، وزن می‌کنم بعد کم کم آنها را ردّ می‌کنم و گاهی چیزی اضافه می‌ماند، چه کنم؟ حضرت فرمود: در پرداخت به این و آن درست دقت کافی به عمل می‌آوری؟ گوید: عرض کردم: آری، فرمود: اشکال ندارد.

ص: ۲۶۹

شرح: «زیرا ممکن است دهنده کیسه خود برای ایفاء اندکی ترازو را چربانیده باشد و این اضافه از آن جهت باشد».

* [بیعانه] *

۳۷۵۰- وهب بن وهب از حضرت صادق از پدرش علیهما السلام روایت کرده که فرمود: امیر مؤمنان علیه السلام می‌فرمود: بیعانه معنی ندارد جز اینکه بخشی از ثمن و قیمت مال باشد.

شرح: «در عرف آن مردم چنین بوده که بخاطر آنکه صاحب متاع جنس را نفروشد و برای مشتری نگه دارد مبلغی به فروشنده می‌دادند که اگر مشتری پسندید وجه را بابت قیمت محسوب دارد و اِلّا پس دهد، و امام علیه السلام می‌فرماید این الزام‌آور نیست چون معامله‌ای واقع نشده مگر اینکه جنس را خریداری کرده باشد و مبلغی از ثمن را اداء کند تا بعداً بقیه را پرداخته مال را تحویل بگیرد.

* (باب بازار و محلّ کسب و کار) *

۳۷۵۱- امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: مردی بیابان‌نشین از بنی عامر نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و از آن حضرت پرسید: بدترین مکانهای زمین کجاست و بهترین جایهای آن کجا؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بدترین مکانهای زمین محل‌های خرید و فروش اجناس و اُمتعه است، و آنجا میدان مسابقه

ص: ۲۷۰

ابلیس است؛ هر بامداد با پرچم خویش حرکت کرده تخت فرمانروائی خود را در سوق استوار می‌کند و ذراری خویش را به هر سو گسیل می‌دارد و آنان از این چند قسم خارج نیستند، یا مأمور کاستن پیمانانه هستند، یا مأمور کم‌فروشی در میزان و سنجش، یا دزدی در ذرع پارچه و دروغزنی در وصف کالا و متاع و غیره و فرزندانش را سفارش می‌کند و می‌گوید: بر شما باد به آنکه پدرش مرده و شما پدرتان زنده است (یعنی بنی آدم که پدرشان مرده و شما که پدرتان من هستم و اکنون زنده‌ام) پس او را بفریبید. و هر روزه همین کار اوست، اولین کسی که وارد بازار می‌شود و آخرین کسی است که از بازار خارج می‌گردد، سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: و بهترین مکانهای زمین مساجد است، و محبوبترین مردم نزد خداوند عزیز آن کس است که زودتر از همه داخل می‌شود و از همه دیرتر بیرون می‌رود.

شرح: «سوق و بازار هر کجا که محل خرید و فروش است می‌باشد و اختصاص به بازار معروف نزد ما ندارد و همه مغازه‌داران بازاری هستند و همه کسبه خیابانها جزء اهل سوق محسوبند».

۳۷۵۲- و امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: بازار مسلمانان مانند مساجد آنان است، پس هر کس بامداد به جایی که صاحب معین نداشت سبقت گرفت او به آن مکان سزاوارتر است از دیگران تا شب سر رسد.

*** (ثواب و اجر دعا در بازار) ***

۳۷۵۲- ابو بصیر گوید: امام صادق علیه السلام فرمود هر کس وارد بازار یا

ص: ۲۷۱

مسجد جماعتی شود و یک بار بگوید:

«أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له و الله أكبر كبيراً، و الحمد لله كثيراً، و سبحان الله بكرة و اصيلاً، و لا حول و لا قوة إلا بالله العلي العظيم، و صلى الله على محمد و آله الطاهرين»

برای او مطابق است با یک حج قبول شده.

معنی دعا: «اقرار می‌کنم که خدائی و معبودی نیست جز خداوند یکتا که شریک و نظیری برای او نیست، و خداوند بزرگ است، بس بزرگ و ستایش او را بجا می‌آورم بسیار، تنزیه او می‌نمایم هر بامداد و شام، و هیچ حرکت و نیروئی نیست مگر به خداوند برترین و بزرگ.»

۳۷۵۴- ابو الفضل سدید صیرفی گوید: امام باقر علیه السلام فرمود: ای ابا فضل آیا در بازار مکانی برای تو هست که در آن بنشینى و با مردم به داد و ستد پردازی؟ گوید: عرض کردم: آری، فرمود: بدان هیچ مردی نیست که در بازار و مکان خود صبح را شام کند و آن هنگام که در بازار پا می‌نهد بگوید:

«اللّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ خَيْرَهَا وَخَيْرِ أَهْلِهَا، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّهَا وَشَرِّ أَهْلِهَا»

جز اینکه خداوند عزیز فرشتگانی را بر او گمارد که او را محافظت کنند و مواظب او باشند تا به منزلش

ص: ۲۷۲

بازگردد پس به او گوید: من در این روز ترا در پناه گرفتم از شرّ بازار و بازاریان، و چون در جای خود می‌نشیند به هنگام جلوس بگوید:

«أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له، وأشهد أن محمدا عبده ورسوله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ فَضْلِكَ حَلالًا طَيِّبًا، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ أَنْ أَظْلَمَ أَوْ أَظْلَمَ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ صَفْقَةٍ خَاسِرَةٍ وَيَمِينٍ كَاذِبَةٍ»

(یعنی: اقرار می‌کنم که معبودی جز خداوند یکتا و یگانه نیست که شریک برای او نیست، و شهادت می‌دهم که محمد بنده و فرستاده اوست، پروردگارا، من از فضل و کرمت از تو روزی حلال و طیب می‌خواهم و پناه می‌برم به تو از اینکه ستم کنم یا مورد ستم واقع گردم، و پناه می‌برم به تو از معامله زیان‌دار و سوگند دروغ) و چون این را گفت، فرشته پاسدار او گوید: بشارت باد ترا که در این روز کسی نصیبش از تو افزونتر نباشد و به زودی آنچه خداوند ترا نصیب فرموده فراوان و حلال و طیب و با برکت به تو خواهد رسید.

۳۷۵۵- و روایت شده که هر کس در بازار خداوند را یاد کند یا در بازار ذکر خدا گوید، خداوند گناهان او را بپامزد به شمار فصیح و اعجمی که در بازار است، (و مراد از فصیح آنچه سخن می‌گوید است و مراد از اعجم آنچه سخن نمی‌گوید می‌باشد، یعنی زباندار و لال).

۳۷۵۶- و امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس خداوند را در بازار یاد

ص: ۲۷۳

کند خداوند به عدد اهل بازار گناهان او را بپامزد.

* (دعائی که هنگام خرید مال التجاره باید کرد) *

۳۷۵۷- محمد بن مسلم از یکی از دو امام صادق و امام باقر علیهما السلام روایت کرده که می‌فرمود: هر گاه متاعی خریداری کردی، سه بار

«اللّهُ أَكْبَرُ»

بگویی، سپس بگو:

«اللَّهُمَّ إِنِّي اشْتَرَيْتَهُ أَلْتَمَسْتُ فِيهِ مِنْ خَيْرِكَ فَاجْعَلْ لِي فِيهِ خَيْرًا، اللَّهُمَّ إِنِّي اشْتَرَيْتَهُ أَلْتَمَسْتُ فِيهِ مِنْ فَضْلِكَ فَاجْعَلْ لِي فِيهِ فَضْلًا، اللَّهُمَّ إِنِّي اشْتَرَيْتَهُ أَلْتَمَسْتُ فِيهِ مِنْ رِزْقِكَ فَاجْعَلْ لِي فِيهِ رِزْقًا»

سپس هر یک از این دعاها را سه بار تکرار کن.

معنی دعا: پروردگارا من این متاع را خریده‌ام و از خیر تو در آن می‌طلبم، خداوندا من این مال را خریداری کرده‌ام و از فضل تو در آن می‌طلبم پس برای من در آن ربی قرار ده، خدایا من این مال را خریده‌ام و در آن از رزق و روزی تو می‌طلبم پس برای من در این مال روزی قرار ده.

۳۷۵۸- و حضرت رضا علیه السلام بر متاع می‌نوشت: «برکت باد ما را در این».

*** (دعا هنگام خریدن حیوان) ***

۳۷۵۹- عمر بن ابراهیم گوید: امام هفتم علیه السلام فرمود: هر کس

ص: ۲۷۴

چهارپایی را خریداری کرد، در جانب چپش بایستد و موی پیشانی آن حیوان را به دست بگیرد و بر سرش فاتحه‌الکتاب را قرائت کند و **قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ، وَ قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ، وَ قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ،** و همچنین آخر سوره حشر و آخر سوره بنی اسرائیل **قُلْ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ** و آیه الکرسی را نیز قرائت نماید و چون چنین کند پس این موجب محفوظ بودن آن حیوان از آفتهاست.

شرح: «آخر سوره حشر سه آیه مبارکه است که ابتدا می‌شود به: **هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ -** تا قوله - **وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ**

۳۷۶۰- ثعلبة بن میمون گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: چون کنیزی خریداری کردی دعا کن و بگو:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْتَشِيرُكَ وَ أَسْتَخِيرُكَ»

«خداوندا با تو مشورت می‌کنم و از تو خیر می‌خواهم». و هر گاه چهارپایی یا گوسفند و گاوی خریدی دعا کن و بگو:

«اللَّهُمَّ قَدَّرَ لِي أَطْوَلَ هَيَاةٍ وَ أَكْثَرَهُنَّ مَنَفَعَةً وَ خَيْرَهُنَّ عَاقِبَةً»

«خداوندا مقدر فرما که عمرش از همه طولانی‌تر و منفعتش از همه بیشتر و عاقبتش از همه نیکوتر باشد».

*** (معامله حیوان و شرط و اختیار در آن) ***

۳۷۶۱- امام صادق علیه السلام فرمود: خریدار حیوان تا سه روز حق فسخ

ص: ۲۷۵

دارد، چه شرط بنماید و چه شرط ننماید.

۳۷۶۲- و نیز فرمود: هر کس از دیگری متاعی خرید هر دو اختیار فسخ دارند تا از یک دیگر جدا شوند، و چون جدا گشتند بیع لازم می‌شود و حق فسخ ساقط می‌گردد.

شرح: «در اصطلاح فقها این را خیار مجلس گویند».

۳۷۶۳- و نیز آن حضرت علیه السلام در مورد اینکه اگر مردی از دیگری برده‌ای یا حیوانی بخرد و شرط کند یک روز یا دو روز اختیار فسخ داشته باشد، پس برده بمیرد یا حیوان سقط شود یا آفتی بدان برسد ضامنش که خواهد بود؟ فرمود:

خریدار ضمانتی ندارد تا مدت شرط تمام شود و مال به مالکیت مستقر از آن او گردد.

شرح: «زیرا قبل از این معنی در مدت شرط، مالکیتش متزلزل بوده است».

۳۷۶۴- و اسحاق بن عمار از حضرت کاظم علیه السلام روایت کرده که فرمود: هر کس متاعی را بخرد (و مالک شود ولی نه ثمن را پردازد و نه جنس را تحویل بگیرد) و برود و باز نگردد، تا سه روز، از آن اوست و پس از آن بایع در فروش آزاد است.

۳۷۶۵- و عبد الله بن سنان گوید: امام صادق علیه السلام فرمود:

ص: ۲۷۶

مسلمانان به شرطهایی که (در معاملات عقدی) می‌کنند لا جرم پای بند هستند مگر شرطی که با کتاب خداوند عزیز سازگار نیست که آن جایز نمی‌باشد.

۳۷۶۶- زرارة گوید به امام باقر علیه السلام عرض کردم: شخصی از دیگری متاعی را می‌خرد، سپس نزد او باقی می‌گذارد و می‌گوید: باشد تا قیمتش را آورده، آن را ببرم، حکمش چیست؟ فرمود: اگر تا سه روز بازگشت و به وعده‌اش عمل نمود فیها، و الا حقی نسبت به مال ندارد.

۳۷۶۷- و در روایتی دیگر از ابن فضال از حسن بن علی بن رباط از زراره یا از دیگری که نام نبرده است از امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرمود: اگر در بیع حیوان، حیوان تا قبل از سه روز آسیب دید، از آن فروشنده می‌باشد.

و هر کس کنیزی خریداری کند و به فروشنده بگوید: من وجه آن را می‌آورم و آن را تصرف می‌کنم و بروم، تا یکماه مهلت دارد و پس از گذشتن یکماه حقی به کنیز ندارد.

و ضمان در اجناسی که یک روزه فاسد می‌شود مثل سبزیجات و تره‌بار و

ص: ۲۷۷

میوه‌ها یک صبح تا شام است (یعنی ضمان فروشنده).

شرح: «منظور اینست که چیزهایی که فاسد می‌شود اگر انسان بخرد و نزد فروشنده گذارد که بعدا قیمتش را بدهد و جنس را ببرد، فروشنده بیش از یک روز ضامن نگهداری آن نیست».

*** (جداگشتنی که موجب سقوط خیار است) * با بدن است یا به گفتار**

۳۷۶۸- حلبی گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: پدرم علیه السلام زمینی خریداری کرد که به آن عریض می‌گفتند و هنگامی که بیع خاتمه یافت و مسجل شد برخاسته، بیرون رفت، عرض کردم پدر جان در برخاستن شتاب کردی؟ فرمود:

پسر جان من می‌خواستم که معامله لازم شود و حق خیار مجلس ساقط گردد.

۳۷۶۹- محمد بن مسلم گوید: از امام باقر علیه السلام شنیدم که می‌فرمود:

زمینی خریداری کردم و همین که ایجاب و قبول انجام پذیرفت برخاسته و چند گامی برداشتم سپس بازگشتم و قصدم از این عمل لزوم معامله بود به سبب جدائی متبایعین یعنی خریدار و فروشنده.

ص: ۲۷۸

*** (تنظیم سند و قباله‌ای که در بیع و شرط نوشته می‌شود) ***

۳۷۷۰- سعید بن یسار گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: ما با جماعتی از مزرعه‌داران و غیر ایشان رفت و آمد داریم و به آنها جنس می‌فروشیم و هر ده تومانی را که برایم جنس داده‌ایم با آنها دوازده یا سیزده تومان حساب می‌کنیم که تا یک سال به همین قرار عمل می‌شود و در مقابل خریدار می‌نویسد: زمین یا خانه‌اش را به ما فروخته و قیمت را دریافت داشته است به آن قیمتی که ما با سود به حساب او آورده‌ایم و ما آن قرار داد و مکتوب را حفظ می‌نمائیم، اگر تا آخر سال یا مدتی قرار داد وجه اجناس را پرداخت که مکتوب را به او رد می‌کنیم و اگر نیاورد ملک را تصاحب می‌نمائیم. امام علیه السلام فرمود: اگر مال را نیاورد از آن توست و اگر در وقت معین آورد زمین یا هر چه بوده باید به او بازگردانی.

۳۷۷۱- اسحاق بن عمار گوید: مردی از امام صادق علیه السلام در حضور من سؤال کرد که مرد مسلمانی نیاز پیدا کرده که خانه‌اش را بفروشد تا رفع نیاز نماید،

ص: ۲۷۹

نزد برادرش آمده و می‌گوید این خانه را بفلان قیمت بتو می‌فروشم زیرا بیشتر دوست دارم که این خانه از آن تو باشد تا دیگری، با این شرط که اگر تا یک سال وجه را حاضر کردم تو بازستانی و بیع فسخ شود و اگر نتوانستم خانه از آن تو باشد. فرمود: این اشکالی ندارد اگر تا رأس مدّت پول را حاضر کند و به خریدار دهد درست است.

عرض کردم: اگر مبیع محصولی داشت؟ فرمود: از آن مشتری است، مگر نه اینکه اگر تلف می‌شد از آن وی بود.

مؤلف گوید: و استاد ما محمد بن حسن - رضی الله عنه - فرمود: اگر چنین قراردادی (یعنی قبالة ملک و بیع و شرطی) نزد امینی تنظیم شود و مکتوب نزد او ماند که طبق آن دو طرف معامله عمل نمایند بر امین واجب است که آنچه هر دو اتفاق دارند معمول نماید و جائز نیست که آن را از وقت حاجت تأخیر اندازد و به آن کس که نیازمند آنست ندهد (مراد آنست که در رأس مدّت اگر فروشنده وجه را حاضر ساخت، او حق ندارد به تعویق اندازد تا مدّت بگذرد و خریدار به طور مستقر صاحب خانه گردد).

و نیز گوید: شنیدم استاد می‌فرمود: من از مشایخم - که خدا از ایشان خشنود باد - شنیدم که می‌فرمودند: قراردادهای این چنین (بیع و شرطی) که میان دو

ص: ۲۸۰

طرف امضاء می‌شود به حکم خود باقی است و نباید بر احکام حمل کرد (یعنی از حیث لزوم و جواز و بگوئیم این بیع لازم بوده و آن جایز) زیرا اگر حمل بر آنها شود باطل خواهد گشت، و مسلمانان از پابندی به شروط خود ناگزیرند البته در آن شرطی که مطابق کتاب خداوند عزیز است، و هر گاه فروشنده مبلغی از قیمت را حاضر کرد چه در وقت، چه قبل از مدّت پرداخت، و أجل (مدّت) سر رسید و نتوانست بقیه را بپردازد بر آن امین لازم است که مال دریافت شده را با شاهد گرفتن اگر گیرنده مالدار است، و اگر ثروتمند نیست با رهن گرفتن از او مسجل سازد، و چنانچه امر کند او را به رد کردن مال به آن کس که از او گرفته است پس این بهتر و رساتر خواهد بود، و اگر در متن قرار داد که به امضاء هر دو رسیده چیزی غیر از این بود، هر دو را بر آن وادارد، به یاری خداوند متعال.

* (باب خرید و فروش) *

۳۷۷۲- منصور بن حازم گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: «هر گاه متاعی را خریداری کردی که آن مکیل و یا موزون بود تا تحویل نگرفته‌ای آن را بفروش مگر آنکه به همان مبلغ خرید به دیگری واگذاری، اما اگر مکیل یا موزون نبود پس آن را همان طور بفروش (یعنی مشتری را وکیل کن که آن را تحویل گیرد).

۳۷۷۳- عبد الرحمن بن ابی عبد الله گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم:

مردی بر عهده‌اش یک پیمانہ گندم است، پس یک پیمانہ گندم از فروشنده‌ای خریداری می‌کند و فروشنده می‌گوید: خود برو و حقت را بگیر. فرمود: اشکالی ندارد.

۳۷۷۴- حلبی گوید: امام صادق علیه السلام در مورد شخصی که از مردی مقداری گندم به چند درهم خریده و نیمی از آن را تحویل گرفته است، بعد از مدتی برای اخذ بقیه مراجعه میکند در حالی که قیمت تغییر کرده، یا بالا رفته و یا تنزل نموده است فرمود: اگر روزی که آن را خریده نرخ را تعیین کرده باشد که چقدر است همان قیمت را باید بپردازد و چنانچه تعیین نرخ نکرده باشد پس به قیمت روز است، همچنین گوید: شخصی که دو نوع گندم داشته هر کدام به یک قیمت و یکی بهتر از دیگری بوده وی آن دو را مخلوط کرده است و نرخ برای آن معین نموده، به آن نرخ می‌فروشد. فرمود: درست نیست که چنین کاری کند و این دغلی با مسلمانان است مگر اینکه به مشتریان اعلام کند.

۳۷۷۵- أبو العطار گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: مردی گندمی می‌خرد و پیش از تحویل گرفتن آن، نرخ تغییر یافته است (یعنی تنزل کرده

است). چه کند؟ فرمود: من خوش دارم جنس را تحویل بگیرد همچنان که اگر سعر (قیمت) بالا می‌رفت تحویل می‌گرفت.

۳۷۷۶- حلبی گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: صحیح نیست که کسی متاع مکیل یا موزونی را به غیر از پیمانہ یا سنگ یا متقال آن بلد بفروشد.

۳۷۷۷- عبد الصمد بن بشیر گوید: محمد بن قاسم گندم فروش به امام صادق علیه السلام گفت: خداوند به شما خیر دهد، من به شخصی گندمی فروختم به مدت، و خریدار آن را تحویل گرفته است بعد نرخ تغییر کرده است و آن مرد مراجعه کرده می‌گوید: پول ندارم (یعنی جنس را برمی‌گردانم). حکم چیست؟ فرمود: به قیمت روز از او بستان، عرض کردم: من می‌دانم که این همان گندمی است که از من خریداری کرده است، فرمود: از او پس نگیر صبر کن تا او به دیگری بفروشد و بدهی خود را بپردازد، گفت: خدا دماغم را بر خاک مالید کار را بر من آسان کرد نپذیرفتم بر من سخت گرفت.

۳۷۷۸- حلبی گوید: از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: مردی گندم

خریده و برای او بهتر و رواج تر اینست که آن را آب بزند بدون اینکه نظر به وزن آن داشته باشد که زیاد می‌شود؟ فرمود: چنانچه اصلاح آن با آب زدن بوده و چاره‌ای جز آن نداشته باشد و آن را رواج ندهد مگر این کار، و منظورش سنگین کردن آن هم نباشد، اشکالی ندارد، و اگر می‌خواهد دغلکاری کند درست نیست.

۳۷۷۹- اسحاق مدائنی گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: کشتی گندم می‌رسد و مردم برای خرید وارد کشتی شده با صاحب مال مشغول گفتگویند که یکی از آنها همه گندم را یک جا خریداری می‌کند، مردم از او سؤال کرده و گندم می‌خواهند و او هر چه گندم خواستند می‌دهد و اما تحویل دهنده صاحب اول است و او پول را می‌گیرد. فرمود: اشکالی ندارد، نمی‌بینم جز اینکه وی را با خود شریک ساخته‌اند، عرض کردم: صاحب گندم قیاندار یا پیماینده خود را می‌خواند و می‌گوید: برای این مردم پیمانه کن، پس از او ما خود کارگرانی داریم و آنها هم پیمانه می‌کنند و زیاد و کم می‌آید. فرمود: مادامی که تفاوت زیاد نباشد اشکالی ندارد.

۳۷۸۰- از خالد بن حجاج کرخی روایت است که گفت: به امام صادق

ص: ۲۸۴

علیه السلام عرض کردم: من گندم عمده می‌خرم بصورت نسیه به مدت معین، و هنوز خود تحویل نگرفته‌ام تجار از من خریداری می‌کنند. فرمود: اشکالی ندارد که بمدت بفروشی همچنان که خریداری کردی و بر تو نیست که تحویل دهی یا خود تحویل گیری، عرض کردم فدایت شوم اگر آن را تحویل گرفتم می‌توانم به همان یک بار کیل به دیگران واگذارم؟ فرمود: اشکالی ندارد در صورتی که راضی شوند. و نیز فرمود: هر گندمی که سر خرمن یا بارگاه خریداری شود و از جانب خداوند آسیبی بدان رسد مشتری جز پولی که داده طلبکار نیست و آنچه گندم به وصف خریداری کند و نام محل کشت را تعیین نکند (یعنی کلتی بر ذمه خریداری کند) و گندم آماده فروش آسیب ببیند بر فروشنده است که گندم را تحویل دهد. به امام علیه السلام عرض کردم من گندمی از شخصی خریداری کرده‌ام و هنوز وزن و پیمانه نشده به دیگری می‌فروشم و می‌گویم نماینده‌ات را بفرست تا هنگامی که برای تحویل پیمانه می‌کنند او ناظر باشد، فرمود: اشکالی ندارد.

شرح: «در موردی که گفت: «تجار از من قبل از قبض خریداری می‌کنند» باید گفت شاید مراد واگذاری به رأس مال است که بیع تولیه شده باشد چنان که گذشت».

۳۷۸۱- حلبی گوید: امام صادق علیه السلام در باره مردی که از دیگری

ص: ۲۸۵

یک لنگه گندم به کیل معین خریداری کرده و فروشنده به مشتری گفته است که این لنگه دیگر را نیز بدون اینکه وزن یا کیل شود به همان پیمانه آن لنگه از من خریداری کن، فرمود: این صحیح نیست مگر اینکه پیمانه شود، و فرمود: هر خوارباری که نام پیمانه و وزن بر آن نهاده‌اند آن را نمی‌توان به مجازفه و تخمین فروخت و این کار در خرید و فروش گندم مکروه است.

۳۷۸۲- و عبد الرحمن بن ابي عبد الله گوید: از امام صادق عليه السلام سؤال کردم: مردی گندمی خریده و من به همان کیلی که او کرده از او خریداری کردم و قبولش داشتم، فرمود: اشکالی ندارد لکن آن را مفروش مگر اینکه پیمانه کنی.

۳۷۸۳- و عبد الرحمن بن حجاج گوید: از امام صادق پرسیدم: از زیادی و کمی پیمانه‌ها و وزنه‌ها، فرمود: اگر از اختلاف ناچیزی بیشتر نشود مانعی ندارد. (زیرا در اثر برودت یا گرمی هوا حجم اندکی تغییر می‌کند).

۳۷۸۴- و جمیل بن دراج از آن حضرت پرسید از کسی که گاه خرمنی را یک جا بخرد به هر باری فلان مبلغ و گاه را تحویل گرفته، بفروشد پیش از آنکه گندم

ص: ۲۸۶

آن گاه پیمانه شود. فرمود: اشکال ندارد (زیرا آن حکم طعام را ندارد).

۳۷۸۵- زراره گوید: از امام باقر عليه السلام پرسیدم مردی از گندم دهی معین پیش خرید کرده است. فرمود: اشکالی ندارد، اگر آن سال گندم داد پس آن مقدار که خریده از آن اوست و اگر گندم نروید بر عهده فروشنده دین است.

۳۷۸۶- حسن بن عطیه گوید: از امام صادق عليه السلام سؤال کردم که:

ما از کشتیهایی که گندم حمل می‌کنند با پیمانه گندم می‌خریم سپس آن را که پیمانه می‌کنیم افزون است. حکم آن چیست؟ فرمود: گاهی هم کم است؟ عرض کردم:

آری، فرمود: کسری را می‌پذیرند و می‌دهند؟ عرض کردم: نه، فرمود: اگر چنین است اشکال ندارد.

۳۷۸۷- حلبی گوید: از امام صادق عليه السلام سؤال کردم: شخصی میوه را بر سر درخت می‌خرد، سپس پیش از آنکه آن را برگیرد می‌فروشد، فرمود: اشکالی ندارد اگر سودی در این کار می‌یابد پس بفروشد (چون مادامی که چیده نشده مکیل و موزون نیست) حلبی گوید: از او عليه السلام سؤال شد در مورد خرید خرما و انگور و

ص: ۲۸۷

سایر میوه‌ها سه یا چهار سال پی در پی. فرمود: اشکالی ندارد، می‌گویی اگر امسال میوه نداد سال دیگر خواهد داد. و اما اگر بیش از یک سال نمی‌خری پس باید صبر کنی تا درخت، میوه بدهد. حلبی گوید: و باز از امام سؤال شد در مورد کسی که میوه جای معینی را که نامش را برده پیش خرید می‌کند و میوه آن سرزمین در آن سال می‌سوزد و بکلی نابود می‌شود، حکم آن چیست؟ فرمود: در چنین مسأله‌ای نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله دعوایی طرح شد و کشمکش می‌کردند، و رسول خدا صلی الله علیه و آله چون دید منازعه را رها نمی‌کنند بکلی پیش خرید میوه را نهی فرمود تا میوه بر سر درخت پیدا شود ولی حرام نکرد. و بدین جهت این را نهی فرمود که خصومت را خاتمه دهد.

شرح: «این خبر دلالت بر این دارد که نهی معنایش کراهت است نه حرمت و بلکه ارشادی است تا دیگر خصومت رخ ندهد».

۳۷۸۸- ربعی گوید: امام صادق علیه السلام در مورد کسی که میوه خرما را سر درختی یک جا می‌فروشد و یک کیل را استثنا می‌کند (یعنی همه میوه را فروخته جز مقدار کمی از آن که فروخته است) فرمود: اشکالی ندارد. ربعی گوید: یکی از کارگران امام در کنار آن حضرت نشستند بود و گفت: ایشان می‌فروشدند و چند بار از

ص: ۲۸۸

آن را استثنا می‌کنند- مرادش امام صادق علیه السلام بود- گوید: حضرت او را نگاهی کرد ولی کلامش را رد نکرد.

۳۷۸۹- و سماعه گوید: از امام علیه السلام پرسیدم: آیا پیش از آنکه خرما یا مثل آن خوشه بندد می‌توان آن را خرید؟ فرمود: نه، مگر اینکه با آن چیزی از غیر آن ضمیمه گردد مانند ینجه و یا سبزیجات و بگوید: این ینجه و خرما این درخت و این شجر را به فلان مبلغ خریدم پس اگر میوه نداد مبلغ در مقابل آن ضائم باشد.

سماعه گوید: و از آن حضرت پرسیدم: برگ درخت را می‌توان سه چین و چهار چین خرید؟ فرمود: هر گاه برگ را دیدی که بر درخت باشد می‌توانی هر چند چین که بخواهی خریداری کنی.

۳۷۹۰- علی بن ابی حمزه گوید: از امام صادق علیه السلام سؤال کردم، از مردی که باغی خریداری کرده که بعضی از درختانش میوه دارد و بعضی هم نه، فرمود: در صورتی که درخت میوه در آن هست اشکال ندارد.

۳۷۹۱- حسن بن علی و شاء گوید: به امام هفتم علیه السلام عرض کردم:

ص: ۲۸۹

آیا همین که خرما بن بار گرفت فروش خرما جایز است؟ فرمود: تا زمانی که خودنمائی نکند و زهو نشود نه، پرسیدم: مراد از زهو چیست؟ فرمود: سرخ گردد و زرد شود.

۳۷۹۲- یعقوب بن شعیب گوید: به امام ششم علیه السلام عرض کردم:

بیست دینار به شخص باغداری می‌دهم و بدو می‌گویم هر گاه میوه یا محصول باغت اندکی رسید از آن من باشد اگر پسندیدم می‌ستانم و اگر نپسندیدم رها می‌کنم، امام فرمود: می‌توانی وجه را بدهی و چیزی شرط نکنی؟ عرض کردم: قربانت کردم شخص دهنده اسم نمی‌برد ولی خدا می‌داند که نیتش این است. فرمود: هر گاه نیت او این باشد اشکال خواهد داشت.

شرح: «ظواهر نیت طرف این بوده که پول را به عنوان قرض به او بدهد با این شرط که اگر میوه را پسندید بخرد و در غیر این صورت پول را مطالبه کند، و چون قرض مشروط است ربا است و جایز نیست».

۳۷۹۳- أبو بصیر گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم مردی به دیگری گوید: برای تو متاعی از پالت می خرم و می فروشم و در منفعت شریک باشیم، فرمود: اشکالی ندارد.

۳۷۹۴- میسر بیاع زطی گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: ما

ص: ۲۹۰

متاع را وعده‌ای به مدّت می خریم و مشتری می آید و می پرسد برای تو چند تمام شده است؟ می گویم به فلان مبلغ، و به او با منفعت می فروشم. فرمود: اگر به بیع مباحه یعنی صدی چند فروخته‌ای باید همان مدّت را به مشتری بدهی، گوید: گفتیم: إنا لله و إن إلیه راجعون، هلاک شدیم، امام فرمود: از چه روی؟ عرض کردم: از این جهت که در این سرزمین لباسی نفروخته‌ام که از من خریده باشند مگر اینکه معین کردم که چقدر خریده‌ام هر چند از رأس مال هم قیمت را کمتر تعیین کرده باشم، حضرت چون دید بر من سخت گران آمد فرمود: آیا راهی برای تو باز کنم که از این دشواری برهی؟ عرض کردم: بفرمائید، فرمود: بگو این مقدار خرج برداشته است و به این قیمت به تو می فروشم و قیمتی را خود تعیین کن و مگو که چقدر سود برده‌ای.

شرح: «مقصود این است که به هنگام معامله، قیمت تمام شده جنس و درصد سودی را که بر آن کشیده‌ای معین مکن. زیرا در صورت تصریح بدانها، معامله به صورت مباحه در خواهد آمد و الا نه».

۳۷۹۵- عبد الرحمن بن حجّاج گوید: از امام هفتم علیه السلام پرسیدم شخصی به صاحب مال می گوید: این متاع را از تو به فلان مبلغ می خرم به شرط آن

ص: ۲۹۱

که در هر دست لباس فلان مبلغ را برای من به عنوان سود قرار دهی و او برای دیگران خریداری می کند و می گوید برای من منفعتی در نظر بگیر تا از تو خریداری کنم. آن حضرت از این عمل اظهار کراهت نمود.

۳۷۹۶- بشّار بن یسار گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: مردی متاع خود را به نسیه می فروشد آیا از کسی که از او خریداری کرده می تواند دوباره بنقد بخرد؟ فرمود: آری، اشکالی ندارد، عرض کردم: متاع خودم را خریداری کنم؟ فرمود:

اینک نه متاع توست و نه گاو تو و نه گوسفند تو.

۳۷۹۷- حلبی گوید: از امام صادق علیه السلام سؤال شد: مردی از بازار لباسی برای مشتری با شرط خیار فسخ می خرد و از مشتری منفعت می ستاند. فرمود:

اگر مایل است سود ببرد باید خرید را برای خود انجام دهد و این نیت را نداشته باشد که اگر مشتری نخواست آن را به فروشنده بازگرداند.

۳۷۹۸- عیسی بن ابی منصور گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: از جماعت تجار که عدل‌های لباس هراتی یا کروانی یا مروی یا قهستانی می‌خرند و گاهی

ص: ۲۹۲

مشتری عدل را باز نکرده ده دست لباس از آن خریداری می‌کند و شرط می‌کند که بهترین لباسها باشد هر دستی به پنج درهم یا کمتر یا بیشتر. فرمود: این معامله را نمی‌پسندم اگر در آن بار بیش از پنج دست ممتاز پیدا نشد و بقیه هم مثل هم بود چه کند؟ فرزندش اسماعیل عرض کرد: آنان با او شرط کرده‌اند که ده دست بردارد و این کلام را چند بار تکرار کرد، حضرت فرمود: او شرط کرده است که بهترین را برگزیند بگو بدانم اگر بهترینش پنج دست بیش نبود و بقیه مثل هم بود چه کند؟

آنگاه فرمود: من این طور داد و ستد را دوست ندارم.

۳۷۹۹- ابو الصباح کنانی و سماعه گویند: از امام صادق علیه السلام سؤال شد مردی متاعی را برای فروش از بازاریان می‌برد آنان برای او قیمتی معین می‌کنند و می‌گویند اینها را بفروش و هر چه اضافه فروختی از آن تو باشد. فرمود: اشکالی ندارد ولی رأس مال تعیین نکند.

۳۸۰۰- عبید الله بن علی الحلبي و محمد حلی گویند: برای امام صادق علیه السلام، یا امام فرمود: برای پدرم متاعی از مصر آمد حضرت مهمانی ترتیب داد و

ص: ۲۹۳

تجار را خبر کرد، آمدند و اظهار کردند که ما در مقابل ده، به دوازده، متاع را می‌پذیریم. حضرت فرمود: این چقدر است یا چه مبلغ می‌شود؟ گفتند: در هر ده هزار دو هزار سود می‌دهیم. فرمود: من این متاع را به دوازده هزار درهم به شما فروختم.

۳۸۰۱- محمد بن مسلم از امام صادق یا امام باقر علیهما السلام روایت کرده در مورد مردی که متاعی (عدل لباس) را جملگی به مبلغی خریده است و سپس عدد آنها را معین کرده و مبلغ را بر آن عدد تقسیم نموده و قیمت هر دست لباس را معین کرده است می‌تواند آنها را به مشتری به طور رأس مالی (یعنی به قیمت تمام‌شده معین به اضافه صدی چند که معین کرده) جدا جدا بفروشد؟ فرمود: نه، مگر اینکه بگوید به این قیمت تقویم کرده‌ام.

۳۸۰۲- عمر بن یزید گوید: در مدینه یک عدد لباس هراتی را فروختم هر دست را به فلان قیمت از من خریدند و قسمت کردند و در یکی از لباسها عیبی مشاهده شد، و آن را به من بازگردانیدند، گفتم: قیمتش را که از شما گرفتم به شما رد می‌کنم. گفتند: نه، آنچه ما تقویم کرده‌ایم باید بدهی. این مطلب را به امام صادق علیه السلام عرض کردم فرمود: همان قیمت که داده‌اند می‌تواند بستانند.

۳۸۰۳- و در روایت جمیل بن دراج از یک تن از شیعیان از امام صادق یا

امام باقر علیهما السلام آمده که در باره مردی که پارچه یا متاع از دیگری خریداری کرده و در آن عیبی دیده است، فرمود: اگر پارچه دست نخورده باقی مانده آن را بازگرداند و قیمتش را که پرداخته دریافت کند و اگر خیاطی کرده یا رنگ نموده یا آن را بریده است ما به التفاوت سالم و معیوب را از فروشنده بستاند.

۳۸۰۴- منصور بن حازم گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: مردی متاعی را که عددی است نه مکیل و یا موزون خریداری کرده است آیا می‌تواند آن را با تعیین سود بفروشد قبل از آن که تحویل گرفته باشد و منفعتش را بستاند؟ فرمود:

اشکالی ندارد مادامی که مکیل و موزون نباشد و اگر تحویل گرفته باشد، آن بی‌دغدغه‌تر و ذمه‌اش بری‌تر خواهد بود.

۳۸۰۵- حلبی گوید: از امام صادق علیه السلام سؤال کردم مردمی پارچه‌ای یا متاعی خانگی خریداری کرده‌اند به شرکت، آیا جایز است یکی از خریداران سهم خود را بفروشد پیش از آنکه آن را تصرف کرده باشد؟ فرمود: اشکالی ندارد. و فرمود: این مانند گندم نیست زیرا گندم با پیمانانه خرید و فروش می‌شود (و)

این معدود است).

۳۸۰۶- باز حلبی گوید: از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: مردی پارچه‌ای خریده، سپس آن را به صاحبش بازگردانیده است و فروشنده نمی‌پذیرد مگر به کمتر از آن قیمت که فروخته است. فرمود: درست نیست که آن را به قیمت کمتر بگیرد و اگر ندانسته این کار را کرده و به زیادتر از مبلغی که به مشتری اول بازگردانیده است فروخته باشد، ما زاد آن را باید به صاحب اولش بازگرداند.

شرح: «زیرا بیع فسخ نشده بوده و فسخ مادامی است که همان مبلغی را که دریافت کرده بازگرداند و بیع را فسخ نماید و اگر کمتر به او داده بیع فسخ نشده و مالک همان مشتری اول است».

۳۸۰۷- عبد الرحمن بن ابی عبد الله گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم می‌توانم نخ را با پارچه بافته شده تاخت بزنم (یعنی نخ را قیمت و پارچه را متاع قرار دهم؟) و نخ زیادتر از پارچه است؟ فرمود: اشکالی ندارد.

شرح: «زیرا لباس موزون نیست هر چند نخ موزون است».

۳۸۰۸- أبو ولاد از امام صادق علیه السلام و غیر او از امام باقر علیه السلام روایت کرده‌اند که فرمودند: اجرت سمسار (یعنی واسطه و دلالت اشکالی ندارد)، جز

این نیست که چون وی از قیمت هر روزه اجناس مطلع است این اطلاع را در اختیار مشتری می‌نهد و تقریباً برای او روز بروز می‌خرد با اجرت معلومی که بدو می‌دهند و خود مانند اجیر است.

۳۸۰۹- و نیز عبد الرحمن بن ابی عبد الله گوید: از امام صادق علیه السلام سؤال کردم از سمساری که برای مشتری می‌خرد و مزد می‌ستاند و مشتری وجه را نزد او می‌گذارد و با او شرط می‌کند که هر چه خواستی خریداری کن و آنچه را خود خواستم برمی‌گیرم و هر چه را نخواستم می‌گذارم و او می‌رود و متاعی خریده می‌آورد و می‌گوید: هر کدام را خوش داری بردار و هر کدام را ناخوش داری رها کن. فرمود:

اشکالی ندارد.

* [خرید و فروش بردگان و احکام آن] *

۳۸۱۰- معاویه بن عمار گوید: شنیدم که امام صادق علیه السلام فرمود:

اسیرانی از یمن نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آوردند و به جحفه که رسیدند آذوقه آنها تمام شد ناچار کنیزی را که مادرش در جمع آن اسیران بود بفروختند، چون نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیدند صدای گریه مادر را شنید و پرسید: این صدای کیست؟ گفتند: یا رسول الله تا به جحفه رسیدیم آذوقه تمام شد دختر او را فروختیم،

ص: ۲۹۷

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرستاد تا دختر را آوردند و فرمود: مادر و دختر را با هم بفروشید یا هر دو را نگهدارید.

۳۸۱۱- سماعه از امام صادق علیه السلام پرسید: آیا دو برادر مملوک یا مادر و فرزند مملوک را می‌شود میانشان به فروختن جدائی انداخت؟ فرمود: نه، مگر اینکه خود بخواهند.

۳۸۱۲- حلبی گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدند: مردی کنیزی را از صاحبش به قیمت معینی خریداری کرد و پیش از آنکه مبلغ را بپردازد کنیز را با سودی معین به دیگری فروخت، آنگاه صاحب کنیز مطالبه حَقِّش را کرد، مرد به مشتریان گفت: بدهی مرا به طلبکارم بپردازید سود از آن خود شما باشد. امام علیه السلام فرمود: اشکالی ندارد.

۳۸۱۳- و نیز آن حضرت علیه السلام در باره مردی که چهارپائی خرید و پولی که قیمت آن را بپردازد به همراه نداشت، نزد یکی از رفقایش آمده و گفت: ای فلان، قیمت این حیوان را تو بپرداز و آن را می‌فروشیم هر چه سود کرد نصف به نصف

ص: ۲۹۸

تقسیم می‌کنیم و آن شخص وجه را پرداخت و از قضا حیوان تلف شد، فرمود: قیمت به عهده هر دو می‌باشد چنان که ربح از آن هر دو بود.

۳۸۱۴- و نیز آن حضرت علیه السلام در مورد کسی که مملوکی را می‌فروشد و مشتری شرط می‌کند که چیزی از مبلغ برای مملوک باشد. فرمود: جایز است.

۳۸۱۵- یحیی بن اَبی العلاء از امام صادق از پدرش علیهما السلام روایت کرده که فرمود: هر کس برده‌ای بفروشد و برده دارای مالی باشد مال از آن فروشنده خواهد بود مگر اینکه خریدار شرط کند؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله این را دستور فرموده است.

۳۸۱۶- زراره گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم شخصی برده مالدار می‌خرد مال از آن کیست؟ فرمود: اگر فروشنده می‌داند که برده مالی دارد و او را می‌فروشد پس مال از آن مشتری است و اگر نمی‌داند مال از آن فروشنده است.

مؤلف کتاب- رحمة الله علیه- گوید: این دو حدیث متفق است و اختلافی ندارد و آن این طور است: هر کس برده‌ای را فروخت و مشتری مال را شرط مال آن را

ص: ۲۹۹

شرط کرد، پس اگر بایع نداند، مال از آن مشتری است، و هر گاه مشتری مال را شرط نکرده باشد و بایع نیز نداند که وی مالی دارد، مالی از آن بایع است و هر گاه بایع بداند او (برده) مالی دارد و هنگام فروختن استثناء نکند مال از آن مشتری است.

۳۸۱۷- و از زراره روایت شده که گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: شخصی برده‌ای را با مالش یک جا می‌خرد. فرمود: اشکالی ندارد، گوید:

عرض کردم: مال مملوک بیش از قیمتی است که خریدار می‌دهد. فرمود: اشکالی ندارد.

شرح: «روای خبر چنان که در کافی است علی بن حدید است و شیخ طوسی وی را تضعیف کرده و باید گفت: مالی که از آن مملوک است مالی است که رغبتی بدان نیست، و الا معامله سفهی خواهد بود.»

۳۸۱۸- اسماعیل بن فضل گوید: از امام صادق علیه السلام از خرید مملوک از اهل کتاب که در ذمه اسلامند سؤال کردم، فرمود: اگر اقرار دارند که برده هستند بخر و با آنها نکاح کن.

شرح: «ضمیر

«إِذَا أَقْرُوا»

را شراح هم به اهل ذمه بازگردانده‌اند و هم به ممالیک به اعتبار

«لهم»

، و نظر ثانی نزد ما ارجح نمود آن را اختیار کردیم.»

۳۸۱۹- عبد الرحمن بن ابی عبد الله گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم

ص: ۳۰۰

شخصی کنیزی خریداری کرده چون با وی همبستر شده او را حامله یافته است چه کند؟ فرمود: آن را باز پس دهد و چیزی باو پردازد.

۳۸۲۰- و در روایت عبد الملک بن عمرو از امام صادق علیه السلام آمده که اگر کنیز حامله باشد او را باز پس دهد و یک بیستم قیمتش را نیز پردازد.

۳۸۲۱- در روایت محمد بن مسلم از ابو جعفر باقر علیه السلام آمده است که او را به صاحبش بازگرداند و یک دست لباس به وی ببوشاند.

۳۸۲۲- محمد بن میسر گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: علی علیه السلام کنیزی را که با او همبستر شده‌اند به عیب پس نمی‌داد لکن تفاوت قیمت را می‌ستاند و می‌فرمود: به خدا پناه می‌برم که برای آن اجرت قرار دهم.

مؤلف کتاب- رحمه الله- گوید: مراد کنیزیست که عییش حمل نباشد اما اگر حامله است به صاحبش بازمی‌گردد.

۳۸۲۳- اسحاق بن عمار گوید: به امام هفتم عرض کردم: مردی، دیگری

ص: ۳۰۱

را راهنمایی می‌کند بر متاعی، و می‌گوید آن را خریداری کن و من نیم آن را قبول دارم، و آن شخص آن مال را خریداری می‌کند و قیمتش را می‌پردازد، فرمود: نیم ربح از آن اوست. عرض کردم: اگر ضرر کرد زیان را هم او شریک است؟ فرمود: آری، ضرر و زیان را باید بپذیرد همچنان که سود را می‌گیرد.

۳۸۲۴- حمزة بن حرمان گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم به بازار برده فروشان رفته و کنیزی می‌خرم و او می‌گوید من آزادم. فرمود: آن را بخر مگر اینکه دلیل و شاهی بر حریت خویش داشته باشد.

۳۸۲۵- و عیص بن قاسم از آن حضرت علیه السلام پرسید: برده‌ای ادعا کرده که من آزادم لیکن دلیل و شاهی ندارد آن را می‌توانم خریداری کنم؟ فرمود:

آری.

۳۸۲۶- محمد بن قیس گوید: امام باقر علیه السلام فرمود: امیر مؤمنان علیه السلام در مورد کنیزی که فرزند صاحبش او را بدون اجازه و در نبودن پدرش فروخته بود و مشتری با وی همبستر گشته و پسری آورده بود سپس صاحب اول کنیز با

ص: ۳۰۲

خریدار به منازعه پرداخته، اظهار می‌داشت که پسر من بدون اجازه من این کنیز را فروخته است، حکم فرمود: که کنیز و فرزندش از آن صاحب اول است و او برگردد، خریدار سوگند یاد کرد که حق من پایمال شد و از حقیقت خبر نداشتم، امام بدو فرمود: تو نیز فرزند او را گروگان گیر (چون او باعث این خسارت تو شده است) و بگو:

«به خدا قسم فرزندان را رها نمی‌کنم مگر آنکه فرزندم را رها کنی»، و مرد چون چنین دید معامله فرزند را امضا کرد و فروش کنیز را پذیرفت.

۳۸۲۷- عبد الله بن سنان گوید: امام صادق علیه السلام در مورد کنیز یا غلامی که دارای خواهر و برادر، و یا پدر و یا مادری در شهری از شهرها است و کسی می‌خواهد آن را بخرد فرمود: او را از شهری به شهر دیگر نبرد اگر که نابالغ است و بلکه او را خریداری نکند، و اگر دارای مادر است و مادر و خود غلام هر دو از طیب خاطر و با کمال رضا و رغبت به جدایی حاضرند در صورتی که مایل باشی می‌توانی او را بخری.

*** (فروش اجناس پیمانهای بدون پیمانه و وزن) ***

۳۸۲۸- حلبی گوید: از امام صادق علیه السلام در مورد گردو سؤال شد من

ص: ۳۰۳

عرض کردم: جوز (گردو) بسیار است و آن را نمی‌توانیم شماره کرد آیا می‌شود که یک پیمانه از آن را بشماریم و بقیه را به حساب آن معلوم داریم؟ فرمود: اشکالی ندارد.

۳۸۲۹- حلبی گوید: امام ششم علیه السلام فرمود: هر طعامی که بر آن اسم پیمانه می‌بری صحیح نیست که بدون پیمانه کردن آن را بفروشی این از چیزهایی است که در فروش طعام مکروه است. «شرح: «مراد از طعام در این خبر و امثال آن خواربار است و بیشتر در روایات ما به گندم یا جو اطلاق می‌شود، و مراد از کراهت در این خبر بخصوص، حرمت است.»

۳۸۳۰- عبد الرحمن بن حجاج گوید: از امام صادق علیه السلام سؤال کردم:

مردی متاعی را به یک درهم می‌خرد و آن درهم یک حبه نقص وزن دارد آیا می‌تواند آن درهم را به فروشنده متاع بدهد و نگوید که آن نقصی دارد؟ حضرت فرمود: نه، مگر اینکه از درهم‌هایی که اکنون رایج است باشد که آن را وضاحیه گویند و همه می‌دانند که آن سبک‌تر از درهم معمولی است آن وقت اشکالی ندارد همچنان که آن اینک نزد ما عددی است.

شرح: «مقصود اینست که در این زمان درهم به گونه‌ای میان مردم رواج دارد که به عدد آن توجه می‌شود و نه وزن آن و اختلاف اندکی با گذشته دارد».

۳۸۳۱- و سماعه بن مهران از آن حضرت علیه السلام سؤال کرد آیا شیر در

ص: ۳۰۴

پستان حیوان را می‌توان خرید، امام فرمود: نه مگر آنکه صاحبش یک ظرف شیر از آن برایت بدوشد و تو بدو بگویی این شیر که در ظرف است و آنچه در پستانهای آن حیوانست به فلان قیمت می‌خرم، پس اگر در پستانهای آن حیوان چیزی باقی نمانده بود آنچه داده‌ای بابت آن شیر در ظرف محسوب می‌شود.

۳۸۳۲- اسماعیل بن فضل گوید: از امام صادق علیه السلام سؤال کردم:

اگر مردی باج سرانه افراد، جزیه اهل ذمه، خراج نخل و شجر و باج جنگل، و یا دام صید یا تور ماهی یا دام پرندگان را بمبلغی معین تقبل کند (یعنی عائدی این جمله یا پاره‌ای از اینها را در مقابل مبلغی که خود می‌پردازد قبول کند). با اینکه نمی‌داند (آیا فائده دارد یا نه) شاید هیچ نداشته باشد و شاید چیزی عایدش شود. آیا می‌تواند قبول کند و در چه زمان می‌تواند معامله کرده امضاء دهد؟ فرمود: هر گاه علم حاصل کردی که چیزی یا یکی از اینها موجود شده است آنگاه بخر و تقبل نما.

شرح: «این عمل نوعی صلح است که مثلاً فلان مبلغ می‌دهد که هر چه ماهی در تور ماهیگیری بود از آن او باشد».

۳۸۳۳- سماعه گوید: امام صادق علیه السلام در باره کسی که بنده فراری را خریداری می‌کند فرمود: این عمل صحیح نیست مگر آنکه با او ضمیمه‌ای باشد و

ص: ۳۰۵

چیز دیگری را با آن بنده فراری در یک معامله خریداری کند و بگوید: این متاع را با فلان برده فراری به فلان مبلغ خریدم، پس اگر به بنده دست نیافت مبلغی که داده است بابت آن متاع خواهد بود.

۳۸۳۴- یعقوب بن شعیب گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: من از شخصی چند بار که پیمانہ آن معلوم است طلبکارم و او با رهائی برای من به عوض آنچه در عهده اوست ارسال داشته که پیمانہ آن کمتر از آنچه من به عهده او داشتم می‌باشد پس آن را تخمینا بگیرم، حکم چیست؟ فرمود: اشکالی ندارد، پرسیدم:

مردی را بر عهده دیگری یک صد لنگه خرما است و بدهکار نخلی دارد، طلبکار بدو پیشنهاد می‌کند که بجای بدهیت این نخل را (یعنی ثمره این نخل را) به من واگذار، گوید به نظر می‌رسید که امام علیه السلام این کار را خوش نداشت، و دوباره سؤال کردم: نخلی را که دو تن با یک دیگر شریکند، یکی از شرکاء پیشنهاد کرده که من محصول این نخل را فلان مقدار کیل قبول

دارم و حاضریم نیمی از این مقدار را به تو بدهم حال چه کمتر از آنچه واقعا به دست خواهد آمد، باشد و چه بیشتر، یا تو همین شرط را بپذیر. فرمود: اشکالی ندارد.

ص: ۳۰۶

۳۸۳۵- زراره گوید: از امام باقر علیه السلام پرسیدم: مردی گاه خرمنگاهی را پیش از آنکه آن را درو کند خریداری کرده است هر جوانی به قیمت معین، پس گاه را تحویل گرفته، می فروشد پیش از آنکه گندم را پیمانانه کند؟ فرمود:

اشکالی در آن نیست. (این خبر با اندک اختلافی گذشت تحت شماره ۳۷۸۴).

۳۸۳۶- از عبد الملک بن عمرو روایت شده که گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: من صد مشک روغن زیتون خریداری می کنم و یکی دو مشک را وزن می کنم و بقیه را به حساب همان وزن محسوب می دارم. فرمود: اشکالی ندارد.

۳۸۳۷- حلبی گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم شخصی بر عهده دیگری طلبی دارد و مالی نزد او گروگان است می تواند آن مال را بخرد؟ فرمود: آری.

۳۸۳۸- باز حلبی گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: هر طعامی که نام پیمانانه بر آن بردی جایز نیست پیمانانه نکرده داد و ستد کنی.

۳۸۳۹- داود بن سرحان گوید: دو بار یا دو جوال مشک داشتم یکی تازه و

ص: ۳۰۷

دیگری خشک بود و شروع به فروختن کردم آنکه تازه بود تمام شد و سپس به فروختن خشک شروع کردم دیدم از قیمت تازه آن چیزی اضافه نمی دهند از امام صادق علیه السلام پرسیدم می توانم به مشک خشک آب بزنم؟ فرمود: نه، مگر اینکه به مشتریان بگوئی، گوید: من آنها را نم زدم و بعد به مشتریها خبر می دادم و امام فرمود:

اکنون که به آنها فهماندی اشکالی ندارد.

۳۸۴۰- عبد الله بن سنان گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم که: آیا ولد الزنا (اولاد غیر قانونی) را می توان فروخت یا خرید یا به کار گماشت؟ فرمود:

آری، گفتم: آیا با او نکاح نیز می توان کرد؟ فرمود: آری، اما اگر زن است از او فرزند نخواه (سعی کن از او اولاددار نشوی).

۳۸۴۱- و سماعة از آن حضرت علیه السلام پرسید: مال غصبی و مال دزدی را می توان خرید؟ فرمود: اگر آن را می شناسی نه، مگر اینکه از کسی که از کارمندان دولت غاصب و جور باشد مالش را بخری.

شرح: «زیرا که در این صورت دزدی و خیانت مستقیم نیست».

ص: ۳۰۸

مضاربه و احکام آن

(مضاربه آنست که شخصی مالی به دیگری می‌دهد که با آن داد و ستد کند و از سود آن به سهم معلومی نصف یا ثلث یا ربع ببرد و خسارت به عهده صاحب مال باشد).

۳۸۴۲- ابو الصباح کنانی گوید: از امام صادق علیه السلام از مضاربه پرسیدم و عرض کردم: شخصی به دیگری مالی می‌دهد و وی آن را به مکانی دیگر می‌برد و حال آنکه صاحب مال با او قرار کرده که از آنجا به جای دیگر نبرد و آن مال تلف می‌شود. فرمود: او ضامن است و اگر سالم ماند و تلف نشد هر دو در سود آن شریکند.

۳۸۴۳- محمد بن قیس از امام باقر علیه السلام حدیث کرده که فرمود:

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: هر کس معامله‌گر را ضامن کرد جز رأس مال چیزی از آن او نخواهد بود و از سود معامله سهمی به او نخواهد رسید (زیرا هنگامی می‌تواند مطالبه سود کند که طرف را ضامن مال نکرده باشد).

۳۸۴۴- و نیز محمد بن قیس گوید: به امام باقر علیه السلام عرض کردم

ص: ۳۰۹

مردی به دیگری هزار درهم به عنوان مضاربه داده و آن مرد پدر خویش را که برده بوده خریداری کرده است در حالی که آن شخص نمی‌داند، فرمود: قیمت برده را بسنجد اگر یک درهم از اصل اضافه بود (به نیمی که از آن خریدار می‌شود) بنده آزاد شده و باقی قیمت خویش را باید خود فعالیت کند و به صاحب پول بپردازد.

۳۸۴۵- سکونی از امام صادق از پدرش از پدرانیش علیهم السلام روایت کرده که فرمود: امیر مؤمنان علیه السلام در مورد مردی که بر عهده دیگری مالی داشت و آن را مطالبه می‌کرد و بدهکار چیزی نداشت که بپردازد و طلبکار گفته است آن مال نزد تو به مضاربه باشد فرمود: «این درست نیست مگر اینکه وجه نقد برای مضاربه بدو بپردازد».

۳۸۴۶- و امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: مضارب هر چه در راه سفر خرج کند از اصل سرمایه است و اما چون از سفر باز آید آنچه هزینه می‌کند از مال خویشتن یا نصیب خود او خواهد بود.

۳۸۴۷- و امیر مؤمنان علیه السلام می‌فرمود: هر گاه شخصی از دنیا رفت و مال مضاربه نزد او بود اگر آن را نام برده و تعیین نموده و گفته است این مال از آن فلان کس است پس آن را به صاحبش می‌دهند و اگر فوت کرد و چیزی راجع به

مضاربه نگفت پس صاحب مال مانند یکی از طلبکاران دیگر است.

۳۸۴۸- حلبی از امام صادق علیه السلام نقل کرده که در موضوع دو مرد که با یک دیگر در مالی شرکت داشتند و از فروش آن مال سودی بردند ولی قیمت مال، بعضی آماده و بعضی دین و بر عهده بود، و یکی از دو شریک دیگری را گفت تو رأس مال مرا بده و سود از آن تو باشد و اگر مال تلف شد بر عهده من، امام فرمود:

در صورتی که هر دو شرط کرده باشند عیبی ندارد، و اگر شرطشان مخالف کتاب خدا باشد به کتاب خدا بازمی‌گردد.

شرح: «اینکه فرمود: «عیبی ندارد» حمل شده است به انقضاء مدّت شرکت و آلا در حال شرکت تلف شدن مال به زیان هر دو خواهد بود.

۳۸۴۹- علی بن رثاب گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم می‌فرمود:

سزاوار نیست که مردی از شما با شخصی ذمی (اهل کتاب که در پناه اسلامند) شرکت کند، و جنسی برای فروش بدو بدهد یا ودیعه‌ای نزد او بگذارد و یا دوستی و صمیمیت کند.

۳۸۵۰- ابو ولّاد گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: مردی گوسفنددار

است و شیر آنها را می‌دوشد در هر روز و بسیار فراوان است، و سؤال اینکه اگر کسی پانصد رطل (پیمانه) به مبلغی معین از وی خریداری کند و هر روز چند رطل (پیمانه) بستاند تا پانصد رطل که خریداری کرده کامل شود در این مسأله چه می‌فرمائید؟ فرمود: به این خرید و امتثال آن اشکالی نیست.

۳۸۵۱- رفاعه نخّاس (برده فروش) گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم در مورد خرید کنیزی با صاحبش گفتگو کردم، به من فروخت به هر قیمتی که من روی آن گذارم، من کنیز را با این قرار گرفته بعد هزار درهم برای فروشنده فرستادم و گفتم که این هزار درهم بنا بر شرطی که کرده‌ام با تو، وی از من نپذیرفت و من با آن کنیز خلوت کرده بودم قبل از آنکه وجه را برای صاحبش بفرستم، فرمود: نظر من اینست که کنیز را قیمت کنی قیمتی عادلانه، پس اگر ارزشش بیش از آن مقدار که تو برای او فرستاده‌ای بود برتوست که باقی قیمت را برای او ارسال نمائی و اگر قیمتش کمتر بود از مقداری که فرستاده‌ای، آن قیمت از آن اوست و جاریه از آن تو.

عرض کردم: قربانت کردم اگر پس از آنکه با او همبستر شدم در او عیبی یافتم چه؟

فرمود: نمی‌توانی او را باز دهی فقط می‌توانی فرق میان قیمت سالم و ناسالم را از فروشنده

بستانی.

شرح: «فقهای عظام گویند: شرط صحّت بیع آنست که عوضین معلوم و مشخص باشد و قیمت را به حکم یکی از طرفین معامله نهادن که او هر قدر خواست بعدا تعیین کند معامله فاسد است و صورت نگرفته است و همچنین اگر قیمت را به حکم شخصی ثالث گذارند، و این خیر را چون سندش صحیح است و متن آن مخالف قاعده، آن را حمل کرده‌اند بر وجوهی که به ذکر آن نیازی دیده نمی‌شود».

۳۸۵۲- ابراهیم بن زیاد کرخی گوید: برای امام صادق علیه السلام کنیزی خریدم و هنگامی که رفتم قیمت آن را بپردازم گفتم از فروشنده می‌خواهم چیزی از مبلغ کم کند. امام مرا از این کار منع کرد و فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله از کم کردن قیمت (و باصطلاح عوام چانه زدن) پس از انجام معامله نهی فرموده است.

۳۸۵۳- و نیز ابراهیم کرخی گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم چه می‌فرمایید در مورد اینکه شخصی پشم یک صد رأس میش را با بچه‌ای که در شکم دارند از شخصی خریداری کرده به مبلغی معین؟ فرمود: این اشکالی ندارد، اگر چیزی در شکم نداشتند قیمت در مقابل پشم آنها است.

۳۸۵۴- زید شحّام گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: مردی سهم

یکی از قصابان که گوسفندانی به شرکت خریده‌اند خریداری می‌کند پیش از آنکه سهم تعیین شود چگونه است؟ فرمود: اگر یک سهم خرید هر گاه سهم تعیین شود اختیار دارد.

شرح: «یک بار سهم یک نفر از شرکاء را می‌خرد و یک بار سهم مستخرج را که مالی است مجهول، و در صورت دوم معنی ذیل خبر آنست که چون سهم بیرون آمد آنگاه مختار است که آن را بخرد یا نخرد.»

۳۸۵۵- اسحاق بن عمار گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: چه می‌فرمائید در این مورد که شخصی به غلامش هزار درهم - یا کمتر از هزار درهم یا بیشتر - می‌بخشد و بدو می‌گوید: از اینکه ترا آزردم، یا از هر ناروائی که از من نسبت به تو صادر شده است، یا از اینکه ترا ترسانده‌ام یا رنجانده‌ام مرا حلال کن، پس بنده وی را حلال می‌کند بواسطه آن مالی که بدو بخشیده است، سپس آن مولی مالی را که به غلام بخشیده در مکانی که غلام نهاده، می‌یابد و آن را برای خود برمی‌گیرد، آیا این برای او حلال است؟ فرمود: نه؛ عرض کردم: آیا نه اینست که بنده و هر چه دارد از آن مولای اوست؟ فرمود این آن مورد نیست، سپس فرمود: به او بگو آن وجه را به غلام بازگرداند زیرا آن بر وی حلال نیست چون جان خود را با آن از

آتش دوزخ و قصاص در قیامت خریداری کرده است. گوید: عرض کردم: آیا بر آن بنده است که اگر سال بر آن مال گذشت زکات باید بدهد؟ فرمود: نه، مگر اینکه با آن کاری برای او کرده باشند و بنده را از زکات چیزی نمی‌دهند.

۳۸۵۶- یونس بن یعقوب گوید: به امام ششم علیه السلام عرض کردم:

مردی از دیگری متاعی خریداری کرده است پس از انجام معامله خریدار از فروشنده می‌خواهد که چیزی بدو ببخشد بدون اینکه بر او تحمیل کند، فرمود: اشکالی در آن نیست.

۳۸۵۷- زید شحّام گوید: خدمت امام جواد علیه السلام رسیدم و کنیزی برای عرضه و فروش به همراه بردم آن حضرت در قیمت با من گفتگو کرد و من نیز با وی در آن باره، تا اینکه معامله انجام شد و دست مرا بفشرد، عرض کردم: فدایت شوم من در معامله با شما بسیار گفتگو کردم تا بدانم چانه زدن سزاوار است یا نه، آنگاه عرض کردم: ده دینار از قیمت تخفیف دادم، فرمود: هیئات (دور است) جز اینکه قبل از دست دادن و انجام معامله باشد، آیا سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله را نشنیده‌ای که فرمود: تخفیف پس از انجام معامله حرام است.

ص: ۳۱۵

۳۸۵۸- و شخصی به نام روح یا ذریح از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: نه دهم (۱۰ / ۹) روزی در تجارت است.

۳۸۵۹- و زراره از امام باقر علیه السلام نقل کرده که فرمود: سمرة بن جندب درخت خرمائی در باغ مردی از انصار داشت و منزل آن شخص انصاری سر راه آن باغ بود، سمرة می‌آمد و بدون اجازه و اطلاع وارد شده به سوی درختش می‌رفت، مرد انصاری بدو گفت: تو گاه و بیگاه بدون خبر وارد می‌شوی و ما در حالی هستیم که خویش نداریم تو ما را به آن حال بنگری، هر وقت خواستی وارد شوی اجازه بخواه تا ما خود را بپوشانیم سپس وارد شو، گفت: من چنین کاری نخواهم کرد، این درخت مال من است و من حق دارم به آن سرکشی کنم و اجازه نخواهم کرد، این درخت مال من استن و من حق دارم به آن سرکشی کنم و اجازه نخواهم. مرد انصاری نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و شکایت کرد، رسول خدا صلی الله علیه و آله سمرة را خواست و وی حاضر شد، حضرت فرمود: هر گاه به سراغ درخت خود می‌روی رخصت بخواه بعد وارد شو، سمرة سر باز زد و همان سخن که با انصاری گفته بود به رسول خدا (ص) گفت، رسول خدا (ص) به او پیشنهاد خرید به قیمتی کرد، او نپذیرفت. رسول خدا (ص) قیمت را بالا برد، باز نپذیرفت، پس چون حضرت

ص: ۳۱۶

چنین دید فرمود: من ضامن می‌شوم که در عوض آن خرمابنی در بهشت به تو دهند، این بار نیز نپذیرفت، آنگاه رسول خدا (ص) انصاری را امر کرد که آن درخت را از ریشه بیرون آورد و نزد سمرة اندازد و فرمود:

«لا ضرر و لا إضرار»

یعنی در اسلام نه ضرر بردن است نه ضرر رساندن.

۳۸۶۰- محمد بن مسلم از یکی از دو امام باقر یا امام صادق علیهما السلام روایت کند که مردی گندمی را به آسیابان داده و با او قطع کرده است که در مقابل هر ده من گندم ده من آرد تحویل دهد. آیا صحیح است؟ امام فرمود: نه، گوید:

عرض کردم: شخصی ده من کنجد به عصار (صاحب کارخانه روغن گیری) داده و وی ضامن شده که به هر یک من چند پیمانۀ روغن تحویل دهد. صحیح است؟

فرمود: نه.

شرح: «گندم هر مقدار که خود آرد داد و کنجد هر مقدار که خود روغن داد از آن صاحبش می‌باشد و در این گونه چیزها با تقریب و جزاف نمی‌توان معامله کرد».

مترجم گوید: مطلبی که در این زمان و در این فصل از کتاب قابل تذکار است اینست که تجارت در جهان هستی یکی از امور مهم و حیاتی اقوام و ملل بوده و هست و بنا بر این متصدیان آن در هر کجای دنیا باید واجد شرائطی باشند تا بتوانند از عهده مسئولیت خطیر آن تا حد امکان برآیند، در آئین مقدس اسلام روی امر تجارت و بازرگانی و نوع آن و نیز شرائط تاجر و بازرگان بسیار دقت بعمل آمده است و صدها و

ص: ۳۱۷

بلکه هزاران دستور برای انجام آن و صحت آنها صادر فرموده است تا آنجا که پیغمبر گرامی ما صلی الله علیه و آله، تاجر را در لغزشگاه حساس و دقیقی دانسته که با کمترین خطا و ناروایی در عمل در پرتگاه عمیق دوزخش دیده و فرموده:

«التاجر فاجر إلا من أخذ الحقّ وأعطى الحقّ»

یعنی تاجر و بازرگان تباهکار است مگر اینکه به درستی و راستی بستاند و به درستی و راستی پردازد. و امیر مؤمنان علیه السلام فرمود:

«التاجر فاجر و الفاجر فی النار إلا من أخذ الحقّ و أعطى الحقّ»

یعنی تاجر تبهکار است و تبهکار جایش دوزخ، جز آنکه به حق بدهد و بحق بستاند.

لازمه حق دادن و حق گرفتن آشنائی با حق است و نیز میان حق و باطل را تمییز دادن، که این تشخیص را نداشته باشند چگونه می‌توانند آن را رعایت کنند.

سخن کوتاه، ملاک تجارت در اسلام بهتر پول درآوردن نیست و نیز راه ثروت اندوزی را فرا گرفتن نیست، بلکه مردمی، اندیشیدن و بهتر رعایت کردن حال ملت بینواست، چه بسیار بازرگانان و متصدیان امر تجارت که در دنیا نزد مردم به جهت ثروتی که اندوختند محترم زیستند ولی در عالم برزخ و قیامت به وبال آن گرفتار شدند و با کمال خواری و زبونی محکوم به عذاب گشتند، و چه بسا افرادی از تجار که در اثر رعایت کردن موازین شرعی و به فکر بودن و اندیشه نمودن به حال مردمان ضعیف و تهیدست و ناتوان، عمری به تجارت پرداختند ولی از مال و ثروت دنیا چیزی جز رافع احتیاج نیندوختند و از این جهان با کمال پاکی و درستی و صحت عمل رخت بر بستند و فرشتگان عالم قدس به استقبالشان شتافتند، اینان آن دسته‌اند که دامنه‌شان هرگز به ننگ گرانفروشی و احتکار آلوده نگشت، درهمی ربا و حرام در اموال مختصرشان راه نیافت، دروغ و دغل در زندگی‌شان وجود نداشت، حق هیچ ذی حقی را انکار نکردند مال هیچ ساده لوح و غافلی را نربودند، در عالم دیگر هزار بار عزیزتر از این عالم در مقام قرب باقی به بقاء حَقُّد. **إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَ نَهْرٍ فِي مَقْعَدِ صَدَقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ** سوره قمر: آیه ۵۵.

ص: ۳۱۸

*** (معامله چراگاه و کشت و درختان و زمینهای مزروعی) * * (و قنوات و سهم آب و مزرعه و باغها) ***

۳۸۶۱- اسماعیل بن فضل گوید: از امام صادق علیه السلام راجع به مراتع سؤال کردم و پرسیدم اگر نهر و قنات از آن انسان باشد و زمین علفزار را خود آب بندد و بوته‌های علف را آب دهد در حالی که حفر قنات را خود انجام داده و صاحب آب است می‌تواند هر چه خواهد بکارد؟ فرمود: اگر آب از آن خود اوست پس هر بذری که می‌خواهد بیفشاند به هر قیمت که خواهد بفروشد.

۳۸۶۲- و سماعه از آن حضرت علیه السلام در مورد فروش علف و گندم و جو سؤال کرد و گفت: شخصی آن را می‌خرد و نمی‌چیند بلکه آن را رها می‌کند تا خوشه نماید، گندم باشد یا جو، یک چین و دو چین نخریده بلکه بکلی همه را خریداری کرده است و از سوی دیگر، صاحبان زمین با کشاورز قرار داد کرده‌اند که عشریه دولت را بپردازد. فرمود: اگر در هنگامی که خریداری می‌کرده با کشاورز قرار کرده که اگر بخواهد علف را برگیرد و اگر نخواهد برگیرد و رها کند تا خوشه بندد می‌تواند

ص: ۳۱۹

آن را رها کند، و در غیر این صورت حق ندارد آن را رها کند تا خوشه بندد.

۳۸۶۳- و نیز سماعه از آن حضرت علیه السلام سؤال کرد: شخصی علف چراگاهی را به پنجاه درهم یا کمتر یا بیشتر برای چراندن گوسفندانش خریده و می‌خواهد دیگری را با خود در این کار سهیم کند و همه مبلغ را از او بستاند. فرمود: هر کس را بخواهد می‌تواند سهیم کند اما باید به کمتر از مبلغی باشد که با صاحب زمین قرار داده است هر چند به چهل و نه درهم باشد و به یک درهم گوسفندان او چریده باشند، و حق ندارد آن را به پنجاه درهم بفروشد و گوسفندش با آنها بچرد مگر آنکه خود در چراگاه عملی انجام داده باشد. چاه آبی احداث کرده باشد یا نهری کشیده باشد، البته با رضایت صاحبان چراگاه، در آن

صورت اشکالی ندارد که به زیادت از آنچه خریده بفروشد زیرا در آن کاری مثبت انجام داده و این زیادی برای او مباح گردیده است.

۳۸۶۴- سلیمان بن خالد گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: من مکروه می‌دارم که آسیایی را اجاره کنم و به بیش از مبلغش به دیگری واگذارم مگر آنکه در

ص: ۳۲۰

آن تعمیری کرده باشم یا غرامتی و ضرری متحمل شده باشم.

۳۸۶۵- و در روایت اسحاق بن عمار از ابو بصیر آمده که امام علیه السلام فرمود: هر گاه زمینی را به دینار یا درهم قرار داد محصول بستی پس به دیگری بیش از آنچه خود قبول پرداخت آن را کرده‌ای معامله مکن، زیرا طلا و نقره سخت ثابتند و رشد و نمو ندارند (و مانند نبات و حیوان نیستند تا در دست مالک زیاد گردند).

۳۸۶۶- ابو بصیر یحیی بن قاسم گوید: از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: کشت گندم یا جو را می‌توانم پیش از آنکه خوشه بندد و هنوز علف است خریداری کنم؟ فرمود: نه، مگر اینکه برای چرانیدن احشام خریداری کنند آنگاه رها کنند تا خوشه بندد.

۳۸۶۷- سعید بن یسار گوید: از امام ششم علیه السلام پرسیدم: مردی با جماعتی در (آب) قناتی شریک است و پاره‌ای از آنها به سهم آب خود نیاز ندارد آیا می‌تواند آن را به دیگری بفروشد؟ فرمود: آری هر گاه بخواهد با پول یا گندم به کیل مبادله کند.

ص: ۳۲۱

۳۸۶۸- و سماعه از آن حضرت علیه السلام سؤال کرد: شخصی یک صد جریب زمین را بذر گندم یا غیر آن از آنچه کشت می‌شود افشانده است، سپس فردی از او تقاضا کرده که نیم آن بذر که افشانده و نیمی از مخارجی که پرداخته است بدو بپردازد و در کشت شریک او باشد، فرمود: اشکالی در آن نیست.

۳۸۶۹- و ایضا سماعه از آن حضرت پرسید: شخصی علف خوید (سبزه گندم یا جو نرسیده) کشتی را خریداری کرده، ولی آن را نچیده رها کرده است تا زراعت دانه بسته و جو شده، و در روز خرید شرط کرده بود که اگر خسارتی واقع شد و مزرعه آفتی دید به عهده کشاورز باشد؟ این درست است؟ فرمود: اگر هنگام معامله با کشاورز شرط کرده بوده که اگر خواست علف را نچیند تا سنبل بندد و اگر خواست بچیند، پس شرط لازم الوفا است و طبق شرط عمل می‌شود، و اگر چنین شرطی در کار نبوده، پس نباید بگذارد تا سنبل شود، و اگر چنین کرد خراج دولت و هر هزینه دیگری که برداشته به عهده خریدار است و محصول نیز از آن اوست.

و اگر شخصی درخت خرمائی را بخرد تا از تنه آن (برای ستون یا سقف) استفاده کند آنگاه مدتی برود و آن را نبریده به حال خود رها کند و چون باز گردد

ص: ۳۲۲

درخت، خرما برآورده باشد خرما از آن اوست مگر آنکه فروشنده آب داده و از آن مراقبت کرده باشد.

و اگر شخصی زمینی را بدون اجازه صاحبش کشت کند و هنگامی که حاصل برآمد صاحب زمین حاضر گشته بگوید: زمین مرا بدون اجازه من زراعت کردی اکنون هر چه هزینه کرده‌ای می‌پردازم و محصول از آن من، (در چنین حالی) باید دانست که محصول از آن زارع است و صاحب زمین تنها اجاره زمین را طلبکار است.

۳۸۷۰- محمد بن علی بن محبوب روایت کرده که مردی خدمت امام (حضرت عسکری) علیه السلام نامه نوشت و سؤال کرد مردی در قریه‌ای آسیایی دارد که از نهر آن ده می‌چرخد، و آن قریه یک یا دو صاحب دارد که می‌خواهد مسیر نهر را تغییر دهد و آن را از غیر راهی که از آسیا می‌گذرد جریان دهد و این کار موجب آنست که آسیا از کار بیفتد آیا حق دارد چنین کاری را انجام دهد؟ امام علیه السلام در پاسخ نوشت: از خدا بترسید و در این تصمیم به آنچه رضای خدا و خلق است عمل نماید و به برادر مؤمن خویش زیان نرساند.

و نیز در مورد دیگری نوشت و سؤال کرد که شخصی قناتی در دهی دارد و

ص: ۳۲۳

دیگری می‌خواهد در قسمت بالای آن قنات، قنات دیگری حفر کند، چه مقدار باید میان آن دو فاصله باشد، تا به دیگری ضرر نرسد در صورتی که زمین سخت یا سست باشد؟ امام علیه السلام در پاسخ مرقوم فرمود: اندازه معینی ندارد باید آنقدر فاصله باشد که به یک دیگر زیان نرسانند (یعنی آب قنات اول کم نشود).

۳۸۷۱- و رسول خدا صلی الله علیه و آله حکم فرمودند: که میان دو چاه آب اگر زمین سست است هزار ذراع و اگر سخت است پانصد ذراع فاصله لازم است.

۳۸۷۲- و همچنین حکم فرمود: مردم بادیه‌نشین نباید جلو آب اضافی از مصرفشان را بگیرند، و اضافی مراتع را نباید بفروشند، یا بنا بر پاره‌ای از نسخه‌ها «از چرای در آن جلو گیرند».

۳۸۷۳- و نیز حکم فرمود: حریم چاه چهل ذراع است و نباید تا این فاصله چاهی برای آبشخور شتران یا احشام و اغنام احداث کرد.

۳۸۷۴- و محمد بن سنان از حضرت رضا علیه السلام روایت کرده گوید: از آن حضرت علیه السلام از آب رودخانه سؤال کردم: فرمود: همه مردم در سه چیز

ص: ۳۲۴

شریکند: آب رودخانه‌ها، هیمه برای آتش، و علفزارها.

۳۸۷۵- عمر بن حنظله گوید: در مورد مردی که زمینی را به حساب ده جریب فروخته بود و مشتری به همان مقدار قبول کرده، وجه را پرداخت و امضاء طرفین انجام پذیرفت، و چون از یک دیگر جدا شدند خریدار زمین را مساحت کرد پنج جریب بیشتر نبود. امام صادق علیه السلام فرمود: اگر مشتری بخواهد می‌تواند زیادی قیمت را پس بگیرد و همین (پنج جریب) زمین را مالک شود، و اگر بخواهد می‌تواند معامله را فسخ کرده و قیمت را بازگیرد، مگر اینکه در حدود و اطراف آن زمین مالک اراضی دیگری داشته باشد و کسری را از آن جبران کند، و اگر چنین کرد معامله لازم است و حق فسخ برای مشتری نیست و به فروشنده واجب است همه آنچه فروخته به مشتری تحویل دهد، و چنانچه زمینی دیگر در اطراف آن ندارد، در این صورت اگر مشتری بخواهد آن مقدار را پذیرفته بقیه قیمت را از فروشنده می‌ستاند و اگر بخواهد معامله را فسخ کرده و نقدی که داده است بازمی‌گیرد.

*** (باب احیاء زمینهای بایر و موات) ***

(موات زمینهایی را گویند که به همان نحو که پدید شده بدون اینکه کسی در آن بعنوان آبادی تصرف کرده باشد، باقی مانده است).

ص: ۳۲۵

۳۸۷۶- محمد بن مسلم گوید: از آن حضرت (امام صادق) علیه السلام پرسیدم از خرید زمین از یهودی یا نصرانی؟ فرمود: اشکالی در آن نیست، چه رسول خدا صلی الله علیه و آله چون بر خیبر پیروز شد آن را در تصرف آنها باقی گذارد و خراجی بر آن نهاد و آنان را به پرداخت آن در هر سال ملزم ساخت و فرمود: در آن زمینها فعالیت کنند و آباد نمایند، و لذا اشکالی ندارد اگر از آن زمینها (زمینهای اهل کتاب) چیزی خریده باشی، و این را هم بدان هر قومی هر مقدار از زمینهای بایر و موات را آباد کنند خود ایشان به مالکیت آنها سزاوارترند.

۳۸۷۷- و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس نهالی را در زمینی بنشانند، یا نهر آبی بکشد که کسی بر او پیشی نگرفته باشد، یا زمین بایری را آباد کند بنا به فرمان خدا و پیامبرش، آن زمین از آن خود او خواهد بود.

۳۸۷۸- حسن بن علی و شاء گوید: به امام هشتم علی بن موسی علیهما السلام عرض کردم چند جریب از زمینی را به یک صد جوال گندم از محصول آینده همان زمین خرید، فرمود: این کار حرام است، عرض کردم: قربانت شوم اگر زمین

مذکور را به کیل معلومی از گندم غیر آن زمین خریده باشد چه؟ فرمود: به این صورت اشکالی ندارد.

۳۸۷۹- ابو الرّبیع شامی گوید: امام صادق علیه السّلام فرمود: زمینهای عراق را خریداری نکن، مگر آنها که در دست کسانی است که با آنها قرار خراج بسته شده. (چه مسلمان و چه ذمی مانند اراضی خیبر) زیرا اینها به شمشیر مسلمین فتح شده و جزء بیت المال مسلمین است که همیشه اختیار آن با امام است.

شرح: «این گونه اراضی را در اصطلاح فقهاء (مفتوح العنوة) گویند».

۳۸۸۰- عبد الله بن سنان گوید: از امام صادق علیه السّلام سؤال شد و من حضور داشتم، در مورد اینکه مردی زمینی بایر را آباد کرده و در آن نهری جاری ساخته و خانه سازی نموده و درخت خرما و دیگر کاشته است. فرمود: زمین را مالک گشته و اجاره حجره‌ها و خانه نیز متعلق به اوست و عشریه و خراج زمین را او باید بپردازد، اگر از باران و رودخانه و چشمه سیراب می‌شود ده یک، و اگر از چاه و دلو برای آب استفاده می‌کند نیم عشر باید بپردازد.

۳۸۸۱- و سماعة بن مهران گوید: از آن حضرت علیه السّلام سؤال کردم

صاحب زمینی با مسلمان یا اهل ذمه‌ای مزارعه نموده (یعنی زمین و آب را در اختیار کشاورز گذارده است در مقابل سهمی از گندم یا کشت زمین) سپس این فکر برایش پدید آمده که حصّه و سهم گندم خود را قبل از موقع برداشت بفروشد آیا می‌تواند؟ فرمود: مشتری باید با پول معامله کند (یعنی نه با گندم) زیرا آنچه داده نیز در اصل گندم است.

شرح: «هر چند زراعت مکیل و موزون نیست ولی این کار نوعی ربای معنوی است لذا فقهاء فروش زرع را به گندم مکروه دانسته‌اند، ولی اگر زرع گندم را به مقداری از گندم همان زرع مبادله کند آن را محاقله نامند و در حرمت آن ادّعی اجماع کرده‌اند».

۳۸۸۲- و عبد الله بن سنان از آن حضرت علیه السّلام پرسید: مأمور أخذ خراج می‌تواند مهمان خراج دهنده شود؟ فرمود: تا سه روز.

و نیز این مطلب از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است.

۳۸۸۳- و علی بن مهزیار گوید: از امام جواد علیه السّلام پرسیدم: خانه‌ای از آن زنی بوده که دارای یک پسر و یک دختر بوده است، پسر مسافرت دریا کرده و ناپدید شده و مادر نیز فوت کرده است، دختر ادّعا می‌کند که مادرش در ایام حیات خانه

را به او بخشیده و بر این ادعا قسمتهایی از خانه را فروخته و قطعه‌ای از آن که مجاور خانه یکی از دوستان ما است باقی مانده است و او می‌خواهد آن قطعه را

ص: ۳۲۸

خریداری کند لکن چون صاحب خانه پسری داشته و خیری از او در دست نیست (و معلوم نیست در این ملک سهمی دارد یا نه) از خرید آن اجتناب می‌کند که مبادا خریدن آن بر وی حرام باشد، حضرت پرسیدند: چه مدت از غیبت او گذشته است؟

عرض کردم: سالهای زیادی است، فرمود: ده سال منتظر بماند و بعد از گذشتن مدت آن را خریداری کند.

۳۸۸۴- محمد بن حسن صفار- رحمه الله- نامه‌ای به امام عسکری علیه السلام نوشت و پرسید: مردی از یک ساختمان دو طبقه، طبقه اول را خریداری کرد با تمام خصوصیات و حقوق آن. آیا خریدار حقی در مرتبه فوقانی آن دارد یا نه؟

امام علیه السلام فرمودند: او جز آنچه را به اسم و خصوصیات آن خریده است مالک نیست.

۳۸۸۵- و نیز صفار به آن حضرت علیه السلام نوشت: شخصی دو تن را شاهد گرفت و در حضور آن دو اقرار کرده گفت: شاهد باشید که همه آن خانه که در فلان مکان واقع است و حدودش چه است بتمامه از آن فلانی پسر فلان شخص است با جمله متاعی که در آن است، و شاهدان نمی‌دانند متاع چیست؟ امام علیه السلام در

ص: ۳۲۹

پاسخ مرقوم فرمودند: معامله صحیح است در صورتی که رویهم خریده باشد، به یاری خداوند.

شرح: «اشکال صفار از جهت عدم معلومیت متاع در نزد مشتری است، و حضرت فرموده چون با معلومی ضمیمه است اشکالی ندارد.»

۳۸۸۶- و ایضا نوشت که شخصی دارای چند قطعه زمین است در قریه‌ای که از منزلش دور می‌باشد، و ایام زیارت مکه و مسافرت پیش آمده و آنقدر فرصت ندارد که حدود و مساحت زمینهای خود را در قریه معین کند و فقط حدود چهارگانه قریه را معرفی کرده است و به شهود می‌گوید: شاهد باشید که من به فلان شخص (خریدار) فروختم همه قریه‌ای را که یک حد آن به کجا و حد دیگرش به کجا و همین طور ... تا چهار حد، و وی در آن قریه چند قطعه زمین داراست. آیا این ایجاب با این وضع برای مشتری کافی است با آنکه لفظ مالک همه قریه بوده و قصدش قسمتی از آن؟ امام علیه السلام در پاسخ نامه مرقوم فرمودند: بر او جایز نیست فروختن آنچه که مالک نیست، و تنها بدان مقدار از اراضی قریه که مالک بوده معامله واقع شده است.

۳۸۸۷- و باز به آن حضرت نوشت: شخصی مردی را شاهد گرفت که مزرعه و زمین کشت خود را بفلانی فروخته، و آن چند قطعه بوده است، در حالی که

ص: ۳۳۰

حدود آن را برای شاهد مشخص نکرده بود. اما به شاهد گفت: هر گاه آمدند و حدود را به تو گفتند بر آنها نیز شهادت ده، آیا این جایز است یا جایز نیست که شاهد شهادت دهد؟ امام در جواب نامه مرقوم داشتند، آری، جایز است و الحمد لله.

۳۸۸۸- و نیز در پیرو نامه فوق به امام علیه السلام نوشت: اگر جماعت دیگری از اهل همان قریه جز آنها که برای تعیین حدّ نام برده بود آمدند و شهادت دادند که حدّ و مساحت اراضی که این مرد فروخته است چه مقدار است، آیا برای آن کس که فروشنده وی را به فروش مزرعه و زمین کشت خود بدون تعیین حدود شاهد گرفته جایز است به سخن این جماعت که اراضی را معین کرده شهادت به حدود و مساحت آن داده‌اند اعتنا و اطمینان کرده و شهادت به حدود دهد، یا جایز نبوده که این جماعت شهادت به حدود دهند زیرا بایع گفته بوده هر گاه آمدند و از شما شهادت خواستند شهادت دهید؟ امام علیه السلام در پاسخ مرقوم فرمودند: شهادت مده مگر آنچه را که صاحب مال شهادت گرفته و آنچه خود او به تو گفته است.

شرح: «یعنی بگو مالک مرا به چنین فروش شاهد گرفت راجع به حدود نیز چنین گفت، و شهود نیز شهادت دادند که حدود فلان مقدار است».

۳۸۸۹- و جراح مدائنی گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم سرائی را

ص: ۳۳۱

سه اطاق است که در و مانع ندارد آیا می‌توان بدون اجازه وارد شد؟ امام علیه السلام فرمود: برای ورود به اطاقها رخصت باید طلبید، وارد سرا شدن اذن ندارد.

مصنّف کتاب- رحمه الله- گوید: مراد از سرا در اینجا انبار غله است که حجراتی چند برای کارکنان دارد یا کسی در آنجا مسکن گزیده است، و برای چنین مکانها که مانند خانه‌های مسکونی نیست اذن نمی‌خواهد، تنها برای ورود به اطاقها و حجره‌های این امکنه می‌باید که اجازه گرفت، اما خانه‌هایی که انبار غله نیست هیچ کس حق ورود ندارد مگر با اجازه صاحبش.

*** (باب مزارعه و اجاره) ***

۳۸۹۰- یعقوب بن شعيب گوید: از امام صادق علیه السلام سؤال کردم:

مردی زمین خود را که دارای آب و درخت خرما و میوه است به دیگری واگذار می‌کند که وی آن را آب دهد و از درختها مواظبت کرده، آن را اصلاح نماید و نصف میوه و خرماي خداداد از آن او باشد. فرمودند اشکالی ندارد.

يعقوب گوید: و پرسیدم که مردی زمینی خرابی را در اختیار دیگری می‌گذارد و می‌گوید آن را آباد کن و محصول آن از آن تو تا سه یا چهار یا پنج سال یا هر قدر که خود

ص: ۳۳۲

می‌خواهد، فرمود: اشکالی در این نیست.

گوید: و باز پرسیدم شخصی زمینی دارد از زمینهای خراجیه که مبلغ آن معین و گاهی خراج (یا محصولش) کم و یا زیاد می‌شود آن را در اختیار دیگری می‌گذارد که باج آن را بدهد و سالی دو بیست درهم نیز بدو بپردازد. فرمود: اشکالی ندارد.

۳۸۹۱- و سماعة بن مهران نیز از امام صادق علیه السلام پرسید: مردی زمین دهی را با طیب خاطر صاحبانش برای کشت با شرطی از مدت و یا عمل پذیرفت و قرار بست. امام علیه السلام فرمود: اجازه اطافهای آن ده از آن اوست جز آنها که رعیت در آن سکنا کرده‌اند مگر اینکه با صاحبان زمین اجاره آنچه در دست رعیت است را هم شرط کرده باشد.

شرح: «غرض آنست که اگر ده ناآبادی را اجاره کرده و شرط کرده است که اگر هر کجا را مرمت کند اجاره‌اش از آن او باشد اجاره خانه‌هایی که آباد کرده از آن اوست به جز آنها که قبلاً در دست رعیت بوده مگر اینکه آنها را نیز شرط کرده باشد».

۳۸۹۲- و ابو بصیر گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: هر گاه زمینی را برای کشاورزی با صاحبانش با طیب خاطر یعنی با رضا و رغبت آنها تقبل کردی پس

ص: ۳۳۳

از آنکه حق آنها را ادا کردی هر زیادی و اضافتی از محصول از آن توست و چنانچه جایی را که خراب بود آباد کردی و یا بنائی افزون ساختی اجاره آن از آن تو باشد مگر آنها که از پیش در دست رعیت بوده است.

۳۸۹۳- محمد بن مسلم از یکی از دو امام ششم یا هفتم علیهما السلام روایت کرده گوید: مردی زمینی را برای کشت اجاره کرده به هزار درهم، سپس بخشی از آن را به دو بیست درهم به دیگری اجاره داده است، آنگاه صاحب زمین که آن را بدو اجاره داده به مستأجر اول گوید مرا با خود سهیم کن و هر دو با هم به شرکت هزینه ضروری را می‌پردازیم و بعد هر چه از اجاره افزون آید نصف به نصف میان من و تو باشد. چگونه است؟ فرمود: اشکالی به این نیست.

۳۸۹۴- اسماعیل بن فضل هاشمی گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: مردی از دیگری برای کشت، زمینی اجاره کرده و گفته است به فلان مبلغ پول یا مال آن را به من واگذار چه کشت کنم و چه کشت نکنم مبلغ یا مال را خواهم پرداخت و بعد آن را نکاشته است. فرمود: مالک حق دارد آنچه را قرار کرده بستاند مستأجر می‌خواهد ترک کند، می‌خواهد کشت کند. (مالک می‌خواهد بستاند و

ص: ۳۳۴

می خواهد نستانند).

۳۸۹۵- اسحاق بن عمّار گوید: امام صادق علیه السّلام فرمود: زمین کشت را به خرما و گندم و جو و اربعاء و نطاف اجاره مکن، گوید: پرسیدم: اربعاء چیست؟ فرمود: آبخورگاه. و نطاف، اضافه آب است، و لکن با پول طلا یا نقره (دینار و درهم) یا به نصف و ربع و ثلث محصول آن، قرارداد ببند.

۳۸۹۶- و محمد بن مسلم گوید: امام باقر علیه السّلام در مورد مردی که خانه‌ای اجاره کرده که دارای بوستانی بود و وی در آن بوستان زراعت کرد و خرما و درختان و درخت میوه و غیر آن کاشت بدون اینکه به صاحب ملک بگوید و از او اجازه بگیرد؟ فرمود: کرایه ملک بر عهده اوست، و صاحب ملک درختها و زراعت را قیمت کند اگر با اجازه او بوده به مستأجر بدهد و اگر با صلاحدید او نبوده کرایه حقّ موجر است و مستأجر درخت و زراعت خود را از ریشه بیرون آورد و هر کجا که خواهد ببرد.

۳۸۹۷- ادريس بن زید گوید: به حضرت رضا علیه السّلام عرض کردم:

ص: ۳۳۵

فدایت گردم ما آب و زمین داریم و چرخ و چاه، و در آن مراتعی است، یکی از ما گلّه گوسفند و شتر دارد و خود به آن چراگاهها نیاز دارد. آیا می تواند آنجا را برای چریدن اغنام و احشام خود قرق کند و نگذارد گوسفند دیگری در آنجا بچرد؟ فرمود: اگر زمین ملک اوست این حقّ را دارد که از دیگران جلوگیری نماید و منحصر برای رفع نیاز خود گرداند، عرض کردم: شخص می تواند علف مرتع و چراگاه را بفروشد؟ فرمود: اگر زمین از آن اوست اشکالی ندارد.

۳۸۹۸- ابراهیم کرخی گوید: به امام صادق علیه السّلام عرض کردم: من می توانم با این گیرها یا غیر عربهای مشرک، شریک شوم که زمین و گاو ورز (گاو شخم) و بذر از من باشد و کار و کوشش و فعالیت و کشت و زرع با وی، تا اینکه گندم یا جو برآید و قسمت کنیم و باج دولت را بدهیم و هر چه باقی ماند یک سومش از آن گبرک و بقیّه از آن من باشد؟ فرمود: اشکالی ندارد، عرض کردم: بر اوست که آن مقدار بذر که من داده‌ام از آن بر من ردّ کند و بقیّه را قسمت نماید؟ فرمود: نه، با او به بذر و گاو و زمین شرکت کرده‌ای که از ناحیه تو باشد و کار و کوشش از آن او.

ص: ۳۳۶

۳۸۹۹- خالد بن جریر برادر اسحاق بن جریر گوید: از امام صادق علیه السّلام سؤال کردند مردی زمینی را با صاحبانش برای کشت قرارداد می بندد بفرماید کدام نوع قرارداد آن حلال تر است؟ فرمود: آنکه آن را از صاحبانش به چیزی معین تا سالهائی معلوم نام ببرد، و در آن عمران و آبادی کند، و خراج دولت را بپردازد، و چنانچه در میان صاحبانش غیر مسلمان بود او را داخل قرارداد نیاورد زیرا این حلال نیست.

شرح: «ظاهراً مشارکت با غیر مسلمان در اصل زمین جایز و حلال نیست نه در محصول، و احتمال دارد مراد از عدم حلالیت حلال تر بودن باشد نه حلال بودن، زیرا سؤال از اَحْلِیَّت بود نه حلالیت».

۳۹۰۰- ابو الرِّبِیع شامی گوید: از امام صادق علیه السَّلام سؤال کردند:

شخصی از کشاورزان زمینی را برای کشت با دهاقین (صاحبانش) قرارداد بسته (به سهمی معین از محصول یا غیر آن) سپس آن را به دیگری اجاره داده به بیش از آن سهم و اداء خراج سلطان را خود پذیرفته است، حکمش چیست؟ فرمود: اشکالی ندارد، چون زمین مانند اجیر و مانند خانه نیست و زیاده در اجیر و خانه حرام است.

شرح: «سابقاً در روایت اسحاق بن عمار به رقم ۳۸۶۵ و غیر آن گذشت که

ص: ۳۳۷

زیادی و افزون گرفتن در اجاره زمین نیز حرام است در صورتی که عوض، نقدین (طلا یا نقره) باشد نه مالهای غیر نقدی، و در اینجا ذکری از عوض نشده و برای اینکه تعارضی نباشد عوض را در این خبر (به سهمی معین از محصول یا غیر آن) ترجمه کردیم با این توجیه، یا اینکه بگوئیم در زمین عملی انجام داده باشد که آن موجب اضافه اجاره شده است و پاره‌ای از فقهاء در زمین اضافه را مکروه می‌دانند و روایات مخالف را حمل می‌کنند».

۳۹۰۱- و اگر شخصی خانه‌ای را به ده درهم (به مدت معینی) اجاره کند و از دو سوم آن خود استفاده کند و یک سوم آن را به دیگری به همان ده درهم اجاره دهد اشکال ندارد، لکن (همه) آن را به بیش از آنچه اجاره کرده نمی‌تواند اجاره دهد.

شرح: «این کلام به همین لفظ، خبر حلبی است از امام صادق علیه السَّلام که در کافی نقل شده است».

۳۹۰۲- از امام صادق علیه السَّلام پرسیدند: مردی زمین را از اراضی خراجیه از دولت اجاره کرد به مبلغی معین یا به مقداری معلوم از گندم، بعد آن را جریب جریب یا قطعه قطعه کرده و به مبلغ معینی به دیگران اجاره داد که بیش از مبلغ اصل اجاره است و در آن عملی هم انجام نداده است، و یا آن را چند قطعه کرده و با دیگران قرارداد بسته که خود بذر و هزینه کشت را بدهد و زمین را آماده کند و نیز در این صورت اضافه درآمدی از اصل اجاره دارد آیا حق دارد که چنین کاری را انجام دهد یا نه؟ امام علیه السَّلام فرمود: هر گاه زمینی را برای کشت اجاره کردی و در آن

ص: ۳۳۸

چیزی سرمایه گذاری یا جای خرابی را اصلاح کردی، آنچه را که پرسیدی اشکالی ندارد.

شرح: «در پاره‌ای از نسخه‌ها

«و لم تربة الأرض»

بجای

«له مرمة الأرض»

است و در کافی

«و له تربة الأرض»

می‌باشد و معنایش برای ما معلوم نشد.

و باکی نیست که شخص زمینی را به یک صد دینار اجاره کند و بعض آن را به نود و پنج دینار اجاره دهد و خود در باقی آن زندگی کند.

شرح:

«بعمر»

در اینجا به معنی «بعیش» است.

۳۹۰۳- ابو الریبیع گوید: امام باقر علیه السلام می‌فرمودند: اگر میوه و محصول باغی یک ساله فروخته می‌شود آن را نروشنند تا میوه آن برسد و چنانچه دو ساله یا سه ساله فروختند فروشش اشکالی ندارد پس از آنکه در آن چیزی سبز باشد.

۳۹۰۴- و باز ابو الریبیع از امام صادق علیه السلام روایت کرده در مورد زراعی که با صاحب زمین قرارداد بسته است که من زمین را کشت می‌کنم به این شرط که از محصول آن یک سوم بابت شخم و یک سوم بابت بذر و یک سوم بابت زمین به تو بدهم، فرمود: اسمی از گاو و بذر نیاورد و به صاحب زمین بگوید

ص: ۳۳۹

من با تو قرار می‌بندم که زمین را زراعت کنم و فلان مقدار از محصول که خداوند عزّ و جلّ در آن رویانده به تو بدهم.

۳۹۰۵- ابو الریبیع گوید: امام صادق علیه السلام در مورد مردی که از قریه‌ای گذر کند که از سوی دولت به آنها ظلم شده و خراج سلطان را نتوانسته‌اند بپردازد، در حالی که اکنون قریه در تصرف ایشان است و مرد نمی‌داند که آیا مال آنهاست یا دیگری در آن سهمی دارد، زمینهای قریه را به او می‌سپارند که کشت کند و خود خراج سلطان را بپردازد، او پذیرفته و مشغول کار می‌شود و خراج را می‌دهد و مال بسیاری زیاد می‌آید، فرمود: هر گاه شرط با آنها بدین نحو باشد (که تنها خراج را بپردازد) اشکالی بر آن نیست.

۳۹۰۶- و در روایت حلبی از امام صادق علیه السلام است که گفت: از آن حضرت سؤال کردم از مزارعه اهل خراج (اهل ذمه) به قرار یک چهارم و یا یک سوم و یا یک دوم، فرمود: اشکالی ندارد و رسول خدا صلی الله علیه و آله با اهل خیبر یا اراضی خیبر را با یهود پس از فتح نصف به نصف قرارداد مزارعه بست.

۳۹۰۷- محمد بن خالد از ابن سیابه (یا ابن سنان یا سیابه) نقل کرده مردی

ص: ۳۴۰

به امام صادق علیه السلام عرض کرد: فدایت شوم شنیدم که مردمی گفتند: زراعت خوب نیست، مکروه است. فرمود: کشت کنید، درخت بکارید، به خدا سوگند مردم کاری انجام نمی دهند که از آن حلال تر و پاکتر باشد، سوگند به خدا که مردم پس از خروج دجال به زراعت و کاشتن خرما پردازند.

شرح: «یعنی در زمانی که طاغوتان و دین سازان نابود شده و دولت حق روی کار آید مردم به فلاح و کشت و زراعت بیشتر از صنعت پردازند زیرا اهتمام دولت الهی به این امور بیشتر است».

۳۹۰۸- حلبی گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: زمین را برای کشت و زراعت گندم اجاره نمی کنند که اجرت را از گندم حاصل شده از زراعت آن زمین پردازند.

۳۹۰۹- سهل بن یسع گوید: از امام هشتم علیه السلام پرسیدم: مردی زمینش را به زعفران کار واگذار می کند که در هر جریب زمین که می کارد فلان مبلغ درهم پردازد و گاهی کسر می آید و زیان می بیند و گاهی اضافه می آید و سود می برد، فرمود: اگر هر دو توافق کرده، راضی می باشند اشکالی ندارد.

ص: ۳۴۱

۳۹۱۰- علی بن یقظین گوید: از امام هفتم علیه السلام سؤال کردم شخصی از کسی خانه ای یا لنجی یک ساله یا کمتر یا بیشتر اجاره کرده است، فرمود: بر اوست کرایه را تا آخر مدت پردازد، و صاحب آن در گرفتن مختار است چنانچه بخواهد در اول دریافت می دارد و اگر بخواهد رها می کند تا مدت تمام شود.

۳۹۱۱- علی بن میمون صائغ (زرگر) گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: کاری را به اجرت معین قبول می کنم سپس شاگردانم که با من کار می کنند به دو سوم آن اجرت، آن را می سازند، امام فرمود: این کار صحیح نیست مگر آنکه تو خود در ساختن با آنها کمک کنی، عرض کردم من طلا را خود آب می کنم.

فرمود: در این صورت این خود عملی است پس اشکالی ندارد.

۳۹۱۲- مجمع خیاط گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم که لباسی را برای دوختن به مزدی معین قبول می‌کنم و بعد به شاگردانم به دو سوم قیمت می‌دهم تا بدوزند، امام فرمود: آیا کاری روی آن انجام نمی‌دهی؟ عرض کردم:

پارچه را می‌برم و نخ را برایشان تهیه می‌کنم. فرمود: اشکالی ندارد.

۳۹۱۳- محمد طیار گوید: وارد مدینه شدم و منزلی می‌طلبیدم تا اجاره کنم،

ص: ۳۴۲

به خانه‌ای وارد شدم که دارای دو اطاق بود و دری میان آن دو قرار داشت و در یکی از آنها زنی زندگی می‌کرد آن زن به من گفت: این اطاق را اجاره کن، گفتم: این دو اطاق به هم راه دارد و من جوان هستم تو نیز جوانی و صلاح نیست، گفت: تو اجاره کن من در را می‌بندم، من پذیرفتم و متاعم را به آنجا بردم، و بدو گفتم: در را ببند، گفت: از اینجا نسیم می‌آید بگذار باز باشد، گفتم: من و تو هر دو جوان هستیم در را ببند، گفت: تو در اطاق بنشین و من در اطاق خود، نزد تو نمی‌آیم و به تو نزدیک نمی‌شوم و از بستن در سر باز زد، من خدمت امام صادق علیه السلام رسیدم و ماجرا را عرض کردم و پرسیدم می‌توانم آنجا بمانم؟ فرمود: از آنجا به جای دیگر برو زیرا هیچ مرد و زنی در مکانی خلوت نکنند مگر آنکه شیطان سومی آنها باشد.

۳۹۱۴- ابو همام (اسماعیل بن همام) به امام هشتم علیه السلام طی نامه‌ای نوشت مردی زمین با آبی (مزرعه) را از صاحبش اجاره کرده و اجاره دهنده در حضور مستأجر زمین را به دیگری فروخته و مستأجر مخالفتی نشان نداده و خود حاضر و ناظر فروش بوده است. سپس مشتری از دنیا رفته در حالی که دارای ورثه می‌باشد، آیا این زمین را به میراث به ورثه می‌توان می‌دهند یا در تصرف مستأجر باقی می‌ماند تا مدت

ص: ۳۴۳

اجاره سرآید؟ امام علیه السلام در پاسخ نوشت: در دست مستأجر می‌ماند تا مدت اجاره به سر آید.

و من از استادمان محمد بن الحسن - رضی الله عنه - پرسیدم مردی زمین و آبش را به دیگری اجاره داده است می‌تواند آن را بفروشد، گفت: نمی‌تواند پیش از تمام شدن مدت اجاره به دیگری بفروشد مگر اینکه با خریدار شرط کند که به قراردادش که قبلاً با مستأجر داشته وفا کند تا مدت اجاره‌اش منقضی شود.

۳۹۱۵- و محمد بن عطیه گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: خداوند عزیز برای پیامبرانش کشاورزی را اختیار کند تا هیچ گاه باران آسمان را ناخوش ندارند.

۳۹۱۶- و از امیر مؤمنان علیه السلام از سخن خداوند که فرموده: **وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ** (ابراهیم: ۱۲) پرسیدند، فرمود: مراد از متوکلین (توکل‌کنندگان بر خداوند) کشاورزان باشند.

* (آنجا که سازندگان و اصلاح‌کاران که برای) * (کارشان اجرت دریافت می‌کنند ضامن هستند) *

۳۹۱۷- حلبی گوید: امام صادق علیه السلام در باره مردی که لباسی را برای رنگ کردن پذیرفته است و آن را خراب کرده، فرمود: هر سازنده‌ای که برای کارش اجرت می‌ستاند که آن را اصلاح کند اگر آن را خراب و تباه کند ضامن است.

۳۹۱۸- [اسماعیل بن] ابی الصباح کنانی گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: لباس یا پارچه را به لباس‌شوی دادم تا بشوید و وی پاره کرد یا سوزانید آیا باید غرامت آن را بدهد؟ فرمود: آری آنچه را به دست خود خراب کرده توانش را از او بگیر، چون تو برای اصلاح به او داده‌ای نه برای تلف کردن.

۳۹۱۹- و نیز فرمود: پدرم امام باقر علیه السلام رختشو و زرگر را اگر لباس یا پارچه را ضایع می‌کردند ضامن می‌دانست و خسارت می‌گرفت ولی جدّم علی بن - الحسین علیهما السلام جوانمردی می‌نمود و صرف نظر می‌کرد.

* (ضامن بودن باربری که ادّعا می‌کند مال تلف شده است) *

۳۹۲۰- حلبی گوید: امام صادق علیه السلام در مورد شترداری که مشکهای روغن را با کاروان خود حمل می‌کند و بعد به صاحبش می‌گوید: روغن در بیابان با شتر گم شد (بار افتاد و ما نفهمیدیم) یا ریخت یا راهزنان ربودند حکم آن چیست؟ فرمود:

اگر شاهدانی عادل داشت که دزدان ربوده‌اند یا بار در راه گم شده است پس بر عهده او چیزی نباشد، و اگر بیّنه و شاهی نداشت ضامن است. و در مورد کسی که با کشتی خود گندم دیگری را حمل کند و نقصان یابد فرمود: ضامن است. گوید: عرض کردم: گاهی افزون می‌شود؟ فرمود: علم داری که صاحب کشتی چیزی به آن افزوده؟ گفتم: نه، فرمود: پس از آن توست.

۳۹۲۱- و گوید: امام علیه السلام فرمود: اگر غسّال و زرگر ادّعا کردند که مال مشتری از ایشان سرقت شده و شاهی نیاوردند در این ادّعا که کاملاً روشن سازد هر چه بوده چه کم و چه زیاد از مال ربوده شده است، پس اگر شاهد داشت که تکلیفی بر عهده او نیست و اگر بر گفتارش شاهد نیاورد و اقامه شهادت نکرد و می‌گفت: آن را دزدیده‌اند، ضامن مال خواهد بود البتّه اگر بیّنه نداشت.

شرح: «مراد از غسّال ظاهراً قصّار است یعنی جامه‌شوی و لباسشوی و شاید نسخه «قصّار» بوده و تصحیف شده است.»

۳۹۲۲- و حلبی گوید: امام علیه السلام در مورد کسی که چهار پایی را برای مسافتی و مقصدی معین کرایه کرده و چهار پا گم شده است فرمود: اگر از مسافتی که شرط کرده گذشته و تجاوز کرده است ضامن است، و اگر در بیابانی وارد شده و آن را

در جایی نبسته و به حال خود رها کرده باشد باز ضامن است، و اگر در چاهی افتاده نیز ضامن است چون آن را نبسته و بلا مانع رها کرده است.

شرح: «ضمان در صورت اول به جهت افراط است و کاریست که نباید می‌کرده، و در دو صورت اخیر به جهت تفریط است و ترک کاریست که باید می‌کرده».

۳۹۲۳- و نیز حلبی گوید: امام علیه السلام در مورد شترداری که از وی شترانی کرایه کرده‌اند و با آنها مشکهای روغن و زیتون به شهری فرستاده‌اند، سپس شتردار ادعا کرده که یکی از مشکها پاره شده و روغنها ریخته است، فرمود: هر وقت بخواهد می‌تواند روغن را برگردد و بگوید مشک بشکافت و روغن بریخت، بنا بر این نمی‌شود او را بدون بیّنه و شاهد تصدیق کرد. و هر کس حیوان سواری را برای رفتن بمقصدی کرایه کند و اتفاقاً در راه آن حیوان مبتلا به ذّبه (غده حلقومی که آن را به عربی ذّبه گویند) شود و چشمش را بدرد و حیوان تلف شود ناچار ضامن است (چون کسی را نداشته یا کسی همراه او نبوده که شهادت دهد) مگر اینکه مسلمانی عادل

ص: ۳۴۷

باشد (که قولش مورد قبول افتد).

شرح: «حاصل روایت اینکه در این موارد باید ثابت شود که چنین اتفاقی افتاده، و اگر نتوانست ثابت کند ناگزیر ضامن خواهد بود، پس در واقع اگر تقصیر یا تجاوز نکرده باشد ضامن نیست».

۳۹۲۴- جعفر بن عثمان گفت: پدرم متاعی را با شترداری به شام فرستاده بود، شتردار ادعا کرد یکی از بارها در بیابان گم شده است، من این را به امام صادق علیه السلام عرض کردم، حضرت فرمود: او را متهم می‌داری؟ (یعنی به او گمان بد داری؟) عرض کردم: نه، فرمود: تاوان از او مگیر.

۳۹۲۵- ابو بصیر گوید: از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: جامه‌ای را (برای شستن) به لباسشوی دادم اکنون ادعا می‌کند که آن در میان لباسهای دیگرش بوده و بسرقت رفته است، فرمود: باید اقامه بیّنه کند که این لباس در میان متاع دیگرش بوده و آن تنها به سرقت رفته است، در این صورت چیزی بر عهده او نخواهد بود، و اگر با متاع دیگرش همگی سرقت شده باز چیزی بر عهده او نیست.

۳۹۲۶- عثمان بن زیاد گوید: به امام باقر علیه السلام عرض کردم:

شترداری به ما شتر کرایه می‌دهد که بار ما را به مقصد برساند و بعد خود به شتردار

ص: ۳۴۸

دیگری واگذار می‌کند و متاع نابود می‌شود، فرمود: او را ضامن بدار و از او تاوان بخواه.

۳۹۲۷- و امیر مؤمنان علیه السلام رنگرز و لباسشوی و زرگر را برای حفظ مال مردم ضامن می‌دانست و در مواردی مانند غرق شدن (متلاکشتی) یا آتش‌سوزی یا چیزهائی که در اختیار انسان نیست و غالباً موجب تلف مال می‌شود ضامن نمی‌دانست، و هر گاه سفینه‌ای (کشتی، لنجی) غرق شده باشد و مردم به آن دست یابند، از اموال هر چه را دریا به ساحل اندازد از آن صاحبش باشد چه آنها به مالشان سزاوارتر از دیگرانند، و آنچه مردم با غواصی بدست آورند و صاحبش آن را رها کرده باشد از آن مردم می‌باشد.

۳۹۲۸- ابو بصیر گوید: امام صادق علیه السلام زرگر و لباسشوی و بافنده را ضامن نمی‌دانست مگر آنکه متهم باشند که در آن صورت باید اقامه بینه کنند، و او را [بترسانند و] سوگند دهند شاید از این راه چیزی از او بدست آید.

۳۹۲۹- و حمام‌داری را نزد امیر المؤمنین علیه السلام آوردند که جامه را نزد او گذارده و به حمام رفته بودند، و جامه را ربوده بودند، امیر المؤمنین علیه السلام او را ضامن ندانست و فرمود: این شخص امین است (و امین ضامن نیست).

ص: ۳۴۹

شرح: «شخص به اختیار خود لباسش را نزد حمامی گذارده، و به داخل حمام می‌رود و نگهداری لباس و امانتداری مردم امری است خیر و نیک و در حق آنها احسان است، پس شخصی که قبول این زحمت می‌کند محسن و نیکوکار محسوب می‌شود و خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: **مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ تَوْبَةٌ: ۹۱**» یعنی بر نیکوکاران راهی نیست.»

۳۹۳۰- و نیز امیر المؤمنین علیه السلام مرد مسلمانی را که خوک مردی نصرانی را کشته بود ضامن دانست و برای نصرانی غرامت گرفت.

۳۹۳۱- ابو بصیر گوید: امام صادق علیه السلام در باره مردی که باربری را برای متاعش اجیر گرفت و متاع در دست اجیر شکست یا ریخت فرمود: اگر باربر مورد اطمینان است پس ضمانتی بر عهده او نیست و اگر مورد اطمینان نیست ضامن است.

شرح: «ضمان بدان جهت است که بینه عادلانه بر عدم افراط و تفریط ندارد، و اِلَّا بَیِّنَةٌ مِنْهُ لَمْ يَكُنْ بِمُضْمَرٍ» یعنی اگر در دست او امانت بوده و امین ضامن نیست، و البته این حکم از این روست که باربر بداند که اگر در حفظ متاع مردم دقت بخرج ندهد و لا اَبَالِیْغِرِیْ کُنْدَ اَمِیْنٍ وَ مَوْرَدِ اَطْمِیْنَانَ نَخَوَاهِدُ بُوْدَ پَسْ چنانچه مالی در دست او ضایع شود باید اقامه بینه کند و آن کاریست بسیار دشوار و گاهی غیر ممکن لذا ناچار بدان تاوان یا حفظ کردن متاع باشد.»

۳۹۳۲- داود بن سرحان گوید: امام صادق علیه السلام در باره مردی که متاعی بر سر خویش حمل می‌کرد و با شخصی تصادف کرد و او کشته شد یا بعضی از

ص: ۳۵۰

اعضایش شکست، فرمود: او ضامن است (یعنی باربر).

۳۹۳۳- محمد بن علی بن محبوب گوید: مردی به امام علیه السلام طی نامه‌ای نوشت: شخصی جامه‌ای را برای شستن به لباس شوی داده و وی آن را به لباسشوی دیگری سپرده و لباس گم شده است آیا بر لباسشوی اول لازم است تاوان آن را بصاحبش بدهد بدلیل آنکه آن را به دیگری داده اگر چه لباسشوی امین و مورد اعتماد باشد؟ امام علیه السلام در پاسخ نامه فرمود: لباسشوی اول ضامن است مگر اینکه مورد وثوق و اطمینان باشد، إن شاء الله.

شرح: «ظاهراً در جمله اخیر منظور امام علیه السلام از مستثنی لباسشوی دوم می‌باشد زیرا اگر چنین باشد لباسشوی اول تفریط نکرده است لذا ضامن ندارد».

* (پیش خرید گندم و جو و حیوان و چیزهای دیگر)*

۳۹۳۴- حلبی گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم از مردی گندمی پیش خرید کردم و قیمت آن را پرداختم و زمانی که موقع تحویل شد مبلغی پول نزد من فرستاد و پیغام داد گندم بخر و حق خود را بتمامی برگیر، امام فرمود: من نظرم آنست که این کار (خرید گندم) را به دیگری واگذاری و با او باشی تا حق خود را بستانی و

ص: ۳۵۱

خود مباشر خرید نشوی.

شرح: «این دستور برای جلوگیری از تهمت و ایجاد نزاع است، و یا اینکه مبدا شیطان انسان را فریب دهد و گندمی بهتر از آنچه باید بستاند خریداری کند، یا اینکه چون از جهت دیگر شباهت با ربا دارد، صادر شده است و بهر حال فقهاء آن را حمل بر کراهت کرده‌اند».

۳۹۳۵- یعقوب بن شعیب گوید: از امام باقر علیه السلام سؤال کردم مردی یک صد درهم گندم یا خرما پیش خرید کرده است و زمانی که وقت تحویل آن رسیده فروشنده نزد خریدار آمده، می‌گوید: بخدا سوگند من جز نیم آن را که تو طلبکاری، ندارم آن را از من بابت نیم طلبت بستان و بقیه را در هم بگیر. حکم چیست؟ فرمود:

اشکالی ندارد در صورتی که همان مبلغی را که برای نصف داده بازگیرد. (یعنی می‌تواند نسبت به باقی معامله فسخ کند).

یعقوب بن شعیب گوید: و سؤال کردم: من از شخصی یک سبد خرما می‌توانم بجای آن یک سبد خرما می‌توانم بستانم و آن (خرمای تر) از حیث وزن کمتر است. فرمود: اشکالی ندارد، عرض کردم: بر عهده او یک سبد خرما می‌توانم بستانم و آن (خرمای خشک) بستانم با اینکه آن از حیث وزن سنگین‌تر

ص: ۳۵۲

است؟ فرمود: در صورتی که این کار میان شما متعارف باشد اشکالی ندارد، گوید: از آن حضرت پرسیدم: مردی را بر عهده دیگری یک صد پیمان خرمای است و بدهکار دارای خرمابنی است، طلبکار نزد وی آمده، می‌گوید: به عوض طلب من (خرمای) این خرما بن را بمن واگذار، گوید: مثل اینکه امام این را مکروه دانست.

شرح: «سبب کراهت در ذیل حدیث ۳۸۳۴ ذکر شد چون این قسمت جزء خبر مفصلی است از یعقوب بن شعیب که گذشت».

و نیز یعقوب بن شعیب گوید: سؤال کردم از مردی که بر عهده دیگری چند بار رطب با تمر (یعنی خرمای تر یا خرمای خشک) دارد و مبلغی دینار نزد او می‌فرستند و می‌گویند: با این پول خرما بخر و طلبت را به تمامی برگیر؟ فرمود: اگر او را امین می‌داند اشکالی ندارد.

۳۹۳۶- عبد الله بن سنان گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: مردی بدون اینکه دارای زراعتی یا نخلستانی باشد گندم یا خرما پیش فروش می‌کند، امام فرمود: مقدارش را معین کند و تا چه مدت باید تحویل دهد معلوم دارد، گوید: از او - علیه السلام - از پیش فروش حیوان و گندم و گرو گذاشتن فروشنده مالی را نزد خریدار پرسیدم؟ فرمود: آری، برای مالی که بفروشنده سلفی می‌دهی چیزی گرو گیر.

ص: ۳۵۳

۳۹۳۷- منصور بن حازم گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم:

مردی از دیگری بابت گوسفندی که از او خریده است مبلغی طلبکار است و نزد بدهکار آمده مطالبه می‌کند بدهکار می‌گوید: این گوسفندان را بابت طلبت بتو می‌فروشم و وی راضی می‌شود؟ فرمود: باین اشکالی نیست.

۳۹۳۸- عبد الله بن بکیر گوید: از امام ششم علیه السلام پرسیدم: مردی میوه‌هائی را که عموماً پیش فروش می‌کنند، پیش فروش می‌کند ولی سال می‌گذرد و میوه بدهی خود را نمی‌پردازد، امام فرمود: مشتری یا مبلغی که داده است باز پس گیرد یا تا سال دیگر مهلت دهد.

۳۹۳۹- عیص بن قاسم گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: مردی گندمی را پیش خرید کرده است و تا زمانی که مدت سرآمده گندمی نزد او نیست اما چهار پا و بردگان و متاع نزد او می‌یابد آیا جایز است از این اموال او بجای گندم که طلبکار است بردارد؟ فرمود: آری و حساب کند که چی و چی بجای چقدر گندم و چند من گندم.

ص: ۳۵۴

۳۹۴۰- حدید بن حکیم گوید: به امام ششم علیه السلام عرض کردم:

شخصی پوست گوسفند از قصاب پیش خرید کرده است و هر روز مقدار معینی قصاب به او می‌دهد؟ فرمود: اشکالی ندارد.

۳۹۴۱- و ابان روایت کرد که آن حضرت در باره مردی که به دیگری مبلغی می‌دهد تا در شهر دیگری از وی نقدا بستاند، فرمود: اشکالی ندارد.

۳۹۴۲- سماعة بن مهران گوید: از آن حضرت علیه السلام پرسیدم کسی که گندم یا متاع یا حیوانی را پیش فروش می‌کند و انسان از وی می‌خرد آیا خریدار می‌تواند چیزی از او گروگان گیرد؟ فرمود: باکی نیست بر اینکه وثیقه‌ای برای مالت طلب کنی.

۳۹۴۳- ابو بصیر گوید: از امام صادق علیه السلام از پیش خرید حیوان پرسیدم: فرمود: اشکالی ندارد، عرض کردم اگر برده‌ای را به سنّ معین یا وصف مشخص و معلوم پیش فروش کند و هنگام تحویل با وصف مغایر باشد، پست‌تر یا بهتر بدهد و هر دو راضی شوند چه؟ فرمود: اشکالی ندارد.

ص: ۳۵۵

۳۹۴۴- یعقوب بن شعیب گوید: از امام ششم علیه السلام سؤال کردم مردی گندمی را نسیه بمبلغ معینی بمدت معلومی می‌فروشد و گندم را تحویل می‌دهد و چون مدت سرآمد فروشنده طلبش را مطالبه می‌کند و خریدار می‌گوید: پول ندارم از من به جای طلبت گندم بستان. آیا صحیح است؟ فرمود: اشکالی ندارد او پول در عهده مشتری دارد با آن هر چه می‌خواهد می‌تواند بگیرد. (بقیمت روز از او گندم بستاند).

۳۹۴۵- عبید الله بن علی حلبی گوید: از امام صادق علیه السلام سؤال شد مردی مبلغی بابت خرید پنج من گندم یا جو به فروشنده‌ای داد و آن را پیش خرید کرد، و آن کس که گندم یا جو را بدهکار شد قدرت نداشت که در رأس مدت همه آنچه بدهکار است تحویل بدهد، و طلبکار می‌خواهد نصف یا ثلث یا کمتر یا بیشتر از او بستاند و نسبت به بقیه همان مقدار مبلغی که بابت آن پرداخته باز پس گیرد، فرمود: باکی بر آن نیست، حلبی گوید: و از آن حضرت پرسیدند شخصی بیست مثقال یا کمتر و یا بیشتر زعفران را به مبلغی پیش خرید می‌کند، و مبلغ را می‌پردازد، فرمود:

اشکالی ندارد، اگر فروشنده نتوانست تمام آنچه فروخته تهیه کند و بپردازد، طلبکار نیم یا یک سوم و یا دو سوم حق خود را تحویل گیرد و بهای بقیه را مطابق آنچه بابت آن

ص: ۳۵۶

داده بستاند.

۳۹۴۶- و نیز حلبی گوید: از آن حضرت پرسیدند شخصی گوسفند سه ساله یا دو ساله و غیر آن را از گوسفند داری پیش خرید می‌کند که در مدت معینی تحویل دهد، صحیح است؟ فرمود: مانعی ندارد، اگر نتوانست آنچه تعهد کرده تحویل دهد مشتری نیم یا یک سوم و یا دو سوم آن را گرفته و قیمت پرداختی بقیه را باز می‌ستاند، و کمتر یا پست‌تر از شرطی که کرده می‌تواند بگیرد، ولی بیشتر یا عالیت‌تر از آن را نمی‌تواند، و فرمود: جامه نیز حکمش مانند گندم و جو و زعفران و گوسفند است.

۳۹۴۷- عبد الله بن سنان گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم می فرمود:

روا نیست روغن حیوانی را با روغن زیتون و روغن زیتون را با روغن حیوانی خرید و فروش به مدت کرد (یعنی زیتون را متاع و روغن حیوانی را قیمت یا به عکس روغن حیوانی را متاع و روغن زیتون را قیمت قرارداد و پیش خرید یا پیش فروش کرد).

۳۹۴۸- جابر بن یزید گوید: از امام باقر علیه السلام پرسیدم خرید پیش بها در گوشت چگونه است؟ فرمود: زنهار بدان نزدیک مشو، زیرا یک بار آن را فربه می دهد یک بار مردنی و یک بار لاغر، بلکه آن را ببین و بخر دست بدست (نه پیش خرید).

ص: ۳۵۷

گوید: پرسیدم راجع به خرید پیش بهای مشکهای آب شتران آبکش. فرمود: نه، گاهی ناقص می دهند و گاهی تمام، آن را ببین و خریداری کن و این برای دو طرف هم تو و هم فروشنده سالمتر است.

۳۹۴۹- وهب بن وهب از امام صادق از پدرش علیهما السلام روایت کرده که فرمود: علی علیه السلام فرمود: اشکالی ندارد که پیش خرید کنند آنچه وزن می شود با آنچه پیمان می شود و به عکس آنچه پیمان می شود با آنچه وزن می گردد.

شرح: «وهب بن وهب ابو البختری از روات اهل سنت است و مردی غیر قابل اعتماد و کذاب می باشد».

۳۹۵۰- غیاث بن ابراهیم از امام صادق بواسطه پدرش امام باقر علیهما السلام از امیر المؤمنین علیه السلام نقل کرده که فرمود: گندم یا جو و امثال آن اشکالی ندارد که بمقدار معلوم تا وقت معین پیش فروش شود، اما نمی توان زمان را تا خرمن کوبی یا درو قرار داد (که منجز نیست).

۳۹۵۱- عبد الله بن سنان گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم آیا می توان گندمی را پیش خرید کرد از شخصی که نزد او طعام یا حیوانی نیست جز

ص: ۳۵۸

اینکه او رأس مدّت می خورد و بدهی خود را تمام می دهد؟ فرمود: اگر ملتزم می شود که تا رأس مدّت تهیه کند، اشکالی ندارد. گوید: عرض کردم اگر قسمتی را بمن بدهد و قسمتی را تأخیر اندازد جایز است؟ فرمود: آری.

۳۹۵۲- محمد بن مسلم از یکی از دو امام (حضرت باقر یا حضرت صادق) علیهما السلام در مورد اینکه معامله نسیه، گروه یا کفیل گرفتن چه صورتی دارد پرسید؟

امام فرمود: اشکالی ندارد.

۳۹۵۳- و در روایت زراره از امام باقر علیه السلام آمده که فرمود:

پیش خرید متاع اشکالی ندارد به شرط آنکه وصف آن از طول و عرض و غیر آن را معلوم و معین کنی، و در حیوان نیز اگر سَنَس را مشخص کنی اشکالی ندارد.

* (باب حکم احتکار ارزاق و قیمت‌گذاری آن)*

۳۹۵۴- غیاث بن ابراهیم از امام صادق از پدرش علیهما السلام روایت کرده که فرمود: احتکار جز در گندم و جو و خرما و مویز و روغن و زیتون نباشد.

شرح: «مراد ارزاق عمومی است و مادامی احتکار محسوب می‌شود که فروشنده دیگری یا نباشد یا باشد و کفاف ندهد و پاره‌ای از فقها نمک را نیز اضافه

ص: ۳۵۹

کرده‌اند، و بعضی از فقهاء مقید کرده‌اند که برای ازدیاد قیمت این مذکورات را بخرد نه آنکه محصول باغ یا کشت خویش باشد، و غیاث بن ابراهیم عامی المذهب است لکن توثیق شده است.»

۳۹۵۵- رسول خدا صلی الله علیه و آله بر محتکران گذشت و فرمود: انبارهای آنها را به محلّ فروش انتقال دهند جایی که مقابل دیده مردم باشد و بدان بنگرند، و به آن حضرت عرض شد: کاش قیمتی بر آن می‌گذاشتی، حضرت (ص) در خشم شد بداندسان که اثر آن در رخسارش نمودار گشت و با تعجب فرمود: آیا من تعیین قیمت کنم؟! شک نیست که قیمت‌ها در اختیار خداوند عزیز است قیمت را بالا می‌برد هر گاه که بخواهد و نازل می‌کند هر وقت که بخواهد.

شرح: «یعنی گرانی و ارزانی ارزاق مربوط به وضع سال و فراوانی و خشکسالی آنست و در دست خداست نه بندگان خدا.»

۳۹۵۶- حلبی گوید: از امام صادق علیه السلام سؤال شد احتکار چیست؟

فرمود: احتکار آنست که گندم یا ارزاق عمومی را خریداری کنی که غیر از آن در شهر نباشد و آن را انبار کنی و نفروشی، چنانچه در شهر غیر آن، طعام یا متاع باشد آن وقت اشکالی ندارد که از متاعت منفعت زیادتر بخواهی (آن را به انتظار سود بیشتر نگهداری و نفروشی).

ص: ۳۶۰

۳۹۵۷- سلمه گندم فروش گوید: امام صادق علیه السلام از من سؤال فرمود: کارت چیست؟ عرض کردم گندم فروش هستم و پاره‌ای اوقات بازار رواج و خوبی دارد و پاره‌ای اوقات کساد است و ناچار آن را انبار می‌کنم، فرمود: در باره آن علمای آن

دیار چه می‌گویند؟ عرض کردم می‌گویند: محتکر است، فرمود: غیر از تو کسی هست که آن را بفروشد؟ عرض کردم: «من از هزار جزء، جزئی بیش نمی‌فروشم» (یعنی من از هزار فروشنده، یک فروشنده بیش نیستم). فرمود:

در این صورت اشکالی ندارد، مطلب چنین است که مردی از قریش بود که به او حکیم ابن حزام می‌گفتند و شیوه‌اش این بود که هر گاه گندم و خواربار وارد مدینه می‌شد او همه آن را خود یک جا می‌خرید، و رسول خدا صلی الله علیه و آله گذرش بر وی افتاد او را نصیحت کرده، فرمود: ای حکیم پسر حزام زنه‌ار از اینکه ارزاق مردم را انبار کنی و به انتظار گران شدن آن باشی.

۳۹۵۸- عبد الله بن سنان گوید: امام صادق علیه السلام در باره تجاری که وارد سرزمینی شدند و هم پیمان گشتند که متاعشان را (که از یک جنس است) بهر قیمتی که بخواهند و دوست دارند بهمان قیمت بفروشند (یعنی کسی به قیمت کمتر

ص: ۳۶۱

ندهد) فرمود: اشکالی ندارد.

۳۹۵۹- و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: احتکار نمی‌کند گندم را مگر خطاکار.

۳۹۶۰- معمر بن خلاد گوید: مردی از حضرت رضا علیه السلام در مورد انبار کردن خواربار و گندم برای مصرف سالیانه پرسید، فرمود: من این کار را می‌کنم.

- منظور نگهداری قوت مصرفی سالیانه است.-

۳۹۶۱- و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: واردکننده گندم و خواربار روزی یاب است، و انبارکننده طعام مورد لعن و دوری از رحمت حق.

۳۹۶۲- و امیر مؤمنان علیه السلام از حبس کردن (احتکار) ارزاق مردم در شهرها نهی فرمودند.

۳۹۶۳- و سکونی از امام ششم از پدرش علیهما السلام روایت کرده که امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: نگهداشتن طعام مردم در انبار در سال فراوانی بیش از چهل روز و در خشکسالی بیش از سه روز احتکار است و هر چه در سال فراوانی بر چهل

ص: ۳۶۲

روز و در قحطی بر سه روز بیفزاید انبارکننده‌اش ملعون خواهد بود.

۳۹۶۴- حارث اعور گوید: امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: رحمت از دل خواربار فروش یا گندم فروش بیرون شده است.

۳۹۶۵- رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: گندم و جو را پیمانہ کنید زیرا برکت در گندم کیل شده است.

۳۹۶۶- ابو حمزه ثمالی گوید: در نزد علی بن الحسین علیهما السلام سخن از گرانی قیمتها رفت، حضرت فرمود: بر من از گرانی چه باشد؟ اگر گران شود روزی با اوست و اگر ارزان گردد نیز با اوست (یعنی با رزاق است نه با من).

شرح: «گرانی و ارزانی ارزاق مربوط به فراوانی و کمی آنست و این هر دو بدست بنده نیست جز اینکه کسی آن را خریده و به انتظار سود بیشتر انبار کند و این کار به حسب روایات وارده در اسلام در دنیا موجب جواز لعن فاعلش می باشد و در قیامت او در صف ستمگران محشور خواهد شد، و ستمگران در قرآن صریحا لعن شده اند: **أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ** ولی باید دانست که در روایات اهل بیت عصمت علیهم السلام و فتاوی فقهاء حرمت احتکار منحصر به ارزاق است و چیزهایی چند از آن نام برده اند که قبلا گذشت».

۳۹۶۷- امام صادق علیه السلام فرمود: بخرید اگر چه گران باشد زیرا

ص: ۳۶۳

روزی با خرید فرود آید.

شرح: «غرض آنست که گران بودن اجناس موجب آن نباشد که از خرید آن صرف نظر کنید چه روزی در خرید و فروش بدست می آید».

۳۹۶۸- و نیز آن حضرت علیه السلام در معنی سخن خداوند عزیز که نقل فرمود: **إِنِّي أُرَاكُمْ بِخَيْرٍ** (سوره هود قصه شعیب آیه: ۸۷) فرمود: مراد ارزانی بهای ایشان بود.

شرح: «شعیب قوم را نصیحت می کرد و می گفت: کم فروشی نکنید من شما را بخیر می بینم، یعنی وضع شما که خوب است با فراوانی و ارزانی اجناس چه نیازی به کم فروشی است؟».

۳۹۶۹- به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفتند: ای کاش برای اجناس قیمت می گذاری زیرا مرتب نرخها زیاد و کم می شود، فرمود: من نمی خواهم در حالی خدا را ملاقات کنم (از دنیا بروم) که بدعتی گذارده باشم و دستوری بر آن بمن نرسیده باشد، مردم را رها کنید از یک دیگر استفاده برند، و هر گاه از شما سعر (نرخ) وقت را خواستند اخلاص ورزید و راست بگوئید (و اگر نرسیدند شما آنها را رها کنید).

۳۹۷۰- ابو حمزه ثمالی گوید: امام سجّاد علیه السلام فرمود: خداوند متعال فرشته ای را بر نرخها گمارده که امر آن را تنظیم می کند.

ص: ۳۶۴

۳۹۷۱- ابو الصباح کنانی گوید: امام صادق علیه السلام بمن فرمود: ای ابا الصباح خرید آرد خواریست، و خرید گندم عزت، و خرید نان تنگدستی و نیاز، و بخدا پناه برید از نیازمندی به مردم.

شرح: «یعنی کسانی که احتیاج خود را خود رفع می‌کنند و خودکفا هستند عزیزند و آنان که دیگران باید احتیاجات ضروری و اولیّه آنها را رفع کنند همیشه خوار و ذلیل خواهند بود.»

۳۹۷۲- رسول خدا صلی الله علیه و آله بر عایشه وارد شد در حالی که مشغول شمردن نانها بود فرمود: ای حمیراء (لقب عایشه) این کار را مکن که با تو همچنان شود (یعنی حساب خوردن تو را دیگران خواهند داشت).

۳۹۷۳- سکونی از امام صادق از پدرش علیهما السلام نقل کرده که فرمود: از قرض دادن خمیر یا نان دریغ ننمائید زیرا ندادن آن موجب تنگدستی و نیازمندی است.

شرح: «این خبر و خبر بعد با باب چندان مناسب نیست.»

۳۹۷۴- و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: علامت رضای خداوند در مخلوقاتش (یعنی انسانها) عدالت نمودن دولت و حاکم، و ارزانی اجناس آنها است، و

ص: ۳۶۵

علامت غضب و خشم خداوند بر مردم جور و زورگوئی دولت و گرانی اجناس آنها است.

*** (باب حکم خریدار و فروشنده‌ای که بر سر قیمت اختلاف کرده‌اند)***

۳۹۷۵- امام صادق علیه السلام در مورد اختلافی که میان فروشنده و خریدار راجع به قیمت رخ داده بود و مشتری می‌گفت: فلان مبلغ، یعنی کمتر از آنچه فروشنده اظهار می‌کرد، فرمود: قیمت آنست که فروشنده می‌گوید با قسم، در صورتی که متاع دست نخورده باقی باشد.

*** (وجوب فسخ به خیار رؤیت)***

۳۹۷۶- جمیل بن درّاج گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم شخصی زمین کشتزاری را خریده است و خود بر سر آن زمین رفته و آن را دیده و بازگشته است ولی هنگامی که بهای آن را پرداخته و به سراغ زمین رفته و آن را بررسی کرده است نپسندیده و تقاضای فسخ از فروشنده کرده است در حالی که فروشنده حاضر نیست بیع را فسخ کند امام علیه السلام فرمود: اگر همه آن زمین را زیر و رو کرده و نود و نه درصد آن را دیده و یک درصد باقیمانده که ندیده است خیار رؤیت دارد یعنی می‌تواند آن را

ص: ۳۶۶

باز پس دهد.

۳۹۷۷- میسر بن عبد العزیز گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم که شخصی مشکی روغن زیتون خریده است و هنگامی که آن را باز کرده در آن جرم و ته نشین دیده است. فرمود: اگر از کسانیست که اجمالا می دانسته که خیکهای روغن ته نشین دارد بصاحبش پس ندهد، و اگر نمی دانسته و گمان داشته که روغن زلال است و خریداری کرده می تواند بیع را فسخ نماید.

۳۹۷۸- امیر مؤمنان علیه السلام براسسته خرما فروشان رفت و زنی را دید که می گرید و با مردی خرمافروش به نزاع پرداخته است، پرسید: تو را چه شده؟ زن گفت: یا امیر المؤمنین بسته خرمائی به یک درهم از این مرد خریده ام اکنون زیر آن خرمای پست درآمده است و آنچه من دیدم غیر از این بود، حضرت از خرما فروش خواست تا آن را پس گیرد وی نپذیرفت تا سه بار امام تکرار کرد و وی سرباز زد، امام تازیانه را بالا برد مرد حاضر شد و بهای خرما را به زن رد کرد.

و نیز آن حضرت علیه السلام بسته بندی کردن [و یا مخلوط کردن خرمای اعلا و پست] را خوش نمی داشت.

ص: ۳۶۷

*** (بر قیمت افزودن مشتری در مزایده هنگام ندا) ***

۳۹۷۹- سکونی از امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرمود: امیر مؤمنان علیه السلام می فرمود: هر گاه منادی مزایده آوازش به اعلام قیمت بلند است حق نداری بر قیمت بیفزایی، و چون سکوت کرد می توانی بر قیمتی که داده بیفزایی، و جز این نیست که حرمت زیاد کردن قیمت تا هنگامی است که منادی فریاد می کند و قیمت را می گوید و مردم می شنوند و هر وقت ساکت شد اشکالی ندارد.

*** (معامله در تاریکی) ***

۳۹۸۰- هشام بن حکم گوید: من لباس سابری (نوعی لباس که در سابور می بافتند و غالبا ابریشمی بود) در سایه می فروختم و حضرت کاظم علیه السلام سواره بر من گذشت و فرمود: ای هشام فروختن این اجناس در سایه یکنوع دغلی با مردم است و دغلی در معامله حلال نیست.

شرح: «مراد از سایه تاریکی است که درست رنگ و صفات دیگر متاع مشخص نمی شود، و الا در همه مغازه ها که معامله می شود بجهت داشتن سقف و دیوار سایه است، و در شب نیز همین طور، پس لا بد مراد از ظلال تاریکی است.»

ص: ۳۶۸

*** (فروختن شیر مخلوط با آب) ***

۳۹۸۱- سکونی از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله از مخلوط کردن آب با شیر برای فروش نهی فرموده‌اند.

*** (مغبون کردن آن کس که به انسان اعتماد کرده است)***

۳۹۸۲- امام صادق علیه السلام فرمود: مغبون ساختن کسی که انسان را مورد اطمینان داشته و در صحت جنس و قیمت باو اعتماد نموده حرام است و نیز مغبون کردن مؤمن (هم عقیده ما در مذهب) حرام است.

۳۹۸۳- و در روایت عمرو بن جمیع آمده است که امام صادق علیه السلام فرمود: مغبون کردن آن کس که به انسان وثوق داشته و اطمینان کرده است مانند خوردن ربا می‌باشد. (یعنی از جهت حرمت مانند آنست).

۳۹۸۴- و نیز فرمود: اگر فروشنده مشتری را گفت: نزد من آی تا با تو معامله خوبی انجام دهم بر او حرام است که از وی منفعت گیرد.

شرح: «فقهای امامیه این حرمت را حمل بر کراهت کرده‌اند».

ص: ۳۶۹

*** (احسان کردن و دغلی نداشتن در معامله)***

۳۹۸۵- رسول خدا صلی الله علیه و آله به زینب عطر فروش لوچ فرمود: هر گاه چیزی می‌فروشی نیکی کن و دغلی منما، زیرا آن برای مال انسان پاک‌تر و با برکت‌تر است.

۳۹۸۶- و فرمود: از ما نیست کسی که با مسلمانی خیانت کند.

شرح: «مؤلف در عیون الأخبار اضافه‌ای دارد و آن این جمله است

«أَوْ ضَرَّهُ أَوْ مَکْرَهُ»

یعنی به او زبانی رساند یا با او حيله کند).

۳۹۸۷- و فرمود: هر کس با مسلمانی خیانت ورزد با یهودیان در قیامت محشور خواهد شد زیرا آنها، خیانتشان از همه مردم بمسلمانان زیادتر است.

*** (باب پیشواز متاع رفتن)***

۳۹۸۸- رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: کسی برای خرید گندم، از شهر به استقبال آورندگان آن خارج نشود، و شهری برای دهاتی متصدی خرید و فروش نگردد، مردم مسلمان را به حال خود واگذارید خداوند پاره‌ای را به سبب پاره

ص: ۳۷۰

دیگر روزی می‌رساند.

شرح: «رسم در آن زمان چنان بود که جماعتی کارشان این بود که پیشواز کاروانها می‌رفتند و از شهر مسافتی به استقبال دهاتیان که بار به شهر برای فروش می‌آوردند طی می‌کردند و غالباً به آنها که می‌رسیدند قیمت متاع را کمتر از آنچه در شهر بفروش می‌رسید می‌گفتند، و صاحبان متاع را فریب داده از کسادى آن در شهر خبر می‌دادند و خود به قیمتی نازل مال را خریده و به شهر آورده و به بهای واقعی یا گرانتر از نرخ به مردم می‌فروختند از این رو در روایت از آن منع شده است و این کار را «تلقی» گویند».

۳۹۸۹- منهال قصاب گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: به استقبال رفتن برای خرید گوسفند از حشم‌داران که بسوی شهر برای فروش می‌آیند چگونه است؟ امام فرمود: این کار را نکن و آنچه از این راه بدست آمده مخر و از گوشت آن مخور.

۳۹۹۰- و منهال حدّ تلقی را از آن حضرت سؤال کرد، امام فرمود: به اندازه مسافتی که طرف عصر تا غروب طی می‌کنند، و چون از این حدّ گذشت و به چهار فرسخ رسید آن دیگر تلقی نیست بلکه سفر تجارت است.

* (باب ربا) *

۳۹۹۱- ابو بصیر گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: گرفتن یک درهم ربا

ص: ۳۷۱

در نزد خداوند عزیز گناهش سخت‌تر است از سی بار زنا که همه با محارم مانند خاله و عمه صورت گیرد.

۳۹۹۲- هشام بن سالم گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: یک درهم ربا نزد خداوند گناهش عظیم‌تر است از هفتاد بار زنا که همه با محارم باشد.

۳۹۹۳- رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: خورنده ربا و خورنده آن و نویسنده قبض آن و شاهدانش در گناه یکسانند.

۳۹۹۴- و امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لعن فرمودند ربا و خورنده ربا و خورنده آن و فروشنده و مشتری آن و نویسنده قبض و شاهدانش را. (مراد از فروشنده و مشتری متعاملین در ربای معاملی است که فروش جنس به جنس با زیادت است).

۳۹۹۵- و ابراهیم بن عمر از امام صادق علیه السلام نقل کرده که در معنی آیه شریفه **وَمَا آتَيْتُم مِّن رِّبَا لِّيَرْبُوَ فِي أَمْوَالِ النَّاسِ فَلَا يَرْبُوا عِنْدَ اللَّهِ** روم: ۳۹ (و آنچه به عنوان پیشکش و هدیه برای افزون ساختن اموال مردم می‌پردازید آن نزد خداوند ثوابی نخواهد داشت). فرمود: مراد هدیه‌ای است که توبه دیگری می‌دهی که

ص: ۳۷۲

از آن نفع دنیائی ببری و این ربائیت است که حرام نیست.

۳۹۹۶- عبید بن زراره گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: ربا (در غیر قرض) صورت نگیرد مگر در آنچه با کیل یا وزن معامله می‌شود.

شرح: «مراد ربای معاملی است که جنس را اگر مکیل یا موزون بود با همجنس به زیادت و یا کم نمی‌توان معامله کرد مانند معامله شکر با قند بزیادت یا روغن و کره بزیادت».

۳۹۹۷- و نیز فرمود: هر ربا که مردم از روی جهل بموضوع خورده باشند سپس توبه کنند آن توبه مورد قبول است اگر توبه واقعی از آنها دیدی.

و فرمود: اگر شخصی از پدرش مالی را ارث برده که می‌داند در آن ربا بوده است ولی در کسب و تجارت با هم آمیخته و مشخص نیست، آن بر او حلال و پاک است و می‌تواند از آن استفاده کند، و چنانچه چیزی از آن مال ربوی را به عینه می‌شناسد که جدا گذاشته و مخلوط نشده است باید سرمایه را از آن بردارد و ربای آن را بازگرداند.

۳۹۹۸- و نیز فرمود: هر کس مال بسیاری از راهی بدست آورده که در آن ربا زیاد بوده ولی او نمی‌دانسته و بعد متوجه شده است و تصمیم گرفته که از آن دست

ص: ۳۷۳

کشد، پس آنچه تاکنون عمل کرده همه از آن اوست و در آینده آن معاملات که در آن رباست رها کند.

۳۹۹۹- و نیز فرمود: مردی نزد امام باقر علیه السلام آمد و عرض کرد: من مالی به میراث برده‌ام و می‌دانم کسی که از او ارث برده‌ام معاملات ربوی می‌کرد و من خود آشنایم که در آن بطور یقین ربا هست و دلم به حلال آن راضی نمی‌شود بخاطر آنکه علم به آن دارم و از فقهاء عراق و اهل حجاز سؤال کرده‌ام، و گفته‌اند هیچ چیز آن بر تو مباح نیست از آن جهت که مخلوط به ربا است، امام باقر علیه السلام فرمود:

اگر می‌شناسی مالی را که مربوط به معامله ربوی است پس سرمایه را از آن بگیر و بقیه را به صاحبش بازگردان، ولی اگر مالی را بخصوص ربا یا ربوی نمی‌شناسی پس آن را تصرف کن که بر تو گوارا و حلال است و همه مال، مال توست و از عملی

که صاحب آن مال انجام می‌داده است تو بپرهیز، زیرا رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ آنچه را که قبل از آمدن حکم ربا از راه ربا بدست آورده بودند رها کرد و آنچه از آن به بعد از راه ربا بدست می‌آورند حرام فرمود، پس هر کس جاهل بود به اینکه این عمل ربا است آزاد است تا زمانی که بداند (در حکم مانند آنانست که پیش از آمدن حکم حرمت ربا معاملات ربوی می‌کردند) و چون دانست که این معامله ربوی است دیگر

ص: ۳۷۴

حق ندارد انجام دهد و بر او حرام است و اگر عمل کرد و مرتکب آن شد عقوبت بر او واجب می‌شود همچنان که برخوردار ربا. (یعنی حکمش همان حکم رباخوار است).

۴۰۰۰- و رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمودند: میان ما و کفار حربی ربا نیست ما از آنها می‌ستانیم و به آنها ربا نمی‌دهیم.

شرح: «کافر حربی آنست که در ذمه مسلمان نباشد، خواه محارب باشد یا معاهد، خواه در دار الحرب باشد خواه در دار الاسلام».

۴۰۰۱- و نیز امام صادق علیه السلام فرمود: میان پدر و فرزند ربا نیست، و میان مولا و بنده نیز ربا نیست.

شرح: «مراد آنست که میان پدر و فرزندان ربا حرام نیست».

۴۰۰۲- و امام صادق علیه السلام فرمود: میان مسلمان و اهل ذمه ربا نیست و میان مرد و همسرش نیز ربا نیست.

شرح: «عدم ربا میان مسلمان و ذمی در این خبر ظاهرش منافات با مفهوم خبر رقم ۴۰۰۰ دارد که از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نقل شده است و آن را چنین توجیه کرده‌اند که در این خبر مراد اهل ذمه ایست که به شرائط ذمه عمل نمی‌نمایند».

۴۰۰۳- عمر بن یزید که جامه سابوری می‌فروخت گوید: به امام صادق

ص: ۳۷۵

علیه السلام عرض کردم: قربانت کردم مردم فکر می‌کنند که از شخص مضطر سود گرفتن در معاملات حرام است، و در حکم ریاست، فرمود: آیا کسی را دیده‌ای چه فقیر چه ثروتمند، چیزی بخرد مگر بضرورت؟ ای عمر برآستی که خداوند داد و ستد را مباح دانسته و ربا را حرام کرده است، در معاملات سود بگیر و ربا مگیر، پرسیدم ربا کدام است؟ فرمود: درهمها در مقابل درهمها و دو در مقابل یکی، داد و ستد کردن.

شرح: «ربا بر دو قسم است ربای قرضی که در مقابل یک درهم قرض که می‌دهی قرض گیرنده یک درهم بتو بدهکار نیست و چنانچه با او شرط زیاده کنی معامله کلا ربوی و حرام است. و نوع دیگر ربای معاملی است که دو همجنس را مانند

شکر و قند با زیاده یکی بر دیگری مبادله نمائی البتّه در ربای معاملی مادامی ربا محسوب می‌شود که مکیل یا موزون باشند و چنانچه معدود (یعنی شمردنی) باشد زیاده گرفتن در آن را ربا نمی‌دانند».

۴۰۰۴- غیاث بن ابراهیم از امام صادق از پدرش علیهما السلام نقل کرد که فرمود: امیر مؤمنان علیه السلام خرید و مبادله گوشت را با حیوان زنده مکروه می‌داشت.

۴۰۰۵- مردی از امام صادق علیه السلام از معنای فرموده خداوند **يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَا وَيُرِي الصَّدَقَاتِ** - بقره: ۲۷۶ «(خداوند ربا را تباہ و صدقات را افزون

ص: ۳۷۶

می‌کند) پرسید و گفت: من می‌بینم کسی را که ربا می‌خورد و مالش افزون می‌شود.

چگونه است؟ فرمود: کدام نابودی بالاتر است از یک درهم که دین را تباہ کند، و اگر توبه کرد مال را از دست داده و خود تنگدست گردد.

۴۰۰۶- عبید الله بن علی حلبی گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: هر چیز از خواربار که از یک جنس نباشد و هر متاع یا هر چیز دیگری که دو جنس مختلف باشد بتفاضل و زیادتی یکی بر دیگری، در مباحله به نسبت دو به یک اشکالی ندارد، در صورتی که نقدا بدهد و نقدا بستاند، اما در صورتی که یکی نقد و دیگری نسیه باشد اشکال دارد، (چون خواربار مکیل و موزون است)».

۴۰۰۷- زراره گوید: امام باقر علیه السلام فرمود: یک شتر با دو شتر و یک چهار پا با دو چهار پا مبادله‌اش در صورتی که هر دو نقد باشند اشکالی ندارد و نیز فرمود:

اشکالی ندارد یک دست جامه با دو دست از آن نقد به نقد و نقد به نسیه مبادله شود البتّه در صورتی که جنس نسیه که دو دست است مشخصاتش را کاملاً بگویی.

۴۰۰۸- سماعه گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم حیوان را دو بیک می‌توان مبادله کرد؟ فرمود: اگر حیوانی که قیمت قرار می‌گیرد سنّش را معین کنی

ص: ۳۷۷

اشکالی ندارد، (و مطابق پاره‌ای از نسخه‌ها که «سمیت الثمن» ضبط کرده معنیش اینست که هر گاه قیمت را معین کنی اشکالی ندارد).

۴۰۰۹- عبد الرحمن بن ابي عبد الله از امام صادق عليه السلام پرسید: مبادله یک برده با دو برده و یک برده با یک برده با مقداری درهم چگونه است؟ فرمود:

اشکالی در مبادله حیوان- هر چه باشد- به صورت نقد به نقد وجود ندارد.

۴۰۱۰- و سعید بن یسار از آن حضرت عليه السلام پرسید: یک شتر را با دو شتر نقد به نقد یا به نسیه مبادله کنند چگونه است؟ فرمود: آری، چنانچه در نسیه شش ساله و پنج ساله آن را تعیین کنی اشکالی ندارد، سپس مرا امر کرد که بر روی نسیه خط کشم. زیرا مردم (عامه) می‌گویند: نه، و جز این نبود که این کار را برای تقیه فرمود.

شرح: «اهل سنت در اینکه یک شتر را می‌توان با دو شتر مبادله کرد اختلافی ندارند ولی بیشتر آنان گویند نقد به نقد آن جایز است نه نسیه آن».

۴۰۱۱- سلمه از امام صادق از پدرش علیهما السلام روایت کرده که امیر مؤمنان عليه السلام در عراق (هر یک از) سپاهیان را جامه‌ای داد و در میان جامه‌ها حله بسیار زیبایی بود حسین بن علی علیهما السلام آن را خواست امیر المؤمنین پذیرفت

ص: ۳۷۸

حسین بن علی علیهما السلام عرض کرد: به جای آن من دو حله می‌دهم، قبول فرمود، و امام حسین مرتب حله حله افزود تا پنج حله، پس امیر المؤمنین عليه السلام آن را پذیرفت و آن حله را به حسین عليه السلام داد و آنها را در دامن نهاد و فرمود: آری پنج دست بجای یک دست خواهم گرفت.

۴۰۱۲- زراره از امام باقر عليه السلام نقل کرده که فرمود: آرد با گندم، و آرد با آرد خام در معامله سر بسر اشکال نخواهد داشت.

شرح: «چون جنس آن یکی است اگر زیاده بگیرند ربا محسوب می‌شود».

۴۰۱۳- ابو بصیر گوید: امام صادق عليه السلام فرمود: در مبادله گندم به جو باید سر بسر باشد و یکی بر دیگری افزون نباشد.

۴۰۱۴- و سماعة بن مهران از آن حضرت از مبادله گندم و خرما و مویز سؤال کرد امام عليه السلام فرمود: هر یک را با همجنس خود نمی‌شود دو بیک یا بیشتر مبادله کرد، مگر اینکه یکی از اینها را با دیگری (مثلا یک من گندم با دو من خرما و به عکس) مبادله کنی که در این صورت اشکالی ندارد دو بیک یا زیاده‌تر از این مبادله نمائی.

۴۰۱۵- محمد بن قیس گوید: از امام باقر عليه السلام شنیدم می‌فرمود:

ص: ۳۷۹

مکروه است مبادله کردن یک بار شتر از خرماى مدینه به دو بار از خرماى خیبر، برای اینکه خرماى مدینه بهتر است، و نیز گفت: مکروه داشت که خرماى خشک را به وعده با خرماى تازه و نقد به اندازه یک دیگر مبادله کنند به این دلیل که رطب و خرماى تازه چون خشک شود و زن آن مقداری کسر می‌شود.

شرح: «یعنی درست نیست یک من خرماى تازه بگیرند و پس از مدت معینی یک من خرماى خشک بدهند چون خرماى تازه وقتی بخشکد شاید سه کیلوی آن دو کیلو شود و این تفاوت ربا محسوب می‌شود».

۴۰۱۶- و علی بن جعفر از برادرش موسی بن جعفر علیهما السلام پرسید:

مردی ده درهم به غلامش می‌دهد (که او آزادانه به کسب پردازد) و هر ماه ده درهم به مولایش بدهد. آیا این حلال است؟ فرمود: اشکالی ندارد.

۴۰۱۷- داود بن حصین از امام صادق علیه السلام پرسید: آیا می‌توان گوسفندی را با دو گوسفند مبادله کرد، یا یک تخم مرغ را با دو تخم مرغ، فرمود: اگر مکیل و یا موزون نباشند اشکالی ندارد.

۴۰۱۸- عبید الله حلبی گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: در معاوضه

ص: ۳۸۰

متاع اگر مکیل و موزون نباشد اشکالی (به کم و زیاد آن) نیست.

۴۰۱۹- معاویه بن عمار گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم:

شخصی نزد من می‌آید و از من تقاضا می‌کند به او حریر بفروشم و من حریری ندارم با هم گفتگو می‌کنیم که چقدر سود می‌دهد و در چه مدت می‌دهد تا اینکه بر مبلغ و مدتی تصمیم می‌گیریم آنگاه من برای او خرید کرده، به او اطلاع می‌دهم که جنس حاضر است، امام فرمود: بمن بگو اگر او جنسی یافت که آن را بهتر از آنکه تو تهیه کرده‌ای پسندید آیا می‌تواند آنچه پسندیده اختیار کند و متاع خریداری تو را رها کند؟ یا اگر تو مشتری بهتری بیابی می‌توانی از او صرف نظر کرده و بمشتری تازه بدهی و او را واگذاری؟ عرض کردم: آری، فرمود: اشکالی ندارد.

۴۰۲۰- ابو الصباح الكنانی از آن حضرت علیه السلام پرسید: مردی از شخصی یک صد من مس بمبلغ معینی خریداری کرد و فروشنده آنچه فروخته بود حاضر نداشت، چه کند؟ امام علیه السلام فرمود: اگر آن مقداری که خریده تهیه کند و همه را تحویل دهد اشکالی ندارد.

شرح: «عرض آنست که فروختن متاعی که با وزن داد و ستد می‌شود اشکالی ندارد که بر ذمه بفروشد و در رأس مدت تهیه کند و تحویل دهد».

۴۰۲۱- و عبد الرحمن بن حجاج از آن حضرت علیه السلام سؤال کرد: مردی گندمی از دیگری خریداری می‌کند که نقدا تحویل دهد و فروشنده خود گندم ندارد.

فرمود: اشکالی ندارد، گوید: عرض کردم مردم نزد ما (عامه) آن را فاسد می‌دانند، فرمود: در بیع سلم یعنی پیش فروش چه می‌گویند؟ عرض کردم: نزد آنها عیبی ندارد می‌گویند این مدّت دارد و اما اگر مدّت نداشت و متاع هم نزد آنها عیبی ندارد می‌گویند این مدّت دارد و اما اگر مدّت نداشت و متاع هم نزد صاحبش حاضر نبود درست نیست، فرمود: اگر مدّت نداشته باشد که به صلاح نزدیکتر و محقّتر است، سپس فرمود: اشکالی ندارد که شخص گندم را بر ذمه بفروشد و حاضر نداشته باشد و نقد بفروشد و نامی از مدّت نبرد مگر اینکه متاعی باشد که در وقت تحویل (چه با مدّت و چه بی مدّت) یافت نشود مانند انگور یا خربزه و شبیه آن در غیر وقت آن، پس درست نیست خرید آن بدون مدّت (یعنی نقدا).

۴۰۲۲- و محمد بن قیس از امام باقر علیه السلام نقل کرده که فرمود:

امیر المؤمنین علیه السلام در باره کسی که متاعی را در معرض بیع درآورد و بگوید:

بهای آن نقد فلان مبلغ است و نسیه فلان مبلغ و آن را برگیر بهر قیمت که خواهی، (و این کلام را ایجاب قرار دهد) و مشتری هر کدام را که خواست دست دهد و امضاء

کند، فرمود: برای فروشنده نیست مگر آن قیمت کمتر هر چند مشتری به مدّت قبول کرده باشد.

مترجم گوید: «مشهور میان فقهاء بطلان این معامله است، ولی این خبر معامله را در مبلغ کمتر صحیح می‌داند».

۴۰۲۳- امام باقر علیه السلام در باره مردی که چند نفر به او دستور دادند که از مال خویش برای آنان شتری خریداری کند (بوکالت) با پول نقد خود و آنها مبلغی بر آن بیفزایند و از او به نسیه (یعنی بمدّت) بخرند، و مرد شتر را از مال خود خرید و یکی از آنها با او همراه بود، امام علیه السلام او را از اینکه از قیمت خرید چیزی اضافه بستاند منع کرد.

شرح: «چون آنکه شتر را بوکالت از جانب ایشان خریده شتر از آن ایشان است و بهای آن به عهده موکّل‌ها، لذا او نمی‌تواند از مبلغی که داده زیادتر بستاند هر چند پس از مدّتی باشد».

۴۰۲۴- جمیل بن درّاج از مردی نقل کرده که گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم خداوند کار شما را به خیر و خوبی سامان دهد، ما با جماعتی از کشاورزان رفت و آمد داریم و گاهی به آنها قرض می‌دهیم و آنان غله خود را برای فروش نزد

ما می‌فرستند، ما نیز برای ایشان می‌فروشیم و مزد می‌گیریم و در این عمل ما سود می‌بریم آیا صحیح است؟ فرمود: اشکالی ندارد، جمیل گوید: اکنون یاد ندارم مگر

ص: ۳۸۳

اینکه مرد گفت: اگر آنها غلّاتشان را برای ما نفرستند ما به آنها قرض نمی‌دهیم. امام فرمود: باکی نیست.

۴۰۲۵- حلبی گوید: از امام ششم علیه السّلام سؤال کردم مردی مبلغی درهم (نقره مسکوک سفید) از شخصی وام می‌گیرد با شماره معین، و چون قرض خود را می‌پردازد درهم سیاه هم وزن می‌دهد و می‌داند که آنچه می‌دهد و زنش بیشتر است از آنچه گرفته، و این کار را به طیب نفس و بدلخواه خود می‌کند و نظر دارد که به قرض دهنده سودی برساند، امام فرمود: اشکالی ندارد در صورتی که شرطی در میان نباشد و اگر همه را به او ببخشد درست است.

۴۰۲۶- و عبد الرّحمن بن حجّاج از آن حضرت پرسید: شخصی درهم از کسی وام می‌ستاند و بجای آن مثقال که وزنش زیادتر است می‌پردازد، یا مثقال به وام می‌ستاند و با درهم اداء قرض می‌کند، فرمود: اگر شرط نباشد اشکالی ندارد و این نفعی است، پدرم علیه السّلام گاهی قرض می‌خواست و درهم‌های پست و نادرست می‌دادند و چون محصول او بفروش می‌رفت و قیمت را درهم‌های درست و خوب می‌گرفت، مرا دستور می‌فرمود: که آن را به طلبکارش بدهم و من اعتراض می‌کردم که پدر جان درهم‌های او همه سائیده بود و اینها نو و خوب است؟! می‌فرمود: پسر جان من،

ص: ۳۸۴

این نفعی است که ما به او می‌رسانیم ببر و به او بپردازد.

شرح: «هر ده عدد درهم مساوی هفت عدد مثقال است و یک مثقال وزنش یک درهم باضافه سه هفتم آن است.»

۴۰۲۷- اسحاق بن عمّار گوید: به امام هفتم علیه السّلام عرض کردم شخصی نزد کسی مالی دارد که باو قرض می‌دهد و مدت این وام طول می‌کشد و از این مال چیزی عائد صاحبش نمی‌شود، از این رو بدهکار گاهگاه هدیه‌ای برای او می‌فرستد مبادا مالش را پس بگیرد، آیا این بر او (طلبکار) حلال است؟ فرمود: اگر با هم شرط نکرده باشند چنین چیزی را، اشکالی ندارد.

۴۰۲۸- شهاب بن عبد ربّه گوید: از امام صادق علیه السّلام شنیدم که می‌فرمود: مردی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید و از آن حضرت تقاضای کمک کرد، رسول خدا صلی الله علیه و آله از مردم پرسید نزد کدامیک از شما مالی است که بمن قرض دهد؟ مردی از مسلمانان پاسخ داد: نزد من، حضرت فرمود: چهار بار خرما به این مرد بده، وی دستور را انجام داد، و سپس نزد آن حضرت آمده طلب خود را مطالبه کرد، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: مالی بدستم رسد می‌پردازم،

ص: ۳۸۵

بار دوم آن شخص طلب خود را از حضرت تقاضا کرد، حضرت فرمود: مالی بدستم رسد خواهم پرداخت، بار سوم نیز مرد مراجعه کرد و رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: تهیه می‌شود و می‌پردازم، مرد گفت: یا رسول الله بسیار وعده می‌دهی، رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ خندید و رو بمردم کرده فرمود: چه کسی نزدش مالی هست که بمن وام دهد؟ مردی برخاسته و عرض کرد نزد من هست، فرمود: چقدر؟ عرض کرد:

هر چه بخواهی، فرمود: هشت بار خرما به این مرد بده، مرد طلبکار گفت: من چهار بار بیشتر طلب ندارم، فرمود: با چهار بار دیگر.

۴۰۲۹- و محمد بن مسلم از آن حضرت علیه السلام سؤال کرد در مورد شخصی که از کسی مبلغی قرض می‌خواهد و به او غلامی یا ظرفی یا جامه‌ای گرو می‌دهد، و او بدان گرو نیازمند می‌گردد و از بدهکار اجازه می‌طلبد که در آن تصرف کند و او به وی اذن می‌دهد، آیا صحیح است؟ فرمود: اگر به رضایت و دلخواه خود اجازه می‌دهد اشکالی ندارد، گوید: عرض کردم: فقهاء ناحیه ما می‌گویند هر قرضی که منفعتی تحصیل کند فاسد است، امام علیه السلام فرمود: آیا بهترین قرض آن نیست که فایده دنیائی هم داشته باشد؟ (در صورتی که شرطی در میان نباشد).

۴۰۳۰- از امام باقر علیه السلام پرسیدند: در مورد مردی که از دیگری طلبی

ص: ۳۸۶

دارد پول یا مال، و بدهکار وی را به طعام دعوت می‌کند یا تحفه‌ای به او می‌بخشد؟

فرمود: اشکالی ندارد.

۴۰۳۱- یعقوب بن شعیب از امام صادق علیه السلام پرسید: شخصی به کسی پولی قرض می‌دهد که درهم سائیده و ناسالم است، و هنگام باز گرفتن درهم‌های تازه و نو می‌ستانند و بدهکار با کمال رضایت و بدخواه می‌پردازد، صحیح است؟ فرمود: اشکالی ندارد، و این را از امیر المؤمنین علیه السلام نقل کرد.

شرح: «باید دانست که اگر شرط کنند که در مقابل درهم سائیده شده و ناقص، درهم سالم و تازه بدهد معامله ربوی خواهد بود، و آنچه در خیر است آنست که شرط نکرده‌اند».

و ربا بر دو قسم است یک قسم جایز و قسم دیگر حرام، و اما آنچه خوردنش حلال است آن هدیه‌ای است که تو خود به طلبکار می‌دهی و جزای آن را بهتر از آن توقع داری و این همان گفتار خداوند است که می‌فرماید: «و آنچه را شما به رسم هدیه بتوقع منفعت دنیوی داده‌اید که اموال مردم را بیفزاید آن نزد خداوند نیفزاید- روم: ۳۹» و اما آن ربائی که خوردنی نیست (و حرام است) پس آنست که شخصی به

ص: ۳۸۷

دیگری ده درهم وام دهد که او پس از مدتی بیش از ده درهم باز گرداند و این ربائیست که خداوند نهی فرموده و گفته است: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید از خداوند پروا کنید و رها کنید آنچه زیادی بر سرمایه شماست اگر براستی اهل ایمانید، و اگر ترک ربا خواری نکردید پس با خدا و پیامبرش اعلان جنگ دهید، و چنانچه توبه کردید پس همان رأس مال اولیه (که به بقرض داده‌اید) از آن شماست و در این صورت نه ستم کرده‌اید و نه بشما ستم شده است» (بقره: ۲۷۹) خداوند عزیز این را می‌خواهد که آنچه افزون از سرمایه گرفته است بصاحبش باز پس دهد، تا حدی که گوشتی که از غذای تهیه شده از مال ربوی روئیده آب شود به اینکه وقتی موفق به توبه گردید بسیار حمام رود تا گوشت بدنش نقصان یابد (یعنی کاری کند که وزنش سبک گردد).

و هر گاه شخصی به دیگری گوید: اسبت را با اسب من عوض کن و فلان مبلغ اضافه می‌دهم، جایز نیست. بلکه بگوید: اسبم را به فلان مبلغ می‌فروشم و اسب تو را به فلان مبلغ می‌خرم.

شرح: «این کلام مؤلف مضمون خبریست که شیخ طوسی در کتاب تهذیب بسند صحیح از عبد الله بن مسکان از امام صادق علیه السلام روایت کرده است و در کتاب استبصار آن را حمل بر افضل و احوط بودن کرده است.»

* (باب مبادلہ و عینہ) *

مترجم گوید: «عینہ آنست که شخص متاعی را به بهای معینی نقدا

ص: ۳۸۸

خریداری کند و سپس به نسیه بفروشنده بفروشد. یا نسیه بخرد و همان را به نقد به او بفروشد.»

۴۰۳۲- یونس بن عبد الرحمن از افرادی بیش از یک تن از امام صادق علیه السلام روایت کرده در باره مردی که متاعی را به دیگری با شرط می‌فروشد فرمود: اشکالی ندارد مادامی که اصل شرط شرعی باشد.

شرح: «یعنی هر گاه شرط موافق شرع بود معامله اشکالی ندارد و لازم الوفاست.»

۴۰۳۳- محمد بن اسحاق بن عمار گوید: به امام هشتم علیه السلام عرض کردم: مردی را بر عهده دیگری مالی است و بر او وارد می‌شود و جواهری را که یک صد درهم قیمت آنست به هزار درهم به او می‌فروشد و مطالبه مالی را که بر عهده او دارد تا مدتی به تأخیر می‌اندازد، فرمود: اشکالی ندارد، یک بار پدرم علیه السلام مرا به چنین کاری امر فرمود و من انجام دادم.

و محمد بن اسحاق بن عمار گوید: من از موسی بن جعفر علیهما السلام همین مسأله را پرسیدم او نیز همان طور فرمود.

۴۰۳۴- صفوان جمال [از هارون بن خارجه روایت کرده است] گوید: به

ص: ۳۸۹

امام صادق علیه السلام عرض کردم: از شخصی مالی خریداری کردم و وجه آن را پرداختم سپس او آن را از من به نسیه خرید، و مدت سرآمد، از او طلبم را مطالبه کردم، گفتم: اکنون چیزی ندارم با من عینه کن (یعنی چیزی که قیمتش فلان مبلغ است به چند برابر قیمت بمن بفروش بشرط آنکه مطالبه طلبت را مدتی به تأخیر اندازی). امام فرمود: با او همین عمل را انجام ده تا زمانی که قدرت پرداخت را پیدا کند.

۴۰۳۵- بکار بن ابی بکر گوید: امام ششم علیه السلام در باره مردی که از دیگری طلبی بمدت داشت و چون وقت پرداخت رسید، بدهکار گفت: متاعی به من به نسیه بفروش تا من آن را به نقد بفروشم و دین ترا ادا کنم، فرمود: اشکالی ندارد.

* (باب تبدیل درهم به دینار یا مسکوکات با یک دیگر)*

۴۰۳۶- عمار بن موسی گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم شخصی پولهای نقره را با پولهای طلا به طور نسیه خرید و فروش می‌کند، فرمود:

اشکالی ندارد.

شرح: «یعنی سکه طلا را به چند سکه نقره به وعده می‌فروشد یا خریداری می‌کند و این بی‌اشکال است».

۴۰۳۷- حلبی گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: مبادله نقره با نقره و نیز

ص: ۳۹۰

طلا با طلا به یک وزن، بدون زیادت و بدون مدت باید باشد. و زیاد دهنده و زیادگیرنده هر دو در آتشند.

۴۰۳۸- اسحاق بن عمار گوید: به امام هفتم علیه السلام عرض کردم:

مردی از دیگری دینارهایی طلبکار است و بجای آن به قیمت آن نقره می‌ستاند سپس نرخ تغییر می‌یابد؟ فرمود: به سعر و قیمت همان روزی که دریافت کرده محسوب می‌شود، و چنانچه دینار گرفته است و طلبکار درهم از او طلب ندارد، پس دینارها بر عهده اوست طلبکار هر گاه بخواهد همان دینار را می‌ستاند.

۴۰۳۹- حنان بن سدیر گوید به امام ششم علیه السلام عرض کردم: گاهی مشتری می‌آید و درهم بهمراه دارد و من آنها را از او به دینار خریداری می‌کنم، سپس کیسه دینار را که زیادتر از درهمهای اوست به او داده می‌گویم: از این کیسه دینار فلان مبلغ از آن توست بهای درهمهایت، و وی کیسه را از من گرفته سپس بازگردانده و می‌گوید: نزد تو امانت و در دفترت ثبت باشد که مال من نزد تو است. امام علیه السلام فرمود: چنانچه در کیسه قیمت درهمهای او تمام و کمال هست اشکالی ندارد.

ص: ۳۹۱

۴۰۴۰- محمد بن مسلم گوید: مردی از اهل سیستان نزد امام باقر علیه السلام آمده عرض کرد در سرزمین ما درهمهائی (پول نقره مسکوک) رایج است که آن را شامی می‌گویند (و با درهمهای معمولی تفاوت دارد) و به اندازه دو دانگ مخلوط دارد، یا زیادتر می‌باشد، فرمود: این اشکال ندارد.

شرح: «دائق معرب دانگ است و وزن آن یک ششم درهم است».

۴۰۴۱- حلبی گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: دو تن از صرافان مبلغی درهم به مبلغی دینار (از شخص سومی) خریداری کردند و یکی از آنها به دیگری گفت: سهم مرا پرداز در حالی که اگر خود می‌خواست می‌توانست بهای سهم خود را پردازد، آن دیگری قیمت سهم او را از مال خود پرداخت بعد بفکرش رسید سهم بدهکار خود را با سودی به نفع از او خریداری کند آیا می‌تواند و این درست است؟ امام فرمود: اشکالی ندارد.

۴۰۴۲- عمر بن یزید گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: مبادله مبلغی درهم با مبلغی درهم دیگر که در یک طرف درهمهای مخلوط با سرب است وزن به وزن جایز است؟ فرمود: دوباره بگو، من تکرار کردم، باز فرمود: یک بار دیگر بگو، و

ص: ۳۹۲

من تکرار کردم. فرمود: اشکالی در آن نمی‌بینم.

شرح: «این خبر دلالت دارد که معامله خالص با ناخالص، وزن به وزن اشکالی ندارد و گویند: باید مقدار سرب آن مغشوش، معین باشد».

۴۰۴۳- عبد الرحمن بن حجاج گوید: از امام صادق علیه السلام راجع به داد و ستد پولهای مسکوک متفاوت سؤال کردم و گفتم: بسا می‌شود که کاروان همسفران شتاب می‌کنند و نمی‌توانم سکه دمشقی یا بصری تهیه کنم و در نیشابور یا شاپور سکه دمشقی یا بصری رایج است نه سکه اینجا، [فرمود: کاروان کدامست؟ عرض کردم: جماعت مردم که گردهم آمده و قصد خروج دارند و چون در رفتن شتابزدگی می‌کنند بسا که مهلت تهیه کردن سکه‌های دمشقی و بصری را نداشته‌اند] ناچار دینار خود را مغشوش می‌فروشیم و آنان در عوض هزار و پنجاه (۱۰۵۰) دینار، هزار دینار دمشقی می‌دهند، فرمود: در این کار خیری نیست، چرا به جای اختلاف وزن شما طلائی اضافه نمی‌کنید تا هر دو مساوی باشند؟ گوید: به آن حضرت عرض کردم دو هزار درهم می‌دهم و هزار و یک دینار می‌خرم؟ فرمود: اشکالی ندارد، راستی که پدرم سلام الله علیه از ما جراتش بر مردم مدینه بیشتر بود و این کار را می‌کرد، و اهل مدینه می‌گفتند این حيله است برای فرار از حرام، و اگر کسی یک دینار بیاورد هزار

ص: ۳۹۳

درهم باو نخواهند داد و اگر هزار درهم بیاورد هزار دینار به او نمی‌دهند، و پدرم علیه السلام می‌فرمود: بهترین کار فرار از حرام بسوی حلال است.

شرح: «یعنی اینکه هزار و یک دینار را با دو هزار درهم مبادله کنی که از ربا خلاص شوی این حيله شرعی است زیرا کسی یک دینار را هزار درهم نمی‌خرد و همچنین کسی هزار دینار را بابت هزار درهم نمی‌دهد».

۴۰۴۴- و اسحاق بن عمار گوید: از امام هفتم علیه السلام پرسیدم: از مردی مبلغی طلبکارم و او برای آدای آن گاهی مقداری دینار می‌پردازد و گاهی مبلغی درهم تا زمانی که برای مفاصا حساب به من مراجعه می‌کند تا محاسبه کرده باقی مانده را بپردازد نرخ دینار تغییر کرده است بکدام نرخ حساب کنم نرخ روز دریافت، یا نرخ امروز که بحسابش می‌پردازم؟ فرمود: نرخ روزی که بتو پرداخته است زیرا تو نفع آن را از وی بریده‌ای.

شرح: «یعنی اگر تو آن روز از وی نمی‌گرفتی بقیمت بیشتری معامله می‌کرد».

۴۰۴۵- عبد الله بن سنان از امام ششم علیه السلام سؤال کرد از خرید و مبادله سکه‌های نقره که در آن سرب و زیبق بکار رفته با درهم (سکه‌های نقره خالص) و چنانچه سکه نقره مغشوش را آب کنند در هر ده عدد دو یا سه درهم کسر

ص: ۳۹۴

می‌آورد، فرمود: درست نیست مگر با طلا.

۴۰۴۶- اسحاق بن عمار گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم:

شخصی نزد من مبلغی درهم بی‌عیب و سالم دارد و مرا ملاقات می‌کند و می‌گوید: مگر من نزد تو چند هزار درهم سالم و بدون نقص ندارم، گویم: آری، گوید: آنها را به دینار تبدیل کن به فلان نرخ و به حساب من در دفتر خود ثبت کن، نظر شما در این کار چیست؟ فرمود: هر گاه تو همه را به نرخ معین آن روز تبدیل کنی اشکالی در آن نیست، گوید: عرض کردم: من نه وزن می‌کنم و نه تبدیل (و تنها این به صورت گفتاری میان من و او رد و بدل می‌شود فقط حساب می‌کنم و ثبت می‌نمایم)؟ فرمود: نه آنست که هر دو، هم دراهم و هم دنانیر نزد تو است؟ عرض کردم: آری، فرمود: اشکالی به آن نیست.

* (باب لقطه و ضاله) * (لقطه اشیاء گمشده‌ایست که غیر صاحبش آن را بیابد، و ضاله حیوان گمشده است.)

۴۰۴۷- وهب بن وهب از جعفر بن محمد از پدرش علیهما السلام روایت

ص: ۳۹۵

کرده که فرمود: از گوشت حیوان گمشده‌ای که غیر صاحبش آن را یافته جز گمراهان استفاده نمی‌کنند.

۴۰۴۸- مسعدة بن زیاد از جعفر بن محمد از پدرش علیهما السلام نقل کرده که فرمود: امیر مؤمنان صلوات الله و سلامه علیه فرموده‌اند: زنهار از اشیاء پیدا شده، از آن سخت بیرهیزید، چون از مؤمنی گم گشته، و آن آتشی از آتشی دوزخ است.

مترجم گوید: «غرض آنست که آن را رها کنید تا صاحبش آن را بیابد، و فقها تصرّف در پیدا شده را بقصد حفظ و یافتن صاحبش جایز دانسته‌اند ولی بقصد تملک حرام می‌دانند».

۴۰۴۹- علی بن جعفر از برادرش موسی بن جعفر علیهما السّلام پرسید:

گمشده را اگر فقیری بیابد آیا حکمش مانند ثروتمندی است که آن را یافته باشد (یعنی تصرّفش جایز نیست)؟ فرمود: آری، و نیز فرمود: علی بن الحسین علیهما السّلام می‌فرمود: آن مال صاحبش می‌باشد آن را تصرّف نکنید، علی بن جعفر گوید: و از آن حضرت (موسی بن جعفر علیهما السّلام) پرسیدم: مردی درهمی می‌یابد یا جامه‌ای یا حیوانی (با آن) چه کند؟ فرمود: تا یک سال آن را (در اماکن عمومی) معرفی کند، اگر صاحبش را نیافت آن را مانند مال خویش حفظ کند تا صاحبش را بیابد و به او

ص: ۳۹۶

باز دهد، و چنانچه مرگش فرا رسد به آن وصیت کند، بهر حال ضامن آن است.

۴۰۵۰- جمیل بن صالح گوید: به امام صادق علیه السّلام عرض کردم:

شخصی در حجره خویش دیناری یافت چه کند؟ فرمود: کسی جز او در آنجا وارد می‌شود؟ گفتم: آری، اشخاص بسیار، فرمود: حکم آن حکم لقطه است، پرسیدم اگر مردی در صندوق خویش دیناری بیابد چه؟ فرمود: کسی جز او دست در آن صندوق می‌برد یا چیزی در آن می‌نهد؟ عرض کردم: نه، فرمود: از آن خود اوست.

۴۰۵۱- محمد بن رجاء گوید: طیّ نامه‌ای به امام هادی علیه السّلام نوشتم:

من در حرم بودم و دیناری بر زمین دیدم چون خواستم آن را برگیرم، چشمم به دینار دیگر افتاد، بعد شنها را پس زدم و سومی آن را یافتم، پس هر سه را برگرفتم و معرفی کردم و صاحبش را جستجو کردم پیدا نشد و کسی نمی‌شناخت، حکم آن چیست (مرقوم بفمائید)؟ امام علیه السّلام در پاسخ نامه‌ام نوشت: آنچه در مورد دینارها نوشته بودی دانستم، اکنون اگر تو خود نیاز داری یک سوم آن را صدقه بده و باقیمانده را برای خود بردار، و اگر نیاز نداری همه را تصدّق کن.

ص: ۳۹۷

۴۰۵۲- صفوان جمال گوید: از امام صادق علیه السّلام شنیدم که می‌فرمود: هر کس حیوانی گمشده را بیابد و آن را اعلان و معرفی نکند، بلکه نزد خود نگهدارد، (و کتمان کند) هر گاه نزد او بیابند از آن صاحبش خواهد بود. (در صورتی که عین موجود باشد خود آن، و اگر تلف شده باشد یا مثلاً گوسفندی بوده و ذبح شده است) مثل آن را که کتمان کرده باید غرامت بدهد.

۴۰۵۳- ابو العلاء گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: مردی پولی یافت و صاحب آن را نمی‌شناخت، لذا آن را تا یک سال در مجامع عمومی اعلان کرد ولی صاحبش پیدا نشد، پس با آن کنیزی خرید، بعد صاحب مال به طلب آن آمد و دید آن پول مبدل به کنیزی شده که آن دختر اوست. (اکنون می‌تواند دختر خویش را بابت پولش بستاند)؟ امام علیه السلام فرمود: نمی‌تواند چیزی جز پول خود را دریافت کند و کنیز از آن او نخواهد بود، او فقط سرمایه خود را که گم شده و دیگری یافته طلبکار است و کنیز که دختر اوست مملوک دیگران است.

شرح: «همچنان که قبل از خرید شخص یابنده مال، آن دخترک کنیز بود، اکنون نیز بحال کنیزی باقی است و یابنده مال وجه یافته را بر ذمه گرفته و سپس با آن کنیزی خریده و ذمه او به دراهم مشغول است نه به کنیز، و خبر دلالت دارد که پس از یک سال تعریف می‌توان آن را بر ذمه گرفت و تصرف کرد».

۴۰۵۴- سالم بن مکرم جمال گوید: ذریح محاربی از امام صادق علیه السلام

ص: ۳۹۸

پرسید: اگر برده‌ای مالی گمشده یافت و آن را برگرفت حکمش چیست؟ فرمود: به مملوک چه ارتباطی دارد که آن را بردارد و بعد حکم لقطه را انجام دهد مملوک که از خود اختیاری ندارد پس مملوک اقدامی نکند یعنی آن را تصرف نکند زیرا این کار شایسته آزاد است و بر اوست که تا یک سال در مجامع عمومی آن را معرفی کند، پس اگر صاحبش آمد آن را به او دهد و چنانچه طالبی پیدا نشد (با ضمان) جزء مال خویش کند، پس اگر از دنیا رفت آن مال، میراث بازماندگان او از فرزند و غیره می‌شود، و اگر صاحبش بعدا آمد به او رد می‌کنند.

شرح: «لقطه احکام و مسئولیت‌هایی دارد که با وضع برده مناسب نیست مثلاً تعریف آن در مجامع عمومی کاریست که مزاحم با حق مولای اوست، و نیز تملک آن بعد از مدت تعریف و یأس از پیدا شدن صاحبش در مورد بنده معنی ندارد، با این حال خبر دلالت ندارد بر اینکه حرامست بنده لقطه را تصرف کند برای یافتن صاحبش، حتی بدون اجازه مولایش، بلکه از این خبر کراهت فهمیده می‌شود حتی با اجازه مولایش، و خبر بعد مؤید آنست.»

۴۰۵۵- و داود بن اَبی یزید از امام صادق علیه السلام پرسید: مشک کوچک یا آفتابه و کفش و شلاق و این چنین چیزها را شخص در راهها می‌یابد چه کند؟

فرمود: با آن تماس نگیرد، یعنی دست به آن نزنند.

شرح: «فقهای عظام نهی را در این خبر حمل بر کراهت کرده‌اند.»

ص: ۳۹۹

۴۰۵۶- و نیز امام صادق علیه السلام فرمود: باکی نیست در تصرف کردن عصائی که در میان راه پیدا شود و از کسی افتاده، یا چوبک دو سر تیز که برای وصل دو جوال بکار می‌برند، یا کفش و نعلین یا میخ و یا طناب، و پایبند شتر و امثال اینها.

۴۰۵۷- و از آن حضرت (رسول خدا صلی الله علیه و آله) از گوسفند گمشده در بیابان شخصی سؤال کرد حضرت به سائل فرمود: یا از آن تو است یا صاحبش و یا گرگ بیابان، و من خوش ندارم به آن دست یازم، و از شتر گمشده پرسید، فرمود:

بتو چه مربوط؟ شکمش همیانش باشد و سمش کفش او و تهیگاهش مشک آبش، او را بحال خود واگذار. (یعنی خود را بزحمت مینداز و آن را بحال خود رها کن).

۴۰۵۸- حنان بن سدیر گوید: مردی از امام صادق علیه السلام سؤال می‌کرد حکم لقطه چیست؟ و من می‌شنیدم، امام فرمود: تا یک سال آن را در اماکن عمومی معرفی کن، اگر صاحبش را یافتی که خواسته‌ات برآورده شده و اگر نیافتی آن را تملک کن که تو به آن سزاوارتری. - مراد لقطه غیر حرم بیت الله است. -

شرح: «جمله آخر حدیث، کلام صدوق - رحمه الله - است و خبر در تهذیب بدون آن جمله آمده است، و مراد به اینکه امام علیه السلام فرمود: تو احق به آن هستی، آنست که: تو به تصرف آن برای تملک یا تصدق با ضمان و یا حفظ و نگهداری مانند مال خود در ایام حیات و وصیت بدان بی‌ضمان سزاوارتری.»

ص: ۴۰۰

۴۰۵۰- سکونی از جعفر بن محمد از پدرش علیهما السلام روایت کرد که فرمود: امیر مؤمنان علیه السلام در مورد مردی که بهیمه خود را از روی فقر و تنگدستی و سختی روزگار رها کرده بود چنین حکم فرمود: اگر آن حیوان را در مکانی که آب و علف بوده و از درندگان در امان بوده رها کرده است اکنون مال اوست، و چنانچه در جای بی‌آب و علف و مخوف رها کرده است از آن کسی می‌باشد که او را یافته است.

شرح: «حکم از آن جهت است که صاحب مال از آن رفع ید کرده و اعراض نموده در صورتی که در جای بی‌آب و علف و مخوف آن را رها کرده باشد، در این صورت هر کس او را برگیرد به عنوان تملک، مالک آن خواهد شد.»

۴۰۶۰- وهب بن وهب أبو البختری از جعفر بن محمد از پدرش علیهما السلام روایت کرد که من از آن حضرت سؤال کردم اجرتی را که برای پیدا کردن بنده فراری یا حیوان گمشده معین می‌کنند (یعنی جعاله) گرفتن آن چه صورت دارد؟ فرمود: اشکالی ندارد.

۴۰۶۱- حسین بن زید از جعفر بن محمد از پدرش علیهما السلام روایت کرد که فرمود: امیر مؤمنان علیه السلام در باره مردی که حیوان گمشده شخصی را یافته بود و به امید اجرت به سوی صاحبش می‌برد، اما حیوان در راه تلف شده بود فرمود: وی

ضامن آنست، اگر قصد آن نداشت که اجرت بستاند و حیوان می‌مرد ضامن آن نبود.

شرح: «این خبر با خبری که تحت رقم ۳۵۴۱ گذشت منافات ندارد زیرا شرائط و خصوصیات آن متفاوت است.»

۴۰۶۲- عبد الله بن جعفر حمیری گوید: طیّ نامه‌ای از امام عسکری علیه السلام پرسیدم: مردی شتری یا گاوی یا گوسفندی برای قربانی عید اضحی یا غیر آن خریداری کرده است و هنگامی که آن را قربانی کرد کیسه‌ای از نقره یا زر یا جواهر و یا اشیاء قیمتی دیگر در شکم آن حیوان یافت، مال از آن کیست و چه باید بکند؟ در پاسخ نامه امام مرقوم فرمود: آن را بفروشنده حیوان اطلاع ده اگر او شناخت پس مال از آن توست و روزی است که خدا نصیب تو کرده است.

۴۰۶۳- داود بن ابی یزید گوید: مردی به امام صادق علیه السلام عرض کرد من مالی یافته‌ام (و صاحبش را پیدا نکرده‌ام) و می‌ترسم عمرم سرآید و مدیون صاحبش باشم، اگر او را می‌شناختم مال را به او رد کرده، خود را خلاص می‌ساختم، امام فرمود: ترا بخدا اگر او را می‌شناختی مال را تسلیم او می‌کردی؟ عرض

کرد: آری، بخدا قسم، امام علیه السلام فرمود: نه بخدا سوگند صاحبی جز من ندارد، گوید: امام وی را قسم داد که به هر کس که امر می‌کند به او بدهد، مرد سوگند یاد کرد که هر چه بفرمائید انجام می‌دهم، امام فرمود: برو و آن را میان برادران هم دینت تقسیم کن و از آنچه ترس داشتی و دل نگران آن بودی در امان خواهی بود، گوید: مرد رفت و آن را میان برادران دینی‌اش تقسیم کرد.

مؤلف کتاب- رحمه الله - گوید: این قضیه البته پس از یک سال معرفی مال در مجامع بوده است.

۴۰۶۴- و امام صادق علیه السلام فرمود: بهترین کاری که انسان باید در مورد شیء گمشده‌ای که می‌یابد انجام دهد آنست که هنگامی که مالی را یافت آن را برنگیرد و متعرض آن نشود، و اگر مردم آنچه گم شده بود بر نمی‌گرفتند، البته صاحبش می‌رسید و آن را برمی‌گرفت.

و اگر شیء یافت شده قیمتش از یک درهم کمتر باشد آن را برای خود برگیر و لازم نیست آن را معرفی کنی.

و اگر در حرم (خانه خدا) دیناری یافتی که نقش آن محو شده است آن را تصرف کن و تعریف لازم نیست.

شرح: «لقله حرم کعبه حکم خاص دارد و با غیر حرم متفاوت است.»

و اگر در بیابان و صحرا خوراکی یافتی آن را برای خود قیمت کن و تصرف

نما و مصرف کن پس اگر صاحبش آمد قیمت را به او بپرداز.

و اگر در خانه‌ای که معمور است چیزی یافتی از آن اهل همان خانه است، و چنانچه خانه‌ای خراب بود و اهلی نداشت مال پیدا شده از آن کسی است که آن را یافته است.

*** (باب آنچه در حکم لقطه است) ***

۴۰۶۵- حفص بن غیاث نخعی گوید: از جعفر صادق علیه السلام پرسیدم:

مردی از مسلمانان، دزدی نزدش مبلغی پول یا متاع (دزدی) بودیعه نهاده است و دزد خود مسلمان است، آیا آن مرد حق دارد مال را به دزد بازگرداند؟ فرمود: به وی بازگرداند و چنانچه می‌تواند آن را بصاحبش بدهد (یعنی اگر او را می‌شناسد) باو تسلیم کند و الا آن را صدقه دهد، اگر بعدا صاحبش آمد او را مخیر سازد میان قبول اجر صدقه و گرفتن غرامت، چنانچه اجر صدقه را پذیرفت آن اجر را خواهد برد، و اگر غرامت را اختیار کرد وی مثل آن را به او می‌دهد و خود اجر صدقه را می‌برد.

*** (باب هدیه و پیشکشی) ***

۴۰۶۶- امام صادق علیه السلام فرمود: در تورات آمده که پیشکشی چشم را از دیدن نادرستی‌ها می‌بندد.

شرح: «جمله

«غافر عینا»

در بعضی از نسخه‌های کتاب

«غافر عینا»

می‌باشد و آن را به محوکننده عیب‌ها و مستور سازنده آن در خاک معنی کرده‌اند، و باید دانست که هدیه به اعتبار دهنده و گیرنده بر دو قسم است یک بار به عنوان پیام محبت و دوستی میان دو شخص رد و بدل می‌شود و این بسیار پسندیده و قابل تمجید و تحسین است و شارع مقدس چنان که در اخبار آتیه تحت رقم ۴۰۶۷ تا ۴۰۷۰ آمده است مردم را بدان ترغیب و تحریص فرموده، و یک بار به عنوان غرضی خاص هدیه و یا پیشکشی کسی برای دیگری می‌فرستد و این را در اخبار هدیه مصانعه گویند، و بسیار شباهت به رشوه دارد، و این هدیه است که چشم را از دیدن عیبها و نادرستیها می‌پوشاند، و غالبا هدایایی که به امراء و دست اندرکاران دولت می‌دهند از این قبیل است و در مقابل توقع انجام کاری اعم از درست یا نادرست،

داده می‌شود، و قبول این نوع هدایا مسئولیت اجتماعی و اخروی دارد، و امیر مؤمنان علیه السلام از گرفتن چنین پیشکشی‌هایی نه تنها سخت خودداری می‌فرمود بلکه هرگز نمی‌پذیرفت و سیره رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز چنین بود از هیچ کس هدیه قبول نمی‌کرد تا آیه شریفه **قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا** فرقان: ۵۷ نازل گشت، یعنی: «بگو از شما مزدی نمی‌خواهم مگر کسی برای تقرب به پروردگار خود چیزی هدیه کند»، و پس از نزول آیه اگر کسی برای پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله هدیه‌ای می‌آورد و قصدش جز تقرب به خداوند چیزی دیگری نبود رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌پذیرفت، و در مسند کبیر طبرانی روایتی از عصمه بن مالک آمده است که گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

«الهدية تذهب بالسمع و القلب»

یعنی:

پیشکشی، گوش ظاهر و باطن را ناشنوا می‌کند یعنی در اثر محبتی که در قلب گیرنده

ص: ۴۰۵

ایجاد می‌کند گوش را از شنیدن زشتیها و عیبهای دهنده بکلی کر و غافل می‌سازد. و دیلمی در مسند فردوس از ابن عباس روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«الهدية تعور عين الحكيم»

یعنی هدیه چشم شخص دانا را کور می‌کند.

مراد آنست که از دیدن خطاها و لغزشها و درخواستهای ناپجای هدیه دهنده انسان را کور و کر می‌سازد، و از این جهت است که مردان حق در دعا می‌گفتند:

«اللهم لا تجعل لفاجر عندي نعمة»

خداوندا چنان کن که فاجری بر من حق نعمتی نداشته باشد.

و از همین جهت‌ها بود که علی علیه السلام در زمان خلافتش از قبول هدایا امتناع می‌ورزید و چنان که خود در ضمن خطبه‌ای فرمود:

«و أعجب - بلا صنع منّا - من طارق طرقنا بملفوفات زملها في وعائها و معجونة بسطها على إنائها فقلت له: أ صلّة أم نذر أم زكاة و كل ذلك حرام علينا أهل بيت النبوة و عوضنا منه خمس ذی القربی فی الكتاب و السنّة، فقال: لا ذاك و لكنّه هدیه،

فقلت ثكلتك الثواكل أ فعن دين الله تخدعني بمعجونة عرقتموها بقندكم و خبيصة صفراء آتيموني بها بعصير تمرکم، أ مختبط،
أم ذو جنّة، أم تهجر

- الخ».

شگفت: آنکه بی انجام کاری از ما تازه واردی شبانگاه حلقه سرای ما کوفت با بسته‌هایی که در ظرفش نهاده و حلوائی پیراسته که در سینیش گسترده بود ما را ارمغان آورد، پرسیدم: که آن چیست؟ آیا پیشکشی است یا نذر است یا زکات؟ و هر سه بر ما اهل بیت حرام است و بجای آن خمس ذی القربی را کتاب و سنت بر ما حلال ساخته است؟ گفت: نه آنست و نه آن، بلکه هدیه است، گفتم: شیون‌کنندگان بر تو شیون کنند آیا از دین خدا ما را می‌فریبی با معجون و حلوائی که با شکر تان آمیخته‌اید و مخلوطی زرد که با شیر خرمای پخته‌اید آیا نمی‌فهمی یا دیوانه شده‌ای یا بیهوده‌گو؟

و در خبری دیگر که باز ابو الفتوح رازی در ذیل آیه ۲۰ سوره احقاف آورده گوید: روزی یکی از دوستان حلوائی ساخته و بهدیه نزد آن حضرت علیه السلام آورد و بر زمین نهاد امام انگشت بدو فرو برد و درآورد و در او می‌نگریست آنکه گفت:

ص: ۴۰۶

رنگش نیکو و بویش خوش است، ندانم مزه‌اش چیست، سپس انگشت بسترد، و از پیش خود دور ساخت.

و همچنان که او علیه السلام از این نوع هدایا پرهیز داشت اصحاب او نیز از قبول این گونه پیشکشی‌ها سخت خودداری می‌کردند ابو الأسود دلی را گویند معاویه برای استمالت و دلجوئی او پس از شهادت امیر المؤمنین علیه السلام گاهی تحفه و جایزه‌ای می‌فرستاد از انواع شیرینیها، روزی حلوائی که از عسل ساخته و به زعفران آغشته بودند بخانه ابو الأسود فرستاد و او را دخترکی کوچک بود که دوید و چنگی از آن برگرفت و در دهان نهاد ابو الأسود گفت: ای دخترک عزیز بیفکن که آن زهر است، گفت:

چگونه ای پدر؟ گفت: این را معاویه فرستاده تا ما را از جانبداری علی و اهل بیت پیغمبر علیهم السلام بازدارد، دخترک آنچه در دهن داشت بیفکند و گفت: أتخدعنا بالشهد المزعفر عن السيد المطهر.

علیک نیب ع احسابا و دینا

أ بالشهد المزعفر یا ابن هند

و مولانا امیر المؤمنینا

معاذ الله لیس یكون هذا

یعنی: «پسر هند! آیا با عسل بزعفران آمیخته، ما شخصیت و دین خود را به چون تویی بفروشیم! پناه بر خدا هرگز این کار شدنی نخواهد بود، و سرور و آقای ما امیر المؤمنین علیه السلام است.»

۴۰۶۷- و حضرت صادق علیه السلام فرمود: به یک دیگر هدیه بدهید تا بر دوستی شما نسبت به یک دیگر بیفزاید.

۴۰۶۸- و نیز آن حضرت علیه السلام فرمود: هدیه آرام آرام کینه را از دل بیرون می‌کشد.

۴۰۶۹- و آن حضرت علیه السلام فرمود: بهترین چیز هدیه‌ایست که هنگام نیاز داده شود.

ص: ۴۰۷

۴۰۷۰- رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چنانچه مرا به خوردن پاچه گاو مهمانی کنند البته می‌پذیرم، و اگر پاچه گاو یا پاچه گوسفندی بمن هدیه فرستند البته قبول می‌کنم.

شرح: «حدیث در مسند احمد بن حنبل و صحیح ابن حبان و سنن ترمذی چنین است:

«لو اهدی الی کراع لقبلت و لو دعیت علیه لاجبت»

بنا بر این کسانی که گفته‌اند مراد از «کراع» کراع الغمیم است که موضعیست میان مکه و مدینه و مسافتی بعید است، نادرست است و خبر از لفظ آن در کتب عامه نداشته‌اند.

۴۰۷۱- امام صادق علیه السلام فرمودند: «در بازگرداندن ظرف هدیه شتاب کنید زیرا این در تکرار آن سرعت می‌بخشد.

۴۰۷۲- و آن حضرت علیه السلام هیچ گاه هدیه عطر و حلوا را رد نمی‌کرد.

۴۰۷۳- و هدیه‌ای برای امیر المؤمنین علیه السلام آوردند در روز نوروز، فرمود: این چیست؟ عرض کردند: یا امیر المؤمنین امروز نوروز است، فرمود: هر روز را برای ما نوروز بسازید.

۴۰۷۴- و روایت کرده‌اند که آن حضرت علیه السلام فرمود: نوروز ما هر روز است.

ص: ۴۰۸

۴۰۷۵- ثویر بن ابی فاخته از پدرش نقل کرده که گفت: علی علیه السلام فرمود: خسرو (پادشاه ایران) برای رسول خدا صلی الله علیه و آله هدیه فرستاد و آن حضرت پذیرفت، و نیز قیصر روم برای رسول خدا صلی الله علیه و آله پیشکشی فرستاد و ایشان نیز قبول فرمود، و پادشاهان اگر چیزی برای آن حضرت به ارمغان می‌فرستادند ایشان می‌پذیرفتند.

شرح: «ثویر بن ابی فاخته از تابعین است و پدرش سعید بن علاقه غلام ام‌هانی خواهر امیر المؤمنین است علامه حلی گوید: من در روایات ثویر تأمل دارم ولی پدرش سعید را ثقه دانند».

۴۰۷۶- و نیز (امیر مؤمنان) علیه السلام فرمود: عیادت کن از مریضی که هیچ گاه به عیادت تو در مریضیت نیامده، و هدیه بفرست برای کسی که بسویت هدیه نفرستاده است.

شرح: «ممکن است معنی جمله اول این باشد که با کسی که بتو نیکی و احسان نکرده است نیکی کن. ظاهراً ضمیر «قال» به امیر المؤمنین علیه السلام بازمی‌گردد ولی خبر در تاریخ بخاری و شعب الایمان بیهقی بنا بر نقل سیوطی در جامع الصغیر از رسول خدا نقل شده است».

۴۰۷۷- امام صادق علیه السلام فرمودند: «هدیه بر سه قسم است: هدیه عوض و پاداش، هدیه رشوه مانند، و هدیه برای خداوند متعال».

ص: ۴۰۹

شرح: «مصانه» در قاموس اللغه معنایش چنین آمده: «أن تصنع له شيئاً ليصنع لك آخر و هي مفاعلة من الصنع» یعنی تو برای او کاری کنی که او برای تو با کاری دیگر جبران کند، از باب مفاعله و ظاهراً این همان قسم هدیه‌ایست که اولیاء خدا از تصرف آن خودداری می‌کردند».

۴۰۷۸- ابراهیم کرخی گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: مردی از دهقانان دارای کشتزار و مزرعه‌ایست، در روز مهرگان و در عید نوروز رعایا برای او هدیه‌هایی می‌آورند، و بر آنها لازم نبوده که چنین کاری انجام دهند لکن برای تقرب به او این هدایا را می‌آورند، آیا تصرفش برای او جایز است یا نه؟ امام علیه السلام فرمود: آیا آنها نمازگزار نیستند؟ عرض کردم: چرا، هستند. فرمود: هدیه ایشان را بپذیرد و آنان را پاداش دهد.

۴۰۷۹- و آن حضرت علیه السلام فرمود: هر گاه برای شخصی خوراکی به عنوان هدیه آوردند و جماعتی هم حضور داشتند آنها در آن هدیه شریکند- مراد میوه و مانند آنست-.

۴۰۸۰- عیسی بن اَعین گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: مردی برای دیگری به عنوان چشم‌روشنی (به اصطلاح امروز) متاعی می‌فرستد و امید پاداش

ص: ۴۱۰

دارد، و هدیه‌گیرنده پاداش نمی‌دهد تا از دنیا می‌رود، و هدیه دهنده متاع خود را در میان ما ترک متوفی می‌یابد. آیا در صورتی که ممکن باشد می‌تواند از بخشش خود بازگشته، آن را برگیرد؟ فرمود: اشکالی ندارد آن را برگیرد.

شرح: «هدیه نوعی هبه و بخشش است و در هبه فقهاء گویند از عقود جایزه است و تا مادامی که عین باقی است در صورتی که مهدی الیه از خویشان و ارحام مهدی نباشد می‌توان آن را بازپس گرفت و یا بعنوان انفاق بمستحق نداده باشد که آن برای خدا بوده. و در اینجا هم باید بگوئیم هدیه‌گیرنده از ارحام هدیه دهنده نبوده است».

۴۰۸۱- اسحاق بن عمار گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم:

مردی بی‌بضاعت برای من هدیه‌ای می‌آورد و از من توقع دارد که چیزی به او بدهم و من آن را می‌ستانم و چیزی به او نمی‌دهم آیا بر من حلال است؟ فرمود: آری حلال است اما سعی کن دادن پاداش به او را ترک نکنی.

۴۰۸۲- محمد بن اسماعیل بن بزيع گوید: محمد بن عبد الله قمي اشعری نامه‌ای بمن نوشته و سؤال کرده بود «ما دارای مزارع و زمینهای کشاورزی هستیم و در آنجا آتشکده‌ها هست و مجوس از اطراف برای آن آتشکده‌ها هدایایی می‌آورند مثل گاو، گوسفند، و پول. آیا برای اربابان ده جایز است اینها را تصرف کنند، در صورتی که آتشکده‌ها خود مستخدمینی دارد و سرپرستانی آنها را اداره می‌کنند»، من

ص: ۴۱۱

این مسأله را از حضرت رضا علیه السلام پرسیدم امام فرمود: اگر آن ارباب چیزی از آن برگیرند اشکالی ندارد.

شرح: «در خبر اجمال است و معلوم نیست گرفتن ارباب با رضایت آنها اشکالی ندارد یا بی‌رضایت آنها؟ و نیز معلوم نیست مراد سائل، حرمت تصرف اشیاء اهداء شده به آتشکده است مانند «ما ذُبِحَ عَلَى النَّصَبِ» یا تصرف اموال مجوس با رضایت یا بی‌رضایت آنان».

*** (باب عاریه) ***

(مالی یا متاعی را از دیگران به رایگان برای رفع حاجت، گرفتن و سالم باز پس دادن را عاریه گویند).

۴۰۸۳- اسحاق بن عمّار گوید: امام صادق یا امام کاظم علیهما السلام فرمودند: در عاریه بر عاریه‌کننده ضمان نیست مگر اینکه شرط کنند (مثلا به شرط اینکه ضامن آن باشد اگر عیب کند یا تلف شود تاوان دهد) و در طلا و نقره و پول مسکوک چه طلا و چه نقره عاریه‌گیرنده ضامن آن خواهد بود چه شرط بر ضمان کرده باشند و چه نکرده باشند، و امام علیه السلام فرمود: هر گاه مالی بدون اجازه صاحبش به عاریه گرفته شود و از بین رود، عاریه‌گیرنده ضامن خواهد بود.

۴۰۸۴- محمد بن مسلم گوید: از امام باقر علیه السلام سؤال کردم: اگر

ص: ۴۱۲

چیزی که عاریه شده در دست انسان تلف یا ربوده شود ضامنست یا نه؟ فرمود:

چنانچه امین باشد (یعنی تفریط نکرده باشد) تاوان بر او نیست.

شرح: «ظاهر کلام اطلاق دارد و تقدین را نیز شامل می‌شود و لکن به اخبار دیگر مقید خواهد بود».

۴۰۸۵- حریر از امام صادق علیه السلام روایت کرد که مردی جامه‌ای عاریه کرد، سپس آن را نزد دیگری گرو نهاد و صاحبان مال، متاع عاریتی خود را طلب کردند، فرمود: متاع خود را برگیرند.

۴۰۸۶- رسول خدا صلی الله علیه و آله از صفوان بن امیه جمعی هفتاد زره حطمی (حطم بن محارب نام مردی زره‌باف است) عاریه کرد و این پیش از آن بود که صفوان به آن حضرت ایمان آورده باشد، چون رسول خدا صلی الله علیه و آله درخواست عاریه کرد صفوان گفت: یا ابا القاسم آیا غاصبانه و با زور یا عاریه و یا با رضایت که بازگشت دارد؟! فرمود: نه، بلکه عاریه بازگشت دار، پس از آن سنت بر آن جاری شد که هر گاه در آن ضمان شرط شود با ضمان است و مضمونه خواهد بود. و این صفوان بن امیه پس از آنکه اسلام آورد روزی در مسجد به خواب رفت و عبایش را

ص: ۴۱۳

ربودند وی در پی سارق رفت و عبایش را گرفت او را نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آورده و اقامه بینه کرد و دو شاهد عادل آورد که او سارق عبای اوست، رسول خدا صلی الله علیه و آله دستور داد که دست او را ببرند، صفوان با تعجب عرض کرد:

یا رسول الله آیا دست او را به جهت عبای من می‌بری؟ من آن را به او بخشیدم، حضرت فرمود: چرا این کار را پیش از آنکه به شکایت نزد من آیی نکردی؟ و دست دزد را برید، و سنت بر آن جاری گشت که حد سارق، چون به امام یا حاکم برسد و شاهد بر آن شهادت دهد، تعطیل نشود و اقامه گردد.

مؤلف کتاب- رحمه الله- گوید: دست دزدی که از مساجد و یا هر کجا که بدون اجازه وارد می‌شوند مانند حمامها و آسیاها و کاروانسراها، اگر چیزی بر باید بریده نمی‌شود و اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله دست دزد عبای صفوان را برید از جهت این بود که عبا را پنهان کرده بود و برای پنهان کردنش برید، و اگر پنهان نکرده بود او را تعزیر می‌نمود، یعنی چند تازیانه می‌زد و آن را قطع نمی‌کرد.

شرح: «کلام مؤلف- رحمه الله- معنیش مفهوم نیست زیرا لازمه دزدی پنهان کردن است و همین خبر را در خصال آورده و آن چنین است: «چون عبای خویش را نیافت در جستجوی آن برآمد

«فوجدھا فی ید رجل»

آن را در دست مردی دید. و این با آنچه مؤلف در اینجا می‌گوید منافات دارد، و برای توجیه خبر مطالبی گفته شده که هیچ کدام مشکل را حل نمی‌کند و خبر را بغوی در شرح السنه و مصابیح آورده، و شبیه آن را ابن ماجه در سنن خود ذکر کرده، و بنظر می‌رسد که در الفاظ خبر

ص: ۴۱۴

در نقل‌های مختلف تصرّف شده و مشکل پیش آورده است، چون بریدن دست دزد شرائطی دارد که در اینجا جمع نیست و لذا خبر قابل استناد نیست».

و اما صفوان بن امیه از قریش است پدرش امیه بن خلف در جنگ بدر در حال کفر کشته شد، و چون رسول خدا صلی الله علیه و آله مکه را فتح کرد، صفوان فرار کرد چون از کسانی بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله خونشان را هدر فرموده بود، و به جدّه آمد تا خود را از راه دریا به نقطه‌ای برساند که خونش را نریزند، عمیر بن وهب پسر عمویش مسلمان بود و با پسرش وهب بن عمیر نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده برای او امان خواست رسول خدا علیه السلام وی را امان داد و رداء یا عمامه‌ای که با آن وارد مکه شده بود به عنوان امان‌نامه به آنها داد تا به او برسانند، وهب بن عمیر خود را به او رسانید و مطلب را اظهار کرد و عمامه یا رداء رسول خدا را به او داد، صفوان با وی به مکه آمد و با جماعتی از مردم سواره نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید و گفت: یا محمد این وهب بن عمیر عموزاده منست که چنین می‌پندارد و می‌گوید در این مکان و از هر سو تا مسیر دو ماه در امانم و کسی متعرض من نخواهد گشت آیا این مورد قبول تو هست؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای صفوان پیاده شو، گفت: اول بیان کنید این امان را می‌پذیرید؟ فرمود:

آری تا مسیر چهار ماه، پیاده شو، صفوان از شتر به زیر آمد و با آن حضرت بود تا چند روز بعد که به غزوه حنین می‌رفتند رسول خدا صلی الله علیه و آله از وی درخواست اسلحه یا زره فرمود و ماجرای چنان شد که در متن ذکر شده است».

* (باب ودیعه) *

۴۰۸۷- حلبی گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: آن کس که ودیعه را به او سپرده‌اند و نیز آن کس که مالی برای تجارت نزد او نهاده‌اند امین هستند و ضمان ندارند. (یعنی در صورت عدم تقصیر و تعدی).

ص: ۴۱۵

(هر مال که برای نگهداری نزد غیر نهند در عرف ودیعه گویند و نزد فقها ودیعه، سپردن مالیست به غیر برای نگهداری به نیابت از صاحبش، و اول به معنی اسمی است و دوم به معنی مصدری، و چنانچه مالی را به دیگری برای کسب و تجارت بسپرنند در صورتی که عامل حق العمل گیرد آن مال را بضاعت گویند، و اگر در سود سهمی برای او قرار دهند آن معامله را مضاربه گویند).

۴۰۸۸- و نیز آن حضرت علیه السلام مردی را که برای نگهداشتن مالش اجیری گرفته و او را بر سر مال گماشته بود و مال را ربودند فرمود: اجیر ضامن نیست.

۴۰۸۹- محمد بن علی بن محبوب گوید: مردی به امام عسکری علیه السلام طی نامه‌ای نوشت: نزد شخصی مالی به ودیعه نهاده‌اند و گفته‌اند آن را در ملک خود حفظ کن یا چیزی نگفته‌اند، و آن مرد مال را بخانه همسایه‌اش برده و مال تلف گشته

است آیا دادن عوض و تاوان بر او، در صورتی که نافرمانی کرده و مال را به جای دیگری انتقال داده و از محل خود خارج ساخته باشد، لازم است؟ امام علیه السلام در پاسخ نامه مرقوم فرمود: او ضامن است.

۴۰۹۰- حبیب خنمی گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم:

کسی که مالی نزد او به ودیعت نهاده‌اند آیا می‌تواند بدون اجازه صاحبش از آن برگیرد؟ فرمود: در صورتی که قدرت آداء آن را داشته باشد به قرض می‌تواند. و نیز

ص: ۴۱۶

گوید: عرض کردم: اگر قدرت بازگرداندن آن را نداشت ولی کسی ضامن شد و ضامن شاهد نیز گرفت که به عهده اوست آیا در این صورت می‌تواند چیزی از آن برگیرد؟

فرمود: آری.

شرح: «چون مدلول خبر جواز تصرف در مال غیر بدون اجازه صاحبش می‌باشد هر چند سندش صحیح است ولی ظاهراً جز مؤلف کسی از فقهاء به آن فتوا نداده است، و می‌توان آن را بموردی که از قرائن، اذن فحوائی بدست آید تخصیص داد.»

۴۰۹۱- مسمع بن عبد الملک گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم:

من مالی به شخصی سپرده‌ام و او انکار کرده و سوگند هم یاد کرده است، سپس، بعد از دو (یا چند سال) به نزد من آمده و مالی را که به او سپرده بودم با مبلغی اضافه آورده و می‌گوید: این سرمایه که از من می‌خواستی و این چهار هزار درهم نیز سود آن همه از آن تو و مرا حلال کن، من سرمایه را از وی بستاندم ولی از گرفتن سود امتناع ورزیدم و آن را بحال خود رها کرده و تصرف نمودم تا نظر شما را ببرسم، اکنون رأیتان را در این مورد بفرمائید. فرمود: نیمی از سود را بستان و نیمی را به او ببخش و او را از ماطله حلال کن. زیرا او مردیست که توبه کرده است و خداوند توبه‌کنندگان را

ص: ۴۱۷

دوست می‌دارد.

۴۰۹۲- اسحاق بن عمار از امام صادق علیه السلام پرسید: مردی یک هزار درهم به دیگری سپرده و مال تلف شده است، صاحب مال مدعی است که به عنوان قرض بوده و گیرنده می‌گوید: ودیعه بوده است. امام فرمود: مالی را که گیرنده اقرار به گرفتن آن کرده مدیون است مگر اینکه اثبات کند که بعنوان ودیعه نزد او گذارده است.

مؤلف این کتاب- رحمه الله- گوید: استادان ما بر این قول بودند که ودیعه‌گیرنده امین است و سوگند لازم نیست.

۴۰۹۳- مردی به امام صادق علیه السلام عرض کرد: من به کسی اطمینان کردم و او را امین دانسته و مالی به او سپردم، اما او به من خیانت کرد و مال مرا انکار نمود، امام علیه السلام فرمود: امین بتو خیانت نکرده است، بلکه تو خائن را امین شمرده‌ای.

* (باب رهن - گروه) *

۴۰۹۴- جمیل بن درّاج گوید: امام صادق علیه السلام در مورد مردی که در

ص: ۴۱۸

قبال مبلغ مالی که نزد او به گرو نهاده بودند و مال تلف شده بود، فرمود: مال را هن از بین رفته و مرتهن می‌تواند طلبش را از بدهکار بگیرد.

(رهن به معنی گروگذاری است در مقابل دین و قرض، و به گرو دهنده «راهن» و به گروگیرنده «مرتهن» و به چیزی که گرو می‌نهد: «مرهون» یا «رهن» گویند).

۴۰۹۵- در روایت سکونی از جعفر بن محمد از پدرش از پدران علیهم السلام از امیر مؤمنان علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین آمده است که آن حضرت فرمود: هر گاه حیوان سواری را گرو گذارند تا از سواریش استفاده کنند، آن کس که او را سوار شده باید نفقه‌اش را بدهد، و نیز حیوان شیرده‌ای را که رهن گذارده‌اند تا مرتهن از شیر آن استفاده کند نفقه و مخارج آن حیوان با کسی است که از شیرش استفاده می‌کند.

شرح: «مشهور آنست که گروگیرنده (مرتهن) نمی‌تواند از عین مرهون استفاده کند مگر با اذن راهن (گروگذارنده) و چنانچه بدون اجازه او تصرف کرد نفقه‌اش بر او واجب خواهد بود».

۴۰۹۶- اسحاق بن عمار گوید: به امام کاظم علیه السلام عرض کردم:

مردی در برابر دینی غلامی را گرو گرفت و این غلام چشمانش آسیب دید یا نقص

ص: ۴۱۹

عضوی پیدا کرد، این نقصان بر عهده کیست؟ امام فرمود: بر عهده صاحبش، گوید:

عرض کردم که مردم می‌گویند: اگر برده را رهن گذاری و او مریض شد یا عضوی از بدنش ناقص شد و چشمانش آسیب دید، از مال گروگیرنده به مقدار خسارت برده کسر می‌شود، امام فرمود: بگو بدانم، اگر این غلام کسی را کشت مسئولیت آن با کیست؟ و جنایت به عهده کدامیک می‌باشد؟ پس فرمود: جنایت به گردن غلام می‌باشد.

شرح: «مقصود آنست که جنایت به گردن غلام می‌باشد ولی غرامت آن را صاحبش باید بپردازد».

۴۰۹۷- عباد بن صهیب گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: دو تن بر سر متاعی کشمکش داشتند یکی می‌گفت: من این را نزد تو ودیعه نهاده‌ام و دیگری می‌گفت: گرو دینی نهادی، امام فرمود: سخن آنکه می‌گوید: نزد من رهن است صواب (درست) است مگر اینکه شخصی که مدعی است ودیعه است شاهدانی بیاورد.

۴۰۹۸- ابو ولاد گوید: از امام صادق علیه السلام سؤال کردم که مردی

ص: ۴۲۰

قرض می‌دهد و چهار پا و شتر رهن می‌گیرد، آیا می‌تواند از آنها سواری بگیرد؟ فرمود:

اگر علفشان را می‌دهد، اشکالی ندارد که سواری هم بگیرد، ولی اگر گرو گذارنده خود مخارج آنها را می‌دهد، گروگیرنده حق ندارد سوار آنها بشود، (مراد هر نوع بهره‌ای است).

۴۰۹۹- ابراهیم کرخی گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: مردی زمین کشاورزی یا خانه خود را گرو گذاشته و هر کدام اینها درآمد بسیار دارد، فرمود:

بر آن کس که زمین و خانه را گروگان گرفته لازم است که آنچه از فائده و درآمد برداشت می‌کند حساب کرده، از مبلغ طلبش کسر بگذارد. (غرض آنست که منافع رهن از آن راهن است نه مرتهن).

۴۱۰۰- عبد الله بن حکم گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: مردی ورشکست شده و مبلغی به جماعتی بدهکار بوده و نزد بعضی از آنها گرویی هست و نزد دیگران نیست اکنون از دنیا رفته است در حالی که تمام دارائیش کفاف بدهیش را نمی‌دهد، امام فرمود: موجودیش را اعم از آنچه رهن است و غیر آن میان طلبکارانش بحساب طلبشان تقسیم کنند.

ص: ۴۲۱

شرح: «مشهور آنست که مرتهن (رهن‌گیرنده) به مالی که نزد او رهن است از دیگران سزاوارتر است و می‌تواند طلب خود را از مورد رهن وصول نماید، چه رهن زنده باشد چه نباشد. پس در این صورت باید خبر را به وجهی توجیه کنیم، مثلاً بگوئیم این حکم در صورتی است که کل موجودی شخص اعم از رهن و غیر آن کفاف به دیون می‌دهد، و طلبکاران در صورتی که رهن‌ها را به حساب بیاورند به تمام طلبشان می‌رسند و حقیقتاً صد در صد ادا می‌شود، و اگر رهن را بحساب نیاورند آن وقت است که شخص متوفی موجودیش به دیونش وفا نمی‌کند».

۴۱۰۱- عبد الله گوید: و از آن حضرت علیه السلام پرسیدم: مردی یک هزار درهم از دیگری وام گرفته و مالی را که دو هزار درهم ارزش داشته نزد او گرو نهاده (و به دلیل بی‌توجهی) مال تلف شده است، امام علیه السلام فرمود: رهن اضافه مال خود را از قرض دهنده مطالبه می‌کند، و اگر ارزش گرو کمتر از مبلغ وام بود طلبکار بقیه طلب خود را از بدهکار وصول کند، و چنانچه مساوی بود (یعنی رهن و قرض) پس حساب هر دو پرداخت شده است.

نویسنده این کتاب - رحمه الله - گوید: این در صورتی است که رهن گیرنده در حفظ متاع کوتاهی کرده و آن را مواظبت نکرده باشد، لکن اگر در حفظ مال مطابق معمول کوشش خود را کرده و آن را در جای مناسبی قرار داده و بدون تقصیر و اختیار او، مال تلف شده است، آنچه به قرض داده از گرو گذارنده طلبکار است و از او می ستاند و دلیل این گفتار خبیرست که در زیر نقل می شود:

ص: ۴۲۲

۴۱۰۲- علی بن حکم از اَبان بن عثمان از امام صادق علیه السلام نقل کرده که در رهن فرمود: اگر گرویی در نزد طلبکار از بین رفت بدون اینکه او تقصیر یا تعدی کرده باشد، طلب خود را از گرو دهنده می ستاند، و اگر او موجب تلف شدن مال (به سهل انگاری در حفظ و ضبط آن) بود، آن وقت (قیمت مال گرویی و طلب را با یک دیگر می سنجند و) تفاضل قیمت را به یک دیگر می پردازند.

۴۱۰۳- و محمد بن قیس از امام باقر علیه السلام نقل کرد که آن حضرت فرمود: چنانچه شخصی زمین با درآمد یا باغ باروری را گرو گرفت، میوه و محصول آن را به حساب طلب خویش بیاورد و مخارجی که بر آن زمین هزینه می کند به حساب بدهی صاحبش بگذارد، و هر گاه طلب خود را تماما از این راه وصل کرد زمین را به صاحبش بازگرداند.

۴۱۰۴- سکونی از جعفر بن محمد از پدرش علیهما السلام روایت کرده که فرمود: امیر مؤمنان علیه السلام در مورد اختلاف گرو دهنده و گروگیرنده، که راهن می گوید: بفلان مبلغ گرو گذاردم و مرتهن می گوید: به فلان مبلغ بیشتر، فرموده است: قول گروگیرنده را باید تصدیق کرد تا حدی که به قیمت رهن برسد نه بیشتر، زیرا وی امین است (یعنی گروگان را نزد او امانت نهاده اند).

ص: ۴۲۳

شرح: «قول مشهور میان علماء آنست که در مورد اختلاف مترهینین ادعا و سخن راهن را تصدیق می کنند با استناد به روایاتی که نقل شده است، و البته این در صورتی است که دعوای او از قیمت عین مرهونه تجاوز نکند».

۴۱۰۵- اسحاق بن عمار گوید: از حضرت کاظم علیه السلام سؤال کردم:

شخصی متاعی به رهن نزد اوست و صاحبش را نمی شناسد چه کند؟ [فرمود: خوش ندارم آن را بفروشد تا وقتی که صاحبش پیدا شود و تکلیف آن را معلوم کند]، عرض کردم نمی داند از آن کیست؟ فرمود: از مبلغی که پرداخته ارزشش بیشتر است یا کمتر؟ عرض کردم: در بیشتر و کمتر هر دو را بفرمائید چه کند؟ فرمود: چنانچه قیمت آن از مبلغی که داده است کمتر باشد کار آسانتر خواهد بود، آن را می فروشد و در باقیمانده ثواب می برد، و اگر ارزش متاع رهنی بیشتر از داده اوست این صورت سخت تر است، باید آن را بفروشد و طلب خویش را برگرفته و باقی را نزد خود به امانت نگه دارد تا صاحبش بازگشته و آن را بستاند.

شرح: «این خبر را حمل کرده‌اند به موردی که گروه‌دهنده شخص را وکیل کرده و گفته است که از جانب من وکیلی که هر زمان موعد سرآمد آن را بفروشی.»

و نویسنده کتاب - رحمه الله - گوید: جواز فروش در موقعی است که

ص: ۴۲۴

صاحبش شناخته نشود و امیدی هم به بازگشت او نباشد، پس اگر او را می‌شناسد حق فروش بدون اذن او را ندارد و دلیل بر این گفتار حدیثی است که ذیلاً از قاسم بن سلیمان نقل می‌کنیم:

۴۱۰۶- قاسم بن سلیمان از عبید بن زراره روایت کرده که گفت: شخصی در مقابل بدهی مبلغی، با مدت معلوم متاعی نزد کسی گرو نهاده و گروگذارنده غایب شده است و خبری از وی نمی‌باشد، از امام صادق علیه السلام سؤال شد آیا زمانی برای فروش متاع گروبی هست؟ فرمود: نه، تا زمانی که بیاید (یعنی بدون اذن او نمی‌توان فروخت).

۴۱۰۷- عبید بن زراره روایت کرده که به امام صادق علیه السلام عرض کردم: مردی دو دستبند نزد کسی بابت مبلغی گرو نهاده و یکی از آن دو دستبند مفقود گشته است چه کند؟ فرمود: قیمت آن مفقود شده را از طلب خود کم کند و باقی را مطالبه نماید.

۴۱۰۸- و نیز آن حضرت علیه السلام در مورد کسی که خانه‌ای نزد دیگری به گرو نهاده و آن خانه سوخت یا خراب گشت، فرمود: زمینش را مالک خواهد بود.

۴۱۰۹- و سؤال شد در باره مردی که شخص دیگری غلامی نزد او رهن نهاده بود و آن غلام به مرض جذام مبتلا گشت، یا متاعی بود که احتیاج به باز کردن

ص: ۴۲۵

و هوا دادن داشت و مرتهن آن را در جای گزارده و باز نکرد و هوا نداد و در آن بید افتاد و ضایع گشت، آیا به قدر خسارت از طلب او کسر می‌شود. امام فرمود: نه.

شرح: «این خبر دلالت دارد که بر مرتهن تعهد مواظبت از متاع واجب نیست تنها ضبط و نگهداری آن با اوست.»

۴۱۱۰- حلبی گوید: امام صادق علیه السلام در مورد رهنی که در نزد مرتهن تلف شده یا ضایع گشته بود، فرمود: طلب خود را از بدهکار وصول می‌کند.

۴۱۱۱- سلیمان بن حفص مروزی گوید: نامه‌ای به علی بن موسی الرضا علیه السلام فرستادم و پرسیدم شخصی از دنیا رفته و دیونی بر ذمه دارد و مالی باقی نگذاشته مگر رهنی که در دست یک تن از طلبکارانست و ارزش آن کمتر از بدهی است که

به آن شخص دارد آیا او می‌تواند بابت طلب خویش آن رهن را تصاحب کند یا دیگر طلبکاران در آن با وی شریکند؟ امام علیه السلام در پاسخ نامه مرقوم فرمود: تمام طلبکاران در آن مال یکسانند و به نسبت طلبی که از متوفی دارند در آن شریکند. و نیز به آن حضرت علیه السلام نوشتم، مردی وفات یافته و بازماندگانی دارد و شخصی آمده و ادعا می‌کند که من از میت طلبکارم و نزد من گرو دارد، حکم چیست؟ امام علیه السلام نوشتند که اگر بر ذمه میت مالی دارد و شاهد و بینه ندارد از

ص: ۴۲۶

آنچه نزد او گروست طلب خویش را برگردد و باقیمانده را به ورثه میت بازدهد، و چنانچه بینه نداشت و نزد ورثه اقرار بر گرو و رهن کرد به اقرارش عمل می‌کنند و برای ادعا و طلبش باید گواه و شاهد بیاورد و قسم نیز یاد کند تا بتواند مالش را وصول کند و هر گاه شاهد و گواهی نداشت و ورثه منکر طلب او بودند باید ورثه را سوگند عدم آگاهی بدهد. بدین معنی که ورثه همگی سوگند به خدا به لفظ جلاله (الله) یاد کنند که ما از بدهی میت به این شخص اطلاعی نداریم، (اگر حاضر به قسم شدند که حق طلبکار ساقط می‌شود و اگر حاضر نشدند طلب خود را وصول می‌کند).

۴۱۱۲- ابان بن عثمان گوید: مردی نقل کرد که من از امام صادق علیه السلام پرسیدم: حکم رهن در دست مرتهن چیست در صورتی که حیوان، یا چهار پا، یا نقره، یا متاع دیگر باشد و آتش بگیرد یا دزدان آن را برابند و مال رهن تلف شود یا متاع آن نقصان پذیرد، و در این پیش آمد، گواه و بینه نداشته باشد باید چه کند؟ فرمود: چنانچه همه دارائی او از دست رفته و چیزی برای او باقی نمانده مسئولیتی ندارد (و حقیقت بر ذمه راهن باقی است) و چنانچه مدعی است که در میان دارائی او تنها رهن تلف شده از وی پذیرفته نیست جز اینکه اثبات نماید.

۴۱۱۳- ابو العباس بقباک گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم که مردی

ص: ۴۲۷

نزد شخصی دو غلام به گرو داده و یکی از آنها فوت شده است آیا گرو دیگر همه طلب اوست؟ فرمود: آری، عرض کردم: اگر رهن، خانه‌ای بود و سوخت طلب او در زمین آن باقی است؟ فرمود: آری، پرسیدم: اگر دو چهار پا بود و یکی تلف شد در آن دیگر طلبش باقی است؟ فرمود: آری، عرض کردم: چنانچه متاعی باشد که مدتی زیاد در گرو بماند، و یا طعامی باشد که فاسد گردد، و یا غلامی که بمرض آبله کور و نابینا شود، یا جامه‌ای که احتیاج به باز کردن و هوا دادن داشته باشد ولی همان طور بسته رها شود و بیوسد چه؟ امام علیه السلام فرمود: همه اینها حکمش یکی می‌باشد و طلب او بر ذمه راهن باقی است.

شرح: «فقهاء عظام گویند: عین مرهونه در دست مرتهن امانت است و وی ضامن نیست مگر اینکه در حفظ آن کوتاهی یا تعدی کند، و اگر قسمتی از آن نابود شد و قسمتی باقی ماند، رهن در قسمت باقی مانده بحال خود برقرار است.

۴۱۱۴- اسحاق بن عمار گوید: از موسی بن جعفر علیه السلام پرسیدم:

مردی متاعی که سیصد درهم ارزش دارد در مقابل یک صد درهم به گرو داده و مرتهن آن را نابود کرده است آیا دویست درهم را (یعنی اضافه قیمت را) باید به

ص: ۴۲۸

صاحبش بپردازد؟ فرمود: آری، زیرا رهنی گرفته که ارزشش بیش از قرضی بوده که پرداخته و آن را تلف کرده است، عرض کردم: نیمی از رهن تلف شده، فرمود: بر همان حساب، گفتم: اضافه قیمت را باید آنکه بحساب اوست به دیگری بپردازد؟ فرمود: آری.

شرح: «ظاهر خبر دلالت دارد که مرتهن مطلقاً ضامن است، ولی به دلیل روایت دیگر فقها آن را حمل بر این کرده‌اند که: باعث تلف شدن مال، مرتهن بوده است همچنان که لفظ «و ضیعه» بر آن دلالت دارد».

۴۱۱۵- محمد بن قیس از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: امیر مؤمنان علیه السلام در مورد رهنی که از مال مرتهن افزون بوده و تلف شده است، چنین فرمود: که اضافه قیمت را مرتهن به راهن بازگرداند، و چنانچه عین مرهونه ارزشش کمتر از مبلغی است که مرتهن پرداخته و مال تلف شده باشد زیادی قیمت را بدهکار به مرتهن تسلیم نماید، و اگر هر دو مساوی بودند (یعنی متاعی که یک صد درهم ارزش داشت گرو هم یک صد درهم بود) پس بر راهن تکلیفی نیست.

شرح: «چون ظاهر این خبر مرتهن را بطور اطلاق مسئول تلف شدن عین رهن و گرویی می‌داند، پاره‌ای از علماء احتمال داده‌اند که این قبیل اخبار از روی تقیّه صادر شده چون علماء عامّه از چند تن از فقهایشان مانند حسن بصری و شریح قاضی و شعبی نقل کرده‌اند که گویند: «ذهب الرّهان بما فیها» (یعنی: رهن آنچه را

ص: ۴۲۹

در بر داشت تباہ ساخت) و ممکن است حمل بر تفریط مرتهن شود چنان که در خبر رقم ۴۱۰۲ گذشت».

۴۱۱۶- أبان بن عثمان گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: اگر راهن و مرتهن در مورد رهن اختلاف کنند و یکی از آنها یعنی مرتهن بگوید: مال را به هزار درهم رهن دادم و دیگری بگوید: به صد درهم داده‌ای باید از آن کس که مدعی است به هزار درهم بوده بینه و شاهد خواست و اگر بینه نداشت، دیگری یعنی آنکه مدعی است که صد درهم بوده است، سوگند یاد کند (و طبق آن عمل شود)، و چنانچه عین مرهونه قیمتش کمتر یا بیشتر از پولی است که بابت گرو آنست و اختلاف کردند، یکی می‌گوید: این رهن بوده و دهنده ادعا می‌کند ودیعه بوده، پس باید آن کس که گوید ودیعه است اقامه بینه کند و چنانچه بینه نداشت دیگری قسم یاد کند که این رهن است.

شرح: «در کافی أبان بواسطه ابن ابی یعفور این خبر را روایت کرده است و بر دو امر دلالت دارد. ۱- در اختلاف کم و زیاد مبلغ، مرتهن باید اقامه بینه کند و إلا راهن سوگند یاد کند، ۲- در اختلاف اصل عمل که آیا ودیعه بوده یا رهن و مالک می‌گوید:

ودیعه است و مرتهن می‌گوید: رهن است، اگر مالک اقامه بینه کند قول او پذیرفته خواهد بود، و إلی قول متصرف متاع با یاد کردن سوگند مورد قبول است».

۴۱۱۷- اسحاق بن عمار گوید: از موسی بن جعفر علیهما السلام پرسیدم:

ص: ۴۳۰

شخصی برده خود یا جامه یا جواهرات یا اسباب و اثاثه خانه را نزد کسی گرو می‌گذارد و به گروگیرنده اجازه تصرف این اشیاء را می‌دهد و می‌گوید بر تو حلال است جامه را بیوشی، آن را در بر کن و از اثاث خانه استفاده کن، و خادم (برده) را به کار گمار و به او فرمان بده، نظرتان چیست؟ فرمود: اینها بر او حلال است، در صورتی که او (راهن) اجازه می‌دهد، اما من خوش ندارم که (مرتهن) چنین کند.

عرض کردم: کسی خانه‌ای به گرو گرفته که درآمد دارد، منافع آن متعلق به کیست؟

فرمود: از آن صاحب خانه، عرض کردم: زمین بایری را به گرو گرفته و صاحب زمین گفته است: آن را برای خود بذرافشانی کن. فرمود: این بر او حلال است و مانند آن که گذشت نیست، با مال خود در آنجا بذرافشانی کرده و برای او حلال است همچنان که راهن بر او حلال کرده است چون بدست خود آن را کاشته و بایر را معمور ساخته است.

۴۱۱۸- محمد بن رباح قلأ گوید: از موسی بن جعفر علیهما السلام پرسیدم:

مردی برادرش از دنیا رفته و صندوقی بجای گذاشته که در آن چیزهایی است که گرو گرفته بود، پاره‌ای از آنها نام صاحبش بر آن ثبت شده است و در مقابل مبلغی معلوم بوده است و پاره‌ای نه صاحبش معلوم است نه مبلغش، شما چه می‌فرمائید در باره آنها

ص: ۴۳۱

که مبهم است و صاحبش معین نیست. فرمود: آنها حکم مال خود او را دارد.

شرح: «محمد بن رباح ظاهراً در نسخه‌های فقیه تصحیف «عمر بن رباح» است چنان که از کافی و تهذیب پیداست، و خبر معنایش واضح است آنچه در صندوق با نام و نشان است از آن صاحبانشان می‌باشد، و آنچه علامتی ندارد از آن صاحب صندوق، و اگر کسی چیزی از آنها را ادعا کرد حکمش حکم ادعا بر میت است چه در صندوق باشد چه در غیر صندوق».

۴۱۱۹- علی بن سالم بواسطه پدرش از امام صادق علیه السلام روایت کرده که گوید: از آن حضرت پرسیدم این خبر که روایت شده است «هر کس به متاع رهنی اطمینانش بیشتر باشد تا به برادر دینیش، من از او بیزارم» درست است؟ و مراد چیست؟

فرمود: این در زمانی است که حق ظاهر شود و قائم ما اهل بیت به روی کار آید، عرض کردم: این خبر که سود گرفتن مؤمن از مؤمن در حکم رباست، چطور؟

فرمود: این نیز زمانی است که حق غلبه کند و قائم ما اهل بیت روی کار آید، اما امروز اشکالی ندارد که مؤمنی به برادر مؤمنش متاعی بفروشد و از وی سود بگیرد.

شرح: «اگر در جامعه‌ای هر کس هر چه دارد به قیمت تمام شده بی‌سود بفروشد هیچ کس مغبون نیست چون هر چه را خود می‌خواهد بی‌سود نیز می‌خرد».

۴۱۲۰- محمد بن مسلم گوید: از امام باقر علیه السلام سؤال کردم که

ص: ۴۳۲

شخصی کنیزی را برای وامی گرو داده است، می‌تواند پس از گرو دادن هم با او همبستر شود؟ فرمود: چگونه می‌تواند گروگیرندگان مانع او هستند و از او جلوگیری می‌کنند، عرض کردم: در پنهانی به طوری که گروگیرندگان آگاه نباشند؟ فرمود: آری، اشکالی در آن بنظر نمی‌رسد.

* (باب صید و شکار و سر بریدن حیوانات) *

خداوند تبارک و تعالی فرمود: ای رسول ما از تو می‌پرسند که ایشان را چه چیز حلال است و خدا حلال گردانیده است؟ در پاسخ بگو: که حلال است بر شما از حیوانات آنچه حلال گوشت و پاک است (طیبات یعنی محللات صید) و آنچه آموخته باشید آن را از مرغان و سگان شکاری که برای صید نگاه داشته‌اید در حالی که شما سگ داران، به آنها می‌آموزید هر چه را خدا به شما آموخته است پس بخورید آنچه آن سگان برای شما نگه داشته‌اند (نه آنچه برای خود صید کرده‌اند) و بر آن نام خدا را ببرید.

شرح: «هنگامی که سگ شکاری را برای گرفتن صید رها می‌کنید نام خدا را ببرید یا هر گاه بازان شکاری صید را زنده آوردند و خواستید آن را ذبح کنید بسم الله بگوئید، و مکلب به آن کس گویند که سگ را تعلیم می‌دهد و برای صید تربیت می‌کند، و صیدی که مرغان تعلیم دیده کنند اگر زنده آورند نیاز به ذبح دارد و پس از ذبح حلال است ولی اگر شکار را خفه کرده و مرده آورند حلال نیست بخلاف اینکه»

ص: ۴۳۳

صیدکننده سگ شکاری باشد و صاحبش هنگام فرستادن آن به صید بسم الله گفته باشد».

۴۱۲۱- زراره گوید: امام صادق علیه السلام در مورد صیدی که سگ شکاری صید می‌کند فرمود: هر گاه صاحب سگ هنگام فرستادن آن بسم الله گوید از آن بخورد هر چند شکار را کشته باشد، و اگر سگ از آن خورده است از باقیمانده آن بخورد، و اگر سگ تعلیم ندیده است فوری او را تعلیم دهد و همان هنگام که او را برای شکار می‌فرستد اگر چنین کرد، از آن بخورد زیرا آن حیوان شکار آموخته است، اما جز سگ‌های شکاری هر چه را که یوز یا باز شکاری و امثال آن شکار کنند از آن مخور مگر مادامی که شکار را زنده بیاورند که بتوانی آن را ذبح کنی زیرا خداوند عزیز می‌فرماید: «مکلبین» و به غیر از کلاب هر چه شکار کند صیدش خوردنی نیست مگر اینکه به ذبح آن دست یابی.

شرح: «مکلب چنان که گذشت به سگان گویند، بازدار و یوزدار را به اتفاق مکلب نگویند پس تنها صید سگ شکاری است که اگر آن را کشت و لاشه آن را چه تمام و چه نیم خورده نزد صاحبش آورده حلال است، ولی حیوانات دیگر باید شکار را زنده بدست صاحب خود برساند و او آن را ذبح شرعی کند تا حلال شود».

۴۱۲۲- و در خبر دیگر امام صادق علیه السلام فرمود: از آنچه سگ شکاری گرفته و از آن خورده است بخور هر چند دو سوم آن را خود خورده باشد، و نیز فرمود:

ص: ۴۳۴

بخور از آنچه سگ شکاری از آن خورده اگر چه از آن یک جزء بیشتر باقی نمانده باشد.

۴۱۲۳- سلیمان بن خالد گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم:

«مسلمانی سگ شکاری گبری را عاریه می‌کند و آن را بشکار می‌فرستد و بسم الله می‌گوید آیا از گوشت آن شکار که برای او نگهداشته، بخورد؟ فرمود: آری، زیرا آن کلب معلّم است و نام خدا را هم که برده است.

۴۱۲۴- قاسم بن سلیمان گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: سگ شکاری فرار کرده است و در حالی که صاحبش او را رها نکرده، شکاری گرفته است، صاحب سگ که به بالین شکار رسید، سگ آن را کشته بود. آیا از آن بخورد؟ فرمود:

نه، اگر صید کرده و او بسم الله گفته باشد حلال است، آنگاه می‌تواند از آن بخورد، و چنانچه سگ صید کرده و او نام خدا را نبرده است از آن نخورد، و این معنای فرمایش خداوند است که فرمود: **مَا عَلَّمْتُمْ مِنَ الْجَوَارِحِ مُكَلِّبِينَ مَائِدَةً**: آیه ۴» (از آنچه آموزش داده‌اید از سگان در حالی که معلّم آنها بوده‌اید).

۴۱۲۵- زراره گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: هر گاه شکارچی سگ را برای شکار رها کرد و بسم الله را فراموش کرد مانند آنست که آن را ذبح کند و

ص: ۴۳۵

فراموش کرده باشد نام خدا را ببرد، و همچنین است حکم اگر با تیر شکار کند و فراموش کند بسم الله بگوید.

۴۱۲۶- و حکم آن (یعنی ذبح و یا صید مذکور در حدیث قبل) آنست که در خیر دیگر آمده که هنگام خوردن هر بار بسم الله بگوید.

۴۱۲۷- حریر گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدند: شکاری که با تیر و کمان صید شده و فردای آن روز صاحبش لاشه او را کشته یافته باشد می تواند از آن استفاده کند؟ فرمود: اگر می داند که تیری که او رها کرده آن را کشته است و بسم الله نیز گفته، می تواند آن را بخورد.

۴۱۲۸- عبد الرحمن بن ابی عبد الله گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: آنچه را طناب دام از حیوان حلال گوشت شکاری قطع کرده حکم میتنه را دارد، و آنچه که از سایر قسمتهای بدنش باقی مانده و حیوان زنده است پس آن را ذبح کن و از گوشتش بخور.

۴۱۲۹- عیسی بن عبد الله اشعری قمی گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: تیر را برای شکار کردن از کمان رها کردم و نمی دانم بسم الله گفته ام یا

ص: ۴۳۶

نگفته ام؟ فرمود: بخور اشکالی ندارد (حتی اگر فراموش کرده باشی)، عرض کردم تیر را رها کردم و شکار از نظرم غائب شد سپس آن را یافتیم و تیر خود را در پیکر او دیدم، فرمود: اگر اثر خوردن حیوانی را در او نمی بینی بخور، و چنانچه اثر خوردن در آن دیدی نخور. (زیرا معلوم نیست بدان تیر از دنیا رفته یا قدرت فرار از او گرفته شده و درنده ای او را زنده دریده است).

۴۱۳۰- محمد بن علی حلی از امام صادق علیه السلام سؤال کرد: شکاری را شخصی بقصد شکار با شمشیر یا نیزه و یا تیر زده و آن را کشته و آنگاه که به او حمله کرده بسم الله گفته است می تواند آن را بخورد؟ فرمود: اشکالی در آن نیست از آن بخورد.

۴۱۳۱- حلی گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: مردی بسوی شکار تیری رها کرد و تیر کج رفت و از پهلو به آن خورد و مرد، در حالی که پیکان تیر به بدن شکار نخورده، و بسم الله گفته بود، فرمود: اگر از آن سهم که او رها کرده و به بدن حیوان رسیده و آن را دریده و کشته است از آن بخورد (یعنی می بیند تیر بی پیکان به بدن حیوان خورده و آن را سوراخ کرده، از آن بخورد و آلا نه).

ص: ۴۳۷

۴۱۳۲- زرارة بن اعين از امام باقر عليه السلام شنيد که می فرمود: آنچه را که معراض (نوعی حربه یا تیر که دو سر آن باریک و وسطش پهن است و از چوب ساخته می شود و میان آن کشنده است نه دو طرف آن) بکشد، اگر از آلاتی باشد که فقط برای صید ساخته شده شکارش اشکالی ندارد.

۴۱۳۳- و در روایتی که حماد از حلبی نقل کرده است: از امام صادق عليه السلام سؤال کردند در مورد شکاری که با معراض بر زمین می خورد، فرمود: اگر تیری جز معراض نداشته و بسم الله هم گفته است پس می تواند از آن بخورد، و اگر تیر و کمان داشته شکار با آن معراض خوردنی نیست (حرام است).

۴۱۳۴- و امیر مؤمنان عليه السلام فرمود: اگر سلاح شکاری او همین است و بس، اشکالی ندارد. (یعنی اگر فقط معراض دارد و بس).

۴۱۳۵- و در خبر دیگری آمده است: اگر تیراندازی او این چنین است اشکالی ندارد.

۴۱۳۶- و روایت شده است که اگر (معراض) پاره کند آن شکار خوردنی است و اگر پاره نکند، نه.

شرح: «فرقی میان آهن و چوب نیست و ملاک دریدن است و اگر چوب بدرد با شرایط دیگرش حلال، و اگر آهن ندرد حرام است.»

ص: ۴۳۸

۴۱۳۷- و امیر مؤمنان عليه السلام در مورد کسی که تیرهایی دارد که دارای پیکان نیست و آن همه چوب است و همان چوب را که از کمان رها می کند از پهلو به پرنده می خورد و می درد و او را می کشد و نام خدا را می برد اگر چه خون نیاید، فرمود:

اگر این آلتها برای شکار ساخته شده و مشخص است (یعنی آلت صید است) می تواند از آن بخورد در صورتی که نام خدا را هنگام رها کردن برده باشد.

۴۱۳۸- حریر بن عبد الله گوید: از امام صادق عليه السلام راجع به شکاری که با سنگ و یا بندق (گلوله گلی) کشته شود سؤال شد که از آن خورده می شود؟

فرمود: نه، (زیرا سنگ و کلوخ و این نوع چیزها به صدمه حیوان را می کشد نه با دریدن و شکافتن، چشم را کور می کند و دندان و دنده را می شکند و حیوان را با زجر و سختی می کشد).

۴۱۳۹- (امام باقر عليه السلام در کلامی فرمود): امیر مؤمنان عليه السلام در مورد شکار مرده ای که در پیکر او تیری دیده می شود ولی معلوم نیست که چه کسی به او تیر انداخته فرمود: آن را نخورید. (چه معلوم نیست تیرانداز مسلمان بوده یا نه، به قصد صید انداخته و نام خدا را برده یا نه، اگر مسلمان بوده و یا نبوده و عمدا بسم الله نگفته حرام خواهد بود).

و نیز آن حضرت (امام باقر علیه السلام) فرمود: هر کس با حربیه به شکار زخمی زند و نام خداوند را هم ببرد، آنگاه شکار یکی دو شب بماند و وی آن را نبیند، سپس آن را بیابد در حالی که درنده‌ای از آن نخورده باشد و بداند که سلاح او حیوان را از پا درآورده و کشته است، از آن بخورد این شاء الله.

۴۱۴۰- و از آن حضرت علیه السلام در مورد مردی که یک بز کوهی نر یا گوزنی شکار کرده بود و دیگران آن را قطعه قطعه کردند و آن کس که تیر انداخته و آن را شکار کرده بود اظهار می‌کرد این کار حرام است از آن نخورید، سؤال شد که آیا در این مورد نهی وارد شده است؟ فرمود: نهی وارد نشده و اشکالی ندارد.

۴۱۴۱- محمد بن علی حلبی گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: مردی شکاری را با تیر صید کرده و شکار را بر زمین زده است مردم ریختند و آن را پاره پاره کردند آیا می‌توان از آن خورد؟ فرمود: از آن بخور.

شرح: «در میان علما مشهور آنست که اگر قبل از اینکه شکار زنده را ذبح کنند آن را قطعه قطعه نمایند در صورتی که همه با هم به قصد صید به او تیر اندازند و حیوان از پا درآید و بمیرد، خوردن آن بی‌اشکال است ولی اگر پس از خوردن تیر او را زنده ببابند و بدون ذبح آن را قطعه قطعه کنند خوردن آن را جایز نمی‌دانند زیرا می‌توانسته‌اند آن را ذبح کنند و نکرده‌اند».

۴۱۴۲- از ابان بن تغلب نقل کرده‌اند که گفت: از امام صادق علیه السلام

شنیدم که می‌فرمود: پدرم علیه السلام در زمان بنی امیه فتوا می‌داد آنچه را باز شکاری یا شاهین صید کند حلال است و از آنها تقیه می‌کرد، و من تقیه نمی‌کنم، و آن شکار را که باز یا شاهین (و عقاب) صید کرده باشد، حرام می‌دانم.

۴۱۴۳- و ابو بصیر از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: اگر باز یا شاهین و یا عقاب را برای شکار فرستی و آنها شکار کنند و آن را نزد تو آرند از آن مخور مگر اینکه زنده آورند و تو آن را ذبح کنی.

۴۱۴۴- و نیز فرمود: اگر سگ شکاری را فرستادی و صید را گرفت و تو آلتی که آن را ذبح کنی به همراه نداشتی، رها کن تا سگ آن را بدرد و بکشد، آنگاه از آن استفاده کن.

هر گاه سگ شکاری خود را به سراغ صید فرستادی و سگی دیگر در گرفتن شکار با آن شرکت جست آن را مخور مگر آنکه آن را زنده یابی و ذبح کنی.

و اگر شکاری بالای کوه بود و تو تیر به سویش رها کردی و به آن اصابت کرد و حیوان از کوه فرو افتاد و جان سپرد از آن مخور، و هر گاه تو تیر انداختی و به آن

رسید و در آب افتاد و مرد، بنگر اگر سرش از آب بیرون است از آن بخور، و اگر سرش در آب فرو بود از آن مخور.

شرح: «گفته‌اند: در صورت پرت شدن از کوه حرمت هنگامی است که جراحت تیر در بدن حیوان دیده نشود و اِلا چنانچه تیر بدن حیوان را دریده باشد بقدری که حیوان قدرت مقاومت را از دست بدهد و در حال مشرف به مرگ پایش سست شده و سقوط کند حرمت معلوم نیست.» و در شکار پرنده وحشی اگر بالهایش سالم و قادر به پریدن و فرار هست پس هر کس آن را صید کند مالک آنست مگر اینکه صاحبش را بشناسد که در این صورت باید به او رد کند.

۴۱۴۵- و امیر مؤمنان علیه السلام از شکار کردن کبوتر در شهرها نهی فرموده است. (مراد کبوتران اهلی است).

و جایز نیست جوجه پرنده وحشی را که قادر به پریدن نیست از لانه و آشیانه آنها در کوه یا چاه یا جنگل صید کنند.

۴۱۴۶- زرارة بن أعین گوید: به خدا سوگند مانند ابو جعفر (امام باقر) علیه السلام کسی را نیافتم، به او عرض کردم- خدا بشما خیر دهد- کدام یک از پرندگان حلال گوشتند؟ فرمود: گوشت آن را که در پرواز پی در پی بال می‌زند بخور،

و آن که بال زدنش در پرواز پی در پی نیست مخور، عرض کردم تخم پرندگان در جنگلها چه؟ فرمود: هر کدام دو سویس مساوی است مخور، و هر کدام دو سویس یکسان نیست و فرق دارد بخور، پرسیدم پرندگان آبی چه؟ فرمود: هر کدام دارای قانصه (سنگدان) هستند بخور و هر کدام سنگدان ندارند مخور.

شرح: (قانصه) به معنی سنگدان است، ولی در پاره‌ای از کتب «چینه‌دان» که معده حیوانست نیز معنا شده و بنظر نادرست می‌رسد زیرا همه حیوانات پرنده دارای معده هستند ولی همه دارای سنگدان نیستند. و نیز از پرندگان حیواناتی که با نام حلال بودن و حرام بودن گوشت آنها را در روایات معلوم کرده‌اند حکم خود را دارا هستند، اما حیواناتی که بطور وصف حرمت و حلیت آنها را تعیین کرده‌اند طبق وصف می‌باشد.

و در حدیث دیگر آمده است اگر پرنده در پرواز گاهی بال می‌زند و گاهی بدون حرکت بال پرواز می‌کند لکن بال زدنش بیشتر است، گوشتش خوردنی و حلال می‌باشد، و اگر به عکس بال زدنش بیشتر است حرام گوشت خواهد بود، و از پرندگان دریائی هر کدام که دارای قانصه (سنگدان) یا صیصیه (خاریست در پای حیوان بمنزله انگشت شست) هستند حلال و هر کدام که هیچ یک از این دو را ندارد حرام گوشتند.

۴۱۴۷- رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: گوشت هر صاحب دندانی از درندگان و هر صاحب چنگالی از پرندگان حرام است. (علامت مردار خواری این دو است).

۴۱۴۸- صفوان بن یحیی از شخصی بنام محمد بن حارث (یا نجبة بن حارث) نقل کرده که گفت: از موسی بن جعفر علیهما السلام از گوشت پرندگان آبی که خوراکشان بیشتر ماهی آبهاست پرسیدم، فرمود: بخور اشکالی ندارد. (چون دارای قانصه یا صیصیه می باشند).

۴۱۴۹- کردین پسر مسمع بن عبد الملک از امام صادق علیه السلام از خوردن گوشت هوبره پرسید (پرنده ایست کویری از نوع پابلندان) امام فرمود: چقدر دوست دارم که اکنون پخته آن اینجا بود و من از آن، سیر می خورم.

۴۱۵۰- و زکریا بن آدم (همو که در شیخان قم مدفون است) از موسی بن جعفر علیهما السلام از ماکیان دریائی سؤال کرد، حضرت فرمود: اگر خوراکش مدفوع حرام گوشتان نباشد مانعی ندارد.

۴۱۵۱- عبد الله بن سنان از امام صادق علیه السلام از تخم پرندگان آبی پرسید، آن حضرت فرمود: اگر هر کدام مانند تخم ماکیان است - یعنی هم شکل

ص: ۴۴۴

آن - بخور.

۴۱۵۲- امام صادق علیه السلام فرمود: از ماهیها هر کدام که دارای فلس است بخور و هر کدام دارای فلس نیست نخور.

شرح: «مراد از بی فلس آنست که حیوان دریائی از نوع ماهی باشد ولی از اصل دارای فلس نبوده باشد مانند جری که اساسا فلس نداشته و ندارد و حرام است (اما اگر فلس داشته و به جهتی ریخته و از کنار گوشه اش پیدا است که فلس آن حیوان ریخته حلال است، چنان که در خبری حماد بن عثمان می گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: فدایت شوم از ماهیان دریا کدامیک حلالند؟ فرمود: هر کدام پوست زبر (فلس) دارند، عرض کردم: قربانت شوم در باره کنعت چه می فرمائید؟ فرمود: خوردنش اشکالی ندارد، عرض کردم قشر (فلس) ندارد، فرمود:

آری، لکن ماهی بد خلقی است خود را به هر چیز می ساید و فلسش می ریزد، و اگر درست در اطراف گوشش نظر کنی فلس می یابی.»

۴۱۵۳- ابو ایوب (ابراهیم بن عثمان) از امام صادق علیه السلام پرسید:

مردی ماهی را صید کرد و آن را به ریسمانی بست و در دریا رها کرد و ماهی در دریا مرد از آن می توان خورد؟ فرمود: نه.

۴۱۵۴- عبد الرَّحْمَن بن سیابَه از آن حضرت علیه السَّلام پرسید: اگر ماهی از دریا صید کنند و آن را در سبدی نهند و در دریا یا رود اندازند و ماهی بمیرد از آن

ص: ۴۴۵

می‌توان خورد؟ فرمود: نه، زیرا در آنکه زنده بود در همان مرده است (یعنی آب).

۴۱۵۵- و زرارَه گوید: به آن حضرت عرض کردم ماهی از آب جست و در ساحل نهر در خشکی افتاد و روی خاک شروع به جستن کرد و خود را به زمین کوفت تا مرد، از آن می‌توانم بخورم؟ فرمود: آری.

۴۱۵۶- محمَّد بن مسلم از امام باقر علیه السَّلام نقل کرد که مردی تور و شبکه ماهیگیری خود را در آب گسترد و بمنزل خود رفت و تو را بحال آماده رها کرد، و چون بازگشت تعدادی ماهی به دام افتاده بودند، و وقتی شبکه را از آب کشید تعدادی از ماهیان صید شده به حال مرگ بودند، فرمود: آنچه در دامی که به دست خود گسترده، افتاده است اشکالی بخوردن آن نیست.

۴۱۵۷- ابو الصَّباح کنانی از امام صادق علیه السَّلام پرسید: ماهیانی که مجوس صید می‌کنند حکمش چیست؟ فرمود: اشکالی ندارد، زیرا صید ماهی، زنده گرفتن آن را از آب است. (یعنی طریق حلیت و ذبحش، زنده گرفتن آن از آب است که در خشکی جان سپرد و بس و دیگر احتیاج به شرایطی همچون گفتن بسم الله و یا مسلمان بودن گیرنده‌اش ندارد.)

ص: ۴۴۶

۴۱۵۸- در روایت عبد الله بن سنان از امام صادق علیه السَّلام آمده است که فرمود: اشکالی نیست به خوردن دوغ‌های جوشیده یا خامه‌های مجوس و نیز به ماهی که آنها صید کرده‌اند.

۴۱۵۹- و گوید: از امام علیه السَّلام پرسیدم: دامهائی از نی کنار دریا می‌سازند و در داخل آب می‌اندازند که ماهی بگیرند، ماهی (در طغیان آب) وارد آن شده و نمی‌تواند بیرون رود و پاره‌ای در آن می‌میرند، فرمود: اشکالی ندارد.

۴۱۶۰- و حلبی از آن حضرت پرسید: ماهی را صید می‌کنند و نام خدا نمی‌برند. فرمود: اشکالی ندارد.

۴۱۶۱- و امام صادق علیه السَّلام فرمود: از جرّی و مار ماهی و زمیر و طافی مخور، و طافی آنست که در آب مرده و لاشه‌اش را در سطح دریا آب به هر طرف می‌راند.

شرح: «جرّی ماهی کشیده و دراز است که فلس ندارد و پوستش تابان و نرم است و یهود نیز آن را نخورند و زمیر- بر وزن سکیت- نوعی ماهی است که آن را ماهی آبنوس گویند، و مار ماهی نوعی حیوان دریایی است که روی بدنش بجای قشر و فلس لعاب غلیظی دارد که آن را از گزند و آسیب خارجی حفظ می‌کند و اگر آن را از روی بدنش بزدایند می‌میرد.

و چنانچه در کنار رود یا نهر یا دریا ماهی مرده‌ای یافتی و ندانستی که آن

تذکیه شده یا نه، و تذکیه ماهی به آنست که از آب زنده خارج شود و در خشکی جان سپارد- پس آن را به آب انداز اگر به پشت روی آب ماند، در آب مرده و تذکیه نشده است و اگر (مانند ماهی زنده) به رو در آب ماند پس آن مذکی است، و تذکیه آن همانست که زنده از آب به خشکی افتاده باشد.

و همچنین اگر در بیابان گوشتی یافتی و به تذکیه آن علم نداری و نمی‌دانی که آیا از مرده است یا نه، قسمتی از آن را بر آتش انداز اگر خود را درهم کشید آن گوشت حیوان تذکیه شده است و اگر باز شد و گسیخت، از حیوان مرده است.

۴۱۶۲- و روایت شده در باره کسی که ماهی را یافت و نمی‌دانست که می‌توان آن را خورد یا نه، پس بیخ ذنب یا بیخ دو گوش او را بشکند، چنانچه به کبودی می‌رفت از آنهاست که نباید خورده شود، و اگر به سرخی می‌رود پس از آنهاست که می‌شود آن را خورد.

شرح: «در پاره‌ای از نسخه‌ها به جای «اصل ذنبه» «اصل اذنیه» می‌باشد، یعنی گوشها».

و اگر ماری، ماهی کوچکی را ببلعد سپس آن را بیرون افکند و آن ماهی زنده باشد و جست و خیز کرده خود را به زمین کوبد، پس اگر فلس آن جدا شده و

بی فلس است خوردنی نیست و اگر همان طور که بلعیده بوده با فلس مرده‌اش را بیرون انداخت حلال و خوردنی است.

* [حیوان را چگونه ذبح شرعی می‌کنند] *

۴۱۶۳- عبد الرحمن بن حجاج گوید: از موسی بن جعفر علیهما السلام پرسیدم: با سنگ تیز و نی و چوب‌دستی و شاخه نازک در جایی که دسترسی به کارد نیست می‌توان حیوان را ذبح کرد؟ فرمود: هر گاه آن آلت رگهای گردن را قطع کند اشکالی ندارد.

۴۱۶۴- عبد الله بن سنان گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: اشکالی ندارد از حیوانی که با سنگ آن را ذبح کرده‌اند بخوری در صورتی که کارد آهنی نیابی.

۴۱۶۵- عبد الرحمن بن اُبی عبد الله گوید: امام صادق علیه السلام فرمود:

جماعتی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند و به آن حضرت عرض کردند: گاوی از گاوهای ما وحشی شد و نگهداریش بر ما مشکل گشت با شمشیر او را کشتیم، رسول خدا صلی الله علیه و آله آنان را بخوردن آن فرمان داد.

شرح: «این خبر محمول است بر با قصد بودن ضارب و گفتن بسم الله هنگام ضرب، یا مراد آنست که گفتند با شمشیر به پیکر او زدیم تا اینکه مشرف بمرگ گشت

ص: ۴۴۹

و سؤال از آن جهت است که پس از خوردن ضربات شمشیر معلوم نبود حیات مستقره داشته است یا اگر به همان حال رها می‌کردیم مرگش حتمی بود، چون موت حیوان باید مستند به ذبح باشد نه طریق دیگر».

۴۱۶۶- عیص بن قاسم گوید: در شهر کوفه گاومیشی طغیان کرد و به مردم حمله برد، از اطراف مردم گرد او را گرفتند و با شمشیر به قصد کشتنش به او حمله بردند و او را کشتند و آنگاه نزد امیر المؤمنین علیه السلام آمده و قصه را گفتند، امام فرمود: ذبح سریع و با شتابی بود و گوشتش حلال است.

شرح: «این خبر را مانند حدیث گذشته باید گفت بقصد صید او با شمشیر حمله بردند و ناچار بسم الله گفته‌اند چنان که از خبر بعد برمی‌آید».

۴۱۶۷- زرارة گوید از امام باقر علیه السلام در مورد حکم شتری که در چاهی فرو افتاده و قبل از مردن، از جانب دم ذبح شده است، پرسش کردم. حضرت فرمودند: در صورتی که بر آن نام خدا را برده باشند اشکالی ندارد.

۴۱۶۸- فضیل بن یسار گوید: از امام باقر علیه السلام پرسیدم در مورد مردی که هنگام ذبح حیوانی کارد سبقت جست و سر حیوان را یکسره قطع نمود حکم آن چیست؟ فرمود: ذبح سریعی بوده و اشکالی به خوردن آن نیست.

ص: ۴۵۰

۴۱۶۰- و در روایت محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام به کسی که در هنگام ذبح کارد سبقت جسته و سر حیوان جدا گشته فرمود: اگر خون خارج شد حلال است، بخور.

شرح: «چون ذبح و مردن حیوان باید مستند به بریدن رگها و حلقوم باشد و در اینجا نخاع- که به قطعش حیوان دیگر زنده نیست- با رگها و حلقوم یک جا قطع شده است از این نظر مورد سؤال واقع شده است و امام فرموده: اگر خون جاری شود از آن استفاده کن. یعنی مرگ به دلیل جاری شدن خون مستند به قطع اوداج بوده نه قطع و در خبر پیش، ممکن است سر جدا شده باشد نه نخاع».

۴۱۷۰- و در روایت سماعه از امام صادق علیه السلام آمده است: «اشکالی ندارد اگر خون جاری شود».

۴۱۷۱- و ابو بصیر از امام صادق علیه السلام سؤال کرد: گوسفندی را ذبح کردند و هیچ حرکتی نداشت ولی خون تازه بسیاری از رگهای او می ریخت، از آن می توان خورد؟ امام علیه السلام فرمود: از آن مخور، زیرا امیر مؤمنان علیه السلام می فرمود: اگر پاها حرکت داشت یا چشم برهم می خورد از آن بخور.

۴۱۷۲- حلبی گوید: از امام صادق علیه السلام سؤال شد: مردی پرنده ای را

ص: ۴۵۱

سر می برید، یکباره سر را قطع کرد، از آن می توان خورد؟ فرمود: آری، لکن عمدا سر را قطع نکند.

شرح: «این خبر دلالت دارد که نباید سر را در جا قطع کرد، بلکه اندکی تأمل کنند تا خون از رگها برود و حیوان از دست و پا زدن آرام گیرد بعد سر را قطع کنند که نخاع پس از مرگ قطع شود و اگر تعجیل کردند حیوان حرام نمی شود ولی کار حرام یا ناصوابی کرده اند».

۴۱۷۳- ابو بصیر گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: مبدا از گوشت شکاری که درنده ای از درندگان وحشی آن را شکار کرده بخوری، و نه از آن حیوانی که به چوب و عصا کشته شده، و نه از آنکه از جای بلندی افتاده و مرده، و نه از آنکه در چاهی افتاده و مرده، و نه از گوشت آنکه به شاخ زدن دیگری جان داده باشد مگر آنکه او را زنده یافته و ذبح کنی.

۴۱۷۴- محمد بن مسلم گوید: امام باقر علیه السلام فرمود: ذبیحه ای که می کشند و در شکمش بره دارد، اگر خلقت بره تمام است از آن بخور، زیرا ذبحش ذبح مادرش می باشد و چنانچه خلقتش تمام نیست از آن مخور.

۴۱۷۵- محمد بن مسلم از یکی از دو امام حضرت باقر یا حضرت صادق

ص: ۴۵۲

علیهما السلام نقل کرده که گوید: پرسیدم معنی سخن خداوند عزیز را که فرموده:

أَحَلَّتْ لَكُمْ بِهَيْمَةَ الْأَنْعَامِ مائده: ۲ (حلال شده بر شما زبان بستگان چهارپا).

فرمود: بره تو دلی هر گاه بدنش مو و کرک پیدا کرده ذبحش ذبح مادرش می باشد.

شرح: «یعنی اگر حیوان از شکم مادر، مرده بیرون آمد همان ذبح مادر ذبح اوست، و اگر زنده بیرون آمد باید ذبح شود.»

۴۱۷۶- و عبد الله بن یحیی کاهلی گوید: مردی از امام صادق علیه السلام پرسید- و من حضور داشتم- از بریدن پیه و دنبه گوسفند؟ فرمود: اگر در مقام معالجه و اصلاح باشی اشکالی ندارد، سپس فرمود: در کتاب امیر المؤمنین علیه السلام آمده است که آنچه از آن می برند مردار است و قابل انتفاع نیست.

۴۱۷۷- و امام صادق علیه السلام فرمود: هر حیوانی که باید نحر شود (مانند شتر) اگر او را ذبح کنند حرام است و هر حیوانی را که باید ذبح کنند اگر نحر کنند حرام می‌باشد.

۴۱۷۸- صفوان بن یحیی گوید: مرزبان بن عمران اشعری از امام رضا علیه السلام از ذبحی که ولد الزنا، که او را بدان صفت شناخته‌اند، انجام دهد پرسید،

ص: ۴۵۳

فرمود: اشکالی ندارد، همچنین است ذبح و کشتاری که زن و کودک در حال اضطرار انجام دهند.

۴۱۷۹- و حلبی از آن حضرت علیه السلام از ذبیحه مرجی و حروری سؤال کرد، فرمود: ناراحت مباش آنها را بحساب مسلمان بگذار و ذبیحه آنان را حلال بدان تا زمانی که دولت حق روی کار آید، و در بعضی نسخ

«و أقر و استقر»

آمده یعنی از طعامشان بخور و آنها را از طعام خود بده، مهمانشان کن و به مهمانی ایشان برو تا وقتی دولت حق روی کار آید.

شرح: «مرجی نسبتش به مرجئه است که طایفه‌ای از عوام و منحرفین آن زمان بودند و عقیده داشتند که با ایمان هیچ معصیتی ضرر نمی‌رساند و با کفر هیچ طاعتی، و آنان کسانی هستند که قائلند به اینکه هر کس اظهار اسلام کند و به قبله مسلمانان نماز خواند مؤمن است و هر فسق و یا گناهی مرتکب شود هر چند بزرگ باشد به ایمان او ضرر نمی‌رساند چنان که اگر اظهار اسلام نکرده باشد هیچ طاعتی به او فایده نمی‌بخشد، روی این اعتقاد کسانی را که در صدر اسلام پس از پیامبر مکرم اسلام صلی الله علیه و آله مرتکب جنایاتی شده بودند مؤمن کامل می‌دانستند و راجع به گناهشان می‌گفتند بما ربطی ندارد و امر آن را به قیامت موکول می‌کنیم تا خداوند در باره آنها چه حکم فرماید و هیچ مسلمانی حق ندارد بد آنها را بگوید و نفرینشان کند و از رحمت خدا دورشان بداند، بلکه باید صبر کند و امر را به تأخیر اندازد تا قیامت.

و بنظر راقم این حروف این مذهب را طرفداران سیاست ضد علوی اختراع کردند تا با این عقیده از اعتراضات و اشکالاتی که هشیاران امت به جنایات و کارهای زشت بعض صحابه و صحابیات می‌کردند جلوگیری کنند و تنها برای بستن زبان آزادمنشان و خفه کردن آنها و غافل نمودن مردم ساده و کم عقل بود، تا دیگر کسی نگوید فلان صحابی چرا فلان عمل خلاف را انجام داد و فلان صحابی چرا با آیه شریفه **وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ** احزاب: ۳۳ مخالفت کرد و غائله راه انداخت و مردم

ص: ۴۵۴

بسیاری را بکشتن داد، و برای بی‌خبر گزاردن مردم احمق و مقدس مآب که غالباً از دین بی‌خبرند این راه بهترین راهی بود که شیاطین القاء کردند زیرا تا سر حد اعلای عوام فریبانه و کارساز بود، می‌گفتند: رفتگان همه با ایمان کامل از دنیا رفته‌اند و اگر عملی از آنها سر زده که بر خلاف دستورات خدا بوده آنان را از مقام مؤمن کامل فرود نمی‌آورد و خداوند خود می‌داند با آنان

چه کند و بما مربوط نیست، و چون با ایمان کامل از دنیا رفته‌اند عفو الهی همه را شامل خواهد شد و آنان در درجات بهشت با کمال سر بلندی و افتخار مسرورند: **فَهُمْ فِي رَوْضَةٍ يُحْبَرُونَ** روم: ۱۵ و نه تنها این مذهب بلکه تمام مذاهبی که پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله پدید آمد، انگیزه سیاسی و یا سیاسی اقتصادی داشته است و اگر درست ریشه‌یابی شود صحت این گفتار چون آفتاب روشن خواهد گشت.

و اما حروریّه، فرقه‌ای از خوارج نهروانند، و اینان پس از واقعه صفین در محلی بنام حروراء اجتماعی تشکیل دادند و پس از شور، قطعنامه‌ای متضمن تکفیر امیر المؤمنین علی علیه السلام و خلع آن حضرت (ع) از خلافت و امارت مسلمین صادر کردند، و اینان ریختن خون علی علیه السلام و پیروان آن حضرت را مباح بلکه واجب می‌شمردند و از شدت حماقت خود را در این عقیده مصیب دانسته و به عمل به آن ماثاب می‌دانستند».

۴۱۸۰- امام صادق علیه السلام فرمود: از خوردن ذبیحه یهودی و نصرانی و مجوسی و هر کس خلاف دین تو را دارد اجتناب کن مگر اینکه

«بسم الله»

گفتن او را بشنوی، و نیز فرمود: در کتاب علی علیه السلام آمده که نه مجوسی و نه نصرانی و نه ترسایان عرب گوسفند و یا گاو قربانی را در عید اضحی نکشند، و فرموده است: از

ص: ۴۵۵

ذبیحه هر یک از اینان اگر بسم الله در هنگام سر بریدن حیوان بگوید بخور.

۴۱۸۱- عبد الملک بن عمرو گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم:

نظر شما در باره ذبیح نصاری چیست؟ فرمود: اشکالی ندارد، عرض کردم: آنان نام مسیح را بهنگام ذبح می‌برند. فرمود: مرادشان از مسیح خداوند متعال است.

شرح: «این خبر در سلسله سندش حکم بن مسکین جزء روات ذکر شده و وی مجهول الحال است، و در تهذیب آمده و جزء روات آن قاسم بن محمد جوهری ذکر شده و وی واقفی مذهب بوده و توثیق هم نشده است و خبر، خبر واحد می‌باشد».

۴۱۸۲- ورد بن زید گوید: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: برای من حدیثی نقل فرمائید و دیکته کنید که بنویسم. امام فرمود: پس حافظه شما اهل کوفه کجاست؟ عرض کردم: غرض اینست که کسی آن را بر من رد نکند. بفرمائید نظرتان در این باره که مجوسی بسم اله بگوید و حیوانی را ذبح کند چیست؟ فرمود: از آن بخور، عرض کردم اگر مسلمانی بی‌گفتن بسم الله ذبح کند چه؟ فرمود: از آن مخور زیرا خداوند متعال می‌فرماید: **فَكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ** انعام: ۱۱۸» (بخورید از آن حیوان

مذبوحی که نام خدا بر آن برده شده است). و نیز می‌فرماید: **وَلَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ** انعام: ۱۱۹ (و نخورید از آن حیوان مذبوحی که

ص: ۴۵۶

نام خدا بر آن برده نشده است).

۴۱۸۳- و حسین بن عثمان أحمسی گوید: امام صادق علیه السلام فرمود:

این بردن نام خدا است و انسان اطمینان به بردن آن ندارد مگر بمسلمان.

۴۱۸۴- حسین بن عبید الله گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم که ما اهل کوهپایه هستیم و گوسفندان را با چوپان‌ها (که اهل ذمه‌اند) به چرا می‌فرستیم و بسا می‌شود که گوسفندی آسیب می‌بیند و ایشان آن را سر می‌برند و ما از آن می‌خوریم آیا صحیح است؟ فرمود: نه، زیرا ذبح باید شرعی باشد و اطمینانی در رعایت کردن دستورات شرع نیست مگر به مسلمان.

۴۱۸۵- فضیل بن یسار و زرارۀ و محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام از خرید گوشت از بازار سؤال کردند و اینکه معلوم نیست قصابها چه می‌کنند؟ فرمود:

بخور اگر از سوق و محله مسلمانان تهیه شده است و از آن می‌پرس. (یعنی حلال است).

[مذبوحی که رو به قبله نبوده و یا ذابح بسم الله نگفته است]

۴۱۸۶- محمد بن مسلم [گوید]: از امام صادق علیه السلام پرسید [م]:

ص: ۴۵۷

ذبیحه‌ای را که بدون رو به قبله نمودن سر بریده‌اند می‌توان خورد؟ فرمود: اگر از روی عمد نبود اشکالی ندارد از آن بخور، گوید: پرسیدم: مردی سر برید و بسم الله نگفت؟

فرمود: چنانچه از روی فراموشی بوده هر گاه متذکر شود بگوید:

«بسم الله على اوله و على آخره».

شرح: «گفتن بسم الله شرط حلیت است در نحر و ذبح و صید، باتفاق علما و اختلاف در آن نیست زیرا صریح آیه قرآن است که فرموده: **لَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ** و **إِنَّهُ لَفِسْقٌ** و اگر عمدا ترک کنند خوردن آن حرام است و اگر از روی فراموشی

باشد حرام نیست، و لازم نیست معتقد بوجوب گفتن آن باشد همین که نام خدا را برد و بسم الله گفت می توان از آن خورد و حلال است».

۴۱۸۷- و نیز محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام پرسید: مردی ذبح کرد در حالی که تسبیح خدا می کرد یا تکبیر می گفت و یا

لا إله إلا الله

، و یا حمد الهی بجای می آورد، این صحیح است؟ فرمود: همه اینها از اسماء الهی است، و اشکال ندارد.

شرح: «مراد از «بسم الله» نام خدا بردن است چه بگوید: «بسم الله» و چه بگوید: «الحمد لله» و چه بگوید: «سبحان الله» و چه بگوید: «اللهم صل على محمد و آل محمد» و پاره ای از علماء امامیه گفته اند صلوات جایز است».

۴۱۸۸- حلبی از امام صادق علیه السلام روایت کرده گوید شخصی از آن

ص: ۴۵۸

حضرت پرسید که مردی هنگام ذبح فراموش کرد

بسم الله

گوید آیا ذبیحه او را می توان خورد؟ فرمود: آری اگر متهم به نگفتن آن عمدا نباشد و پیش از آن ذبح را خوب انجام دهد، و نخاع را قطع نکند و گردن را تا حیوان جان ندهد و سرد نشده نشکند، اشکالی ندارد.

۴۱۸۹- محمد بن علی حلبی گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس هنگام ذبح نام خدا را نمی برد و بسم الله نمی گوید آن ذبیحه را مخور.

۴۱۹۰- محمد بن مسلم گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم ذبیحه زن حکمش چیست؟ فرمود: اگر جماعتی همه زن هستند و مرد همراهشان نیست پس آنکه از همه بهتر می داند بسم الله گوید و ذبح کند، و از ذبیحه کودک پرسیدم: فرمود: اگر چالاک است و جست و خیز دارد و قامتش پنج وجب شده است و قدرت گرفتن دارد بدست دارد اشکالی ندارد.

۴۱۹۱- و در روایت عمر بن اذینه که از جماعتی که از امام باقر و امام صادق علیهما السلام روایت کرده اند نقل کرده است: ذبیحه زن اگر ذبح را درست بداند و بسم الله بگوید خوردنش اشکالی ندارد، و همچنین کودک، و همچنین نابینا اگر کسی

ص: ۴۵۹

او را رو به قبله کند.

۴۱۹۲- و در روایت ابن مسکان از سلیمان بن خالد آمده که از امام صادق علیه السلام پرسید ذبیحه پسر بچه و زن را می‌توان خورد؟ حضرت فرمود: اگر زن مسلمان است و نام خدا را هنگام ذبح می‌برد ذبیحه‌اش حلال است، و پسر بچه اگر قدرت ذبح کردن دارد و نام خداوند متعال را می‌برد ذبیحه‌اش نیز حلال است، و این در زمانیست که ترس مردن حیوان باشد و کسی که آن را ذبح کند جز زن یا کودک یافت نشود.

شرح: «مقیّد بودن به حال اضطرار را حمل بر استحباب کرده‌اند».

۴۱۹۳- عبد الله بن سنان از امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرمود:

علی بن الحسین علیهما السلام کنیزی داشت و هر گاه می‌خواست، آن جاریه ذبح می‌کرد.

[بره و یا بزغاله که شیر خوک یا شیر زنی را بخورد]

۴۱۹۴- امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: از گوشت بره‌ای که شیر ماده خوک

ص: ۴۶۰

را خورده است مخور.

۴۱۹۵- احمد بن محمد بن عیسی نامه‌ای به امام هادی علیه السلام نوشت و در آن سؤال کرد: زنی بزغاله کمتر از یک سال را از شیر خود خوراند تا او را از شیر باز گرفت حکم آن چیست؟ امام در جواب نامه مرقوم فرمودند: کار مکروهی کرده است ولی اشکالی ندارد.

شرح: «ظاهر خبر کراهت فعل را می‌رساند، و شهید علیه الرحمة در کتاب دروس می‌فرماید: «اگر از شیر زنی خورد گوشتش بشدت مکروه می‌شود»، و قول شهید (ره) بی‌وجه نیست زیرا انسان خود حرام گوشت است و فرزندش که از شیر او تغذیه می‌کند نیز حرام گوشت می‌باشد. و حیوان حلال گوشت که شیر حیوان حرام گوشت را بخورد قطعاً مساوی با حیوان حلال گوشت- که شیر حلال گوشت خورده نیست- و فرق خواهد داشت، و خبر به سند صحیح در کافی و تهذیب نقل شده به این لفظ

«امرأة أرضعت عناقاً حتى فطمت و کبرت و ضربها الفحل ثم وضعت فيجوز أن يؤكل لحمها و لبنها؟ فکتب علیه السلام فعل مکروه و لا بأس به»

یعنی: زنی بزغاله ماده‌ای را شیر داده و پس از آنکه آن بزرگ شده آن را نر کشیده و بز بچه‌دار شده است آیا از شیر و گوشت او می‌توان خورد؟ فرمود: «کار مکروهی است ولی اشکال ندارد»، چنان که واضح است مفهوم اصل خبر آنست که پس از مدتی

که گذشت و آن بزغاله خود مادر شد گوشت و شیرش اشکالی ندارد، و مفهوم نقل صدوق - رحمه الله - آنست که گوشت بزغاله در آن اوان که از شیر باز گرفته شده و بعد از آن نیز اشکال ندارد، و فرق این دو مفهوم کاملاً روشن است و این تأخیر نسبتاً زیاد که بمنزله استبراء است ملحوظ نگشته است.»

ص: ۴۶۱

۴۱۹۶- حنان بن سدیر گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدند:

بزغاله‌ای از شیر ماده خوکی تغذیه کرده تا بزرگ شده است سپس مردی در گله گوسفندانش او را نر کشید و چندین بزغاله آورد. حکم آن چیست؟ فرمود: اما هر چه از نسلش شناختی از آن دوری گزین و به آن نزدیک مشو، و هر کدام را نشناختی پس آن بمنزله پنیر است بخور و نپرس.

[حیوانات حلال گوشت و حیوانات حرام گوشت]

۴۱۹۷- محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام از خوردن گوشت اسبان و خران و استران و چهارپایان اهلی پرسید، امام علیه السلام فرمود: حلال است، اما مردم آن را ناخوش دارند.

و اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله در فتح قلاع خیبر از خوردن گوشت چهارپایان اهلی نهی فرمود، جز این نیست که علتی داشت و خوف نابودی نژاد آنها می‌رفت (و نیاز شدید به سواری آنها داشتند)، بجز اینکه نهی هم نهی تحریمی نبود بلکه نهی کراهت بود.

و اشکالی نیست به خوردن گوشت گورخر، یا گوسفندان وحشی که از

ص: ۴۶۲

گوشتشان برای ساختن نوعی آش ترش که با بلغور و سرکه و چیزهایی دیگر می‌سازند استفاده می‌کنند.

و نیز خوردن شیر ماچه الاغ و یا طعامی که از شیر پخته و جوشیده آن حیوان برای مریض تهیه می‌کنند بدون اشکال است.

و جایز نیست خوردن گوشت حیواناتی که از امتهای پیشین بصورت آنها مسخ شده‌اند که عبارتند از: میمون، خوک، سگ، فیل، گرگ، موش، خرگوش، سوسمار، طاوس، شترمرغ، کفچلیز، جری (ماهی بدون فلس)، خرچنگ، سنگ پشت، شبیره و یا خفاش، عقاب، روباه، خرس، موش صحرائی، خارپشت که مسوخ باشند و خوردن آنها حرام است.

۴۱۹۸- و روایت شده که مسخ‌شدگان سه روز بیش زنده نمی‌مانند و اینها که نامبرده شد شبیه به آنهاست از این رو خداوند عزیز خوردن آنها را حرام کرده است.

شرح: «بنظر می‌رسد اتمّهای در زمانهای پیش از اسلام بصورت این حیوانات مسخ شده و پس از یکی دو روز هلاک و نابود گشته‌اند، و بعضی توهم کرده‌اند که این حیوانات از نسل آنها است لذا این اشکال پیش آمده که اگر آنها بیش از سه روز زنده نبودند پس چرا نسل آنها باقی است، در صورتی که اگر دقت شود قضیه چنین است که اتمّی ستمکار بودند و مثلاً بصورت میمون مسخ شده و بعد مرده‌اند و این ربطی به

ص: ۴۶۳

نسل میمون و بقاء یا عدم بقاء آن ندارد، و همین که گوئیم: بصورت فیل یا حیوان دیگری مسخ شدند دلالت دارد بر وجود موجودی با توالد و تناسل بنام فیل یا هر حیوان دیگر، و نیز باید دانست که حیوانات حرام گوشت منحصر به آنچه در اینجا مذکور است نیست، بلکه هر حیوان مردارخوار و نجاستخوار که طبیعتاً خوارکش اینها است حرام گوشت است.

۴۱۹۹- داود بن کثیر رقی گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم:

مردی از هواداران ابی الخطاب مرا از استفاده کردن از شتر خراسانی منع می‌کرد و از خوردن گوشت کبوتر پر پا، امام علیه السلام فرمود: اشکالی در سوار شدن بر شتر خراسانی و خوردن شیر و گوشت آنها نیست، همچنین خوردن گوشت کبوتر پر پا.

شرح: «ابو الخطاب یکی از ائمّه باطنیه است و نامش محمد بن مقلاص است.»

و امام صادق علیه السلام از سوار شدن بر شتران نجاستخوار و خوردن شیرشان نهی فرمود، و گفت: چنانچه چیزی از عرق بدنشان به تو رسید آن را بشوی.

شرح: «چون کافی خبری از هشام بن سالم از ابی حمزه از امام صادق علیه السلام نقل کرده که امام علیه السلام فرمود:

«لا تأكلوا لحوم الجملات و إن أصابك من عرقها فاغسله»

و بنظر می‌رسد که کلام صدوق علیه الرحمه از این خبر مأخوذ باشد لذا جمله

«و نهی عن رکوب الجملات»

باید

«نهی عن لحوم الجملات»

باشد، ولی در همه نسخ فقیه که دیده شد «رکوب» ثبت شده، پس یا

اشتباه قلم است، یا رکوب حیوان جلال نیز در رأی صدوق حرام است و روایاتی هم در کافی و تهذیب هست که منع از حج رفتن یا مطلق سوار شدن جلال می‌کند ولی فقهاء آن را مکروه دانسته و خبر یا اخبار را حمل بر کراهت کرده‌اند».

و ناقه نجاستخوار را چهل روز باید از خوردن نجاست بازداشت، آنگاه جایز است آن را نحر کرده و از گوشش استفاده نمود، و گاو سی روز باید بازداشته شود.

۴۲۰۰- و در روایت قاسم بن محمد جوهری آمده است که گاو را بیست روز، و گوسفند نجاستخوار را ده روز، و مرغ را سه روز پرهیز می‌دهند- و در روایتی شش روز- و ماکیان خانگی را سه روز، و ماهی نجاستخوار را یک روز صبح تا غروب آفتاب در آب.

۴۲۰۱- و امام صادق علیه السلام فرمود: هر حیوان دریائی که مانندش در خشکی خوردنش حلال است، خوردنش جایز است و هر حیوان دریائی که مانندش در خشکی حلال نیست آن نیز خوردنی نیست.

۴۲۰۲- محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود:

ماهی بی فلس را و طحال (سپرز) را مخور.

۴۲۰۳- عبد الرحیم قیصر گوید: از امام باقر علیه السلام شنیدم که می‌فرمود:

هنگامی که ابراهیم علیه السلام خواست تا گوسفندی را که برای فدای اسماعیل آمده بود ذبح کند ابلیس پیش آمد و به عضوی اشاره کرد و گفت: این از آن منست؟

ابراهیم پاسخ داد: نه، پرسید سهم من از آن فلان مقدار است. ابراهیم فرمود: نه، ابلیس مرتب یکی یکی اعضای آن گوسفند را اسم می‌برد و می‌گفت: از آن منست؟

و حضرت ابراهیم علیه السلام می‌فرمود: نه، تا ابلیس به طحال (سپرز) رسید و آن را نام برد، ابراهیم علیه السلام فرمود: آری، و آن را به وی داد و آن سهم شیطان از گوسفند است.

شرح: «طحال غده اسفنجی است که در سمت چپ شکم حیوانست و به پهلوی آن چسبیده است».

و امام صادق علیه السلام فرمود: هر گاه گوشت حیوان را با طحال آن در یک سیخ کباب یا یک تابه سرخ کنند اگر گوشت بالای طحال قرار گیرد می‌توان آن را خورد، ولی اگر زیر طحال بود آن را نخورند (اگر آب طحال بدان رسیده باشد) و نان زیر کباب که چربی گوشت را به خود جذب کرده خوردنش اشکالی ندارد زیرا طحال

ص: ۴۶۶

در پرده‌ایست و آب از آن خارج نمی‌شود مگر اینکه سوراخش کنند و اگر سوراخ شد و چیزی پس داد یعنی آبی از آن خارج شد آن نانی که چربی گوشت را جذب می‌کند نیز نباید خورد.

شرح: «اصل خبر در کافی در ج ۶ ص ۳۶۲ است و از عمّار بن موسی سابطی روایت کرده و قیدی که در میان پرائنتر راجع به آب طحال آوردیم در اصل خبر هست و در کلام صدوق علیه الرحمه ساقط یا تلخیص شده است».

و اگر ماهی را که خوردنش حلال است با جرّی (ماهی بدون فلس) یا غیر آن از چیزهای حرام را در تابه برای بریان کردن نهادی، آنها که دارای فلس است و خوردنش حلال می‌باشد اگر بالای بی‌فلس‌ها و چیزهایی که خوردنش حرام است قرار گرفت آنها را می‌خوری، و اگر در زیر حرام‌ها قرار گرفته بود از آن مخور.

۴۲۰۴- و محمد بن اسماعیل بن بزیع در نامه‌ای به حضرت رضا علیه السلام نوشت که مردم در اینجا در باره ریثا اختلاف کرده‌اند پاره‌ای آن را حلال و پاره‌ای حرام می‌دانند در باره این موضوع شما بمن چه حکمی می‌فرمائید؟ امام علیه السلام در پاسخ نوشتند: اشکالی در آن نیست.

۴۲۰۵- و از حنان بن سدید نقل کرده‌اند که گفت: فیض بن مختار مقداری ریثا (ماهی ریز و لطیفی است که غالباً از خلیج فارس و اطراف تنگه هرمز صید

ص: ۴۶۷

می‌شود و بومیان آنجا آن را خشک می‌کنند و بعد می‌خورند) برای امام صادق علیه السلام هدیه فرستاد و من خدمت آن حضرت بودم، پس امام علیه السلام نظری به آن افکند و فرمود: این ماهی دارای قشر است و از آن خورد و ما او را می‌دیدیم.

۴۲۰۶- محمد بن مسلم گوید: امام باقر علیه السلام فرمود: از ماهیان آنچه را که آب به ساحل انداخته خوردنی نیست و همچنین آنچه را که در آب بوده و در آن فرو رفته و مرده‌اند باید آنها را ترک کرد. (نباید از آن استفاده خوراکی بشود).

۴۲۰۷- حمّاد بن عثمان گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم:

قربانت شوم در باره کنعت چه می‌فرمائید؟ فرمود: خوردنش اشکالی ندارد، عرض کردم: قشر ندارد، فرمود: چرا قشر دارد ولی ماهی تندخوست و خود را به هر چیز می‌ساید و فلسش می‌ریزد و اگر درست در بن دو گوشش دقت کنی قشر آن را خواهی دید.

شرح: «کنعت بر وزن جعفر- نوعی از ماهی است که دارای فلس نرم است و خود را به رمل می‌ساید و فلسش می‌ریزد و دوباره می‌روید».

۴۲۰۸- عبد الله بن سنان گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: هر چیز که در آن حلال و حرام بود بر تو حلال است تا حرام را بخصوص در آن بشناسی و چون

ص: ۴۶۸

شناختی آن را بگذار و رهایش کن.

شرح: «این خبر دلیل اصل اباحه است».

۴۲۰۹- یونس بن یعقوب گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم در مورد اخته کردن چهارپایان حلال گوشت، جوابی نفرمود، پس از آن موسی بن جعفر علیه السلام پرسیدم، فرمود: اشکالی ندارد.

۴۲۱۰- ابو مریم گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: رسول خدا صلی الله علیه و آله بر بره مرده‌ای گذر کرده و فرموده بود: چه ضرر داشت اگر صاحبانش از پوست آن استفاده می‌کردند، حضرت صادق علیه السلام فرمود: نمرده بود بلکه نحیف و استخوانی شده بوده، آن را ذبح کرده و دور انداخته بودند، رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را دید و فرمود: چه می‌شد صاحبان این حیوان را اگر از پوستش استفاده می‌کردند.

۴۲۱۱- سعید اعرج از امام صادق علیه السلام پرسید: در دیگ بزرگی شتری می‌پزند و خونی به اندازه ۳۷ گرم (نیم سیر کمتر، مثلاً هفت مثقال) در آن ریخت

ص: ۴۶۹

آیا از آن طعام می‌توان خورد؟ فرمود: آری چون آتش آن خون را نابود کرده است.

شرح: «شیخ طوسی و استادش شیخ مفید به مضمون این خبر عمل کرده‌اند، و ابن ادریس حلی و علماء پس از او گویند سوپ آن بحال نجاست باقی است».

۴۲۱۲- زراره گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم در مورد پنیر مایه که از (معدده یا شیردان) بزغاله مرده می‌گیرند، فرمود: اشکالی ندارد، عرض کردم: میشی مرده و در پستانش شیر باقی است آن را می‌دوشند، می‌توان خورد؟ فرمود: اشکالی ندارد، عرض کردم: پشم و مو و استخوان فیل و تخم که از شکم مرغ مرده بیرون می‌آید چه؟ فرمود: همه اینها پاک و حلال است.

شرح: «گویند پنیر مایه که از بزغاله گیرند از آن جهت نجس نیست چون روح در آن مانند شیر حلول نکرده است، ولی لازم بتحقیق است».

۴۲۱۳- عبد العظیم بن عبد الله حسنی گوید: از امام جواد علیه السلام پرسیدم در مورد آنچه که هنگام ذبح نام غیر خدا را بر آن برده‌اند، پس فرمود: آنچه برای تمثال و بت قربانی کرده‌اند یا برای درخت، خداوند آن را حرام کرده است همچنان که میت را حرام فرموده و گوشت خوک و خون را، و هر کس به خوردن این چیزهای حرام ناچار شود چنانچه بستمکاری و فساد برنخاسته باشد و حرامی و دزد نیز نباشد بر او گناهی

ص: ۴۷۰

نیست که از آنها گرسنگی خود را تا حدی که از مگر نجات یابد رفع کند، گوید:

عرض کردم: یا ابن رسول الله چه وقتی بر مضطرّ مردار حلال می‌شود؟ فرمود: پدرم از پدرانم مرا حدیث کرد که از رسول خدا صلی الله علیه و آله همین سؤال شد، جماعتی آمده و گفتند: یا رسول الله ما در سرزمینی هستیم که گرسنگی و خشکسالی بسیار می‌شود، چه زمانی مردار بر ما حلال خواهد شد؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

هر گاه چاشت نداشته باشید و شب غذائی بدست نیاورید، و از بقولات هم چیزی نیابید که سدّ رمق کنید، آن وقت می‌توانید از میتة ارتزاق نمائید.

عبد العظیم بن عبد الله گوید: به حضرت عرض کردم ای پسر رسول خدا معنی سخن خداوند عزّ و جلّ چیست که می‌فرماید: **فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ** - الآیة - بقره: ۱۶۹ (هر کس ناچار شود و محارب و دزد نباشد) فرمود: عادی: دزد باشد و باغی کسی است که بدون احتیاج به قوت خود و عیال، بشکار رود و به هوس صیدی را دنبال کند نه برای آنکه روزی فرزندانم را بدست آورد و آنها را از گرسنگی نجات دهد بلکه بصرف هوی و هوس صید می‌کند. و این دو نمی‌توانند در حالت اضطرار هم از مردار بخورند و بر هر دو حرام است همچنان که در حال اختیار بر آنها حرام بوده، و نیز نمی‌توانند در روزه و نماز تقصیر کنند به عنوان سفر.

ص: ۴۷۱

گوید: گفتم بفرمائید گفتار خداوند که فرموده: **وَالْمُنْحَنَقَةُ وَالْمَوْقُوذَةُ وَالْمُتَرَدِّيَةُ وَالنَّطِيحَةُ** و **مَا أَكَلَ السَّبْعُ إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ** - مائده:

۳ «معنایش چیست؟»

فرمود: منخنقه آن حیوانیست که گلو و راه تنفسش را بفشارند تا خفه شود و بمیرد، و موقوذه آن حیوانست که بیماری پیدا کند که نتواند از جای برخیزد یا بجنبد و همچنین بماند تا بمیرد، و مترذیه آنست که از سطح بلندی چون کوه بیفتد یا در چاهی افتد و بمیرد، و نطیحه آنست که حیوان شاخ داری او را با شاخش زخم زند و از جراحت آن بمیرد، و آنچه درنده‌ای آن را پاره کند و از آن بخورد، «وَمَا ذُبِحَ عَلَى النَّصَبِ» یعنی آن را که برای مجسمه‌ای یا بتی قربانی کرده‌اند مگر اینکه حیوان را زنده یابند و خود ذبح شرعی کنند (آن وقت حرام نخواهد بود).

گوید: عرض کردم مراد از «أَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلَامِ» (آنچه را که با تیرهای قمار پخش می‌کنید) چیست؟ فرمود: در زمان پیش از اسلام ده نفر با هم شتری را می‌خریدند و با ده تیر قرعه می‌کشیدند که هفت عدد آن نصیب داشت و سه عدد بی‌نصیب، و تیرهای با نصیب را بنام فدّ و توأم و نافس و حلس و مسبل و معلی و رقیب می‌نامیدند، و بی‌نصیبها را فسیح و منیح و وغد، و آنها را ده نفر شریک می‌گردانیدند و هر یک قرعه‌ای برمی‌گرفت، آن سه که نام بی‌نصیبها بنامشان بیرون می‌آمد به شرکت

ص: ۴۷۲

تمام مبلغ قیمت شتر را لزوماً می‌پرداختند، و سپس شتر را نحر می‌کردند و هفت تنی که تیرهای نصیب‌دار بنامشان درآمده بود و پولی بابت شتر نپرداخته بودند میان خود همه شتر را تقسیم می‌کردند و چیزی از آن به آن سه نفر که قیمت شتر را پرداخته بودند نمی‌خورانیدند، و چون اسلام آمد خداوند متعال از جمله چیزهایی که بر بندگان حرام کرد این کار بود که آن را محرم شمرد، و فرمود: «وَأَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلَامِ ذَلِكُمْ فَسَقٌ» - یعنی حرام است». و این خبر جزء روایاتی است که ابو الحسین اسدی - رحمه الله - از سهل بن زیاد از عبد العظیم بن عبد الله الحسنی از حضرت اَبی جعفر محمد بن علی الجواد علیهم السلام نقل کرده است.

۴۲۱۴- و امام صادق علیه السلام فرمود: «هر کس که ناگزیر از خوردن میته یا خون یا گوشت خوک شود و نخورد تا از گرسنگی مرگش فرا رسد پس او کافر از دنیا رفته است» و این خبر در نوادر محمد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری است.

شرح: «نوادر کتابیست که اصل نامش نوادر الحکمة است و مؤلف مردی

ص: ۴۷۳

بزرگوار است اِلَّا اینکه از ضعفاء در آن کتاب بسیار نقل کرده و محمد بن حسن بن ولید عده‌ای نام برده و گوید روایات این عده را به کسی اجازه نقل نداده‌ام».

۴۲۱۵- محمد بن عذافر گوید: پدرم نقل کرد که به امام باقر علیه السلام عرض کردم چرا خداوند خمر (باده)، و میته، و خون، و گوشت خوک را حرام فرموده است؟ فرمود: خداوند متعال این طور نبوده که اینها را بر بندگان حرام کند و غیر اینها را حلال از جهت رغبتی که به حلالها داشته و یا بی‌رغبتی که به حرامهایی که بر ایشان حرام فرموده داشته باشد، نه این طور نبوده بلکه او عزّ و جلّ خود مردم را آفریده و می‌داند چه چیز بدن آنها را مقاوم می‌کند و صلاح حال ایشانست پس آنها را بر ایشان

حلال کرده و استفاده بردن از آن را مباح و جایز شمرده است، و نیز دانسته است چه چیز برای آنها مضرّ است و زیان می‌رساند و پس آنان را از خوردن یا ارتکاب آن نهی فرموده، و سپس همان منهیّات را بر شخص مضطرّ حلال کرده البته در هنگامی که بدنش یارای ماندن ندارد جز به خوردن آن، پس او را امر فرموده که به آن مقدار که از مرگ نجاتش دهد بخورد نه بیشتر، آنگاه امام فرمود: اما مردار برآستی که کسی از آن نخورد مگر اینکه بدنش نحیف و زار شود، و توانائیش به سستی گراید، و نسلش قطع (یعنی قدرت تناسل را از دست بدهد) و نمیرد مگر بمرگ ناگهانی.

و اما خوردن خون: (از آن جهت حرام است که) بیماری استسقاء که باعث

ص: ۴۷۴

عطش و تشنگی دائمی است آورد، و شخص را مبتلا به مرض صفرآ کند (این اثر جسمانی) و موجب قساوت قلب و کم مهری و بی‌رحم شدن می‌شود به قسمی که به او امیدی نیست که به نزدیکترین دوستانش رحم کند و یا به همنشینانش دلسوز باشد (این اثر روانی).

و اما گوشت خوک: (از این رو حرام است که) خداوند تبارک تعالی جماعت و مردمی را بصورت‌های (حیوانات) مختلف مسخ نمود مانند خنزیر و میمون و خرس، سپس از خوردن آن حیوانات نهی فرمود تا از آنها استفاده نشود و این عقوبت مسخ، کوچک شمرده نگردد.

و اما باده: پس آن را برای عمل و تباهیش حرام فرمود، سپس فرمود: هر کس میگسار شد چون بت پرست باشد و رعشه دائمی بر اندامش افتد، و مردانگی و غیرتش زائل شود و چنان شود که بر محارم خویش که به زنا و ریختن خونشان همّت گمارد تا حدّی که چون مست شود اطمینان نباشد که بر محارم خویش روی نیاورد و برنجد در حالی که عقل از او رفته است و نمی‌فهمد چه می‌کند و خورنده‌اش از خوردن آن جز شرّ و تباهی چیزی برای خود نیفزاید.

۴۲۱۶- و امام صادق علیه السّلام فرمود: در گوسفند ده چیز است که

ص: ۴۷۵

خوردنی نیست (یعنی خوردنش حرام است): محتویات شکمبه، خون، مغز حرام، اسپرز، غدد، آلت تناسلی، بیضه‌ها، بچه‌دان، فرج، و رگهای درشت گردن.

شرح: «مؤلف در باب دهگانه خصال این خیر یا نظیر آن را نقل کرده و بجای رحم و بچه‌دان، مرارة آورده و آن زهره‌ایست که در شکم حیوان است و جزء جگر و چیزهائیس که از شکم بیرون می‌آورند و بجای اوداج، علباء که شاه‌رگ باشد آورده، و در آخر همین کتاب باب وصیة النّبی صلی الله علیه و آله خبری خواهد آمد، که رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السّلام فرمود: «از گوسفند هفت چیز حرام است: خون و آلت مرد و زن و مثانه و نخاع و غدد و طحال و زهره، و اثبات شیء نفی ما عدا نمی‌کند».

۴۲۱۷- و نیز امام صادق علیه السلام فرمود: ده چیز از مردار پاک است:

شاخ، سم، استخوان، دندان، مایه پنیر (شکمه یا شیردان بره یا بزغاله‌ای که هنوز علف خوار نباشد)، شیری که در پستان باقی دارد، مو، پشم، پر، تخم که در شکمش پوست بسته. و این خبر را در کتاب خصال در باب عشرات با سند ذکر کرده‌ام.

[طعام شخص کتابی و همخوارگی با او]

۴۲۱۸- از امام صادق علیه السلام سؤال شد از معنی گفتار خداوند عزیز

ص: ۴۷۶

طَعَامُ الَّذِينَ أَوْتُوا الْكِتَابَ حَلٌّ لَكُمْ مَائِدَة: ۸ (طعام کسانی که از ملّیین اند و خداپرستان که دارای کتاب‌اند برای شما حلال است) فرمود: مراد حیوانات است.

(یعنی خواربار بلکه مطلق هر چیز که تذکیه نخواهد).

۴۲۱۹- و در روایت هشام بن سالم آن حضرت علیه السلام فرمود: عدس و نخود و غیر آن.

۴۲۲۰- و سعید اعرج از آن حضرت در مورد نیم خورده یهودی و نصرانی پرسید که خوردنی یا آشامیدنی است؟ فرمود: نه.

۴۲۲۱- و زراره از آن حضرت علیه السلام روایت کرده که فرمود: اگر شما ناچار شدید از ظرف مجوسی استفاده کنید آن را با آب بشوئید.

۴۲۲۲- عیص بن القاسم از آن حضرت در مورد همخوارگی با یهودی و نصرانی سؤال کرد، فرمود: اگر از طعام تو است اشکالی ندارد، و پرسید: همخوارگی با مجوسی چه صورت دارد؟ فرمود: هر گاه دست خود را بشوید اشکالی ندارد.

۴۲۲۳- محمد بن مسلم از یکی از دو امام، حضرت باقر یا حضرت صادق

ص: ۴۷۷

علیهما السلام پرسید ظرف اهل ذمه حکمش چیست؟ فرمود: از ظروف آنها برای خوردن استفاده نکنید هر گاه که در آن مردار یا خون یا گوشت خوک خورده باشند.

[جواز استعمال موی خوک]

۴۲۲۴- برد إسکاف گوید: به امام صادق علیه السّلام عرض کردم: من مردی موزه دوز هستم و کار ما خوب و تمیز در نمی آید مگر با موی خوک که با آن موزه را بدوزیم، فرمود: مقداری پشم خوک بردار و بر کوره نه و زیر آن را آتش کن تا چربی بن پشمها آب شده زائل شود سپس آن را بکار بند.

۴۲۲۵- و در روایت عبد الله بن مغیره از برد گوید: به امام صادق علیه السّلام عرض کردم قربانت کردم ما با موی خوک سر و کار داریم و گاهی یکی از ما فراموش می کند دست خود را هنگام نماز بشوید و دست نشسته نماز می خواند و چیزی از آن بدست او باقی است. فرمود: درست نیست نباید نماز بخواند در حالی که در دستش چیزی از آن باقی باشد، و گوید: فرمود که آن را (یعنی موی خوک را) بگیرد و بشوید و هر چه چربی همراه دارد کنار گذارید، و آنچه بدون چربی است با آن کار کنید و

ص: ۴۷۸

دستهایتان را نیز بشوید.

شرح: «این گونه اخبار دلالت دارد بر اینکه موی خوک هر چند نجس است ولی چون سرایت ندارد استعمال آن در کارهایی که شرطش طهارت نیست اشکالی ندارد، و چنانچه سرایت داشته باشد یعنی چربی در بن موها باشد باید گرفته شود و اِلّا نجس کننده است و اگر کسی گوید نجس منجّس است، گوئیم: آری ولی با شرط سرایت و تعدی و اِلّا آب قلیل که با آن خون یا غائط را تطهیر می کنیم ابتدا با نجس ملاقات کرده سپس تطهیر می کند پس صرف ملاقات بدون سرایت منجّس نتواند بود».

نگهداری گوسفند و ماکیان در خانه

۴۲۲۶- محمد بن مارد گوید: از امام صادق علیه السّلام شنیدم که می فرمود:

هیچ مؤمنی نیست که در خانه اش بز شیر دهی باشد مگر اینکه اهل آن سرا تقدیس می شوند و برای آنها برکت خواسته می شود، و اگر دو بز باشد روزی دو بار تقدیس و طلب برکت بر ایشان خواهد شد، مردی از شیعیان پرسید: چگونه تقدیس می شوند؟

فرمود: برای آنها دعا می شود که خداوند بشما برکت مرحمت فرماید و پاک شدید و خوراکتان نیز پاک گردید، گوید: عرض کردم: معنای «شما تقدیس شدید» چیست؟

فرمود: یعنی از هر ناپاکی پاک شدید.

۴۲۲۷- امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود: خداوند را در باره مالهای گنگ و

ص: ۴۷۹

بی‌زبان خویش که به شما ارزانی داشته پروا کنید، پرسیدند: آن گنگان بی‌زبان کدامند؟ فرمود: گوسفند و گاو و کبوتر و مانند اینها.

۴۲۲۸- مردی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله از تنهائی خویش شکایت کرد، حضرت فرمود: برای رفع تنهائی خود یک زوج کبوتر نر و ماده تهیه کن.

۴۲۲۹- و امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: صدای بال زدن پر کبوتران شیطانها را دور می‌سازد.

[کراهت برهنه کردن استخوان]

۴۲۳۰- علی بن اسباط گوید: که ابو حمزه طعامی تهیه کرد و ما را که جماعتی بودیم دعوت کرد، هنگام خوردن غذا ابو حمزه شخصی را دید که استخوانی را بکلی پاک نمود، او را آواز داد که این کار را نکن زیرا از علی بن الحسین علیهما السلام شنیدم که می‌فرمود: استخوان را از هر چه با او است برهنه نسازید زیرا جن را در آن سهم است و اگر چنین کنید چیزی را از خانه می‌رباید که برای شما بهتر است از اینکه به استخوان است.

شرح: «شاید مراد از جن در اینجا حیواناتیست که خود را از انسان می‌پوشانند و یا همان جن معهود است و ما آن را نمی‌بینیم».

ص: ۴۸۰

۴۲۳۱- به امام صادق علیه السلام گفته شد، بما چنین خبر رسیده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده‌اند: خدای متعال خانه گوشت را (خانه‌ای که در آن گوشت بسیار مصرف می‌شود) و کسی که پر گوشت است دشمن دارد، فرمود: ما خاندان نبوت خود گوشت می‌خوریم و آن را دوست داریم مراد رسول خدا صلی الله علیه و آله این بوده است که خانه‌ای که در آن گوشت مردمان به غیبت کردن آنها خورده می‌شود مورد خشم خداوند است و مرادش از مردم چاق شخص متکبر و کسی که با ناز و تبختر روی زمین گام برمی‌دارد بوده است. (نه آنکه شما فهمیدید).

۴۲۳۲- زراره گوید: امام باقر علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله خوردن گوشت خام را نهی فرموده - نیم‌پز یا نیم پخته - و فرموده است آن را درندگان می‌خورند، حریر که راوی زراره است گوید: مراد آنست که تازه نباشد بلکه رها کنند تا به حرارت آفتاب یا با آتش پخته شود.

شرح: «روایت در کافی چنین آمده است:

«إِنَّمَا تَأْكُلُهُ السَّبَاعُ وَ لَكِنْ حَتَّى تَغَيَّرَهُ الشَّمْسُ أَوْ النَّارُ»

یعنی آن خوراک درندگان است، و لکن پس از آنکه خورشید آن را خشک کرد یا به آتش پخته شد دیگر مورد نهی نیست».

۴۲۳۳- و امام صادق علیه السلام فرمودند: از گوشت کلاغها هیچ نوع

خوردنی نیست (حلال گوشت نیست) نه زاغ، و نه غیر زاغ، و نیز از مارها هیچ کدام.

۴۲۳۴- حلبی از امام صادق علیه السلام از کشتن مارها پرسید: امام فرمود:

هر نوع ماری را در خشکی یافتی بکش مگر مار سفید را، و نیز نهی فرموده است از کشتن مارهای خانگی (که در ساختمانهای قدیمی و کهنه نر و ماده با هم در سقفها یا در پس دیوارهای خاکی و یا زیر زمین با عمری طولانی زندگی می‌کنند و از جهت عمر بسیاری که می‌کند آن را عامر گویند) و فرمود: آنها را نه از برای اینکه کشتنشان شوم است نمی‌کشید و زنده رها می‌کنید، (زیرا اگر بدین خاطر باشد) این همان قول یهود در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌شود که می‌گفتند: هر کس مارخانگی را بکشد چنین و چنان خواهد شد (مرادشان این که نکبت و ناخوشی می‌آورد) پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس از ترس عاقبت ناگوارش مار خانگی را نکشد از من نخواهد بود (یعنی مسلمان نیست) و جز این نباشد که او را رها می‌کنی چون با تو کاری ندارد و آزاری بتو نمی‌رساند، و فرمود: گاه می‌شود که تو او را در لانه خودش می‌کشی (یعنی بدون اینکه آزاری بتو داشته باشد).

شرح: «در لغت جانّ بمعنی مار سفید آمده، و در نهاییه ابن اثیر آن را بمعنی مارهایی که در خانه‌ها زیست می‌کنند در مقابل مارهای صحرائی و آبی معنی کرده است.»

۴۲۳۵- موسی بن بکر واسطی گوید: از امام هفتم موسی بن جعفر علیهما السلام شنیدم که می‌فرمود: خوردن گوشت، گوشت می‌رویانند و خوردن ماهی بدن را آب می‌کند، و کدو یا ملخ دریائی مخ را تقویت می‌کند، و بسیار خوردن تخم ماکیان عدد فرزند را افزایش می‌دهد، و هیچ مریضی از چیزی به مانند عسل شفا نگرفت، و هر کس یک لقمه چربی بخورد بهمان اندازه درد از وی خارج می‌شود.

*** (باب خوردن و آشامیدن در کاسه طلا) * (و نقره و غیر آن از آداب اطعام) ***

۴۲۳۶- سماعة بن مهران گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: شایسته نیست که انسان در کاسه طلا و نقره چیزی بنوشد.

۴۲۳۷- محمد بن مسلم گوید: امام باقر علیه السلام فرمود: در کاسه طلا و نقره طعامی نخور.

۴۲۳۸- برید بن معاویه العجلی گوید: امام صادق علیه السلام مکروه

داشت: نوشیدن از ظرف نقره و همچنین ظرفی که آب نقره داده‌اند، و نیز از روغن شیشه یا ظرفی که نقره اندود است خود را روغن زرد، همین طور شانه که از نقره بود، و هر گاه که ناچار می‌شد که از ظرف یا کاسه آب نقره داده بنوشد دهان خود را از نقره کنار می‌گرفت.

۴۲۳۹- رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله فرمود: ظرف و یا کاسه طلا و نقره متاع و اُتاث خانه کسانی است که دارای یقین نیستند.

۴۲۴۰- یوسف بن یعقوب برادر یونس گوید: امام صادق علیه السَّلام آب خواست در ظرفی که از روی بود آب آوردند، یکی از اهل مجلس گفت: عبَّاد بصری نوشیدن در روی را مکروه می‌دارد، امام فرمود: از او بپرس این طلا است یا نقره؟

۴۲۴۱- جراح مدائنی گفت: امام صادق علیه السَّلام مکروه می‌داشت که شخص با دست چپ غذا بخورد یا بیاشامد یا چیزی برگیرد.

۴۲۴۲- عبد الله بن میمون گوید: امام صادق از پدرش علیهما السَّلام نقل کرده که فرمود: اصحاب پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله در وقعه تبوک آب خوردن را

ص: ۴۸۴

سر می‌کشیدند، رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله فرمود: با دستهایتان بیاشامید زیرا در این حال آن از بهترین ظرفهای شما است.

۴۲۴۳- و امام صادق علیه السَّلام فرمود: روز ایستاده آب نوشیدن برای ریزش عرق و برای تقویت و سلامت بدن بهتر است.

۴۲۴۴- و نیز آن حضرت علیه السَّلام فرمود: شب ایستاده آب نوشیدن موجب بیماری صفر است یا استسقاء آورد.

۴۲۴۵- و یکی از شیعیان از وی پرسید: یکباره و به یک نفس آب آشامیدن چطور است؟ فرمود: اگر آن کس که آب بتو داده برده تو بود در سه نفس بنوش، و چنانچه آزاد بود در یک نفس بنوش. و این حدیث در روایات محمد بن یعقوب کلینی - رحمه الله - است.

شرح: «در کتاب کافی برخورد به آن نکرده‌ام یا بی‌توجه از دیده حقیق گذشته یا از کتاب دیگر کلینی است که در دست نیست».

۴۲۴۶- حلبی گوید: امام صادق علیه السَّلام فرمود: در آشامیدن آب (یا

ص: ۴۸۵

مطلق آشامیدنیها) نوشیدن به سه نفس بهتر است تا به یک نفس، و نیز آن حضرت خوش نمی‌داشت که در نوشیدن مانند هیم باشد، عرض کردم هیم چیست؟ فرمود:

مانند شتری که چون بیماری استسقاء دارد آب را با تمام دهان می‌بلعد، و در حدیث دیگر «مانند شتر». و روایت شده است که هیم ماده شتر پیر است، و نیز روایت شده که هیم آنست که بدون آنکه بسم الله بگوید آب را سر می‌کشد.

شرح: «در کافی ج ۶ ص ۳۸۵ از پیرمردی مدنی روایت شده که گفت: از امام صادق علیه السلام پرسیدم مردی آب را بر لب گذارده یکسره می‌نوشد تا سیراب شود چطور است؟ فرمود: چه لذتی بالاتر از این، عرض کردم مردم می‌گویند این نوشیدن مانند شرب هیم است، فرمود: خلاف می‌گویند، شرب هیم آنست که بسم الله نگفته بنوشند، و در سوره واقعه آیه ۵۵ خداوند می‌فرماید: اهل دوزخ آتش جهنم را مانند هیم می‌نوشند فَشَارِبُونَ شُرْبَ الْهَيْمِ و مفسران بیشتر به شتر ذو العطاش یا بیمار مبتلا به استسقاء معنی کرده‌اند و با خبر پیرمرد مدنی سازگار است بدین صورت که همان طور که شتر تشنه بدون رعایت و ملاحظه هیچ امری به آب که رسید آن را بتمام دهان می‌بلعد همین طور است انسانی که آب را بدون رعایت آداب شرعی می‌نوشد».

۴۲۴۷- عبد الله بن سنان گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: در حال راه رفتن چیزی مخور جز آنکه ناچار باشی.

۴۲۴۸- عمر بن ابی شعبه گوید: امام صادق علیه السلام را دیدم تکیه کرده و غذا می‌خورد، سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله را یاد کرد و فرمود: آن حضرت

ص: ۴۸۶

هیچ گاه تا از دنیا رفت در حال تکیه دادن چیزی نخورد.

شرح: «منظور حضرت- از اینکه خود تکیه داده غذا می‌خورد و می‌فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچ گاه چنین نمی‌کرد- آنست که راوی نپندارد تکیه دادن در هنگام غذا خوردن مستحب است و فعل حضرت را جزء آداب غذا خوردن بدانند، و شاید حضرت برای وضعی که در اواخر عمر به او دست داده بود ناچار از این عمل بوده‌اند به قرینه روایت بعد که گوید پدرم خلاف آن را دیده بود».

۴۲۴۹- در روایتی که عمر بن ابی شعبه از پدرش کرده چنین گفته که: پدرم گفت: امام صادق علیه السلام را دیدم که چهار زانو نشسته و غذا می‌خورد.

۴۲۵۰- و در روایت سکونی از حضرت صادق علیه السلام چنین آمده است که: براستی که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر گاه سفره‌ای را بگسترند چهار فرشته اطراف آن گرد آیند، پس اگر بنده

«بسم الله»

گوید، فرشتگان شیطان را گویند: خوار شو، ای تبهکار هیچ پیروزی و تسلطی بر اینان نخواهی داشت، و چون از خوردن طعام فارغ شوند و گویند

«الحمد لله»

فرشتگان گویند: اینان مردمی هستند که خداوند به آنها نعمت داده و شکر پروردگار خود را بجای آوردند، و چنانچه

«بسم الله»

نگویند، فرشتگان شیطان را بخوانند و گویند پیش آی نافرمان و با اینان همخوراک شو، و چون سفره برداشته شود و خدا را حمد نکنند فرشتگان گویند: اینان کسانی

ص: ۴۸۷

هستند که خداوند به ایشان نعمت بخشید و آنها خدا را از یاد بردند.

۴۲۵۱- رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: صاحب خانه پیش از همه بنوشیدن آغاز کند و پس از همه دست شوید. (یعنی اول به خوردن شیر شروع کند و پس از آنکه همه سیر شدند دست از غذا بکشد).

۴۲۵۲- سماعة بن مهران گوید: من با امام صادق علیه السلام در یک سفره غذا می خوردیم، امام فرمود: ای سماعه خوردن و شکر نمودن نه خوردن و خاموش بودن.

۴۲۵۳- و امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: من ضمانت می کنم برای کسی که هنگام خوردن غذا

«بسم الله»

گوید، آن طعام ضرر و زبانی به او نرساند، عبد الله بن کواء (که رئیس مقدسان خوارج نهروان بود و همیشه به امیر المؤمنین علیه السلام اعتراض داشت) گفت: یا علی من دوش غذائی خوردم و

بسم الله

گفتم و مرا آزار رسانید، امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: غذاهای مختلف خوردی و بعضی را

بسم الله

گفتی و بعضی را نگفتی، ای خنگ خرفت.

و روایت شده که چنانچه کسی فراموش می کند در هر نوعی از طعام

بسم الله

گوید، بگوید:

«بِسْمِ اللَّهِ عَلَىٰ أَوْلِهِ وَآخِرِهِ»

ص: ۴۸۸

۴۲۵۴- و امام صادق علیه السّلام فرمود: هیچ گاه مبتلا به سوء هاضمه نشده‌ام به جهت آنکه به طعام شروع نکرده‌ام مگر اینکه

«بِسْمِ اللَّهِ»

گفته‌ام، و از خوردن فارغ نگشتم جز اینکه گفته‌ام

«الْحَمْدُ لِلَّهِ»

. ۴۲۵۵- و نیز آن حضرت علیه السّلام فرمود: چون شکم انسان سیر شود سرکشی و طغیان او آغاز می‌گردد.

۴۲۵۶- عمر [و] بن قیس الماصر گوید: بر امام باقر علیه السّلام در مدینه وارد شدم و در پیش آن حضرت سفره‌ای گسترده بودند و مشغول خوردن بود، به او عرض کردم: حدّ و آداب سفره چیست؟ امام علیه السّلام فرمود: هر گاه سفره را گستردی خدای را نام بیر و چون برچیدی حمد او را بجای آور، و اطراف سفره را بروب، و این حدّ سفره است، گوید: روی برتافتم ظرف آبی را دیدم نهاده‌اند، پرسیدم: حدّ ظرف آب (پارچ) چیست؟ فرمود: از جانب دو لبش بیاشامی (نه جانب دسته‌اش) و نام خدای عزّ و جلّ را ببری و چون از لب خود آن را باز گرفتی حمد و شکر او را بجای آری، و زنهاری که از جانب دسته آن بنوشی زیرا آن محلّ شیاطین است و این حدّ ظرف آب است. شرح: «شاید مراد از شیاطین موجودات ریز میکروسکوپی است که از

ص: ۴۸۹

آلودگی دست در آن محل تولید می‌شوند».

۴۲۵۷- محمد بن ولید کرمانی گوید: من در نزد حضرت جواد علیه السّلام غذا می‌خوردم چون فارغ شدم و سفره را برمی‌چیدند، پیشخدمت رفت تا آنچه در اطراف سفره است برگیرد، امام فرمود: اگر خوانی در صحرا گسترده بود هر چه در سفره باقی مانده بگذار و برای حیوانات صحرائی رها کن، و سفره‌ای که در خانه گسترده باشد هر چه از آن ریخته برگیر و دانه دانه از زمین برچین.

۴۲۵۸- و امام صادق علیه السّلام فرمود: بنی امیه در هنگام غذا خوردن به ترشی و سرکه آغاز کنند و به شوری و نمک پایان دهند، اما ما اهل بیت به نمک آغاز کنیم و به سرکه ختم.

۴۲۵۹- و امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود: در شروع خوردن غذا به نمک آغاز کنید، و اگر مردم می‌دانستند در (ابتدا کردن به) نمک چه فوایدیست آن را بر تریاق (پادزهر) آزمایش شده ترجیح می‌دادند.

۴۲۶۰- وهب بن عبد ربّه گوید: امام صادق علیه السّلام را دیدم دندانهای خود را خلال می‌کرد و من به آن حضرت نگریستم، پس فرمود: رسول خدا صلّی اللّٰه

ص: ۴۹۰

علیه و آله خلال می‌کردند و آن دهان را خوشبو می‌کند.

۴۲۶۱- و در خبر دیگر فرمود: از حقوق مهمان آنست که برای او (پس از خوردن طعام) خلال آماده سازی.

۴۲۶۲- و آن حضرت فرمود: در هنگام خلال آنچه با زبان خویش از اطراف دندانهای بیرون آورده‌ای آنها را فرو بر و آنچه با خلال بیرون آید، دور انداز.

۴۲۶۳- ابو غرّه خراسانی گوید: امام صادق علیه السّلام فرمود: شستن دست و روی قبل از خوردن طعام و بعد از آن فقر و تنگدستی را می‌برد.

۴۲۶۴- و رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله فرمودند: هر کس خوش دارد که برکت خانه‌اش افزون گردد هنگام طعام دست و روی خود را بشوید.

۴۲۶۵- و نیز آن حضرت علیه السّلام فرمود: هر کس دست خود را پیش از غذا و بعد از آن بشوید در فراخی، زندگی خود را ادامه دهد، و از ناراحتیهای جسمانی در عافیت باشد.

۴۲۶۶- ابو حمزه ثمالی گوید: علی بن الحسین علیهما السّلام هر گاه به خوردن

ص: ۴۹۱

غذا شروع می‌کرد این دعا را می‌خواند:

«الحمد لله الذي أطعمنا و سقانا و كفانا و آيدنا و آوانا و انعم علينا و أفضل، الحمد لله الذي يطعم و لا يطعم»

سپاس خداوندی را که ما را غذا و آب مرحمت فرمود و روزی ما را خود به عهده گرفت، و ما را تأیید کرد و پناه و جایمان داد و بما انعام فرمود و افزون نمود، و ستایش پروردگاری را که می‌خوراند و نمی‌خوراندش.»

۴۲۶۷- و رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: بسیار خوب نانخورشی (قاتقی) است سرکه، خانه‌ای که در آن سرکه موجود است از خوراک خالی نیست.

۴۲۶۸- ابو بصیر گوید: از امام صادق علیه السلام سؤال شد در مورد سیر و پیاز و گندنا (تره) فرمود: به خوردن آن، چه خام و چه پخته‌اش باکی نیست، و اشکالی ندارد که با سیر مداوا کنند و لکن در وقتی که با آن مداوا می‌کنند بمسجد نروند (که مردم از بوی آن آزار ببینند).

۴۲۶۹- محمد بن مسلم گوید: از امام باقر علیه السلام از خوردن سیر پرسیدم، فرمود: جز این نبود که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ به جهت بوی آن از آن نهی فرمود و دستور داد: هر کس از این سبزی بد بو خورد بمسجد ما نزدیک نشود، اما هر کس آن

ص: ۴۹۲

را بخورد و بمسجد نرود اشکالی ندارد.

۴۲۷۰- ابراهیم کرخی گوید: امام صادق از پدرانیش علیهم السلام از حضرت مجتبی علیه السلام نقل کرد که آن حضرت فرمود: در سفره دوازده خصلت است که بر هر مسلمان واجب است آنها را بشناسد، چهار خصلت از آن واجب است، و چهار سنت، و چهار آموزش، و آن چهار که واجب است شناختن منع، آن کس که مرحمت فرموده و طلب رضا و خشنودی او و گفتن

«بِسْمِ اللَّهِ»

(در ابتدای آن) و

«الْحَمْدُ لِلَّهِ»

(در پایان آن) و اما آن چهار که سنت است شستن دستها پیش از طعام، و روی پای چپ نشستن سر سفره، و با سه انگشت غذا خوردن، و لیسیدن انگشتان با زبان، و اما آن چهار که آموزش است، آنکه از آنچه نزدیک تو است بخوری و لقمه را کوچک برداری، و آن را خوب بجوی، و در روی دیگران که سر سفره‌اند کمتر بنگری.

۴۲۷۱- و امام صادق علیه السلام فرمود: شایسته است پیران سالخورده نخسبند مگر با شکم سیر از طعام و این خواب را برای ایشان سهل تر می‌کند و بوی دهان آنها را بهتر می‌نماید.

ص: ۴۹۳

۴۲۷۲- و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من در شگفتم از کسی که از غذا پرهیز می‌کند از ترس دردی که مبادا عارض او شود، چگونه از گناهان نمی‌پرهیزد از ترس آتش دوزخ؟

*** (تعهدات به سوگند و نذر و کفاره) ***

۴۲۷۳- منصور بن حازم گوید: امام باقر علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: پس از گذشتن مدت شیرخوارگی کودک که تمام شدن دو سال است دیگر رضاع نشر حرمت نخواهد کرد، و نذر وصل روزه دو روز یا بیشتر بدون افطار باطل است، و پس از احتلام، بر بالغ حکم نابالغ جاری نیست، و نذر خاموشی یک صبح تا به شام باطل است، و پس از آمدن به دیار اسلام بازگشت به بلاد کفر جائز نباشد، و پس از فتح مکه که از دار الکفر بودن به دار الاسلام تبدیل شد دیگر هجرت از آن ارزشی نخواهد داشت. و طلاق قبل از نکاح معنی ندارد (یعنی اگر کسی گفت: هر همسری که از این پس بگیرم او مطلقه است و بدان قسم یاد کرد یا نذر نمود) نذر او باطل و قسم منعقد نخواهد بود، و همچنین آزاد کردن بنده قبل از مالک شدن آن (به اینکه بگوید هر بنده‌ای که از این پس مالک می‌شوم آزاد است و آن را تعهد کند به نذر یا قسم، چنانچه دارای بنده‌ای شود آن آزاد نخواهد بود)، و فرزند سوگند یا نذرش بدون اذن پدر واقع نخواهد بود، و همچنین مملوک بدون اذن مولایش، و

ص: ۴۹۴

زن بدون اذن شوهرش، و نذر در گناه منعقد نخواهد شد، و سوگند به قطع رحم باطل خواهد بود.

۴۲۷۴- محمد بن مسلم از یکی از دو امام حضرت صادق یا امام باقر علیهما السلام روایت کرده که از آن حضرت پرسیدند: زنی چنین نذر کرده که هر چه دارد از مال، همه هدیه و پیشکشی کعبه باشد، و هر آنچه برده دارد همه آزاد باشند اگر با خواهرش کلامی سخن بگوید، فرمود: با او سخن بگوید، این نذرها نذر نیست، اینها و امثال اینها گامهای شیطانست.

۴۲۷۵- و امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس برای انجام امری سوگند یاد کرد (مثلا و الله فلان کار را می‌کنم) سپس دید کاری دیگر از انجام آن بهتر است آن را انجام دهد که عالیتتر است، و ثوابش برای او زیادتیر خواهد بود.

۴۲۷۶- محمد بن [ابی] صباح گوید: به امام کاظم علیه السلام عرض کردم: مادرم سهمی که از خانه داشت بمن بخشید او را گفتم قاضیان این بخشش را نمی‌پذیرند، آن را به عنوان فروش بمن بنویس، گفت: هر کاری که تو خواهی انجام ده و هر طور که می‌بینی برای تو ممکن است آن را محکم کن، و پس از مرگ او بعضی از

ص: ۴۹۵

ورثه مرا سوگند داده می‌گوید قسم یاد کن که قیمت آن را به مادر پرداخته‌ای در حالی که من بدو چیزی نپرداخته‌ام من چه کنم؟ حضرت فرمود: قسم یاد کن.

شرح: «شیخ طوسی می‌فرماید قسم را چنین یاد کند که بگوید از قیمت آن، چیزی بر عهده و ذمه من باقی نیست تا توریه شود و قسم به دروغ یاد نکرده باشد».

۴۲۷۷- و امام صادق علیه السلام در مورد مردی که قسم یاد کرده بود: اگر با پدر و مادر خود کلامی بگوید حج بر او واجب باشد فرمود: این سوگند هیچ فایده ندارد و باطل است.

۴۲۷۸- و از آن حضرت علیه السلام پرسیدند: مردی بخشم آمده و گفته است: بر عهده من است که پیاده به زیارت خانه خدا بروم. چه کند؟ فرمود: اگر نگفته باشد

«لله على»

باطل است و چیزی بر او نیست.

۴۲۷۹- و ابو بصیر گوید: امام صادق علیه السلام در معنی سخن خداوند که فرموده: لا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ بقره: ۲۲۵» (خداوند شما را به سوگندهای باطلتان مؤاخذه نخواهد کرد) فرمود: مراد

«لا والله»

و

«بلى والله»

است که در زبانها متداول است و بدون توجه بمعنا گفته می‌شود.

۴۲۸۰- محمد بن مسلم گوید: از یکی از دو امام صادق یا امام باقر

ص: ۴۹۶

علیهما السلام پرسیدم که مردی را زوجه‌اش گفته است: تو را به وجه الله سوگند مرا طلاق دهی، فرمود: او را تأدیب کند یا از او بگذرد. (یعنی تکلیفی بر عهده‌اش نیست و در هر چه بخواهد انجام دهد مختار است).

۴۲۸۱- ابو ایوب گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: به خداوند، سوگند یاد نکنید چه در آن راستگو باشید و چه دروغگو، زیرا خداوند عزیز از آن نهی فرموده و گفته است: وَ لَا تَجْعَلُوا اللَّهَ عُرْضَةً لِأَيْمَانِكُمْ بقره: ۲۲۴» (زنهار که خدا را هدف سوگندهای خود کنید).

شرح: «ظاهر آیه نهی از بسیار سوگند بخدا خوردن می‌کند، نه مطلق سوگند بخدا».

۴۲۸۲- ابو ایوب گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس بخداوند سوگند یاد می‌کند پس باید راست گوید و چنانچه راست نگوید با خداوند و آئین او بیگانه است، و هر کس که برای او سوگند خورند باید بپذیرد، و آن کس که نپذیرد نیز با خداوند و آئینش بیگانه خواهد بود.

۴۲۸۳- ابو بصیر از آن حضرت علیه السلام روایت کرد که فرمود: هر کس سوگند یاد کند که بینی‌اش را به دیوار نساید یا نخاراند خداوند او را مبتلا می‌کند که

ص: ۴۹۷

ناچار شود تا بینی‌اش را بساید، و هر کس سوگند خورد که بدیوار سر خویش را نکوبد، خداوند شیطانی بر او گمارد تا سر خویش بدیوار کوبد.

شرح: «نقل این خبر در این باب شاید برای مکروه بودن این نوع قسم‌ها باشد، ولی بنظر می‌رسد خیر مناسب باب نباشد و مراد این باشد که نباید انسان بخود مغرور شود و بگوید: هر طور باشد ممکن نیست که از من فلان کار نادرست سر زند و باید خود را بخدا بسپارد و خیر عاقبت طلب کند و اینکه فرمود: خداوند شیطانی بر او گمارد، یعنی عقوبتش کرده و تأدیش نماید بجهت آن غرور و خودبینی که در سر دارد و إلاً چنین عقوبتی بی‌مورد از خداوند رحمان متوقع نباشد».

۴۲۸۴- عبد الله بن میمون گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: برای بنده در سوگند چهل روز مهلت است که انجام آن را معلق و مشروط به خواست خداوند کند (یعنی بگوید اگر خداوند مشیتش تعلق گرفت) زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله را جماعتی از یهود آمدند و سؤالاتی کردند از امور مختلفی، رسول خدا صلی الله علیه و آله بآنها فرمود: فردا صبح بیائید تا پاسخ شما را بگویم، و

«إن شاء الله»

نگفت و این سبب شد که چهل روز به آن حضرت وحی نشد و جبرئیل نیامد، و سپس آمد و این آیه را آورد که: **وَلَا تَقُولَنَّ لِسَيِّئَةٍ إِنِّي فاعِلٌ ذَلِكَ غَدًا** آیه- کهف: ۲۳» (مگو که فردا کاری کنم إلا آنکه بگوئی

«إن شاء الله»

و چون فراموش کنی ذکر خدای کن).

شرح: «در تفسیر علی بن ابراهیم بجای «یهود» «قریش» آمده، و چون این آیات از سوره کهف مکی است به اتفاق، و قبل از اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله

ص: ۴۹۸

به دعوت اهل کتاب پردازد نازل شده بعید می‌نماید سؤال‌کنندگان غیر قریش باشند، ولی مسأله دیگری در میان است که ذهن انسان را پریشان می‌کند و آن اینست که در قرآن مجید در حکایت سؤالات قوم مطلقاً چه مشرکین، چه یهود و چه نصاری، همه جا قبل از اینکه آنان سؤال و پرسشی کنند خداوند رسول خود را آماده می‌ساخته و به او پاسخ سؤال مستقبل را می‌آموخته، چنان که ظاهر کلام خداوند است که در همه جا می‌فرماید: «یسئلونک»، بصیغه فعل مستقبل و یا حال، یعنی از تو خواهند پرسید یا اکنون از تو می‌پرسند، و هیچ کجا «سألوک» نیامده، مثلاً **يَسْئَلُكَ أَهْلُ الْكِتَابِ أَنْ تَنْزَلَ، يَسْئَلُكَ النَّاسُ عَنِ السَّاعَةِ، يَسْئَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ، يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْقُرْنَيْنِ يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ، يَسْئَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا** و یا در بیان حکایات و قضایا می‌فرماید: **سَيَقُولُونَ ثَلَاثَةً، وَيَقُولُونَ خَمْسَةً، وَيَقُولُونَ سَبْعَةً، سَيَقُولُ لَكَ الْمُخَلَّفُونَ** که همه از آینده خبر می‌دهند نه از گذشته، و از این گذشته مشرکین که معتقد بودند محمد (صلی الله علیه و آله) خلاف می‌گوید و وحی به او نازل نشده و آنچه می‌گوید کسی به او آموخته و می‌گفتند: **«إِنَّمَا يَعْلَمُهُ بَشَرٌ»** و این سؤالات را برای امتحان و آزمایش نمی‌کردند بلکه برای گمراه کردن گروندگان و ایمان آوردگان می‌نمودند با این حال چگونه رسول خدا صلی الله علیه و آله پاسخ را به تعویق انداخت، و بالاتر از آن چگونه خداوند با نفرستادن جواب تا چهل روز مخالفین معاند و فتنه‌جو را بر آن حضرت چیره ساخت؟ و چگونه قبل از نزول آیه شریفه **وَلَا تَقُولَنَّ لِيْءٌ وَ ذَيْلُشِ وَأَذْكَرُ رَبِّكَ** که حکم برای آینده است رسول عزیزش را به انقطاع وحی تنبیه می‌کند، اینها سؤالاتی است که در ذهن انسان خلیجان می‌کند، خصوصاً که جزء معتقدات ما است که ائمه اطهار علیهم السلام را عالم بما کان و ما هو کائن می‌دانیم چگونه در این صورت پیغمبر صلی الله علیه و آله را استثناء کنیم؟ و ما که در باره وصی او علیهما السلام معتقدیم که بارها فرمود:

«سلونی قبل أن تفقدونی»

چگونه خود او را از پاسخ دادن به یک سؤال تاریخی و ساده عاجز بدانیم؟ بنظر می‌رسد این گونه اخبار احاد، سالم و بدون تصرف بما نرسیده باشد، و بقول یک تن از اساتید ما:

غالب روایاتی که در شأن نزول آیات رسیده متواتر نیست و دارای علل یا علتی هست،

ص: ۴۹۹

البته ما در مقام ردّ خبر نیستیم ولی نمی‌توانیم آنچه با اصول مذهب امامیه ناسازگار است بپذیریم هر چند در کتب معتبره باشد زیرا نه راوی را معصوم می‌دانیم نه صاحب تألیف را بلکه امام و پیغمبر را معصوم و مصون از هر سهو و نسیان می‌دانیم و بر ما سخت گران است بپذیریم گفتن **إِنْ شَاءَ اللَّهُ** را که حکمش هنوز نیامده رسول خدا صلی الله علیه و آله فراموش کند و بعد مورد عتاب واقع شود، و چهل روز خداوند وحی را از او قطع کند، و اگر کسی فراغت بسیار داشته باشد و امثال این اخبار را به صرف اینکه در کتب معتبر نقل شده بپذیرد و در صدد این برآید که اشکالات آن را پاسخ گوید: ما مخالفتی نداریم چون شخص فارغ و بی‌کار اگر به این کار پردازد ضرری نکرده است، **وَالسَّلَامُ عَلَيَّ مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَى**».

۴۲۸۵- علی بن ابی حمزه گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: اگر کسی سوگند یاد کند و بدان وفا ننماید، چگونه است؟ فرمود: کفاره آن طعام دادن به ده مسکین است بطوری که به هر کدام یک مدّ (که عبارت از ۷۵۰ گرم این زمان است) آرد و یا

گندم بدهد، و یا اینکه بنده‌ای آزاد کند، (و اگر از اینها عاجز بود) سه روز پی در پی روزه بگیر «أَوْ كَسَوْتَهُمْ» اضافه دارد، شراح گویند: عدم ذکر امام علیه السلام آن را دلالت دارد که سائل قادر بر آن نبوده و آیه (در سوره مائده: ۹۱) چنین است: فَكَفَّارَتُهُ إِطْعَامُ عَشْرَةِ مَسْكِينٍ مِنْ أَوْسَطِ مَا تُطْعَمُونَ أَهْلِيكُمْ أَوْ كَسَوْتَهُمْ أَوْ تَحْرِيرُ رَقَبَةٍ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ كَفَّارَةٌ حَنْثُ قَسَمٍ، اطعام ده بینوا مطابق آنچه به عیالات خود می‌خورانید یا ده دست لباس یا آزاد کردن بنده و چون از اینها عاجز بودید سه روز پی در پی روزه گرفتن است».

ص: ۵۰۰

۴۲۸۶- زراه گوید: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: مال التجاره‌ام به گمرک می‌رسد و گمرکچیان از من می‌خواهند سوگند یاد کنم به آنچه اظهار می‌دارم از مقدار جنس و قیمت خرید آن و آنچه که مربوط به آنهاست و بدون سوگند رضایت به خروج از گمرک نمی‌دهند چه کنم؟ امام علیه السلام فرمود: سوگند یاد کنید که آن از خرما و کره شیرین تر است.

۴۲۸۷- و امام علیه السلام فرمود: تقیه در هنگام گرفتاری و ناچاری است و شخص گرفتار خود هنگام نزول آن را بهتر تشخیص می‌دهد.

۴۲۸۸- حلبی گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: حق آنست که، سوگند نیست مگر به اسم جلاله (یعنی: «اللَّهُ»)، اما اینکه گویند: «دشمنتم بی‌پدر باشد» تعارف عصر جاهلی است، اگر مردم به این نوع عادت کنند، سوگند به خدا، از میان می‌رود، اما اینکه پاره‌ای گویند:

«باهناه» «یا هناه»

برای آنست که نام آن چیزی را که می‌خواهند و فراموششان شده بیاد آرند و این کلام را اشکالی نمی‌بینم، اما

«لَعْمَرُ اللَّهِ»

و

«أَيْمُ اللَّهِ»

اینها سوگند به خدا محسوب می‌شود.

شرح: «لَعْوِيُونَ همزه

«أَيْمُ اللَّهِ»

را الف وصل می‌خوانند و

«وایم الله»

ص: ۵۰۱

می‌گویند.

۴۲۸۹- (حلبی) گوید: آن حضرت علیه السلام در باره مردی که از روی تقیّه سوگند یاد کرده بود، فرمود: اگر از گرفتن جان و مالت بیم می‌کنی سوگند یاد کن تا آن را از تو دور سازد، و چنانچه دیدی سوگندت خطر را از تو و یا مالت دور نمی‌سازد برای ایشان سوگند یاد مکن.

۴۲۹۰- و نیز گوید: از آن حضرت پرسیدم: مردی نذر کرده و نام نبرده است تنها گفته است که کاری انجام خواهم داد) فرمود: اگر مورد نذر را معین ساخته‌ای باید بدان عمل نمائی و اِلّا آن سوگند باطل است، و چنانچه گفته باشی

«لله علی»

و عمل نکنی باید کفّاره حنث قسم بپردازی.

۴۲۹۱- و آن حضرت فرمود: هر سوگندی برای خدا نباشد یعنی بقصد قربت نباشد منعقد نخواهد بود، نه در طلاق و نه در آزاد کردن بنده.

۴۲۹۲- و نیز (حلبی) گوید: امام علیه السلام در کفّاره سوگند فرمود: یک مدّ (۷۵۰ گرم) به اضافه یک مشت آرد به هر یک باید بدهد.

۴۲۹۳- و گفت: آن حضرت علیه السلام در مورد مردی که در گمرک

ص: ۵۰۲

سوگند یاد می‌کند تا مالش محفوظ بماند فرمود: اشکالی ندارد.

۴۲۹۴- و حلبی گفت: پرسیدم که زنی گفته است: اگر من چیزی از متاعم را به فلان یا فلان زن عاریه بدهم، مالم را به کعبه هدیه می‌کنم، و بعضی از بستگانش بدون اجازه او عاریه دادند، چه کند؟ فرمود: چیزی نباید هدیه بدهد زیرا به قصد قربت نبوده و چیزی برای خداوند قرار نداده است که به کعبه هدیه کند، کسی باید وفا کند که برای خداوند قرار داده باشد و امّا، مانند این چیزی نیست، و تا ذکر و نام خداوند برده نشود هدیه نخواهد بود.

۴۲۹۵- و از او علیه السلام در باره مردی که بگوید: هزار شتر قربانی بر ذمه من که (برای آن) هزار بار احرام حجّ بندم، سؤال کرد، فرمود: این از گامهای شیطانست، و نیز پرسیدند: شخصی بگوید من (اگر فلان چیز فلان طور باشد) محرم بحجّ باشم، یا

بگوید: این مقدار اطعام می‌کنم، فرمود: اینها هیچ نذر نیست و طعام را هدیه کعبه نمی‌کنند، و باز پرسید: یا شترانی را که نحر شده‌اند بگوید اینها را هدیه حرم کردم؟ فرمود: شتر زنده را در حال حیات نذر می‌کنند نه گوشت را.

۴۲۹۶- و در حدیث دیگری که کسی سوگند یاد کرده بود به این طریق

ص: ۵۰۳

«لا و اُبی»

یعنی نه به جان پدرم، فرمود: استغفار کند.

۴۲۹۷- امام صادق علیه السلام فرمود: سوگند بر دو قسم است، یکی از آن دو آنست که: مرد کاری را که بر او عملش واجب نیست، سوگند خورد که آن را عمل کند یا سوگند خورد کاری که بر او انجام آن واجب بوده است، عمل کند، که در این دو صورت اگر انجام ندهد باید کفاره بدهد. و دوم: خود بر سه قسم است.

یک، آنکه شخصی اگر به دروغ سوگند یاد کند پاداش گیرد، دوم، آنکه: نه کفاره بر ترکش تعلق گیرد نه پاداشی در انجامش. و سوم، آنکه: کفاره‌ای در این جهان ندارد اما سزایش آتش دوزخ است. اما آنکه اگر بدروغ گفته باشد پاداش دارد و کفاره ندارد آنست که شخص برای خلاص مسلمانان یا خلاص مال او از چنگال ظالمی که بر او ستم کرده، چه دزد و چه غیر دزد سوگند یاد کند. و اما آنکه نه کفاره‌ای دارد و نه پاداشی برای اوست، آنست که مرد به انجام امری سوگند یاد کند سپس بهتر از آن را بیابد و آن را رها کرده بهتر را بجای آورد، و اما آنکه عقوبت و سزایش آتش دوزخ است آنست که شخص برای تصرف مال مسلمانان یا بردن حقی از وی به ستم، سوگند

ص: ۵۰۴

یاد کند که این را «یمین غموس» گویند و موجب دوزخ است و کفاره‌ای هم در دنیا بر آن تعلق نگیرد.

و اطعام صغیر و کودک در کفاره حنث قسم درست نباشد مگر آنکه هر دو تن صغیر را یک تن کبیر بحساب آورد، و هر کس برای پرداخت کفاره مستحقی نیافت مگر یک شخص و یا دو شخص پس بهمان دو مکرر اطعام کند تا ده بار کامل گردد.

۴۲۹۸- و امام صادق علیه السلام فرمود: قسم دروغ آبادی‌ها را خراب و شهرها را از سکنه‌اش خالی و بدون صاحب کند.

و نذر بر دو قسم است: یکی آنکه انسان بگوید: اگر فلان کار و فلان چیز شد من روزه می‌گیرم یا نماز می‌خوانم یا صدقه می‌دهم یا به حج خانه خدا می‌روم یا فلان کار خیر را انجام می‌دهم و آن کار بشود (حاجتش را بگیرد)، آن شخص اختیار دارد آن عمل را چه روزه باشد و چه اعمال خیر دیگر انجام بدهد و اختیار دارد انجام ندهد، این یک نوع نذر، اما اگر بگوید: چنانچه فلان کار بشود پس بر من است که برای خدا فلان عمل را انجام دهم و این نذریست که واجب است و انسان را چاره‌ای

برای ترک آن نیست و باید بدان وفا نماید، اگر مخالفت کرد باید کفاره بپردازد و کفاره نذر همان کفاره سوگند است، و کفاره سوگند (چنانچه گذشت) اطعام ده مسکین

ص: ۵۰۵

است بطور معمول یعنی همان طور که انسان فرزند و عیال خود را نفقه می‌دهد، یا برای هر مسکین یک مد (۷۵۰ گرم آرد یا گندم یا نان) یا ده برهنه را پوشانیدن به هر یک دو جامه (پیراهن و ازار) دادن، یا یک بنده آزاد کردن است و هر گاه اینها را نیافت و یا قدرت آن را نیافت سه روز پی در پی روزه گرفتن این کفاره قسمهائی است که خورده و آن را شکسته‌اید.

و اگر کسی نذر کند که هر روز شنبه و یا یک شنبه و یا روزی دیگر از ایام معین را روزه بگیرد باید بدین نذر خود وفا کند و نمی‌تواند آن را ترک کند مگر آنکه دلیلی موجه داشته باشد. و البته در حال مرض و یا سفر، گرفتن این چنین روزه‌ای از وی برداشته شده است مگر آنکه به هنگام نذر، در چنین هنگامی را هم تعهد کرد باشد. و اگر کسی بدون دلیل موجه شرعی، روزه خود را بخورد باید که به ازای هر روز که افطار کرده است، ده مسکین را اطعام کند.

و اگر کسی نذر کرد که روز معینی را از هفته در مدت حیات روزه بدارد و آن روز به عید فطر یا اضحی افتاد و یا ایام تشریق (۱۱ و ۱۲ و ۱۳ ذی الحجة)، یا در آن روز مسافر بود یا مریض شد، خداوند در همه آن ایام روزه را از او برداشته و او را از گرفتن روزه معاف داشته است پس به جای هر روز در ایام دیگر یک روز روزه بگیرد.

ص: ۵۰۶

و هر گاه نذری کند و متعلق نذر را معین نکند که کدام کار خیر را می‌خواهد انجام دهد پس او مختار است اگر خواست چیزی تصدق دهد یا دو رکعت نماز بگذارد، یا یک روز روزه بگیرد و اگر خواست نانی به فقیر دهد.

و هر گاه نذر کند که در راه خدا مبلغ کثیری تصدق دهد و مبلغ را نام نبرد، پس مبلغ کثیر (بسیار) هشتاد و بیشتر از آن است، زیرا که خداوند تعالی فرموده:

لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ - توبه: ۲۵» (خداوند شما را در بسیاری از موارد یاری کرد) و آن هشتاد مورد بود.

و اگر نذر کرد روزی را یا ماهی را روزه بگیرد و آن را مشخص نکرد و روزه گرفت و افطار کرد کفاره‌ای بر او نیست فقط روزه گرفتن یک روز یا یک ماه معین بر او لازم است هر طور که نذر کرده است، پس اگر نذر کرده باشد که روز معینی را یا ماه معلومی را روزه بگیرد بر اوست که همان روز یا همان ماه را روزه بدارد، و اگر روزه نگرفت یا گرفت و وسط روز افطار کرد کفاره بر او واجب می‌شود.

و چنانچه نذر کرد روز معینی را روزه بگیرد و در آن روز با همسرش نزدیکی کرد بر اوست که به جای آن روز یک روز روزه بگیرد و یک بنده نیز در راه خدا آزاد

ص: ۵۰۷

کند.

و آزاد کردن بنده نابینا کفایت نمی‌کند، ولی دست بریده، یا مبتلا به فلج پا، یا شل، یا یک چشم کفایت می‌کند، و آزاد کردن بنده زمین‌گیر نیز کافی نخواهد بود.

و در کفاره ظهار (نوعی طلاق که در جاهلیت رایج بوده است) آزاد کردن کودکی که در خانواده مسلمان بزرگ شده یعنی یکی از والدینش مسلمان است مجزی است.

و اگر طلبکاری بدهکارش را قسم دهد که از شهر بدون اطلاع او خارج نشود (و بدهکار سوگند یاد کند)، نمی‌تواند بدون اطلاع به طلبکار خارج شود، ولی اگر بدهکار بداند او اجازه خروج نمی‌دهد، و در صورت عدم خروج ضرری متوجه او و خانواده‌اش خواهد شد پس خارج شود و چیزی بر او نخواهد بود.

و اگر شخصی بر دیگری مالی را ادعا کرد و شاهد نداشت و ادعایش هم حق نبود اگر مبلغ ادعا تا سی درهم بود مدعی علیه بپردازد و سوگند نخورد، و اگر بیش از سی درهم بود پس سوگند یاد کند و نپردازد.

و هر گاه مردی کنیزی داشت و زن عقدیش آن کنیز را آزار می‌داد و حسودی

ص: ۵۰۸

می‌کرد، و مرد به زوجه‌اش بگوید: این کنیز را از برای تو آزاد کردم، پس اگر به نیت و قصد قربت آزاد کرده باشد حق همخوابگی با او را ندارد، و اگر برای خدا نبوده مختار است هر چه خواهد با او انجام دهد.

۴۲۹۹- و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس خدا را بزرگتر از آن دارد که به او قسم دروغ خورند خداوند بیشتر و بهتر از آنچه در اثر سوگند ندادن منکر از وی رفته به او عطا فرماید.

۴۳۰۰- و امام باقر علیه السلام فرمود: هیچ کس برای خداوند چیزی را ترک و رها نمی‌کند که آن را از دست داده باشد و فاقد آن بشود.

۴۳۰۱- و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس در نهان سوگند به کاری یاد کرد پس او در نهان این شاء الله گوید، و هر کس آشکارا به انجام کاری سوگند یاد کرد آشکارا استثناء کند یعنی «این شاء الله» بگوید.

۴۳۰۲- اسماعیل بن سعد از حضرت رضا علیه السلام پرسید: مردی با زبان سوگند می‌خورد و دلش غیر زبانش می‌باشد (قسمش صرف لفظ است و نیت و قصد

ندارد یا نیتش چیز دیگریست). امام فرمود: سوگند بر باطن و نیت است (یعنی هر چه به لفظ بگوید به حساب نیت شخص مظلوم که حقیق پایمال شده می‌باشد نه نیت قسم خورنده).

۴۳۰۳- و علی بن جعفر برادر موسی بن جعفر علیهما السلام از امام کاظم علیه السلام پرسید: مردی سوگند یاد کرده و بعد فراموش کرده که چه گفته آیا مطابق نیت بوده است؟ فرمود: سوگند بهمان نیتی که داشته استوار است.

۴۳۰۴- و از سعد بن حسن از امام صادق علیه السلام روایت شده: که از آن حضرت پرسیدند: مردی سوگند یاد کرده که متاعش را به فلان مبلغ بفروشد، سپس پشیمان شده، فرمود: به هر مبلغ که می‌خواهد بفروشد، کفاره بر عهده او نیست.

شرح: «از روایات بدست می‌آید که سوگند باید بر فعل واجب یا مستحب و یا ترک حرام و مکروه باشد تا صحیح بوده و منعقد گردد، اما در فعل مباح یا ترک مباح باید غرض صحیح و عقلانی یا شرعی داشته باشد تا منعقد گردد، و این مورد که در خبر ذکر شده از مواردیست که ترک مباح بدون رجحان است و اساساً منعقد نبوده است».

۴۳۰۵- و سکونی از امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرمود: هر گاه شخص بگوید: قسم خوردم یا سوگند یاد کردم، این سوگند شرعی نیست مگر اینکه بگوید: بخداوند سوگند یاد می‌کنم، یا بخداوند قسم یاد کردم.

۴۳۰۶- محمد بن مسلم گوید: امام باقر علیه السلام در مورد مردی که گفته بود: بر ذمه من شتری باشد که آن را نحر کنم و معین نکرد در کجا، فرمود: جز این نیست که نحر در منی است و باید که گوشت شتر را میان بینوایان تقسیم کند.

۴۳۰۷- طلحة بن زید گوید: جعفر بن محمد از پدرش علیهما السلام روایت کرد امیر المؤمنین علیه السلام مکروه می‌دانست که کسی در کفاره قسم پیش از آنکه قسم را بشکند اطعام کند.

۴۳۰۸- و محمد بن منصور از موسی بن جعفر علیهما السلام پرسید: مردی نذر روزه کرده و انجام این نذر بر وی سنگین است، فرمود: برای هر روز یک مد (۷۵۰ گرم) گندم تصدق کند.

شرح: «مراد از سنگین بودن روزه عاجز بودن ناذر از گرفتن آنست».

۴۳۰۹- و طلحة بن زید از جعفر بن محمد از پدرش علیهما السلام نقل کرده که در مورد زنی که رحمش بار برداشته بود و شربتی نوشید و بچه را سقط کرد فرمود:

باید کفاره بدهد.

شرح: «کفاره جنین در باب دیات خواهد آمد و ذکر این خیر در اینجا بی‌مناسبت می‌نماید ولی بابتی را که مؤلف برای این اخبار باز کرده باب ایمان و نذور و

ص: ۵۱۱

کفارات است.»

۴۳۱۰- و رسول خدا صلی الله علیه و آله شنید شخصی (سوگند به بیزاری از دین محمد (ص) می‌خورد و) می‌گوید: من از دین محمد بیزار باشم (اگر مثلاً فلان چیز فلان طور باشد یا من فلان کار را انجام دهم یا ندهم) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: وای بر تو اگر از دین محمد بیزار شوی پس بکدام دین خواهی بود، و تا آخر عمر با وی سخن نگفت.

شرح: «فقهای عظام گویند سوگند به براءت از دین و خدا و رسول جایز نیست و منعقد نگردد و سوگند خورنده معصیت کرده است.»

۴۳۱۱- سلّام بن سهم متعبد گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که به سدیر می‌فرمود: ای سدیر هر کس بخدا به دروغ سوگند خورد کافر گردد، و هر کس به راست به خدا سوگند خورد گناه کرده است، زیرا خداوند عزّ و جلّ می‌فرماید: **وَلَا تَجْعَلُوا اللَّهَ عُرْضَةً لِأَيْمَانِكُمْ** خداوند را هدف سوگندهای خود نکنید.

۴۳۱۲- عبد الله بن سنان گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس در حال غضب و خشم سوگند یاد کند قسمش باطل است، و در قطع رحم نیز همین طور، و

ص: ۵۱۲

مجبور و آن کس که بزور او را وادار به سوگند کرده‌اند و او نمی‌خواهد و اکراه دارد (که به سوگند کاری را بر خود واجب کند) سوگندش صحیح نیست و منعقد نگردد، گوید: عرض کردم- خداوند بشما خیر دهد- فرق اکراه و جبر چیست، فرمود: جبر از ناحیه حکومت می‌شود، و اکراه از جانب همسر و پدر و مادر، و هیچ یک از این نوع قسمها منعقد نخواهد شد. (یعنی شکستن آن کفاره ندارد).

۴۳۱۳- و امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: بخدا به دروغ سوگند بخور تا برادر دینی خود را از کشتن نجات دهی.

شرح: «این خبر ظاهرش وجوب خوردن سوگند دروغ است در جایی که اگر قسم نخورد برادر مؤمنش به ناحق به قتل می‌رسد و در ضمن شدت قبیح و حرمت قتل بناحق را می‌رساند.»

۴۳۱۴- اسحاق بن عمار گوید: امام صادق علیه السلام در مورد مردی که روزه نذر کرده بود و توانائی آن را نداشت فرمود: به جای هر روز دو مدّ به آن کس که بجای او روزه گیرد بدهد.

شرح: «ظاهر کلام آنست که هر روز به کسی که به جای وی روزه می‌گیرد دو مدّ طعام اجرت دهد، ولی به این معنا کسی سخن نگفته و فقیهی فتوا نداده است، و ممکن است لفظ تلخیص مخلّ شده باشد و در اصل کلام چنین بوده است:

«يعطى من عليه الصّوم عن نفسه كلّ يوم مدّين»

یعنی آنکه روزه بر خود واجب کرده هر روز دو مدّ طعام کفّاره دهد، و با روایت یک مدّ تعارض ندارد بلکه ناظر مختار است.»

ص: ۵۱۳

۴۳۱۵- علی بن جعفر از برادرش موسی بن جعفر علیهما السّلام روایت کرده گوید: از آن حضرت پرسیدم: مردی نذر کرده که فلان مقدار به کعبه هدیه کند، و قدرت آن را ندارد چه کند؟ فرمود: اگر به طریق نذر آن را بر خود واجب کرده و اکنون عاجز است چیزی بر او نیست، و چنان که عاجز نیست و قدرت دارد اما نذر غلام یا کنیز یا مانند اینهاست بفروشد و از قیمت آنها عطر خریداری کند و خانه کعبه را بدان معطر نماید، و اگر چهارپائی نذر کرده چیزی بر او نیست.

۴۳۱۶- و سکونی از امام صادق علیه السّلام از پدرش علیهما السّلام روایت کرده که فرمود: از امیر مؤمنان علیه السّلام پرسیدند: مردی نذر کرده است که پیاده به حج رود و در راه به رودی برخورد که باید با قایق یا سفینه از آنجا گذشت، چه کند؟ فرمود: در قایق بایستند تا از آنجا ردّ شود.

۴۳۱۷- و امام صادق علیه السّلام به یونس بن ظبّیان فرمود: ای یونس به براءت و بیزاری از ما سوگند یاد مکن، (یعنی نگو بخدا سوگند از اهل بیت بیزار باشم اگر چنین و چنان نشود یا فلان عمل را انجام بدهم یا ندهم) زیرا هر کس به بیزاری از ما سوگند یاد کند چه به راست چه به دروغ، بدون تردید از ما نیست.

ص: ۵۱۴

۴۳۱۸- و فرمود: آنکه از خدا بیزاری جوید راست یا دروغ، بدون تردید خدا از او بیزاری می‌جوید.

۴۳۱۹- محمد بن مسلم گوید: از احکام شرعیّه و قضاء از آن حضرت می‌پرسیدم: فرمود: در هر دینی به همان که سوگند یاد می‌کنند، حکم همانست و همان

۴۳۲۰- و امیر مؤمنان علیه السّلام در مورد کسی که در مرافعه با یکی از اهل کتاب او را قسم می‌داد به سوگند اجباری در مقام تعیین حکم، فرمود: باید او را به کتاب و آئین خودش سوگند دهی.

شرح: «مراد آنست که یهود یا نصاری را که خداپرستند می‌توان به کتاب که نزد ایشان مسلم است سوگند داد. و فقهاء گویند: به جز نام خدا نمی‌توان سوگند خورد نه در نذر و نه در مقام حکم و داوری، ولی به دلیل این خبر محقق حلّی و شیخ طوسی

و جمعی دیگر گویند: در هنگامی که قاضی تشخیص دهد که شخص کتابی، اگر بمقدسات دینی خود سوگند یاد کند بر او مشکل‌تر است تا سوگند بخدا، می‌تواند او را به آنها قسم دهد».

۴۳۲۱- بدر بن ولید (که در نسخه‌ها به تصحیف بدر بن خلیل شده است) گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدند شخصی در زندان بوده و نذر کرده است:

برای خدا بر عهده من باشد که اگر از زندان آزاد شدم یک سال روزه بگیرم، و از زندان

ص: ۵۱۵

آزاد گشت و می‌ترسد که نتواند یک سال را روزه بگیرد و یا برای او ممکن نباشد چه کند؟ فرمود: یکماه پی در پی روزه بگیرد و از ماه بعد هم چند روز بدون فصل روزه بگیرد که این «صیام شهرین متتابعین» می‌شود، سپس روزه بگیرد و هر گاه افطار کرد یک مدّ طعام به فقیر بدهد و هر روز را که روزه بود بحساب گذارد تا عدد یک سال را تمام کند.

۴۳۲۲- محمد بن اسماعیل بن بزيع گوید: به امام محمد تقی علیه السلام عرض کردم: مردی از دنیا رفته و بر ذمه او روزه بوده آیا کسی را به نیابت او گمارند تا برای او روزه بگیرد تا برایش تصدق بدهند (یعنی فدیة)؟ فرمود: فدیة دهند، آن بهتر است.

شرح: «خبر با باب مناسبتی ندارد مگر اینکه بگوئیم مراد از روزه که متوفی بر ذمه داشته روزه کفاره بوده به قرینه جواب که فرمود: تصدق دهند شایسته‌تر است».

۴۳۲۳- علی بن مهزیار گوید به امام جواد علیه السلام عرض کردم: گفتار خداوند متعال در این آیات **وَ اللَّيْلِ إِذَا يَغْشَىٰ وَ النَّهَارِ إِذَا تَجَلَّىٰ** و گفتار دیگرش **وَ النَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ** سوگند به شب هنگامی که می‌پوشاند و به روز هنگامی که روشن می‌نماید، و سوگند به ستاره هنگامی که فرود آید. این سوگندها چیست، فرمود:

ص: ۵۱۶

به راستی که خداوند عزّ و جلّ به هر چه بخواهد از آنچه خلق فرموده سوگند یاد می‌کند ولی بندگانش سوگند یاد نمی‌کنند مگر به او عزّ و جلّ.

[کفّارات]

۴۳۲۴- محمد بن علی حلبی گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: در کفّاره قتل خطا کافی نیست مگر یک مرد از قید بندگی آزاد کنند و در کفّاره ظهار یا سوگند، کودک پسر کفایت می‌کند.

شرح: «مشهور در هیچ یک از این سه، کودک را کافی نمی‌دانند».

۴۳۲۵- اسحاق بن عمار از حضرت کاظم علیه السلام پرسید که بفقراء و مساکین غیر شیعه می‌توانم (کفّاره) بدهم؟ فرمود: آری و اما بشیعه بدهی نزد من محبوبتر است. - مراد کفّاراتی است که باید به مساکین داد.

۴۳۲۶- مفضل بن عمر جعفی گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: گفتار خداوند عزّ و جلّ که فرموده: **فَلَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ لَوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ** (قسم بمواقع ستارگان و براستی که آن سوگندیست بس بزرگ) یعنی سوگند خوردن به بیزاری از ائمه هدی علیهم السلام است که شخص به آن قسم

ص: ۵۱۷

می‌خورد، خدا می‌فرماید این سوگند نزد خداوند بسیار عظیم است. و این حدیث در نوادر الحکمة است.

شرح: «نوادر الحکمة کتابیست مشتمل بر بیست و دو کتاب که بیشتر آن در أبواب فقه و احکام است تألیف محمد بن احمد بن یحیی اشعری قمی است که مردی جلیل القدر و کنیر الروایه می‌باشد لکن در آن کتاب از جماعتی ضعفا نقل کرده و از این جهت صدوق و استادش محمد بن الحسن بن الولید عده‌ای را نامبرده‌اند و روایات آنها را استثناء کرده و بقیه کتاب را بتلامیذ خود اجازه داده‌اند و نام آن اشخاص در کتب رجال از جمله فهرست شیخ طوسی ذکر شده است و مفضل بن عمر جزء آن استثناء‌شدگان نیست ولی در باره او اختلاف است پاره‌ای او را ضعیف و نقل روایات او را جایز نمی‌دانند و پاره‌ای او را توثیق کرده‌اند».

۴۳۲۷- حفص بن عمر گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدند کفّاره غیبت کردن چیست؟ فرمود: آنکه طلب آمرزش نمائی برای آن کس که غیبتش را کرده‌ای، همچنان که بدش را گفته‌ای.

شرح: «یعنی بگوئی: «اللهم اغفر له» خواه زنده باشد خواه نباشد».

۴۳۲۸- و امام صادق علیه السلام فرمود: کفّاره خنده با صدای بلند آنست که بگوئی:

«اللهم لا تمقتنی»

(خداوندا بر من خشم مگیر).

۴۳۲۹- و امام صادق علیه السلام فرمود: کفّاره کارمندی دولت انجام کار

ص: ۵۱۸

برادر دینی است.

۴۳۳۰- و محمد بن حسن صفار- رضی الله عنه- به امام عسکری علیه السلام نوشت: مردی به بیزاری از خداوند عز و جل یا به بیزاری از رسول خدا صلی الله علیه و آله سوگند یاد کرده و آن را شکسته است توبه او چگونه است؟ و کفاره آن چیست؟ امام علیه السلام در پاسخ نامه مرقوم فرمودند: به ده مسکین طعام دهد هر مسکینی یک مد (۷۵۰ گرم) آرد یا گندم یا نان، و از خداوند نیز طلب آمرزش کند.

۴۳۳۱- عبد السلام بن صالح هروی گوید: به حضرت رضا علیه السلام عرض کردم: یا ابن رسول الله از پدرانیت روایت کرده‌اند که هر کس در روز ماه رمضان همبستری کند یا افطار نماید، سه کفاره دارد، و نیز روایت شده از ایشان علیهم السلام که یک کفاره دارد بکدام یک از این دو خبر عمل کنیم؟ فرمود: به هر دو با هم، هر گاه کسی در ماه رمضان مجامعت به حرام (یعنی زنا) کند یا با چیز حرامی افطار کند پس بر او سه کفاره است، عتق رقبه، و روزه دو ماه پی در پی، و إطعام

ص: ۵۱۹

شست مسکین، و قضاء کردن روزه آن روز، و اگر مجامعت با حلال خود کرده یا با چیز مباح افطار نموده پس یک کفاره بر اوست و قضای روزه آن روز، و چنانچه آن را از روی فراموشی بجای آورده بود چیزی بر او نیست (کفاره ندارد).

۴۳۳۲- و امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: هر کس سوگند یاد کرده و بگوید:

نه به صاحب قرآن (و آن را بشکند) بر اوست که یک کفاره سوگند بدهد.

۴۳۳۳- حنان بن سدیر گوید: امام باقر علیه السلام فرمود: هر گناهی کشته شدن در راه خدا کفاره آنست جز بدهکاری بمردم که کفاره آن پرداخت کردن آنست یا راضی کردن صاحبش، یا اینکه صاحب حق، خود ببخشد.

۴۳۳۴- جمیل بن صالح گوید: کنیزی در مدینه داشتم یک وقت از حیض رفت من برای خداوند عز و جل نذری کردم که باز شود و حائض گردد، بعد متوجه شدم که قبل از اینکه من نذر کنم او حائض شده بوده است- به امام صادق علیه السلام نوشتم، و خود در مدینه بودم- امام در پاسخ نوشت، چنانچه قبل از اینکه تو نذر کرده باشی حائض شده چیزی بر تو نباشد و اگر پس از آن حائض شده باید نذر

ص: ۵۲۰

را انجام دهی.

شرح: «این خبر با اینکه سندش قابل اعتماد نیست فقهاء بر آن اعتماد کرده‌اند و به مضمونش فتوا داده‌اند و در حقیقت ضعف سند منجر به عمل اصحاب است.»

۴۳۳۵- و حضرت صادق علیه السلام فرمود: کفّاره همنشینی با یاران آنست که چون برخیزی بگوئی: «سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ. وَ سَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ. وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» (منزه است پروردگار تو که خدائی مقتدر و بی‌همتا است از هر چه او را جاهلان وصف کنند، و درود و تحیّت خداوند بر رسولان او باد، و ستایش مخصوص خداوند معبود است که آفریننده جهانیان است- آیات آخر سوره صافات).

بحمد الله تعالى ترجمه مجلد چهارم این کتاب به پایان رسید و به خواست و یاری خداوند عزیز و متعال ترجمه مجلد بعد که از کتاب نکاح آغاز می‌شود بلافاصله شروع خواهد شد و کان ذلك في يوم الأربعاء لثمان خلون من المحرم من شهر سنة ۱۴۰۸. و أنا الأقلّ على اكبر الفقاری عفی عنه

ص: ۵۲۱

من رعى علمه عن الهوى و دينه عن البدعة و ماله عن الحرام فهو من جملة الصالحين مصباح الشريعة

هر کس محافظت کرد علم خود را از هوا و هوس و علم را آلت عوام فریبی نگردانید و بفریب شیطان و خطوات و خطرات او فریفته نشد و محافظت کرد دین خود را از بدعت یعنی از پیش خود برای جلب قلوب و اغراض فاسده اختراع نکرد و نیز مال خود را از اختلاط بحرام نگاه داشت از جمله صالحان باشد در این دنیا و در قیامت با ایشان محشور خواهد شد.

شرح مصباح الشريعة

ص: ۵۲۲

فهرست مجلد چهارم

کتاب (من لا يحضره الفقيه)

موضوع / صفحه

کتاب القضاء

أبواب داوريها و حكمهاى مربوط به آن ۳

شرایط داور و داوری ۴

اقسام قاضیان و حکمها ۵

خودداری از حکمیت و داوری ۶

ناپسندی همنشینی با قاضیان در مجالس قضا ۷

ناروایی در حکم ۸

خطا در داوری ۹

دیه و جریمه خطای داوران ۹

در صورتی که طرفین دعوا دو تن را حاکم قرار دهند ۱۰

راه و رسم داوری ۱۲

در موردی که باید بظاهر حکم کرد ۱۷

چاره‌جوئی در فهم حکم ۱۸

ممنوع شدن از مال و ورشکستگی ۳۸

شفاعت در احکام ۳۹

مواردی که حکم مجرم زندان می‌شود ۴۰

باب صلح ۴۳

باب عدالت ۵۰

آنکه شهادتش ردّ و آنکه شهادتش پذیرفته شود ۵۲

جایی که حکم به شهادت یک شاهد و سوگند مدعی ثابت می‌شود ۶۹

جایی که به شهادت دو زن و قسم مدعی می‌توان حکم کرد ۷۰

ص: ۵۲۳

حکم شهادت دادن کسی که آگاهی به موضوع دارد ولی شاهد گرفته نشده است ۷۰

خودداری از دادن شهادت و آنچه راجع به اقامه و کتمان آن آمده است ۷۲

شهادت دادن به دروغ و آنچه در این باره آمده است ۷۴

باطل شدن حق مدعی اگر تقاضای قسم کند از مدعی علیه ۷۸

حکم رد قسم و بطلان حق با نکول آن ۸۰

جایی که باید بعد از اقامه بیّنه مدعی را قسم هم داد ۸۰

حکم دو مخاصم که هر دو اقامه بیّنه علیه دیگری می‌کنند ۸۱

حکم مشترک در همه دعاوی ۸۳

شهادت له و علیه زن ۸۴

بطلان شهادت در مورد جور و ربا و خلاف شرع ۸۶

شهادت بر شهادت ۸۷

احتیاط در اقامه شهادت ۹۰

شهادت وصی به نفع وصیت‌کننده یا علیه او به دین ۹۲

نهی از طلب حق از راه شهادت دروغ ۹۳

روایات طرفه و غریب در شهادت ۹۴

باب شفعه ۹۵

باب وکالت ۱۰۲

باب تعیین حکم با قرعه ۱۰۹

باب کفالت «ضمانت تن» ۱۲۰

باب حواله ۱۲۳

حکم سیل وادی مهزور ۱۲۵

آغل و سایبان حشم که میان دو خانه است از آن کیست ۱۲۶

حکم رها کردن گوسفند در مزرعه برای چرا در شب ۱۲۷

ص: ۵۲۴

حکم حریم‌ها ۱۲۸

ناگزیر بودن مرد به نفقه و مخارج خویشانش ۱۳۲

دعاوی که بدون بینه پذیرفته می‌شود ۱۳۲

باب نادر ۱۴۳

آزاد کردن بنده و احکام آن ۱۴۵

باب تدبیر ۱۵۵

باب مکاتبه ۱۶۰

ولاء آزاد شده ۱۷۱

کنیزان مادر فرزند ۱۷۸

باب آزاد بودن ۱۸۳

افراد بی‌پدر و ناپاک زاده و کودکان بی‌هویت ۱۸۷

بنده فراری ۱۸۸

باب ارتداد ۱۹۳

نوادر عتق ۲۰۰

کتاب المعیشة

باب شغلها، کسب‌ها، درآمدها و صنعتها ۲۰۴

پدر می‌تواند از مال فرزندش برگیرد ۲۳۷

باب احکام دین و قرض ۲۴۱

تجارت و آداب آن و اهمیت و احکامش ۲۵۸

وفا و کم فروشی ۲۶۷

بیعانه ۲۶۹

باب بازار و محل کسب و کار ۲۶۹

ثواب و أجر دعا در بازار ۲۷۰

دعائی که هنگام خرید مال التجاره باید کرد ۲۷۳

دعا هنگام خریدن حیوان ۲۷۳

ص: ۵۲۵

معامله حیوان و شرط و اختیار در آن ۲۷۴

جداگشتنی که موجب سقوط خیار است با بدن است یا به گفتار ۲۷۷

تنظیم سند و قباله‌ای که در بیع و شرط نوشته می‌شود ۲۷۸

باب خرید و فروش ۲۸۰

خرید و فروش بردگان و احکام آن ۲۹۶

فروش اجناس پیمانانه‌ای بدون پیمانانه و وزن ۳۰۲

مضاربه و احکام آن ۳۰۸

معامله چراگاه و کشت و درختان و زمینهای مزروعی و قنوت و سهم آب و مزرعه و باغها ۳۱۸

احیاء زمینهای بایر و موات ۳۲۴

باب مزارعه و اجاره ۳۳۱

آنجا که سازندگان و اصلاح‌کاران که برای کارشان اجرت دریافت می‌کنند ضامن هستند ۳۴۴

ضامن بودن باربری که ادعا می‌کند مال تلف شده است ۳۴۵

پیش خرید گندم و جو و حیوان و چیزهای دیگر ۳۵۰

باب حکم احتکار ارزاق و قیمت‌گذاری آن ۳۵۸

باب حکم خریدار و فروشنده‌ای که بر سر قیمت اختلاف کرده‌اند ۳۶۵

وجوب فسخ به خیار رؤیت ۳۶۵

بر قیمت افزودن مشتری در مزایده هنگام ندا ۳۶۷

معامله در تاریکی ۳۶۷

فروختن شیر مخلوط با آب ۳۶۸

مغبون کردن آن کس که به انسان اعتماد کرده است ۳۶۸

احسان کردن و دغلی نداشتن در معامله ۳۶۹

باب پیشواز متاع رفتن ۳۶۹

باب ربا ۳۷۰

باب مبادله و عینه ۳۸۷

ص: ۵۲۶

باب تبدیل درهم به دینار یا مسکوکات با یک دیگر ۳۸۹

باب لقطه و ضاله ۳۹۴

باب آنچه در حکم لقطه است ۴۰۳

باب هدیه و پیشکشی ۴۰۴

باب عاریه ۴۱۱

باب ودیعه ۴۱۴

باب رهن - گروه ۴۱۷

باب صید و شکار و سر بریدن حیوانات ۴۳۲

حیوان را چگونه ذبح شرعی می‌کنند ۴۴۸

مذبوحی که رو به قبله نبوده و یا ذابح بسم الله نگفته است ۴۵۶

بره و یا بزغاله که شیر خوک یا شیر زنی را بخورد ۴۵۹

حیوانات حلال گوشت و حیوانات حرام گوشت ۴۶۱

طعام شخص کتابی و همخوارگی با او ۴۷۵

جواز استعمال موی خوک ۴۷۷

نگهداری گوسفند و ماکیان در خانه ۴۷۸

کراهت برهنه کردن استخوان ۴۷۹

باب خوردن و آشامیدن در کاسه طلا و نقره و غیر آن از آداب اطعام ۴۸۲

تعهدات به سوگند و نذر و کفاره ۴۹۳

سوگند و نذر ۴۹۳

کفارات ۵۱۶